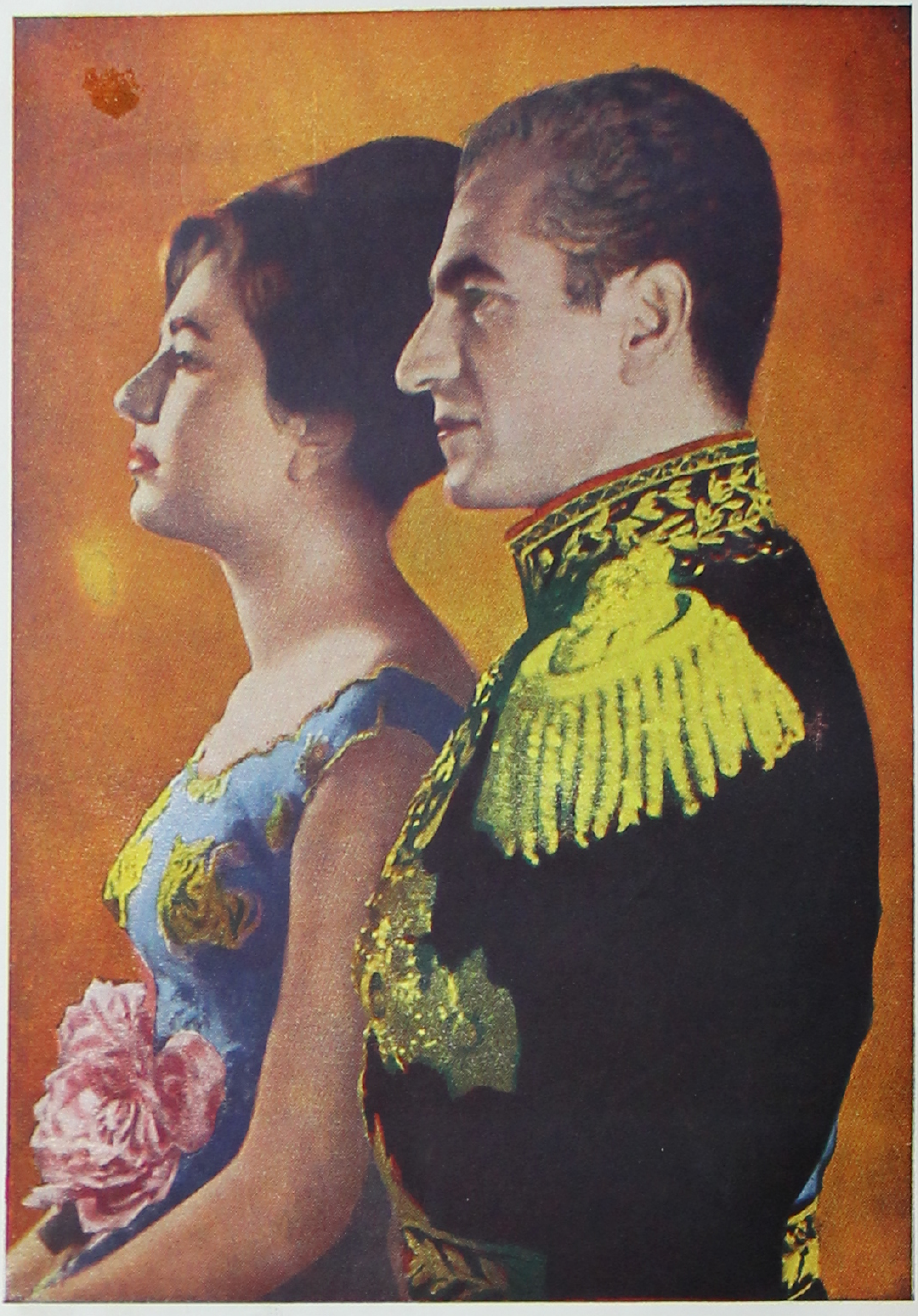
کارنامهٔ بزرگان ایران

25

نشریهٔ ادارهٔ کلّ انتشارات رادیو



کارنامهٔ بزرگان ایران

نشریهٔ ادارهٔ کلّ انتشارات و رادیو

براثر مراجعات مکرّر ایران شناسان و تقاضای نمایندگی‌های سیاسی دولت شاهنشاهی ایران درسراسرجهان، ادارهٔ کلّ انتشارات و رادیو ، در صدد برآمد که مجموعه‌ای متضمّن شرح حال کوتاهی از شاهنشاهان وپیشوایان وبزرگان علم وادب وهنر ایران تألیف وطبع ونشر نماید و دردسترس علاقه مندان گذارد .

برای‌انجام این منظور جمعی‌ازاستادان ودانشمندان، باهمکاری اعضاء شورای نویسندگان ادارهٔ کلّ انتشارات و رادیو مطالب کتاب حاضررا فراهم‌ساختند وازاستادارجمندآقای دکترمهدی بیانی تقاضا شد که تدوین ونظارت طبع ونشر کتاب‌را عهده‌دارشوند .

ایشان با اشتغالات متعدّدی که داشتند ، باگشاده روئی انجام این‌امررا پذیرفتند و کتاب‌را بنحوی که زیرنظرخوانندگان گرامی است، بپایان رسانیدند .

ادارهٔ کلّ انتشارات ورادیو با تشکّر ازمساعی ارزندهٔ استادان بزرگوار وهمکاری صمیمانهٔ آقای دکتر بیانی، امیدوار است که این خدمت مورد پسند خواستاران این قبیل آثار قرار گیرد .

(خورداد ماه ۱۳۴۰) **نصرت‌الله معینیان**

مقدمه

سه سال پیش آقای نصرت‌الله معینیان معاون نخست وزیر وسرپرست ادارهٔ کلّ انتشارات ورادیو، ازچند تن دانشمندان دعوتی نمودند وازایشان خواستارشدند که برای بزرگداشت مقام پیشوایان وبزرگان ایران که درطیّ سی قرن، دراین سرزمین، هریك نوبتی زده و رفته‌اند؛ ونیز آشنائی هم میهنان و ایران دوستان باحوال آنان، کتابی تألیف نمایند.

برای اقدام باین امرونحوهٔ عمل، آقایان انجمنی کردند وپس از مذاکره ومشاوره، برآن شدند که فهرست نامه‌ای تألیف و بشمارش روزهای سال، ترجمهٔ احوال یکی ازبزرگان ایران درآن گنجانیده شود؛ یعنی کتابی ساخته شود منقسم بسیصد وشصت وپنج روز، که هرروز آن (چنانچه خودجشنی نباشد) بنام یکی ازبزرگان نام گذاری شود وهریك از دانشمندان مزبور، انشاء ترجمهٔ احوال یك دسته از بزرگان رابشرح ذیل بعهده گرفتند:

آقای سعید نفیسی	نویسندگان
آقای ابوالحسن شعرائی	فیلسوفان
آقای دکتر حسن مینوچهر	عارفان وصوفیان
آقای سید محمّد تقی مصطفوی	معماران و هنرمندان تزیینات ساختمانی
آقای دکتر ضیاءِ الدّین سجّادی	شاعران
آقای دکتر ناصر الدّین شاه حسینی	پادشاهان و پیشوایان و وزیران
آقای دکتر هدایت الله نیّر سینا	مورّخان و جغرافیادانان
آقای روح الله خالقی	موسیقی دانان
آقای احمد بیرشك	دانشمندان ریاضی و طبیعی و غیره
آقای ابراهیم برهان آزاد	دانشمندان علوم دینی
آقای احمد سهیلی خوانساری	نقّاشان ومذّهبان

تعریف جشنهای باستانی ایران را، آقای دکتر صادق کیا و تألیف ترجمهٔ احوال خوشنویسان را ، اینجانب عهده دار شدیم و نیز آقای دکتر محسن صبا ، انشاء ترجمهٔ احوال محمود خان ملك الشّعراء صبا، از نیاکان خودرا پذیرفتند .

انشاء این تراجم احوال برای طبع و نشر چنان کتابی، کافی نبود ولازم بود که تدوین مطالب را کسی عهده دار شود و درانتخاب چنین کس، قرعهٔ فال بنام من زده شد و آقای معینیان و همکاران و دوستان گرامی ، انجام این خدمت را ازمن خواستار شدند و من بنده چون انجام آنرا خدمتی بملیّت خود تشخیص دادم ، باهمهٔ گرفتاری که داشتم ، انگشت پذیرش بردیده نهادم .

هریك از آقایان، آنچه بعهده گرفته بودند، بانجام رسانیدند و در طیّ مدّت یکسال، بتفاریق، تراجم احوال و یادداشتها را باینجانب رسانیدند که بتنظیم آنها پرداختم.

درحین تدوین مطالب، متوجّه شدم که شمارهٔ تراجم احوال که انتخاب شده دربعض اصناف آن متناسب نیست و نیز بعض دانشمندان که دررشته‌های مختلف علوم استاد بوده‌اند؛ درهر رشته ترجمهٔ احوال آنان آمده نیست وهریك اورا ازنظر همان علم معرّفی کرده‌اند وبعضی بگمان اینکه دیگری شرح حال اورا خواهد آورد، خودنیاورده‌است.

کم وبیش کردن تعداد رجال وجابجا نهادن شرح حال هریك درروزهای سال، بنحوی که مثلا ترجمهٔ حال دوشاعر یا فیلسوف یا دانشمند، بدنبال یکدیگر نیفتد ویانزدیك بهم نباشد وترتیب زمانی تا اندازه‌ای رعایت شود و افزودن نام بزرگان طرازاوّل که بعضی از نظرمؤلّفین دورمانده‌بود، باصل کتاب؛ مستلزم دقّت بود، که شد؛ ولی متأسّفانه بایداعتراف کنم، که بازنام چندتن معدود ازمعاریف دراین فهرست‌نامه‌فوت‌شد.

نقیصه ای که در تألیف این کتاب بآن واقفم، اینست که عبارات ومخصوصاً مطالب آن یکدست وهم آهنگ نیست، زیرا که مؤلّفین هریك بسلیقهٔ خود مطالب را انشاء کرده اند: بعضی تراجم احوال را بتفصیل وبرخی باختصار نوشته‌اند وحتّی معدودی آنچه خود نوشته‌اند، بعض آنرا مفصّل و بعضی را مختصر انشاء کرده اند. نیز عدّه‌ای بشرح زندگانی رجال وعدّه‌ای باهمّیّت و دسته‌ای بذکر آثار ایشان بیشتر

توجّه کرده‌اند .

درجمع مطالب کتاب، کوشش شد که هنرمندانی که مع‌الاسف تاکنون بمعرّفی آنها توجّه نشده‌است ، درزمرهٔ بزرگان این مرزوبوم بیایند وازاین روست که ملاحظه می‌شود دردرج کتاب نام یك معمار یاکاشی‌تراش، پس از ترجمهٔ احوال یك سردار ووزیر ودانشمند، قرار گرفته‌است ودراین کارجدّوافی مبذول شد؛ زیرا که صدهاتاریخ سلاطین وده‌ها تذکرهٔ شعراء وفلاسفه وعلماء دردست است ؛ و کمتر دیده‌ایم تذکره‌ای اختصاصاً در بارهٔ موسیقی دانان و نقّاشان و خوشنویسان ، تألیف‌شده باشد و اصلا ندیده‌ایم که مورّخی و نویسنده‌ای تذکره‌ای دربارهٔ معماران ودیگرهنرمندان‌ایران ، تألیف کرده‌باشد، والبتّه‌هر روشن‌بینی‌مقام‌ارجمند بانی‌مسجد شیخ لطف‌الله را دراصفهان ومسجد گوهرشاد را درمشهد، به چنگیزجهان سوز وتیمور جهان گیر وشاه اسمعیل‌دوّم صفوی خان‌ومان سوز، ترجیح میدهد ونام آنان را باینان مقدّم میدارد .

مسئولیّت کیفیّت مطالب این کتاب‌را آنچه دربارهٔ خوشنویسان است، اینجانب بعهده می گیرد وفقط من‌بنده توانسته‌ام درغلط گیری چاپخانه‌ای کتاب‌بقدرتوانائی، دقّت‌را مرعی‌دارم‌وچنانکه مشهوداست درمطالب این کتاب نسبتاً بزرگ، سهوهای چاپی باندازه ای ناچیز است که احتیاجی به تنظیم غلط نامه نبوده است .

برای سهولت مراجعه بتراجم احوال، دوفهرست ، یکی‌الفبائی، ازتمام رجال ویکی‌تقسیم بندی شده بدسته‌ها واصناف مختلف رجال،

ترتیب داده ودردنبالهٔ مطالب کتاب نهاده ونیز فهرستی ازجشنها بآن افزوده ام.

برای اینکه اثری خارجی از رجال مذکور دراین کتاب، در دست باشد کوشش شده است تصاویراشخاص یاآثارهنرمندان مذکور درپایان کتاب منعکس گردد.

در پایان این مقدّمه یادآورمیشوم، بااینکه تواریخ متعدّد وتذکره‌های اختصاصی فراوان موجود است؛ کمتر کتابی جامع تمام این شروح احوال در دست داریم و بااینکه این کتاب مأخذ تحقیقی مهمّی نیست؛ میتواندتااندازه‌ای رفع احتیاج مطالعهٔ جوانان و کسانی راکه بخواهند بتاریخ عمومی بزرگان شئون اجتماعی و فرهنگی مردم ایران آگاه شوند، بنماید و تدوین وتألیف وطبع ونشرآن از اینجهت تااندازه‌ای جالب است، که نخستین بارچنین کتابی دردسترس عامّه گذاشته شده ونمونه وسرمشق خوبی برای تجدید طبع ویا برای مؤلّف دیگری است که بخواهد این کارنیك را نیکتر، دنبال کند.

(تهران، اردیبهشت ماه ۱۳۴۰) محمد کریمیانی

نخستین روز فروردین ماه

نوروز یا نوروز شاهان

نخستین روز فروردین ماه و نخستین روز سال است . در بیشتر نوشته‌های پیشین آمده است که آن را نخست بار جمشید جشن گرفت . گفته‌اند که :

در این روز جمشید بجنگ دیوان رفت و آنانرا فرمانبردار خویش کرد .

جمشید در این روز بر تختی نشست که دیوان آن را می‌بردند و با آن بیك روز راه از دماوند به بابل رسید و مردم در شگفتی شدند و آن روز را جشن گرفتند .

جمشید بگردش در شهرهای خویش می‌پرداخت و در این روز بر تختی زرین نشست و بآذربایجان در آمد .

در این روز ایرانیان بفرمان و راهنمائی جمشید ، شکر از نیشکر گرفتند .

چون جمشید بپادشاهی نشست ، دین را نو کرد و دین صابیان را برانداخت .

جمشید در این روز بدادخواهی مردم نشست و فرمان داد که همهٔ دانشمندان روزگار براهنمائی نزد او گرد آیند .

خیّام در نوروزنامه نوشته است :

« سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون دانستند که آفتاب را دو دور بود ، یکی آن که هرسیصدوشصت وپنج روزوربعی ازشبانه روز باوّل دقیقهٔ حمل باز آید بهمان وقت وروز که رفته بود بدین دقیقه نتواند آمدن ، چه هرسال ازمدّت همی کم شود . چون جمشید این دور رادریافت «نوروز» نام نهادو جشن آئین آورد. پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند » . ایرانیان شش روز نخستین فروردین ماه را جشن می گرفتند وروزششم را نوروز بزرگ می گفتند . درپنج روز نخستین شاه نیازهای مردم ولشکریان را بر می آورد و بهر کس آنچه را از پایگاه ونیکی سزاوار بود ، می‌داد وروزششم را که از برآوردن نیاز وحقّ مردم پرداخته بود ، باویژگان وخلوتیان جشن می گرفت .

دوم فروردین ماه

دیو کس

دیو کس فرزند فرااورتس بود . پدرش چون دیگر مادیها در دیه میزیست وپیشهٔ دهقانی داشت واو نیز درآغاز کار چنین میکرد . وی بسبب کفایت وعدالت خواهی طرف رجوع عامّه شد ومردم محاکمات خودرا نزداو بردند . بعد ازچندی وی ببهانهٔ اینکه مراجعات مردم

زیاداست و نمیتواند بامور شخصی برسد ازاینکار کناره گرفت وبراثر این کناره گیری اغتشاشی رخ داد وامنیت بلاد مختل شد. مردم چون وضع راچنین دیدند درصدد انتخاب دیگری بر آمدند. بواسطه زمینه‌هائی که دیوکس قبلا تهیه کرده بود، وی بشاهی انتخاب شد.

دیوکس پس ازاینکه پادشاه شد قراولان ومستحفظینی برای خود ترتیب داد وبعد مردم‌را بر آن داشت تاشهری تأسیس کنند، و برای این منظور همدان را بر گزید. دیوکس بتقلید دربار آسور مراسمی برای پذیرائی مقرّرداشت. وی بشخصه بعرائض مردم رسیدگی میکرد ودرموقع وقوع جنایات، مقصّررابرحسب تقصیرش تنبیه میکرد.

سلطنت طولانی این پادشاه بگفتهٔ هرودت صرف جمع آوری و متّحد ساختن طوائف پراکندهٔ «ماد» شد. مدّت سلطنت دیوکس از ۷۰۸ یا بقولی از ۷۰۱ تا ۶۵۵ قبل از میلاد مسیح بوده است.

سوم فروردین‌ماه

زردشت

زردشت که او را زرتشت، زره‌تشت، زردهشت و زرتشتره گویند، ازخاندان «سپیتمه» یا «سپنتمان» و پدرش «پوروشسب» ومادرش «دغدو» است ونسبش به‌فریدون میرسد.

درششم فروردین‌ماه وهمزمان با پادشاهی «شاه گشتاسب» در آذربایجان حوالی دریاچهٔ رضائیه (چیچست) مجاور «گزن شهر» یا «شیز» تولّد یافت.

در بیست‌سالگی به‌پناه غاری در بالای کوه سبلان رفت ومدّت

ده سال به ستایش خداوند ومطالعه در راز آفرینش پرداخت و آنگاه که باسرار بزرگی آگاه گشت نبوّت خود را که پایه‌اش بر یکتا ـ پرستی نهاده شده بود، بجهانیان اعلام نمود.

چون اهالی زادگاهش عوامل طبیعت را می‌پرستیدند، برعلیه او شوریدند ودر صدد قتلش برآمدند. ازینرو بسوی شرق یعنی بلخ که درآنجا شاه گشتاسب سلطنت مینمود، روانه گشت وتعالیم وپیام پیامبری خودرا در آنجا اعلام داشت ودرخت سرو معروف کاشمررا در برابر کاخ شاهی کاشت.

بنابفرمان شاه گشتاسب، دانشمندان آنزمان با زردشت به‌بحث و گفتگو پرداختند و بالاخره پس از مباحثات طولانی تمام آنها در برابر تعالیم و احکام آن پیامبر سر تعظیم فرود آورده به‌دین وی گرویدند.

آنچنانکه در «گاتاها» آمده است، شاه گشتاسب و «کتایون» شهبانو، نخستین کسانی بودند که بآئین وی ایمان آوردند.

سرآغاز تعالیم این پیامبر پرستش خدای یگانه «اهورامزدا» میباشد که‌معنی آن، هستی بخش بزرگ‌داناست، وپایه‌واصول اخلاقی دین‌او بر راستی‌ونیکی‌وپرهیزکاری نهاده‌شده‌است. منش عالی سه گانهٔ: اندیشهٔ نیك ـ گفتار نیك ـ کردار نیك، از دستورات آن پیامبر بزرگ است.

برای حلّ مسئلهٔ خیروشرّ، یعنی نیکی وبدی، فلسفه‌ای بنام «سپنتامینو» (مظهرنیکی) و «انگره مینو» (مظهربدی) که ازفکر واندیشهٔ انسانی سرچشمه میگیرد، به‌بشر تعلیم فرمود وبااین ترتیب

موضوع غامض خیروشرّ که ممکن بود بردامن کبریائی پروردگار که منشأخیرونیکی محض‌است، گردی بنشیند؛ حلّ نمود.

همچنین وسیلهٔ نیل بسعادت را، کار و کوشش فرمود و از آنگذشته بقای روح واعتقاد به‌جهان دیگر بنام «گروسمان» یا کشورجاودانی اهورا را برای نخستین بار، این پیامبر به‌بشر تعلیم داد وپاداش ومجازات اعمال نیك وبد انسانی را دراین دنیا واجر ومکافات در جهان دیگر را قانونی تغییرناپذیر دانست.

تعالیم واصول آسمانی که به زردشت الهام گشت بزبان اوستائی که از باستانی‌ترین زبان‌ها وهمزمان سانسکریت است، بنظم‌سروده شده و«گاتاها» نام دارد وبنا بامر شاه گشتاسب آنرابر دوازده هزار پوست گاو، با زر نوشتند ونسخه‌ای‌از آن در«گنج شاپیگان»(محلّ آتشکدهٔ‌آذر گشسب) ونسخهٔ‌دیگری در «دژنبشته» کوشك‌شهریاری پارس نگاهداری میشده است وآنرا بیست ویك نسك یعنی ۲۱ جلد هم نوشته‌اند.

زمان این پیامبررا دانشمندان قدیم یونان مانند: «دیوژنس لرتیوس»و«خسانتوس» وهمچنین «افلاطون» وشاگردانش: «ارسطو» و«ادکسوس» و«هرمدروس» ششهزار سال قبل‌ازجنگ «تروبا» یعنی ۸۲قرن پیش‌نوشته‌اند؛ ولی‌مستشرقین بعدی عدد ششهزاررابه‌ششصد تقلیل داده وتا ۱۱۰۰ سال پیش ازمیلاد مسیح ذکر کرده‌اند.

اکثریّت نویسندگان قدیم و جدید راعقیده برآنست که زردشت هنگام دوّمین‌حملهٔ تورانیان بایران، در۷۷ سالگی با هفتاد تن از پیروانش در پرستشگاه بلخ، حین‌نماز و ستایش خدای یگانه

بدست «براتور» نام تورانی بشهادت رسیده است.

چهارم فروردین ماه

برزویهٔ طبیب

پزشك بزرگ ایرانی پیش از اسلام، معاصر با خسرو اوّل انوشیروان ساسانی، بسرپرستی هیأتی از طرف خسرو اوّل مأمور شد که بسر زمین هند برود و کتابهای طبّی و اخلاقی (از جمله کتاب معروف داستانهای بیدپای هندی یا کلیله و دمنه) را بایران بیاورد.

بطوریکه ابن مقفّع (روزبه پارسی) می گوید، شرح زندگانی برزویه، بقلم خود او باقی مانده و ابن مقفّع آن را در مقدّمهٔ کلیله و دمنهٔ خود آورده است. «نولدکه» این مقدّمه را بآلمانی ترجمه کرده و «سسیل الگود» نیز قسمتی از آن را بانگلیسی گردانده است.

در این مقدّمه، برزویه می گوید که:

پدرش از سپاهیان و مادرش از خانواده‌های مغان بودند. وی فرزند سوگلی خانواده بوده و تربیتی صحیح داشته و در هفت سالگی بآموختن خواندن و نوشتن آغاز کرده و سپس متوجّه علوم گردیده است.

برزویه چنان شیفتهٔ علم طب شد که هرچه بیشتر می خواند راغبتر می شد. می گوید از طب ممکن است یکی از این چهار چیز را انتظار داشت: ثروت، مقام، شهرت، پاداش خیر از طرف خدا. برزویه پاداش خیر را بر ثروت و مقام و شهرت ترجیح داده و اختیار کرده و هیچگاه درصدد گرد آوردن مال نبوده است.

برزویه توجّه خسرو اوّل را بخود جلب کرد و بسمت پزشك

مخصوص شاه ، منصوب شد و منزلتی بلند یافت .

رازی در نوشته‌های خود باو اشاره کرده است .

معروف است که نتیجهٔ مشاهدات خودرا در هند در کتابی نوشته است که بعدها بعربی و سپس (در ۱۰۷۰ میلادی) بیونانی ترجمه شده است.

برزویه بمقامی رسید که نامش در میان مردم ایرانی مشهور گشت و مانند مشاهیر دیگر داستانهائی در بارهٔ او ابداع کردند و منتشر ساختند.

می گویند بازی شطرنج را هم برزویه باخود بایران آورد و این بازی از این سرزمین بمغرب رفت .

پنجم فروردین ماه

باربد

نغمه‌پرداز و نوازندهٔ دربار خسرو پرویز ساسانی بود. در شاهنامهٔ فردوسی و مثنوی خسرو و شیرین نظامی، حکایاتی از او نقل شده است.

وی آهنگها و نواهای بسیار اختراع کرده و مشهور است که ۳۶۰ لحن موسیقی ساخته و هرروز یکی از آنها را که بمناسبت ، بنام آن روز موسوم بوده مینواخته است تا شاه از تکرار نغمات موسیقی خسته خاطر نشود .

مقام باربد درنزد خسرو بآن پایه بود که هر کس حاجتی داشت مطلب خودرا بوسیلهٔ او بعرض پادشاه میرسانید ، از جمله وقتی که اسب محبوب شاه موسوم به «شبدیز» مرد ، کسی را جرأت اظهار

آن نبود ، تا اینکه باربد نغمهٔ مخصوصی درین زمینه بساخت و برای خسرو بنواخت و شاه را از حادثه آگاه کرد .

نظامی نام سی نغمه از الحان باربد را در داستان خسرو و شیرین آورده و مطلب را با این شعر آغاز کرده است :

[illegible] تار باربد آواز در داد   سماع ارغنون را ساز در داد

[illegible] را که نظامی در خمسه اثر معروف خویش آورده معلوم نیست همان نغمات اختراعی باربد باشد ؛ ولی چون اغلب آنها فارسی خالص است و دیگران هم [illegible] از آنها یاد کرده‌اند ، با حدس نزدیک بیقین میتوان گفت که این نغمه‌ها یادگار دورهٔ ساسانی و از مخترعات باربد است که برای درباری مجلل ، چون بارگاه خسرو ، ساخته شده است مانند : «گنج بادآور» «آرایش خورشید» «نیمروز» «رامش جان» «نوشین باده» «نوروز» «کبک دری» «کیخسروی» «سبزه درسبزه» «سروستان» «ماه» «شادروان مروارید» . از میان این نغمات آهنگ «نوروز» هم اکنون در ردیف دستگاه «همایون» نواخته میشود که یادگاری از موسیقی آن دوره است .

پادشاهان ساسانی بخصوص بهرام گور و خسرو پرویز ، هنرمندان را گرامی میداشتند و آنها را نوازش بسیار میکردند . نام باربد همه‌جا با عزّت و احترام ذکر شده و شاهد اهمیّت و ارزش هنر موسیقی در نزد شاهنشاهان ساسانی بوده است .

گذشته از باربد که بزرگترین و مشهورترین سازنده و نوازندهٔ دربار ساسانی بود ، نام نوازندگان دیگری مانند «نکیسا» و «رامتین»

و «بامشاد» و «آزادوارچنگی» هم در کتابهای قدیم فارسی بمیان آمده است.

ششم فروردین ماه

نوروز بزرگ یا نوروز خوردادی

روز ششم (خورداد روز) است از فروردین ماه. ایرانیان بر آن بودند که بسیاری از پیش آمدهای بزرگ گذشته در این روز رخ نموده است و پیش آمدهای آینده در این روز رخ خواهد نمود و آن روز را بسیار ارجمند و گرامی می‌داشتند.

ایرانیان بر آن بودند که در این روز اهورامزدا جان جهانیان را آفریده ودر این روز «هوشنگ پیشداد» به‌پیدائی آمد.

در این روز «کیومرث» و«مشی» و«مشیانه» (نخستین مرد و زن) به‌پیدائی آمدند.

در این روز «طهمورث» اهرمن را به‌باره کرد، سی سال.

در این روز او پیمانهٔ چیزها آورد.

در این روز از جنگ دیوان و زنگیان بـه پیروزی باز گشت و مردمان از او بفراوانی رسیدند و از بلاها رستند.

در این روز فرمان داد که دخمه‌ها را ویران کنند و دیگر دخمه نسازند.

در این روز او جهان را بی‌مرگ و بی پیری کرد.

در این روز فریدون، جهان را بسه بخش کرد و بسه فرزند خود (ایرج و سلم و تور) داد.

در این روز منوچهر، سلم و تور را بکین پدر تباه کرد.

در این روز کیخسرو، افراسیاب را، بکین پدر خویش (سیاوش) بکشت.

در این روز منوچهر و «آرش» زمینهای ایرانشهر را از افراسیاب بازستانیدند.

در این روز کیخسرو پادشاهی را بلهراسب سپرد و خود باشکوه به «گرزمان» (عرش) رفت.

در این روز زرتشت دین مزدیسنی را از اهورامزدا پذیرفت.

در این روز «کی گشتاسب شاه» دین مزدیسنی را از زرتشت پذیرفت.

در این روز «بهرام ورجاوند» از کابلستان به پیدائی آمد (بهرام پادشاهی است از دورهٔ کیان که در دین مزدیسنی بآمدن او در پایان هزارهٔ دهم نوید داده شده است).

در این روز «پشوتن گشتاسبان» از «کنگدز» بایرانشهر می آید و دین مزدیسنی را روا می کند.

(پشوتن پسر گشتاسب کیانی از کسانی است که مزدیسنان اورا بی مرگ می شمارند و گویند که در کنگدز باهاوشتان (مریدان) خویش پرستش یزدان می کند).

در این روز «هوشیدر» بدیدار و همپرسگی اورمزد میرسد و دین

مزدیسنی را از اورمزد می‌پذیرد ومردم را بدین مزدیسنی بی گمان می کند .

در این روز سام (گرشاسب) بپادشاهی هفت کشورمی نشیند تا کیخسرو پدیدار آید ، آنگاه سام پادشاهی را بکیخسرو می‌سپارد .

ودراین روز اورمزد رستاخیز می کند و جهان بی‌مرگ وبی پیری‌میشود واهرمن‌ودیوان وزور گویان وستم گران‌ودشمنان دین از کارمی‌افتند .

هفتم فروردین ماه

ابوحفص سغدی

ابوحفص حکیم بن احوص سغدی ، شاعر و موسیقی‌دان معروف عصر سامانی است و بعضی او را ازنخستین شاعران پارسی گوی دانسته‌اند.اودرسال ۳۰۰هجری، یك آلت موسیقی بنام«شهرود»اختراع کرده است .

ابوحفص دراواخر قرن سوّم و اوایل قرن چهارم زندگی‌می‌کرده است .

محمد بن جریر طبری

امام ابوجعفر محمّدبن جریر یکی از دانشوران نامدار ایران است که بسال ۲۲٤ هجری قمری در «آمل» از بلاد طبرستان، پای بعرصهٔ هستی نهاده و از هفت سالگی بحفظ قرآن و نوشتن حدیث و کسب علوم، بذل همّت نموده است. این دانای بزرگ در آغاز جوانی بقصد دیدار «احمدبن حنبل» و درك محضر علمای بغداد، بآن کانون دانش عزیمت کرد و نزدیك بسی سال در شهرهای بغداد و کوفه و بصره و شام و مصر باستفاضه و افاضه پرداخت و از آن پس بطور مکرّر، از وطن خود مازندران ببغداد رفت و در آنجا بتعلیم و مباحثه و نگارش آثار سودمند خود بزبان تازی عمری بسر آورد و در سال ۳۱۰ هجری در بغداد چشم از جهان فرو بست.

این مرد بزرگوار نه تنها در فقه و حدیث و تفسیر، بلکه در نحو و لغت عرب و کلیهٔ فنون استاد بود و دورهٔ زندگی را بتعلیم و مباحثه و نگارش آثار سودمند خود بزبان تازی بسر آورد.

محمّدبن جریر، در حکمت و کلام و منطق و پزشکی و ریاضی نیز از دانشمندان ممتاز قرن سوّم بشمار است.

وی خلق و خوئی دلپذیر داشت و بپاکی نفس و حقیقت بینی مشهور بود.

از تألیفات معتبر ابن جریر، یکی تاریخ معروف اوست بنام «تاریخ الرّسل والملوك» یا «اخبار الامم والملوك» که در قاهره بسال

۱۳۵۷ هجری طبع شده و شامل شرح تاریخ دنیا از آغاز آفرینش تا سال ۳۰۲ هجری است .

چهل و دو سال پس از مرگ محمّد بن جریر ، «ابوعلی محمّد بن ابوالفضل بلعمی» وزیر منصور بن نوح سامانی، تاریخ طبری را بامر پادشاه خود بفارسی دری ترجمه کرد .

نهم فروردین ماه

ابن مقله

(۲۸۲-۳۲۸)

ابوعلی محمّد بن علی بن مقله ، نیاگانش از مردم فارس و خود وی در بغداد متولّد شد . ابن مقله از دانشمندان عصر و در فقه و تفسیر و قرائت و ادبیّات ، دست داشت و شعر میگفت . این مرد بزرگ ایرانی پیشقدم احیای یکی از زیباترین مظاهر هنری یعنی خوشنویسی است و تا ظهور وی ، هیچیك از خطّاطان بقدرت وی در خوشنویسی اقلام مختلف نیامده بودند .

اینکه بعضی وضع اقلام شش گانه را بوی نسبت میدهند روا نیست، ولی یقیناً در تکمیل اقلام موجودهٔ مزبور کوشیده و بآنها سر و صورتی داده است .

ابن مقله وزارت سه تن از خلفای بنی عبّاس (المقتدر بالله ـ القاهر بالله ـ الرّاضی) را عهده دار بود تا در زمان خلافت الرّاضی چنانکه شیوهٔ ناجوانمردانهٔ عبّاسیان بود ، دستها و زبانش را بریدند و سرانجام ویرا کشتند .

هووخشتر

هووخشتر بسال ۶۳۳ قبل از میلاد مسیح بتخت سلطنت ماد نشست . در این هنگام اوضاع «ماد» خطرناك و موقع شاه باریك بود ؛ ولی او بخوبی تشخیص داد که بیدرنگ باید اصلاحاتی بکند و توجّه خودرا قبل از هر چیز بتقویت سپاه معطوف داشت و قشونی باسلوب آسوری ترتیب داد . هووخشتر پس از تجهیز سپاه بآسور حمله برد و با اینکه آسوریها سخت پافشاری کردند سرانجام سردار آسور شکست خورد و قشون ماد داخل آسور شده نینوا پایتخت آسور را محاصره کردند و چون معلوم بود که بواسطهٔ استحکامات نینوا محاصرهٔ آن بطول خواهد انجامید هووخشتر قسمتی از قشون خویش را مأمور کرد تا جلگه‌های حاصلخیز آسوررا اشغال کنند ، زیرا تصمیم گرفته بود که دشمن را منهدم و نام آسوررا از صفحهٔ روزگار محو سازد .

سپاه ماد باموفقیت پیش میرفت و نزدیك بود پایتخت دولت بزرگ آسور سقوط کند که ناگهان خبر تاخت و تاز حکام در آذربایجان وصفحات مجاور آن بشاه ماد رسید ، واو چاره‌ای نداشت جز آنکه محاصرهٔ نینوا را ترك گوید وبحفظ مملکت خود پردازد . این بود که با سپاه خود قصد دشمن کرد ودر نزدیکی دریاچهٔ ارومیه با «سکاها» مصاف داده شکست خورد ومجبورشد شرایط سنگین آنانرا بپذیرد .

تاخت و تاز سکاها در ایران بقول هرودت بیست و هشت سال طول کشید.

هووخشتر پادشاه یا سردار سکاها را که «ماری‌یس» خوانده میشد، باتمام سران‌سپاه سکائی مهمان کرد وهمهٔ آنها را در حال مستی بکشت و پس از این نیرنگ با آنها جنگید و چون سپاه سکاها بی سرپرست بودند، شکست خورده ازماد خارج شدند.

هووخشتر پس‌ازاینکه‌سکاها رااز ایران‌راند، بازبفکراجرای نیّت‌دیرین خود یعنی‌انقراض آسورافتاد و گوئیا اتّحادی با پادشاه بابل کرده کارآسوررا یکسره کرد وآسوری را میان خود وپادشاه بابل تقسیم کرد. سپس بالیدیه جنگی کرد واین‌جنگ مدّت پنج‌سال بطول انجامید وبی‌اینکه طرفین نتیجه‌ای بگیرند، کسوفی‌روی‌دادو سپاهیان‌طرفین این کسوف را علامت غضب خدا دانسته دیگر حاضر بجنگ نشدند. سپس «سون سیوس» پادشاه «کیلیکیه» و «بختنصّر» پادشاه بابل‌بین‌طرفین حکم گردیدند وقرار شد که رودهالیس سرحد دولتین گردد. پس‌ازآن، واقعهٔ‌مهمی روی‌نداد ویکسال بعدازانعقاد صلح، هووخشتر در۵۸۴ قبل از میلاد مسیح در گذشت.

یازدهم‌فروردین‌ماه

معروف کرخی

ابومحفوظ‌معروف‌بن فیروزان کرخی، ازبزرگان صوفیّه‌وسر سلسلهٔ معروفیّه، از نژاد ایرانی وساکن بغداد بوده وبدست‌حضرت علی‌بن موسی‌الرّضا، اسلام‌آورده است.

پدرش فیروزان ظاهراً ازموالی حضرت علی‌بن موسی‌الرّضا و در خاندان او دربان بوده وخود نیز دربانی امام میکرده است . از بکر بن‌حبیش وربیع بن صبیح استماع حدیث کرده وخلف‌بن هشام بزّاز وز کریّا بن‌یحیی مروزی‌ویحیی‌بن ابی‌طالب از او روایت‌حدیت میکنند . با داود طائی مصاحب واستاد سری سقطی ، بوده است . از حکایات و مأثورات منتسب اوپید است که چند بار بزیارت خانهٔ خدا رفته ودر تمام طول حیات بریاضت و مجاهدت اشتغال داشته است .

دراجرای قواعد دین براه‌ارشاد میرفته وخشکی اهل ظاهر را تابع نبوده است .

نقلست که« یك روزباجمعی‌میرفت ، جماعتی جوانان میآمدند وفساد میکردند تابلب دجله‌رسیدند . یاران گفتند یا شیخ دعا کن تا حقّ تعالی این‌جمله‌را غرق کند تاشومی ایشان از خلق منقطع شود . معروف گفت دست‌ها بردارید ، پس گفت الهی‌چنان که درین جهان عیششان خوش دادی در آن جهانشان عیش خوش‌ده . اصحاب بتعجّب بماندند ، گفتندخواجه ، ماسرّ این‌دعا نمیدانیم . گفت آنکس که با اومیگویم میداند ، توقف کنید که هما کنون سرّ این پیدا آید . آن جمع‌چون شیخ‌بدیدند ،رباب‌بشکستند وخمر بریختند ولرزه‌برایشان افتاد ودردست وپای شیخ‌افتادند وتوبه کردند . شیخ گفت دیدید که مرادجمله حاصل‌شد بی‌غرق وبی‌آنکه رنجی‌بکسی رسید .»

درعلّت مرگ او گفته‌اند که چون در خانهٔ امام پرده داری میکرد ، روزی‌شیعه و تابعان علیّ بن‌موسی‌الرّضا (ع) بردر خانهٔ او

ازدحام کردند ، دنده‌های اوشکسته شد ومرد .

تاریخ وفات او سال ۲۰۰ هجری وآورده‌اند که « چون وفات کرد ، از غایت خلق و تواضع او بود که همهٔ ادیـان در وی دعوی کردند ، جهودان و ترسایان ومؤمنان هریك گروه گفتند که وی از ماست . عاقبت در بغداد بخاك سپرده شد همه باتفاق چنین گفته‌انـد که زیارت قبر او شفاست ، ازاو شفا می خواهند و از روحش بر کت می‌طلبند . »

حکایات و مأثورات او در تمام کتب معروف صوفیّه باقی مانده ومورد استناد است .

دوازدهم فروردین‌ماه

محمدبن موسی خوارزمی

(متوفّی سال ۲۲٤)

محمّد بن موسی بن شاکر ، نخستین کسی است که در جدولها رقمهای هندسی را بکار برد واین‌کار درسال ۱۹۷ انجام گـرفت واین جدولها مأخذ ومبنای‌کارهای منجّمان بود. خوارزمی در ۲۱۰ رساله‌ای درخصوص ارقام هندسی بزبان عربی نوشت وچون این رساله بلاتین و نیز بزبانهای دیگر ترجمه شد وبا توجّه بزبان عربی ، ارقام ، بارقام عربی مشهور شد . در زبـانهای اروپائی اساس محاسبه بـر مبنای ۱۰ (اعشاری) را آلگوریتم می گویند که اصل آن خوارزمی است .

خوارزمی اولین کتاب جبر ومقابلـه را نوشت و معادلات درجهٔ

دوّم را حلّ کرد .

ژرارد کرمونائی کتاب اورا بلاتین ترجمه کرد و این ترجمه پنج قرن در دانشگاههای اروپا تدریس می‌شد .

سیزدهم فروردین‌ماه

سیبویه

ابوبشر عمروبن عثمان ملقب بسیبویه ، یکی از بزرگان لغت عربی ، ازنژاد ایرانی درشهر بیضای فارس ولادت یافت و درپایان زندگی‌ساکن شیراز بود و درآنجا بسال۱۷۷ در ۳۳ سالگی‌درگذشت وقبرش هنوز درشیراز معروفست .

دربارهٔ تاریخ وفات او اختلاف بسیار است و آنرا از ۱۶۶ تا ۱۹۴ نوشته اند ولی گویا ۱۷۷ درست ترازهمه باشد .

سیبویه تقریباً قانون‌گذار علم نحو در زبان تازیست و کتاب بسیار معروفی درین زمینه دارد بنام « الکتاب » که بسیار مشروح است وحواشی متعدد بآن نوشته‌اند وجامع ترین کتاب‌درنحوعربیست.

چهاردهم فروردین‌ماه

فضیل عیاض

ولادت ابوعلی فضیل‌بن عیاض‌بن مسعود ، ظاهراً درسالهای اوّل قرن دوم هجری (از ۱۰۱ تا ۱۰۵) بسمرقند اتفاق افتاده وخودچنین

گفته است که : « ولادت من درسمرقند و نشأتـم در ابیورد بوده » .

فضیل عیاض در کوفه حدیث شنیده وازسلمیان تیمی ومنصور بن‌معتمر ومحمّدبن اسحق و امام جعفر صادق علیه‌السّلام وسفیان ثوری وچندتن دیگر حدیث شنیده است، وازو یحیی‌بن قطان وحسین‌بن‌علی جعفی و اسحق‌بن منصور وجمعی دیگر روایت حدیث کرده اند .

چنین گفته اند که « فقه را ازامام ابوحنیفه گرفته وامام‌شافعی از او روایت کرده » و ازاین راه است کـه در شأن او آورده اند : « او خود ازامامی عظیم گرفته وبامامی عظیم سپرده است » .

شریك قاضی درصفت‌او گفته است که « فضیل عیاض حجّت‌اهل زمان بوده » . وذهبی آورده است که: « فضیل بی‌نزاع ازثقات روات بود » . بخاری ومسلم نیز در دو کتاب خود ازاونقل حدیث کرده‌اند.

اورا با هارون خلیفهٔ عبّاسی اتفاق ملاقات افتاده است .

معروفست درجواب سؤال هارون که پرسید ، از خود زاهد تر سراغ داری ؟ جواب داد «تو ، چه زهد من‌از دنیای فانی است وزهد تو درآخرت باقی » .

سفیان ثوری ازونقل کرده است که: « یك‌شب براو رفتم جملهٔ شب آیات و اخبار وآثار می گفتم ، چون برخاستم گفتم اینت مبارك شبی که دوش بود ، واینت ستوده نشستی که این شب بود ، همانا کـه این نشست بهتر از وحدت . فضیل گفت اینت شوم شبی که دوش بودو اینت نکوهیده نشستی که نشست دوش بود . گفتم چرا چنین گوئی ؟ گفت جملهٔ شب تو دربند آن بودی تا سخنی نیکو از کجـا گوئی که

مرا خوش آید و من بستهٔ آن بودم تا جوابی نیکو از کجا پسند آید ، هردو بیکدیگر و بسخن یکدیگر از خدا بازمانده بودیم . تنهائی را دان بهتر ومناجات باخدای » .

فضیل بیشتر عمر خودرا درمجاورت خانهٔ خدا بسر برده و بیش از هشتاد سال عمر کرده و در محرّم سال ۱۸۷ هجری درشهر مکّه درگذشته وهمانجا مدفون گردیده است .

پسری بنام علی داشته که او نیز اززاهدان بنام بوده ودرهمان مکّه درگذشته است . پاره ای ازبزرگان عرفا وعلما چون شیخ نجم‌الدین اصفهانی ازاکابر صوفیّهٔ اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم ، درجوار او بخاك رفته اند .

مأثورات او دربیشتر کتب صوفیّه چون حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهانی و تذکرة الاولیاء شیخ عطّار آمده است .

پانزدهم فروردین‌ماه

شیخ مفید

(۳۳۸-٤۲۳)

شیخ المشایخ امامیّه ، ابو عبدالله محمّدبن نعمان‌بن عبدالسّلام حارثی بغدادی ملقّب بمفید یا ابن المعلّم ، ازعلمای معاصر عضدالدولهٔ دیلمی ویکی از اکابر متکلمین وفقهای جامع فقه شیعه است، که بسیار تیزهوش و حاضر جواب بوده و در مناظره و جدل یدی طولی داشته است .

شیخ مفید اخلاقاً متواضع و کریم بوده وسردستهٔ علمای اصولی شیعه بشمار میرود ، وبیشتر اوقات خودرا بتألیف ومطالعه و عبادت میگذرانیده است . قبرش دربقعهٔ کاظمیّه قرار دارد و درتشییع جنازه ونماز براو، گویند هشتادهزار نفر حضور یافتند .

از استادان وی یکی ابوعبدالله ودیگرابویاسر ، وازشاگردان معروفش سیّد مرتضی علم الهدی وشیخ طوسی وشیخ نجاشی وامثال اینها بوده‌اند .

در حدود دویست کتاب از تألیفات او نام برده‌اند که از آنهاست :

ارشاد ـ ایضاح در امامت ـ افصاح در امامت ـ کتاب العیوب والمجالس ـ کتاب الرّد علی الجاحظ ـ کتاب نقض المروانیّة ـ کتاب نقض فضیلة المعتزلة ـ کتاب فی المتعة ـ کتاب مختصر فی الغیبة ـ کتاب اصول الفقه ـ کتاب ایمان ابیطالب ـ کتاب الکلام فی وجوه اعجاز القرآن ـ کتاب الاعلام ـ کتاب البیان فی تألیف القرآن و غیر اینها.

شانزدهم فروردین ماه

اسحق معروف بموصلی

(۱۵۰ـ۲۳۵)

پدرش ابراهیم بن ماهان پسر بهمن فرزند نسك ، از دهقانان ارّجان فارس بود که در کوفه متولدشدودرسفریکه بری کرد، وموسیقی

ایران را از «جوانویه» نام زرتشتی آموخت ، «شاهك رازی» را که خواننده بود بزنی گرفت واسحق ازاو بدنیا آمد.

ابراهیم نواختن عود وخواندن آوازرا ازاستادان فن فرا گرفت ودرین هنر بمقامی ارجمند رسید ودر دربار هارون ومهتدی خلفای عبّاسی قدر ومنزلت بسیار یافت.

فرزند ابراهیم اسحق ، موسیقی را ازپدر واستادی دیگر بنام «منصورزلزل» بیاموخت. اسحق مانند پدرش از هدایائی که ازخلیفه وبزرگان میگرفت ثروتی هنگفت یافت . ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب «اغانی» اسحق را بدریا وموسیقی دانهای دیگر را بجوی ها ونهرها تشبیه کردهٔ واورا درموسیقی صاحب سبکی خاص" دانسته‌است.

گویند اسحق اوزان موسیقی را تحت نظم و ترتیب مخصوص آورده ودر کتابی که محتوی مجموع تصانیف او بوده ، نغمات موسیقی وتصنیفات خودراازحیث وزن طبقه‌بندی کرده است. همچنین نوشته‌اند که وی چنان از کیفیت فواصل وپرده های موسیقی آگاه بوده که آهنگهای دشوار موسیقی را با عود نا کوك مینواخته و این دلیل بر دقّت قوهٔ سامعه ومهارت انگشتان وآشنائی کامل او باین سازبوده‌است.

معروفست که پدرش ۹۰۰ نغمهٔ موسیقی ساخته بود که‌اسحق آنهارا بسه‌دسته تقسیم کرد: ثلث اوّل را شاهکار پدر دانست ، وقسمت دوّم را متوسط، وبخش سوّم‌را عادی تشخیص داد. ازنوشته‌های اسحق متأسفانه چیزی باقی‌نمانده‌وبدست‌ما نرسیده‌است ، ولی‌بی‌شک همین آثارمرجع موسیقی‌دانان بعدی بوده و موسیقی قدیم ایران را پی‌افکنده است .

اسحق شاگردی موسوم به « رزیاب» داشت که او هم ندیم وهم خوانندهٔ مخصوص خلیفهٔ عبّاسی بود. وی بعد ها به اندلس (اسپانیا) رفت ومورد نوازش خلیفه عبدالرّحمن قرار گرفت و گویند چندان جاه و مقام یافت که صد بنده در خدمت داشت.

خلیفهٔ عبّاسی پس ازمرگ اسحق، چنین گفت که مجلس خلیفه بی وجود اسحق زیب و رونقی ندارد.

در کتاب اغانی حکایاتی از اسحق نقل شده است که دلیل کمال مهارت وهنرمندی او در فنون نوازندگی وخوانندگی وشاعریست.

هرچند اسحق از خاندانی ایرانیست ولی به «موصلی» معروف شده‌زیرا درآنجا بدنیاآمده است.

اسحق از چهره‌های تابناك موسیقی قدیم ایران بشمارمیرود و موجب فخر ومباهات هنرسرزمین کهنسال ما میباشد.

هفدهم فروردین ماه

جشن باژ گیران

یا آغازباژ، سروش روز (روزهفدهم) است ازفروردین‌ماه.

سروش ایزد فرمانبرداری است و گویند او نخست بار مردم را فرمود که باژبگیرند وباژ که بتازی‌آنرا «زمزمه» کرده‌اند، آهسته خواندن دعاست بدان سان که دیگران نفهمند.

دراین روز مزدیسنان باژ می گرفتند.

ابن بوّاب

(متوفّی سال ۴۲۳)

ابوالحسن علی بن هلال پدرش دربان القادربالله خلیفهٔ عبّاسی و خود وی از نزدیکان القادر ویا بقولی از ملازمان بهاء الدولهٔ دیلمی بود وبمناسبت شغل پدری بابن البوّاب معروف شده است. ابن بوّاب از دانشمندان و ادیبان عصر بود ولی حسن خطّ وی بر سایر فضایل او ممتاز بود. وی دراقلام بجای مانده از زمان ابن مقله ، تصرفات کرد وقواعد تازه درخوشنویسی آورد ، ازجمله خطّ را بمیزان نقطه تحت قاعده آورد.

شهرت وی موجب شد که عده‌ای ازاطراف بدور وی گرد آمدند واو ، هم بتعلیم شاگردان میپرداخت وهم کتابت میکرد. وی را به کثرت کتابت یاد کرده‌اند و گفته‌اند شصت و چهار قرآن استنساخ کرده است.

ازآثار ابن بوّاب یك جزوه دیوان اشعار «الحادرة» ورساله‌ای ازجاحظ درموزهٔ آثار ترك اسلامی در اسلامبول است که بخطّ ثلث و نسخ نوشته و نیز یك نسخه قرآن نفیس بخطّ نسخ وی در مجموعهٔ خصوصی «چستربیتی» در انگلستان است که بخطّ نسخ نوشته است و تاریخ ۳۹۱ را دارد.

نوزدهم فروردین ماه

جشن نوروز خوارزمشاهی

یافروردینگان ، فروردین روز(روزنوزدهم) است ازفروردین ماه .

چون روز و ماه بایکدیگرهمنام شوند پسوند «گان» بآن نام می‌افزایند وآن روزرا بدان نام میخوانند وجشن میگیرند .

بیستم فروردین ماه

کوروش کبیر

دربارهٔ کودکی کورش سخن بسیاراست وهرمورّخی نکته‌ای دراین‌باب نوشته ، ولی‌آنچه درمیان این سخنان بیشتر بچشم می‌خورد جنبهٔ افسانه ای موضوع است که برحقیقت غالب است ؛ و ما در اینجا قول هرودت را که از دیگران بحقیقت نزدیکتراست یادآور میشویم ، وی گوید : «آسیتاکس» شبی در خواب دید که ازدختر او «ماندان» چندان‌آب رفت که همدان وتمام آسیا غرق شد . شاه از معبّران‌تعبیر این‌خواب را خواست وآنهابقدری‌شاه‌را از آتیه‌ترسانیدند که اوجرأت نکرد دخترخودرا بیکی‌ازبزرگان ماد دهد ، زیرا می‌ترسید که‌دامادش مدّعی خطرناکی‌برای تاج‌وتخت او گردد. سرانجام دخترخویش‌را به‌کامبیز «کبوجیه» که ازخانوادهٔ نجیب پارس ومطیع

او بود، داد . پس از آن در سال اوّل این ازدواج شاه ماد در خواب دید
که از شکم دخترش تاکی روئید که شاخ و برگهای آن تمام آسیا را
پوشید . تعبیری که مغها از این خواب کردند ، بمراتب بیش از خواب
اوّل بر وحشت شاه افزود و بر اثر آن دختر خودرا که حامله بود، مجبور
کرد بدیدن او آید و همینکه ماندان بهمدان وارد شد ، آستیاك اورا
بسان محبوسی نگاهداشت. پس از چندی ماندان پسری آورد و شاه ماد
اورا بیکی از خویشان خود «هارپاك» نام داده امر بکشتن وی کرد. هارپاك
باطفل بخانه آمد و بازن خویش رازرا درمیان نهاد . زن پرسید حالا
چه خواهی کرد ؟ وی گفت من چنین جنایتی نخواهم کرد زیرا که اوّلا
این طفل با من خویش است، و ثانیاً شاه فرزندی ندارد و پس ازمرگ
دخترش ملکه خواهد شد . دراینصورت موقع من نزد ملکه ای که
پسرش را کشته‌ام چه خواهد بود. پس بهتر است اجرای این امر را بکسان
خود شاه واگذارم .

پس از آن یکی از چوپانهای شاهی را که میترادات (مهرداد) نام
داشت طلبید و طفل را باو داده و گفت امر اکید شاه است که این بچه را
بکوهی درمیان جنگل بیفکنی تا طعمهٔ وحوش گردد .

چوپان زنی داشت «سپاکو» نام که تازه زائیده بود. همینکه چوپان
طفل را بخانه آورد وزنش اورا دید ، بپای شوهر افتاد و تضرّع کرد که
طفل را نکشد . چوپان گفت اگر از کشتن آن دست بازدارم ، ببدترین
عقوبتی گرفتارشوم . زن بعداز قدری تأمل گفت من تازه زائیده ام و
طفل من مرده بدنیا آمده است، ما میتوانیم اورا بکوه افکنیم بعد جسد

اورا بمفتشین هارپاك نشان دهیم واین طفل زیبارا به‌پسری خود برداشته تربیت کنیم . چوپان رأی زنش‌را پسندید وچنان کرد که او گفته بود.

پس از آن طفل درخفا بزرگ شد تابسنّ ده‌سالگی رسیدو همبازی وزیرزادگان گردید .

روزی اورا در بازی بشاهی برگزیدند ویکی ازبزرگ زادگان که‌فرزند «ارتم‌پارس» مادی بود ،حکمی‌را که‌او داده‌بود اجراء نکرد. کوروش امر کرد پسررا سخت‌تنبیه کنند . همین که اوخلاص یافت شکایت‌فرزند چوپان رابپدر خود وپدرشکایت باسیتاك‌برد . شاه چوپان وفرزندش را احضار کرد ودرضمن گفتگو بااوازجرأت وجلادتش در عجب شد ودنبالهٔ مذاکرات خودرا باچوپان گرفت تااینکه سرانجام دریافت کوروش فرزند چوپان نیست بلکه نوادهٔ اوست. ظاهراً ازاین قضیه خشنودشد ولی‌بعد کوروش را بامادرش بپارس فرستاد وهارپاك‌را که دراجرای امرشاه غفلت کرده بود سیاست نمود . کورش در دربار پدرخود کبوجیه بزرگ شد. هارپاك که در صدد گرفتن انتقام بود در نهان باکوروش مکاتبه کرده هدایائی برای او میفرستاد و دائماً اورا برضدّ شاه‌ماد تحریك‌میکرد ، سرانجام کوروش‌مصمّم شد پارس‌را برماد بشوراند .

درسال ۵۵۰ قبل ازمیلاد مسیح همـدان را بتصرّف درآورد و دولت ماد را سرنگون ساخت و در نبردی که باکرزوس پادشاه لیدی نمود اورا شکست داد وسارد ولیدیه ضمیمهٔ شاهنشاهی هخامنشی شد (۵۴۶ قبل ازمیلادمسیح). دراین‌هنگام کوروش بشاه پارس‌معروف بود،

زیرا «نبونید» کوروش رادرفتح همدان پادشاه انزان (عیلام) خوانده بود ولی در گشودن سارد اورا شاه پارس نوشته‌است.

کوروش بعدازفتح سارد تسخیر قسمتهای دیگر آسیای صغیر و کلیهٔ مستعمرات یونانی را بسرداران خود محوّل کرده بایران بر گشت، چنانکه در ۵٤۵ قبل ازمیلادمسیح تمام آسیای صغیر در تحت تسلط پارسیها در آمد و کوروش بهر شهری حاکم جداگانه‌ای گماشت تا با هم متحد نشوند.

کوروش بعدازفتح سارد میان سالهای ٥٤٦ و ٥٣٩ قبل از میلاد بممالك شرقی لشکر کشی نمود ومدّت بیست سال تمام سر گرم کارنبرد درطرف مشرق وشمال ایران بود، ازطرف شمال تارودسیحون پیشرفت وازجانب مشرق تارود سند را گرفت ودربهارسال ٥٣٩ قبل ازمیلاد متوجّه بابل گردیدوازرود دجله گذشت وهمینکه سپاهیان ایران ازدجله گذشتند، کوروش بطرف شمال حرکت کرده به‌لشکر بابل که درنزدیکی اپیس بود حمله برد وارتباط آنانرا بابابل قطع کرد وازطرف دیگر سردار وی «گئوبرود» بمحل‌های جنوبی حمله‌برده بود وسپاه ایران بی مانع وارد بابل‌شد، وپادشاه بابل تسلیم گردید واین پیروزی را بسال ٥٣٩ قبل ازمیلاد مسیح در سوّم مرهش‌وان ماه بابلی یا نوامبر ماه فرنگی دانسته اند.

پس ازتسخیر بابل مملکت کلده باشهرهای قدیم سومر جزو ایران گردید و کوروش پس‌ازبدست آوردن این نقاط بایران باز گشت.

معروفست کوروش درجنگ با ماساژت ها که قومی از سکا ها

بودند ومیان دریای خزر وآرال سکنی داشتند، کشته شد واین‌را بسال ۵۳۹ قبل‌ازمیلادمسیح دانسته‌اند .

مدّت سلطنت کوروش ۲۸سال بود .

نعش کوروش‌رادر پاسار گاد(مشهدمرغاب کنونی) دفن کردند .

بیست‌ویکم‌فروردین‌ماه

ابو شکور بلخی

ابوشکور بلخی ، شاعرعصرسامانی ، درسال **۳۳۶** هجری مثنوی «آفرین‌نامه» را ساخته وغیرازمثنوی قطعات وقصایدی نیز داشته که ابیات پراکنده‌ای از آنها باقی است .

ابوشکوردراوایل قرن چهارم زندگی میکرده است .

بیست‌ودوم‌فروردین‌ماه

ابن ربّن طبری

ابوالحسن‌علی‌بن سهل‌بن ربّن‌طبری، ازپزشکان عالیقدرومشهور اواخرقرن دوّم ونیمهٔ اوّل قرن سوّم هجری است .

گذشته ازطبّ درادب وحکمت ومنطق وعلوم طبیعی نیزاستاد بوده است . ابن‌ربّن مدّتی‌درخدمت مازیاربن‌قارن‌بود ، سپس‌بدستگاه

خلفای عبّاسی راه یافت ونزد الواثق والمتوکّل قدرومنزلتی پیدا کرد.

از آثارمهم او «فردوس الحکمة» است. روشی که دراین کتاب بکار رفته بسیارمنطقی است وبعدها دانشمندان بزرگ مانند ابن‌سینانیز این روش رابکار بسته‌اند. فردوس الحکمة شامل تمام اطلاعات طبّی زمان است ودرآن ازاطلاعات پزشکان بزرگ گذشته مانندجالینوس وبقراط واطبّای بزرگ هندی و نیز از آثار پزشکان نزدیکتر مانند حنین‌بن اسحق استفاده‌شده‌است. درمقدمهٔ کتاب بحث مفصّلی دربارهٔ علوم طبیعی زمان‌شده وازمسائل مهمّی مانند کون وفساد وفعل وانفعال وتأثیر اقلیم وآب وهوا وبسیارمطالب دیگرسخن رفته است.

ابن ربّن کتابهای دیگری درطبّ وداروسازی وغیره داشته‌است که ازمیان آنها به کتاب «حفظ الصّحة» و «کتاب الدّین والدّولة» میتوان اشاره کرد.

بیست وسوم فروردین ماه

ابن خرداذبه

ابوالقاسم‌بن عبدالله معروف بابن‌خرداذبه، از جغرافیا نویسان بزرك ایرانی است که درقرن سوّم هجری میزیسته وجغرافیای خودرا درآغازدورهٔ خلافت متوکّل عبّاسی بحدودسال ۲۳۲ درخصوص احوال وحدود زمین وراهها واقالیم گیتی، باعتبار گفته‌های بطلیموس نوشته است. پدرش حاکم طبرستان بوده وجدّش خرداذبه، بگفتهٔ ابن‌النّدیم

بدست برمکیان بدین اسلام درآمده است.

ابن خردادبه موسیقی را از اسحق موصلی آموخته ومدّتی در دستگاه معتمد خلیفه ندیم وصاحب برید او بوده‌است.

کتاب جغرافیای او بنام «المسالك والممالك» که در اروپا طبع شده نخستین تألیف مهمّ درعلم جغرافیاست وپس ازوی دیگران ازاین کتاب اقتباس کرده‌اند. ابن النّدیم چندین تألیف دیگر ازاین دانشمند نام برده است.

بیست وچهارم فروردین ماه

شقیق بلخی

ابوعلی شقیق بن ابراهیم ازاهالی بلخ بوده وبنابر منقول، نخستین کسی است که درخراسان درعلم طریقت وباطن صحبت کرده است.

درنزد قاضی ابویوسف کتاب «صلوة» راخوانده وازطریق ابوهاشم ذهلی وانس، روایت حدیث نموده وبیست سال در فهم قرآن، روزگار بسر برده است.

ظاهراً ازمتمکّنین بلخ بوده ودرعلّت توبهٔ او گفته‌اند که «سالی اندر بلخ قحطی افتاده بود و مردمان یکدیگر را میخوردند و همهٔ مسلمانان اندوهگین بودند. غلامی را دیدند که در بازار می‌خندید و طرب میکرد، مردمان گفتند چرا میخندی، شرم نداری که همهٔ مردمان اندر اندوه مانده‌اند و تو چندین شادی همی کنی؟ گفت مرا

هیچ اندوه نیست که من بندهٔ آن کسم که ورا یکی دهست وشغل من از دل برداشتست. شقیق گفت بار خدایا، این غلام بخواجه‌ای که یکی ده دارد چندین شادی می کند وتو مالك الملوکی و روزی ما اندر پذیرفته‌ای و ما چندین اندوه بر دل گماشته‌ایم». پس توبه کرد و به ریاضت پرداخت وپیاده بزیارت خانهٔ خدا رفت ودر یکی از سفرها که بزیارت خانهٔ خدا می‌رفت وی را با امام بحقّ موسی بن جعفر علیه السّلام اتفاق ملاقات وصحبت افتاد.

درطریقت، مصاحب ابراهیم بن ادهم واستاد حاتم اصمّ بوده است.

در اثنای سفر مکّه دربغداد بنابدرخواست هرون خلیفهٔ عباسی با اوملاقات کرده ودر نصیحت وی چنین گفته است: «حقّ تعالی ترا بجای صدیق نشانده است، از توصدق خواهد، چنانکه از وی. و بجای فاروق نشانده است، از توفرق خواهد میان حقّ وباطل، چنانکه از وی. وبجای ذوالنّورین نشانده است، از تو حیا و کرم خواهد، چنانکه از وی. و بجای مرتضی نشانده است، از تو علم وعدل خواهد، چنانکه از وی.»

منقولست که چون از مکّه ببغداد آمد «مجلس گفت وسخن او بیشتر در توکّل بود».

شقیق بسال ۱۹٤ هجری درجنگ بااتراك در کولان ویا واسجرد از بلاد ماوراءالنهر بقتل رسیده است.

مأثورات ومنقولات اودر کتب صوفیه بتفصیل واشباع آمده است ومورد استناد محققین اهل فن میباشد.

عبدالسّلام دوست گیلانی

فرزند عبدالقادر بن ابی صالح بن جنگی ملقب بر کن، در بغداد میزیست و از خاندان تصوّف و زهد بود. چون بعلم حکمت وفلسفه رغبت داشت بیشتر همّت خویش بر تکمیل آن گماشت و کتابخانه‌ای از علوم عقلی فراهم کرد وشهرت کامل یافت.

بعهداو ناصر لدین الله عبّاسی خلافت میکرد وجماعتی از دشمنان بر شهرت وی حسد بردند و بتعطیل والحادش منسوب داشتند و کتابخانهٔ اورا تفتیش کرده آنچه درعلوم عقلی بودبرحبه بغداد بردند ودرحضور مردم سوختند وخود عبدالسّلام را نیز بزندان افکندند . امّا چیزی نگذشت که دشمنان وی ازملامت مردم بستوه آمدند واز کردهٔ خویش پشیمان شده عبدالسّلام را از زندان رها ساختند (در تاریخ چهاردهم ربیع الاوّل سال ۱۸۹) وهرچه از کتب اومانده بود بازدادند.

بیست وششم فروردین ماه

استاد علی گچ بر

مسجد فرومد در ناحیهٔ جاجرم خراسان از ابنیهٔ تاریخی قرن ششم دارای آجرکاری و گچ بریهای متنوّع عالی است که ازآثارزیبای این هنرمند میباشد.

شاگردان شش گانهٔ یاقوت مستعصمی

که باستادان شش گانه معروفند وبی‌واسطه از یاقوت تعلیم خطّ گرفته‌اند ، پایهٔ خطوط اصول یا اقلام ستّه را در جائی نهاده‌اند که کمتر خوشنویسی حتّی استاد خودبآن جایگاه رسیده‌است.این استادان که عموماً ایرانی هستند عبارتند از:

ارغون بن عبدالله کاملی (متوفّی حدود سال ۷۵۰) ،

یوسف مشهدی (متوفّی حدود سال ۷۰۰) ،

نصرالله طبیب ملقّب بصدرعراقی (متوفّی حدود سال ۷۴۰)،

احمدسهروردی ملقب بشیخ زاده (متوفّی حدودسال ۷۲۰) ،

مبارکشاه بن قطب تبریزی (متوفّی حدودسال ۷۶۰) ،

سید حیدرجلیّ نویس.

آثار خطوط زیبای این هنرمندان از قرآنها وقطعات مختلف درموزهٔ ایران باستان تهران وبعض موزه‌های خارجی‌موجود ونمایندهٔ شیواترین آثارهنری جاویدان ایران است.

بیست وهشتم فروردین ماه

داریوش اوّل

در کتیبه‌های هخامنشی‌اسم این‌پادشاه بزرگ‌راچنین‌نوشته‌اند:

«داری‌ووش» یا «داری‌واوش» ، بزبان بابلی « دریاووش » و بزبان مصری در کتیبه‌های مصر «آن‌تریوش» یا «تاریوش».

داریوش پسر ویشتاسب بود، ویشتاسب چنانکه هرودوت گوید درزمان کوروش وپس ازاو والی پارس بود ، ولی درزمان داریوش‌والی باختر وپارت گردید.

داریوش چون بحکومت رسید ، بردیای دروغی را کـه همان گئومات مغ بود ، از میان برداشت‌و«آترین» نام را که درخوزستان میزیست وبراویاغی شده بود ، بقتل رسانید . در این هنگام یك مرد بابلی «ندی‌تبیر» نام که خودرا بختنصّرپسر«نبونیدم» پادشاه سابق‌بابل خوانده بود ، علم طغیان برافراشت. داریوش با لشکری گران بطرف بابل حرکت کرد. قشون ندی‌تبیر درآنسوی دجله بود وعبورسپاهیان داریوش میسر نمیشد، داریوش سپاه خود را دوقسمت کرد ، قسمتی‌را بر شترها ونیمی را بر اسبها سوار کرد وبا این تدبیر از دجله گذشت وبا لشکرندی‌تبیرجنگید واوراشکست داد وبابل را فتح‌نمود وندی-تبیررا در بابل کشت .

هنگامیکه داریوش‌دربابل بود درپارس وخوزستان ومادوآسور ومصروپارت ومرو، شورشهائی برپاشد. مرتی‌تری ازاهل پارس بشوش حمله بردولکن خود اهالی‌اورا گرفته و کشتند وقشون ماد که‌ساخلو این‌خطّه‌بودباغوای‌شخصی که خودرا «افرورهش»وازاعقاب هووخشتر میخواند ، یاغی شد ومادی‌ها اورا پادشاه کردند. داریوش «وی‌درنه» سردار سپاه را بماد فرستاد و میان نیروی داریوش و مادیها جنـگی

در گرفت و سپاهیان داریوش در «کسمپه» که ناحیه‌ای از ماداست ماندند تا داریوش بماد آید، ونیز «داورشش» نام ارمنی را که از ایرانیان میهن پرست بود، بارمنستان فرستاد تا شورش آن خطّه را بخوابانـد، و او توانست چنین کند. در سایر نقاط نیز داریوش با موفقیت بر یاغیها فائق آمد.

داریوش پس از اینکه شورشهای ایران را فرونشاند تشکیلاتی بایران داد که بوسیلهٔ آن ممالك تابعهٔ ایران با یکدیگر وبا مرکز پیوستند ووحدتی در دولت پرعرض وطول هخامنشی ایجادشد.

داریوش پس از برقراری امنیّت درممالك تابعه، ایالت پنجاب وسند را بایران ضمیمه کرد، پس از آن داریوش بسکاها پرداخت. اینها درروسیهٔ جنوبی حالیّه سکنی داشتند.

داریوش در ٥١٥ قبل ازمیلاد ازبغاز بسفر، ولشکـر ایران از تراکیه، گذشت وبمصبّ روددانوب رسید وداریوش درمدّت دو ماه از رود دانوب تا تائیس (ژن امروز) وقلب مملکت سکاها را گرفت واز راهی که به اروپا رفته بود بسارد مراجعت کرد وهشتاد هزار نفر در تحت سرکردگی بغابیش (مکابیز) دراروپا گذاشت که شهرهای یونانی تراکیه ومملکت مقدونی را تسخیر کند.

بغابیش این امررا انجام داد وتا سواحل دریای آدریاتیك پیش رفت، چنانکه پادشاه مقدونی «آمین تاس» تابع ایران شد. آنگاه یونانی های اروپائی داریوش را مجبور نمودند کـه بطرف یونان لشکر کشی کند. دراین نبرد آتنی‌ها بطور غیرمترقّب بهره مندی داشته‌اند، ولی

از کیفیت آن بی خبریم.

چهارسال بعد ازاین جنگ، داریوش درائناء تدارکی که برای جنگ جدیدمیدید، در۴۸۶ قبل ازمیلاد مسیح در گذشت.

بیست‌ونهم فروردین‌ماه

دقیقی

ابومنصور محمّدبن احمد دقیقی، ازشاعران نامدار عصرسامانی است که درنیمهٔ اوّل قرن چهارم هجری در یکی از شهر های بخارا، سمرقند، بلخ، تولّد یافته وشهرتش دردوران منصوربن نوح سامانیو نوح بن منصوربیشتر بوده است.

مدّتی‌هم‌درخدمت امیرابوالمظفرعلی‌بن محتاج چغانی میزیسته واورا مدح میکرده است.

دقیقی به کیش زردشتی تمایل داشته ومعروفیّت وبزرگی‌مقام او بیشتر بواسطهٔ آن است که قبل از فردوسی بنظم شاهنامه آغاز کرده و داستان ظهورزردشت، و گرویدن گشتاسب باو، وجنگ ارجاسب شاه توران باگشتاسب را، بنظم آورده است، وهمین‌ابیات راکه هزاربیت میشود، فردوسی درشاهنامه آورده ونام دقیقی و اثر گرانبهای اورا جاویدان ساخته است.

دقیقی بین سالهای۳۶۷ - ۳۷۰ هجری، درجوانی بدست‌غلامی کشته شده‌است.

سی‌ام فروردین‌ماه

خالد مرورودی

خالد بن عبدالملك از مرورود خراسان است که در نیمهٔ دوّم قرن دوّم و نیمهٔ اوّل قرن سوّم می‌زیسته‌ودرنجوم‌وهیئت مقامی‌ارجمند داشته‌است .

درکارهای علمی‌دورهٔ خلافت‌مأمون دررصد شماسیهٔ‌بغدادوجبل قاسیون دمشق بایحیی‌ابن‌ابی‌منصوروسندبن‌علی‌مأمونـی،همکاری مؤثر داشته است .

فـرزند خالد نیز ازمنجّمان معروف بوده و کتابی در ساختن اسطرلاب و کتاب دیگری در تعدیل کواکب از او باقیمانده‌است .

سی‌ویکم فروردین‌ماه

ابن العمید

(متوفّی سال ۳۶۰)

ابوالفضل محمّدبن ابوعبدالله بن‌ابوحسین محمّد کاتب، معروف بابن‌العمید ، پدرش وزیر مرداویز دیلمی و معروف بعمید بـود . در سال ۳۲۸ وزیر رکن‌الدّولهٔ آل‌بویه شد، ودر نزد آن پـادشاه بسیار مقرّب بودودرچند جنگ که‌آل‌بویه با دشمنان خود کردند ،فرمانده لشکریان ایشان بوده است.

دریکی ازجنگها خانهٔ اوراغارت کردند وسرانجام در ماه‌صفر

۳۶۰ در وزارت در گذشت.

وی از ادباء بزرگ ایرانی درزبان تازی واز نویسندگان معروف است ورسایل تازی او دردستست.

ابن عمید در ریاضیات، خاصّه درنجوم تبحّر داشت و ازجملهٔ آثار علمی او تعیین عرض جغرافیائی شهر ری است، که بانتیجه‌ای که که بعدها باوسائل علمی دقیق گرفته شده است، اختلاف زیادندارد.

پسرش ابوالفتح علی نیز بابن العمید معروف بود که در سال ۳۳۷ ولادت یافته ودرکارهای دیوانی شریك پدر بوده‌است.

در ۳۶۶ به وزارت مؤیّدالدّولهٔ دیلمی رسید، ودرزمان عضدالدّوله بسال ۳۶۶ درزندان در گذشت.

نخستین روز اردیبهشت ماه

ابوعلی سینا

شیخ الرّئیس حجّة‌الحقّ شرف‌الملك امام‌الحکماء ابوعلی حسین‌بن عبدالله بن حسین بن علی بن سینا، معروف بابن سینا، پدرش ازمردم بلخ ومادروی «ستاره» ازاهل افشنه نزدیك بخارا بود.

بسال ۳۷۰ هجری در افشنه یا خورمیثن متولّد شد، ودربخارا کسب علم کرد، ودرده سالگی قرآن از بر کرد، ونزد ابوعبدالله ناتلی منطق وهندسه ونجوم آموخت، وپایهٔ وی از استاد گذشت، واز آن پس به تعقیب علوم طبیعی ومابعدالطّبیعة وطبّ پرداخت. آثار فارابی فکر ابن سینارا بخودجلب کرد ومشوّق اودرمطالعهٔ آثار فلسفی گردید.

وی در عنفوان شباب نوح بن منصور پادشاه سامانی را معالجه کرد واز کتابخانۀ گرانبهای وی بهره هابرد. پس ازمدّتی بخارا را ترك گفت وبگرگانج شتافت ، واز آنجا بحکم ضرورت بخراسان و سپس بگرگان وری وهمدان و اصفهان شد ، وآثار گرانبهای خویش را در این سفرها برشتۀ تحریر درآورد .

شیخ درهمدان بوزارت شمس الدّوله رسید وسالهای اخیر عمر را در اصفهان درحمایت علاء الدّوله کاکویه گذرانید،ودرسفریکه همراه امیرمزبور بهمدان میشد ، در راه بیمار شد و در همـدان درگذشت (سال ۴۲۸) .

آرامگاه شیخ را در همدان برپا داشته‌اند و بمناسبت هزارمین سال تولّدوی جشنی درسال ۱۳۳۱، ازاوّل اردیبهشت ماه منعقد شد که درآن مشاهیر دانشمندان شرق وغرب شرکت نمودندو آثار فارسی او، یا منتسب بدو، نیز تماماً از طرف انجمن آثـار ملّی طبع ونشر گردید .

مؤلّفات ابن سینا مورد توجّه بود وشروح متعدد برآنها نوشته‌اند وبسیاری از آنها نیز بزبانهای غربی ترجمه شده‌است .

شمارۀ مؤلّفات ابن سینارا تا یکصد وبیست نقل کرده‌اند ، که غالباً بزبان عربی‌است واز آنجمله، کتاب شفا وقانون واشارات،شهرت جهانی،دارد ومعروفترین آثار وی بزبان فارسی دانشنامۀ علائی‌است .

دوم اردیبهشت‌ماه

ملك الشعراء بهار

میرزا محمّد تقی ملك الشّعراء بهار ، در ۱۳ ربیع الاوّل سال

۱۳۰۴ هجری قمری در مشهد متولّد شد. پدرش حاج میرزا کاظم صبوری ملقب بملك‌الشّعراءِ پسر حاج محمّد باقر کاشانی بود.

بهار در مشهد به تحصیل علوم پرداخت و ادبیّات را نزد پدرش آموخت، و از کودکی بشعر گفتن ذوق نشان داد؛ امّا پدرش اورا از شاعری منع میکرد واصرار داشت که شیوهٔ سایر افراد خاندانش یعنی کسب و تجارت را پیشه کند.

بهار پس از فوت پدرش بیشتر بشاعری علاقه نشان داد، وهنگامی که مظفرالدّین شاه بمشهد رفت، قصیده‌ای باین مناسبت سرود و اندك اندك در ردیف شعرای بنام خراسان بشمار آمد.

پس از سال ۱۳۲۸ هجری قمری، روزنامهٔ نوبهار را در مشهد منتشر ساخت که چندی بعد توقیف گردید و بار دیگر در سال ۱۳۳۲ بنشر آن پرداخت، ودر دورهٔ سوّم بنمایندگی مجلس شورای ملّی انتخاب گردید و بتهران آمد.

در سال ۱۳۳۶ قمری «انجمن ادبی دانشکده» را تأسیس کرد و مجلّه‌ای نیز بهمین نام انتشار داد.

در آخر دورهٔ ششم مجلس از سیاست کنار رفت و بخدمات فرهنگی پرداخت و به تصحیح کتابهای مختلف مانند: تاریخ سیستان، مجمل التّواریخ والقصص، ترجمهٔ تاریخ طبری، جوامع الحکایات و تألیف کتب دیگر مشغول شد، ودر دانش‌سرای عالی بتدریس ادبیّات پرداخت.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ دوباره وارد سیاست شد، ودر سال ۱۳۲۴

هجری شمسی بوزارت فرهنگ منصوب گردید، وبعد از چندی‌از کار کناره گرفت .

دردورهٔ پانزدهم مجلس، ازتهران بنمایندگی انتخاب شد . در سال ۱۳۲۶خورشیدی برای‌معالجه‌بسویس رفت‌ودرسال ۱۳۲۸خورشیدی بتهران بازگشت ، امّابیماری سل دراو روزبروز شدّت‌یافت تابالاخره درروزاوّل اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۰خورشیدی جهان رابدرود گفت و درآرامگاه‌ظهیرالدّوله درراه‌تجریش به‌دربند مدفون گردید .

بهار ازشعرا و نویسندگان بزرگ دورهٔ معاصر ایران است . در نظم و نثر قدرت داشت . دیوان اشعارش حاوی قصاید و غزلیّات و قطعات دردوجلدبچاپ‌رسیده‌است ، وعلاوه‌بر کتبی که تصحیح کرده و مقالات گوناگون که درمجلات و جراید نگاشته تاریخ احزاب‌سیاسی رانوشته وسه جلد کتاب‌درسبک‌شناسی تألیف کرده که از کتب گرانبها وذیقیمت زبان فارسی است .

سوم اردیبهشت ماه

گلستان جشن

یا اردیبهشت گان روزاردیبهشت (سوّم)است ازاردیبهشت‌ماه. در این‌روز جشن بهاری میگیرند .

چهارم اردیبهشت ماه

ابوسهل فضل بن نوبخت

از مشاهیر خاندان نوبخت و از بزرگان اهل کلام است و این خاندان همه‌از شیعیان اهل بیت بودند و بامهارت درفلسفه وحکمت ، بامامت ائمّهٔ علی علیهم السّلام اعتقاد داشتند .

فضل بن نوبخت در عهد هرون‌الرّشید میزیست و خزانهٔ کتب خلیفه بوی سپرده شده بود، واوبیشتر، کتابهای فارسی‌را بعربی‌نقل و ترجمه میکرد .

ابوسهل در ریاضی ونجوم نیزاستاد بود،وتألیفاتی درنجوم‌ازوی نقل کرده‌اند .

پنجم اردیبهشت ماه

مولانا یاری

برخی اصل او را یزدی دانسته وبعضی اورا شیرازی‌نوشته اند. در نقّاشی وتذهیب استادی مسلّم بود .

درزمان‌سلطنت سلطان حسین‌میرزا بایقرا بخراسان رفت. چون بغایت با استعداد بود مورد توجّه واقع شد . امیر علیشیر نوائی که پیوسته حامی هنرمندان بود اورا مشمول عنایت وتوجّه قرارداد .

یاری در خدمت اساتید خراسان ترقّیات بسیار کرد ومقام‌وی در تذهیب بجائی رسید، که هیچکس در آنعهد بپایهٔ او نبود، ونیز

خط نستعلیق را بسیار شیرین وخوش مینوشت وشعر هم نیکو میسرود.

امیر علیشیر در مجالس النّفایس نوشته است: «الحق ملا یاری نقشهای عجیب بروی کار آورد، چنانکه زبان قلم وقلم زبان از تحریر وتقریر آن عاجزست. درو ادی تحریر و تذهیب از بی مثلان روزگار بود؛ امّا در وجود وی سوء ادب ظاهر شد ومهرپاد شاه وا کثر امرا و وزرا را تقلید میکرد.»

امین احمدرازی نوشته است برای این کارهامیخواستند دستش را قطع کنند، امیرعلیشیر وساطت کرد واو را برهانید.

گوینده بالاخره مغضوب شد وبهمین تهمتهاحکم قتل وی صادر گشت، ومقرّر گردید که روزدیگر او را بکشند، یاری غزلی بدین مطلع ساخت:

از قتل ما خواهد شدن، فردا تماشای دگر
چیزی نماند ازعمرما، مائیم وفردای دگر

ودگربار مورد عفو واقع شد واستخلاص یافت.

یاری تا اوان سلطنت شاه اسمعیل اوّل صفوی (۹۰۶ ـ ۹۳۰ ﻫ) درقید حیات بوده وسال فوتش بدرستی معلوم نیست.

تذهیب بیشتر قطعاتی که مولانا یاری بخط نستعلیق نگاشته از آثار خود اوست، وشیوه‌ای خاص دارد که کمتر نظیر آنرا درآثار سایر اساتید میتوان یافت.

ششم اردیبهشت ماه

میرعلی تبریزی

(وفات حدود ۸۵۰)

از مشاهیر خوشنویسان وادبای دورهٔ امیرتیمور گورکانی بود، که شعر میگفت و حافظ قرآن بود و همهٔ اقلام را خوش مینوشت؛ ولی شهرت او بواسطه خطّ نستعلیق اوست، که گویند واضع این قلم بوده‌است، واگرچه‌چنانکه در تاریخ‌خطوط ذکر گردیده، این خطّهم تدریجی حاصل‌شده‌است، ولی‌میرعلی تبریزی اوّل کسی است که این خطّ را با قاعده وزیبا نوشته‌است. از آثاروی در مجموعه‌های مختلف بندرت‌دیده‌شده‌است.

هفتم اردیبهشت ماه

کبوجیه

کورش‌ازهمسرخود «ساکان‌دان» دوپسرداشت: یکی‌را «کبوجیه» میخواندند، که حکومت بابل راداشت ودر زمان غیبت کورش از ایران نیابت سلطنت بعهدهٔاو محوّل شده بود؛ ودیگری «سمرویز» بود، که داریوش بزرك در کتیبهٔ بیستون اورا «بردیا» نویسانده است، و وی حکومت خوارزم وباختر وپارت و کرمان را داشت. از آنجا که مردم بردیارادوست میداشتند، کبوجیه براوحسدبرده قبل ازعزیمت خود بمصر، درنهان‌اورا کشت.

راجع باین ماجری که برای ایران‌بسیار گران‌تمام‌شد، مورّخین

یونانی روایاتی ذکر کرده‌اند که اکثر آنها باسند رسمی کتیبهٔ بیستون مخالفت دارد.

موافق مفاد کتیبهٔ بیستون، ستون یك، بند دهم - یازدهم، بردیا، قبل از عزیمت کبوجیه بمصر، کشته شد. وباید دانست که این ماجری در پنهانی رخ داد، وجز سه تن از محارم شاه: «آرتاسیراس بغ پت» و «پادشاه آریا» و «دیکسابات»، کس دیگری از آن باخبر نگردید.

کبوجیه سه سال پس از مرگ پدر، بمطیع کردن ایالات پرداخت ودر سال ۵۲۶ قبل از میلاد عازم تسخیر مصر شد.

هردوت جهت این لشکر کشی راچنین مینویسد که: کبوجیه سفیری بمصر فرستاد تادختر «آمازیس» پادشاه مصر را خواستگاری کند واین براثر اغوای یك کحّال مصری مقیم دربار ایران بود.

آمازیس چون از قدرت کبوجیه بیمناك بود، نمیدانست دربرابر این خواستهٔ شاه ایران چه کند. سرانجام «نی تیس» دختر «آپری یس» پادشاه سابق مصر را باسم دختر خود، بدربار کبوجیه فرستاد. دختر پس از مدّتی که در دربار کبوجیه بود ماجری را فاش ساخت واظهارات دختر مصری موجب خشم شاه شد وتصمیم بلشکر کشی بمصر را گرفت.

چون در منازل میان راه آب نبود، باپادشاه عرب مذاکره کرد واو قبول نمود که راه بیخطری برای شاه ایران تهیه کند وپس از عقد قرار داد، پادشاه اعراب مشکهای زیادی از پوست شتر بآب انباشته بار شتران کرد وبکویر رفت ومنتظر لشکر کبوجیه شد.

لشکریان کبوجیه از غزّه که در ساحل دریای مغرب واقع

است ، داخل کویر شده در مدّت سه روز آنرا با کمك اعراب پیمودند.

از بخت خوش کبوجیه، مقارن این احوال، آمازیس که مردمدبّر وفعّالی بود، فوت کرد و «پسامتیك سوّم» جانشین اوشد که مرد زیر کی نبود.

سپاهیان ایران از کویر گذشته به «پلوزیرا» که برمصبّ اوّل شعبهٔ نیل از طرف مشرق واقع بود رسیدند، وبا سپاهیان مصر درنبرد شدند وآنانرا بسختی درهم شکستند.

مصریها پس از این شکست با کمال بی‌نظمی فرار کرده پناه بممفیس پایتخت مصر بردند.

در این هنگام کبوجیه در کشتی «لی‌تی‌لی‌نی» رسولی از پارسیها فرستادتا مصریها را دعوت به‌تسلیم‌شدن کند، ولی وقتی مصریها کشتی را دیدند، هجوم برده آنرا شکستند ومردانی را که در کشتی بودند ریزریز کردند.

پس از این واقعه مصریها محصور شده بزودی تسلیم گشتند(۵۲۵ قبل از میلاد مسیح).

پس از آن کبوجیه قصدممالك مجاور رانمود ، اوّل لیبیا تسلیم شد وسپس اهالی سیرن وبرقه نیز مانند آنها رفتار کردند (سیرن از مستملکات یونانی در افریقا بود).

کبوجیه بعزم مملکت ناپاتا (شاید بتوان آنـرا سودان کنونی دانست) و اتیوپی(حبشهٔ امروز) ، حرکت کرد. دراین سفر قشون پارس مقداری ازرود نیل راپیمود ، ولیکن پس ازاینکه داخل صحرای

بی آب و علف ناپاتا شد ،ازجهت آذوقه درعسرت افتادوبالاخره کبوجیه پس از دادن تلفات زیاد مجبورشد بمصر مراجعت کند .

کبوجیه در۵۲۲ قبل ازمیلاد، ازمصر بطرف ایران رهسپارشد و در شام شنید که مغی ازاهل ماد، خودرا «بردیا» پسر کورش برادر کبوجیه خوانده وبتخت سلطنت نشسته‌است ومردم هم بجانب او رفته‌اند. کبوجیه که‌میدانست بردیا را کشته است واین شخص بدروغ خودرا برادراو معرّفی کرده، دروضع ناهنجاری قرار گرفت، چون بهیچوجه نمیتوانست این مطلب را اظهار کند، درحال تأثّر درشام زخمی بخود زد که ازآن درگذشت؛ ولی قبل‌ازمرگ رازخود رابخواص پارس که در مصر همراه او بودند ابراز کرد (۵۲۲قبل‌از میلاد مسیح) .

هشتم‌اردیبهشت ماه

مازیار

خاندان قارن ونداد ، که مازیار پنجمین امیر این خاندانست ،از فرزندان «سوخرا» پهلوان معروف دربار فیروز پادشاه ساسانی‌بودند .

قبادشاهنشاه ساسانی درسال۵۶۵ میلادی،قارن،نیای این خاندان را رتبهٔ اسپهبدی وحکمرانی طبرستان داد ، و ازآن پس این‌خاندان که‌یکی ازهفت خانوادهٔ اعیان‌ایران بودند ، دراین سرزمین پادشاهی کردند .

پس‌ازمرگ قارن‌پسرش «ونداد»، وپس‌ازاو پسرش «سوخرا» ونواده‌اش «ترخان» وسپس پسرش «وندادهرمز» بپادشاهی رسیدند .

پس ازمرگ ونداد هرمز، فرزندش قارن جانشین او شد واو چون درسال ۲۰۰ هجری در گذشت، از وی شش فرزند ماند: مازیار، کوهیار، شهریار، فضل، عبدالله وحسن. ازمیان ایشان مازیار که پسر مهتر بود، جانشین پدر شد. درسال ۲۰۱ که عبدالله بن خردادبه ازجانب مأمون خلیفهٔ عباسی حکمرانی طبرستان راداشت، ومازیار تازه بپادشاهی نشسته بود، اسپهبد شهریار پسر شروین، پادشاه سلسلهٔ باوندی مازندران با مازیار جنگ کرد، وسر زمین او را گرفت ومازیار بناچار نزد «ونداد اومید» پسر «ونداد سپان» پسر عمّ پدرخود رفت، وشهریار نامه‌ای باو نوشت واز اوخواست که مازیار رابگیرد وبند کند ونزد او بفرستد. «ونداداومید» چنین کرد؛ ولی دراثناءِ راه مازیار فرار کرد وبه بیشه‌ها گریخت؛ تااینکه بسرزمین عراق نزد عبدالله بن سعید حرشی کارگزار خلیفه رفت. عبدالله باوی بمهربانی رفتار نمود ووی را باخود ببغداد برد، وبدینگونه مازیار بسال ۲۰۴ وارد بغداد شد وبدربار مأمون راه یافت. مأمون مسلمانی براو عرضه کرد، وی پذیرفت ومأمون نام اورا محمّد گذاشت وابوالحسن کنیت داد.

مازیار چهار سال در بغداد زیست تا آنکه بسال ۲۰۸ از جانب مأمون بهمراهی موسی بن حفص، بحکمرانی طبرستان ورویان ودماوند آمد. دراین اثناء، شهریار در گذشته وشاپور فرزندش بجای وی نشسته بود.

شاپور مردی تندخوی بود، و بیشتر پیروانش ازاو بیزار شده و بمأمون شکایت برده بودند. مأمون هم بمازیار فرمان داد تاشاپور راسر-کوبی کند ووی سپاهی برداشت وبه «پریم» بجنگ او رفت ووی را گرفته

وزنجیر کرد وسرانجام ویرابقتل رسانید .

پس از کشته شدن شاپورمازیار برهمهٔ کوهستان طبرستان دست یافت .

پیروان مازیار جامهٔ سپید دربر میکردند (دربرابر عباسیّان که لباس سیاه شعار آنان بود) ازاینجهت آنانرا «سپیددینان» میگفتند (در برابر تازیان که آنانرا «سیاه‌دین» میخواندند) .

مازیار قسمت کوهستانی طبرستان را بسه ناحیهٔ بزرگ تقسیم کرده هرناحیه‌را بنام یکی ازمردان بزرگ سر زمین خود خوانده بود که همه‌راروی‌هم کوهستان قارن میگفتند وخوددرشهرهرمزدآباد می‌نشست که تاآمل هشت‌فرسنگ فاصله‌داشت .

چون آوازهٔ بدکیشی مازیار بگوش معتصم خلیفه‌رسید، وی بعبدالله بن‌طاهر بن‌حسین ،امیرطاهری که درخراسان حکمرانی‌داشت‌وفرمان‌روائی ری و کومش‌و گرگان‌را هم‌باو سپرده‌بود ، نامه‌ای‌نوشت وویرا بجنگ‌با مازیار گماشت .

عبدالله هم‌عمّ‌خود حسن‌بن حسین‌بن‌مصعب رابا لشکریان بسیاراز راه گرگان بجنگ‌مازیارفرستاد وسرانجام‌مازیارشکست خورد واورا اسیر کردندونزدمعتصم‌به بغدادبردند، وخلیفه‌فرمان‌دادتااوراچهارصد وپنجاه‌تازیانه زدندوهمینکه دست‌ازاو برداشتند دیگرچیزی ازجان اونمانده‌بود . آب‌خواست وهمینکه‌آب نوشید جان‌سپرد .

پیکراورا جائی که بنام « کنیسهٔ بابك» معروف شده بود بدار کشیدند.

نهم اردیبهشت ماه

بنی موسی

(محمّد ـ احمد ـ حسن)

موسی بن شاکر منجّم از معاریف دربار خلافت عبّاسی بود و در هندسه دستی داشت. از موسی بن شاکر سه پسر بنام محمّد واحمد وحسن باقی ماند که بامر مأمون در «بیت الحکمة»، که یك مرکز بزرگ علمی بشمار میرفت، تربیت شدند وهرسه در ریاضی تبحّر یافتند. این سه نفر باهم بنام بنی موسی، یابنی شاکر، یابنی منجّم، معروف هستند.

برادر مهتر، محمّد، درهندسه ونجوم مهارت داشت و از بزرگان دربار بشمار میرفت. احمد در علم بمقام برادر نمیرسید، امّا حسن در هندسه بینظیر بود.

بنی موسی نمونهٔ یك خانوادهٔ علمی، که وجودشان مایهٔ سر بلندی است بشمار میروند. علاوه بر اینکه خود اهل مطالعه وعلم بودند، سایر اهل علم رانیز تشویق وترغیب میکردند وبخش بزرگی از ثروت سرشاری را که بدست آورده بودند درراه نشر علم وترجمهٔ آثار علمی یونانی وتأمین زندگی دانشمندان صرف میکردند وخود از حشر ونشر با آنان بمقام علمی بزرگ نایل آمدند وتألیفات باارزشی از خود بیادگار گذاشتند.

دهم اردیبهشت ماه

حمزهٔ اصفهانی

ابوعبدالله حمزة بن الحسن اصفهانی، ازجملهٔ ادیبان نامدار و تاریخ

نویسان مشهور قرن چهارم هجری است، که آثار خود را بزبان تازی نوشته‌است.

این دانشمند در حدود سال ۲۷۰ قمری تولّد یافته و درخلال سالهای ۳۵۰ تا ۳۶۰ درگذشته‌است.

تاریخ مشهور او کتاب «سنی ملوك الارض والانبیاءِ» اطلاعات بسیار سودمند از تاریخ ایران دربردارد و مؤلف «مجمل التواریخ و القصص» بیش ازهرمأخذ از آن استفاده کرده‌است.

کتابهای «التصحیف» و «کبار البشر» و «الامثال» نیز از آثار سودمند حمزهٔ اصفهانی است.

یازدهم اردیبهشت ماه

بشر حافی

ولادت ابونصر بشر بن حارث بن عبدالرّحمن مروزی بغدادی، معروف بحافی، دریکی از قرای مرو بنام «بکرد» (سه فرسنگی مرو) و یا «مابرسام» (چهار فرسنگی مرو)، احتمالا بسال ۱۵۲ هجری اتفاق افتاده‌است.

پسر عمّ علی بن خشرم محدّث معروف بوده و قواعد طریقت نیز ظاهراً ازهمو آموخته‌است.

ازعبدالرّحمن بن زید بن أسلم وحمّاد بن زید وشریك بن عبدالله وفضیل بن عیاض وبسیاری دیگر از امامان، حدیث شنیده و بسیاری از ائمّهٔ حدیث، چون نعیم بن هیثم ومحمّد بن نعیم واحمد بن ابراهیم دورقی وسری سقطی، ازونقل حدیث کرده‌اند.

ابراهیم حربی نقل کرده است که: «پنجاه سال متابعت او کردم وازو غیبت مسلمانی نشنیدم».

درزمان خود بوفور عقل و کثرت تقوی وحسن طریقت و انواع فضل مشهور بوده‌است، وبا اینهمه ازروایت حدیث اکراه داشته و چنین گفته‌اند که هیجده مجلّداز کتب حدیث را که‌منقول او بوددستور داد تا دفن کنند.

ازپروردگارعالمیان‌ترس‌فراوان داشته‌است«بعدازمرگ اورا بخواب دیدند، گفتندخدای باتوچه کرد؟ گفت بامن عتاب کرد، گفت دردنیا ازمن‌چرا چندین ترسیدی؛ ندانستی که کرم صفت من‌است؟».

خاندان او خاندان ورع و تقوی بوده اند. سه خواهر بنام: «مخّه»، «مضغه» و«زبده» داشت که هرسه بعبادت وورع مشهوربودند. درمرگ مضغه خواهربزرگ‌تر، اندوه فراوان داشته وچون ازوعلت پرسیده‌اند، جواب‌داده‌است که«چون‌بنده‌درخدمت‌پروردگار کوتاهی کند، پروردگارانیسش رابگیرد و این انیس من‌بود».

نقلست که: «احمد حنبل بسیار براورفتی‌ودرحقّ اوارادت تمام داشتی، تابحدّی که شاگردانش گفتند این ساعت توعالمی در احادیث وفقه واجتهاد، ودرانواع‌علوم نظیرنداری، هرساعت از پس‌شوریده‌ای روی، چه‌لایق‌بود؟ احمد گفت‌آری، ازین‌همه علوم که برشمردید من این‌همه به ازودانم؛ امّا اوخداوند به ازمن داند. پس بر اورفتی و گفتی مراازخدای من‌سخنی‌بگوی».

هفتاد وپنج‌سال عمر کرده ودر روزچهارشنبه دهم محرّم سال

۲۲۷ هجری وفات یافته واحمد حنبل از بزرگان علماءِ وزهّاد زمان درتشییع جنازهٔ اودر بغداد حاضر بوده‌است .

مأثورات ومنقولات اودرهمهٔ کتب عرفان وتصوّف آمده است .

دوازدهم اردیبهشت ماه

کلینی

(متوفّی ۳۲۹)

شیخ اجلّ ثقة‌الاسلام ابوجعفر محمّدبن یعقوب‌بن اسحق کلینی رازی ، ازبزرگان علما وفقهای شیعه در دوقـرن سوّم وچهارم هجری میباشد، که درایّام‌غیبت صغری ازمروّجین مـذهب شیعهٔ اثنی‌عشری و بقول ابن‌أثیر ،مجدّد مأیهٔ سوّم‌آن مذهب بوده‌است.

کلینی ازفقهای بسیارموثق شیعه ونخستین کسیست کـه اخباررا مبوّب ساخته ودربغداد درسال تناثرنجوم (۳۲۹ھ)وفات یافت. وقبرش دربازارآنشهر،نزدیك جسرمشهور وزیارتگاه میباشد .

تألیفات وی عبارتند از:

کتاب «کافی» که‌مهمترین کتابهای‌او وازکتب اربعهٔ‌شیعهٔ‌میباشد. وبرای تألیف‌آن‌بیست سال رنج برده‌است ـ کتاب رسائل‌الائمة ـ کتاب ردّ برقرامطه ـ کتاب تعبیررؤیا ـ کتاب رجال ـ کتاب اشعاری که در مدح ائمّه گفته‌است وغیراینها .

سیزدهم اردیبهشت ماه

استاد ابوالحسن معمار

از هنرمندان قرن ششم هجری و از باقیماندهٔ آثار وی بنای «رباط شرف» در خراسان نزدیك راه مشهد بسرخس است که ازابنیهٔ بسیار زیبای دوران سلجوقی ودارای آجرکاری و گچ بریهای عالی است که بسال ۵۴۹ بنام سلطان سنجر بنای آن پایان یافته است.

کتیبهٔ آن بخطّ کوفی ابومنصور اسعدبن محمّد طرایفی سرخسی است.

چهاردهم اردیبهشت ماه

عبدالله مروارید

(۸۶۵-۹۲۲)

خواجه شهاب الدّین عبدالله مروارید متخلص بـه بیانی دردربار سلطان حسین میرزا بایقرا، سمت وزارت داشت و چندی نیز در دربار شاه اسمعیل اوّل صفوی خدمت کرد.

شعر میگفت، وازمنشیان زبردست بود، وجملهٔ خطوط راخوش مینوشت. درخطوط اصول شاگرد عبدالله طباخ ودرخطّ تعلیق شاگرد خواجه تاج سلمانی بود.

ازآثارخطوطوی قطعاتی در کتابخانه‌های ایران واسلامبول موجود ومجموعهٔ منشئاتش متداول است.

خشیارشاه

نام این شاه بزبان شوشی «خشرشاه» ، درنسخهٔ بابلی کتیبه های هخامنشی «خشی‌یرشی»، واروپائیان این شاه راموافق اسم یونانی‌شده‌اش «گزرکسس» و بعضی «گسرسس» نامند.

خشیارشاه فرزند داریوش اوّل از «اتس‌سا» دختر کوروش بزرگ بود ودرسنّ سی‌وپنجسالگی به‌تخت نشست (۴۸۶ قبل از میلاد).

در ابتدای سلطنت توجّه خودرا بمصر که شوریده بود وشخصی بنام «خبیش» راکه درآنجا مدّعی حکومت بود ، شکست‌داده‌فراری کرد وهمدستان او سخت مجازات شدند.

پس از آن خشیارشاه برادرخود «هخامنش» راوالی مصر کردواین کشور بحال گذشتهٔ خود بر گشت (۴۸۴ قبل ازمیلاد مسیح). آنگاه شورش بابل را بر طرف ساخت وخشیارشاه به‌تهیهٔ جنگ بایونان پرداخت.

تدارکات جنگ درمدّت‌سه سال فراهم شد وبرای محلّ اجتماع همهٔ لشکرها «کاپادوکیه» واقع درآسیای صغیر انتخاب گردید.

فرماندهان اردوها همه پارسی بودند، و شاه باتمام خانوادهٔ هخامنشی،همراه سپاه حرکت میکرد.

دراین‌نبردسوارهای مادی وتیراندازان «کیس‌سی» جلادت‌خود را نشان دادند ولیکن سپاهیان‌اسپارت که موسوم‌به «هوبلیت» یعنی سنگین‌اسلحه‌بودند، نگذاشتند قشون ایران ازتنگهٔ ترموپیل‌بگذرد وحملات آنانرا دفع کردند.

سرانجام بر اثر فداکاری های سواران ایرانی خشیارشاه، آتن را متصرّف شد و معبد «ارک» را بتلافی خرابی هائیکه یونانیها درسارد کرده بودند، آتش زد.

خشیارشاه درسال ۴۸۰ قبل از میلاد مسیح بایران مراجعت کرد و «مردونیه» سردار سپاه را با سیصد هزار سپاهی در یونان گذاشت تا بجنگ خاتمه دهد. شاهنشاه هخامنشی ازاین نبردها بهره‌ای نبرد.

پس از خاتمهٔ جنگ یونان واقعهٔ مهمّی در سلطنت خشیارشاه روی نداد، و اوقات خود را به لهوولعب میگذراند، تا آنکه درسال ۴۶۵ قبل از میلاد مسیح، خواجه باشی خشیارشاه که مهرداد نام داشت بـا رئیس گارد مخصوص اردوان همدست شده شاه را کشتند و فرزندش داریوش را بسلطنت نشاندند.

شانزدهم اردیبهشت ماه

فخرالدین اسعد

فخرالدّین اسعد گرگانی، معاصر با امیر ابوطالب طغرلبك محمّد بن میکائیل سلجوقی است و شهرتش بواسطهٔ منظومهٔ عاشقانهٔ «ویس ورامین» است، که بتشویق ابوالفتح مظفّر نیشابوری از زبان پهلوی آنرا بنظم آورده و داستانی بس دل انگیز ولطیف وشیوا ساخته است.

این منظومه را در اصفهان بنظم آورده، زیرا ابوالفتح مظفّر همراه طغرل باصفهان رفته و پس از او حکومت اصفهان را عهده دار شده است.

فخرالدّین اسعد، اندکی پس از سال ۴۴۶، یعنی زمان ساختن مثنوی

ویس ورامین، جهان را بدرود گفته‌است.

هفدهم اردی بهشت ماه

جابربن حیان توحیدی

تاریخ تولّد ووفات جابر، ومولد وموطن او بدرستی معلوم نیست. آنچه مسلّم است، اینکه درقرن سوّم می‌زیسته است.

وی کتابهای متعدد درشیمی دارد، واز این رو «پدر کیمیای اسلامی» لقب یافته‌است. جابردر کتابهای خودغالباً نام دواهارا بفارسی آورده واین خود نشانهٔ اهمیّتی است که در جامعهٔ علمی ایرانی باین علم داده می‌شده است.

جابربن حیّان بسیاری از مواد را تجزیهٔ شیمیائی کرده و طرز ساختن برخی‌ازتر کیبات‌شیمیائی مانند«سولفور دومر کور»وتیزاب‌را کشف وبیان کرده است.

هجدهم اردی‌بهشت ماه

بدیع‌الزمان

ابوالفضل احمدبن حسین‌بن سعیدبن بشرهمدانی،ملقّب به بدیع- الزّمان، شاعر ونویسندهٔ معروف‌ایرانی بزبان‌تازی، درسال ۳۵۸ولادت یافت ودرجوانی‌ازمعمّران دانش آموخت وازجملهٔ استادان وی‌احمدبن فارس ازنحات معروف‌بود.

بسال ۳۸۰ بری آمد ونزد صاحب اسمعیل بن عبّاد وزیر معروف مقرّب شد.

از آنجا بگرگان رفت و ابوسعید محمّدبن منصور وی را بسیار گرامی داشت.

بسال ۳۸۲ بنیشابور رفت، ودرراه دزدان هرچه داشت بردند.

درنیشابور ابوبکر خوارزمی دبیر ونویسندهٔ معروف آن زمان، آنچنان که میبایست، قدراوراندانست وآشکارامناظره‌ای درمیان ایشان درگرفت، وچون ابوبکر خوارزمی درسال بعد درگذشت وی درهمهٔ کارهای دیوانی جانشین او شد و سپس سفرهائی بشهرهای خراسان و سیستان وبغزنین کرد، وهمه جا اورا محترم داشتند، وسرانجام به‌هرات رفت‌ودرآنجادختر حسین‌بن‌احمد خوشنامی رابزنی گرفت‌ودرسال ۳۹۸، درآن شهردرگذشت.

ازآثاربدیع الزّمان، «مقامات» وی‌است که بنام خلف بن احمد، امیرسیستان، نوشته ووی‌اوّلین کسیست که بدین‌روش بزبان عربی کتابی نوشته است.

دیگر مجموعهٔ رسایل و یامکاتیب اوست، و دیوان اشعار تازی‌او نیز بدست است.

نوزدهم اردیبهشت ماه

ابوبکر شبلی

نام وی جعفربن‌یونس، ویادلف بن‌جحدرویامحمّدبن خلف‌است.

اصلا ازخراسان واز شهری بنام اسروشنه بوده ودر بغداد و یا سامرّا احتمالا بسال ۲۴۷ ویا ۲۴۸ هجری ولادت یافته‌است .

پدرش حاجب بزرگ خلیفهٔ عبّاسی وخوداو نیز بنابر منقول حاجب موّفق بوده است . زمانی هم حکومت دماوند داشته، ودر آخر در مجلس خیر نسّاج از بزرگان صوفیّه توبه کرده و مصاحب جنید بغدادی شده است .

شبلی غیر از ضیاع وعقار، شصت هزار دینار، از پدر بارث برده و همه را درراه خدا انفاق کرده وخود گفته است : « بیست سال حدیث نوشتم وبیست سال بافقها نشستم » .

ازمحمّدبن مهدی بصری روایت حدیث می کند. وابوبکر ابهری وابوبکر رازی وابوسهل صعلوکی وحسین بن احمد صفّار وجماعتی دیگر ازو روایت حدیث می کنند .

ظاهراً ازشدت مجاهدت وفراوانی ذوق لقای حقّ، مردمان وی را دیوانه پنداشته اند وبتکرار اورا بتیمارستان برده‌اند .

جنید، درحقّ او گفته‌است که: « هرقوم بزرگی دارند وشبلی بزرگ این قوم است»

درفضایل او ابوعبدالرّحمن سلمی وابوالقاسم قشیری، حکایتهای متعدّد پرداخته‌اند، نقلست که: « وقتی اورادیدند پاره‌ای آتش بر کف نهاده می‌دوید ، گفتند تا کجا ؟ گفت میدوم تا آتش در کعبه زنم، تا خلق باخدای کعبه پردازند » .

یك روز چوبی در دست داشت وهر دوسر آتش در گرفته ، گفتند چه خواهی؟ گفت می‌روم تا بیك سر این دوزخ رابسوزم، وبیك سر بهشت

را، تا خلق را پروای خدا پدید آید».

هشتاد و هفت‌سال عمر کرد، و درروز جمعه، دو روز مانده آخر ذی حجّهٔ سال ۳۳۴، بنابر گفتهٔ خود «بمحبوب پیوست وجان بداد».

کالبد خاکی اورا دربغداد در مقبرهٔ خیزران بخاك سپرده‌اند.

کلمات ومأثورات اوفراوان ودرغالب کتب صوفیّه بآنها استناد جسته‌اند.

بیستم اردیبهشت ماه

ابونصر فارابی

محمّدبن محمّدبن‌طرخان، بزرگترین فلاسفهٔ اسلام، و باتّفاق اهل این علم، کسی‌پس‌از ارسطوبپایهٔ فارابی نرسید. ازاینجهت‌ارسطو را «معلّم‌اوّل» وفارابی‌را «معلّم‌ثانی» گفتند.

علم حکمت را درشهر بغداد ازیوحنّای مسیحی فراگرفت واز همهٔ اساتید بقدرت فکرودقت نظردر گذشت.

دراواخرعمر، نزد سیف‌الدّ ولهٔ حمدانی‌میزیست وبااو بشام‌رفت وسیف‌الدّ وله مصاحبت اورا غنیمت میشمرد.

فارابی دردمشق بسال ۳۳۹ درگذشت، وپادشاه خود برجنازهٔ او حاضرشد ونماز بگذاشت.

فلاسفهٔ پیش از فارابی مترجم وناقل بودند. ازخود فکرمستقل نداشتند. گویند یعقوب کندی‌فیلسوف بزرگ عرب، باوسعت‌علم‌وتنوّع فنون، درتحلیل مهارت نداشت وضبط و استدلال و مقدّمات و نتایج و

اقسام علوم ومسائل را درهم میآمیخت .

از کتب فارابی رسائل چندی بجای مانده از جمله کتابی در اغراض افلاطون وارسطو نوشته است که بنام «جمع بین الرّائیین» معروف است و «السّیاسة المدنیّة» و کتاب «آراء اهل المدینة الفاضلة» و «کتاب النّجوم» که در آن احکام و تأثیر ستارگان را انکار کرده است، و کتاب «اغراض مابعد الطبیعة» که ابوعلی بن سینا گوید، تا این چند صفحه را نخواندم حکمت را نفهمیدم ، و کتاب «مراتب العلوم» وغیر ذلك .

درموسیقی ید طولی داشت وحکایات افسانه مانند از مهارت او در موسیقی نقل کرده اند .

بیست و یکم اردیبهشت ماه

صفی الدین ارموی

صفیّ الدّین عبدالمؤمن بن یوسف بن فاخر ، ازمردم شهرارومیه، درحدود ۶۱۳ هجری قمری متولّد شد .

تحصیلات خود را در بغداد انجام داد . نخست در کتابخانهٔ خلیفه خطّ می نوشت واز خوشنویسان بنام بود . بعد نواختن عود را آغاز کرد و هنراو چنان مطلوب خاطر معتصم، آخرین خلیفهٔ عباسی، واقع شد که همواره ملازم حضور وندیم بزم وطرب خاصّ گردید، ومالی فراوان بدست آورد، ولی بیشتر آنرا صرف خوشی وکامرانی کرد و برخوان مهمانی خویش بطور اسراف انفاق نمود .

وقتی هلاکو بغداد را فتح کرد ، صفیّ الدّین پیش او رفت و

هنرمندی وی موجب احترام بسیار در دستگاه خان مغول شد، پس به ریاست دارالانشاء علاءالدّین عطاملك جوینی رسید. بعد به تبریز رفت و باشارهٔ شمس الدّین محمّد جوینی صاحبدیوان، فرزندش شرف الدین هارون رادرس موسیقی داد و رسالهٔ «شرفیّه» را بنام او تألیف کرد.

درآخر عمرزندگانی او آشفته شد وروزگاری بسختی گذرانید وچون وام داربود ونتوانست دین خودرابپردازد، بحکم قاضی بزندان افتاد ودرروز ۱۸ صفر ۶۹۳ درسنّ هشتادسالگی در گذشت.

صفیّ الدّین شاگردان بسیاری تربیت کرد که خطّ و موسیقی را عملاً وعلماً دردنیای آنروز ترویج کردند.

ازآثار او «رسالهٔ شرفیّه» و «کتاب ادوار» درمیان اهل فنّ مانند بهترین شکاهکارجاویدان، دست بدست گشته و تازگی و ارزش خودرا ازدست نداده است.

رسالات ارموی، همدر روزگارخودش بفارسی ترجمه شد، وچند قرن بعد بوسیله «باورن دولانژه» در سال ۱۹۳۷ بفرانسه ترجمه و طبع شد که موجب شناسائی قدراو نزد اروپائیان گردید.

آثارصفیّ الدّین همیشه مورداحترام وتقلید هنرمندان ایران و کشور های دیگر اسلامی بوده است، کسانی که بعداز او تألیفی در موسیقی کرده‌اند، همه ریزه خوارخوان فضائل و خوشه چین خرمن علم وعمل اوبوده‌اند.

کتابهایش هرچند بصورت ظاهر مختصر است، ولی از حیث مطلب ومعنی وتأثیر درآثار موسیقی‌شناسان دوره‌های بعد، نوشته‌های

فارابی وابن سینارا تحت‌الشّعاع قرار داده است .

صفیّ‌الدّین شخص دوّم از سه موسیقی‌دان بزرگ ایران وعالم اسلام است، که نخستین ایشان، ابونصر فارابی و سوّم آنان، خواجه عبدالقادر غیبی مراغه‌ای است .

صفیّ‌الدّین سازی بنام «مغنی» اختراع کرد که ترکیبی از قانون و رباب و «نزهه» بود، حتّی برخی‌هم اختراع ساز نزهه را بوی نسبت داده‌اند .

بیست‌ودوم اردیبهشت ماه

جعفر تبریزی بایسنغری

که بعنوان یکی‌ازاستادان قدیم خطّ نستعلیق شناخته شده، در جملهٔ خطوط متداول زمان خوداستاد بوده‌است . درخطوط شش گانه شاگرد شمس‌الدین‌مشرقی ودرخطّ نستعلیق‌باواسطهٔ میرعبداللّه فرزند میرعلی تبریزی ، شاگرد او بوده‌است .

از مهمترین آثارخطّ نستعلیق ومهمترین اثرهنری میرزاجعفر شاهنامهٔ‌معروف بایسنغری است، که‌باشارهٔ وی‌نسخه‌ای‌تنظیم‌ومقدّمه‌ای بآن افزوده شده است .

این شاهنامهٔ فردوسی‌بخطّ نستعلیق‌شیواومزیّن بمجالس‌تصویر وتذهیب های عالی است که تاریخ تکمیل آن سال۸۳۳ میباشد . این نسخهٔ نفیس‌اکنون در کتابخانهٔ سلطنتی‌ایران موجوداست .

ازنمونهٔ‌سایرخطوط میرزاجعفردر کتابخانه های مختلف‌خارجی

موجوداست که‌جامع ترین آنهامرقعی است در کتابخانهٔ دانشگاه توبین گن آلمان، که‌بهترین نمونهٔ‌خطوط: ثلث ـ ریحان ـ نسخ ـ رقاع ـ توقیع ـ نستعلیق ـ تعلیق عصر رادر آن بدست داده است.

میرزا جعفر در حدود سال ۸۶۰ در گذشته‌است .

بیست‌وسوم‌اردیبهشت ماه

اشك اول

آنچه از گفتهٔ مورّخین بر میاید ، ارشك با طایفهٔ خود آپارتی همدست شده در۲۵۶ قبل از میلاد مسیح ، علم مخالفت با سلوکیها بیفراشت و باآنان جنگهای متعدّد نمود، تاسرانجام برایشان غلبه‌یافت ودولت پارت راتأسیس کرد (۲۵۰ قبل ازمیلادمسیح) .

پس‌از این فتح ارشك ، بباختر عزیمت نمود وبامردم این‌ناحیه نیز جنگ کرد، وبقولی در این جنگ کشته شد، وبقول دیگر روزی از دست نیزه دارش زخمی برداشت ، و بر اثر آن در گذشت (۲۴۷ قبل از میلاد مسیح) .

چون ارشك ، بانی سلطنت اشکانیان بود ، شاهان دیگر اشکانی اوراتقدیس میکردند ، چنانکه باو لقب «انی‌فالس» دادند(این لغت بزبان یونانی بمعنی پر افتخار است)وبیاد بود اینکه او سر سلسلهٔ اشکانی‌است، باسم‌خود کلمهٔ ارشك را افزودند .

لفظ ارشك بعدها باشك تبدیل‌شد .

فرخی

ابوالحسن علی بن جولوغ متخلّص بفرّخی ، از شاعران بزرگ دورهٔ سلطان محمود غزنوی است .

او در اوائل نیمهٔ دوّم قرن چهارم هجری در سیستان متولّد شده‌است . پدرش غلام امیر خلف بن احمد معروف بامیر خلف بانو، آخرین امیر صفّاری بود .

فرّخی در سیستان پرورش یافت و در آنجا خدمت دهقانی میکرد ، و چنگ ترمی زد ، و شعر خوش میگفت . و چون زنی از موالی خلف خواست ، خرجش بیشتر شد و از دهقان اضافهٔ مقرّری سالیانه درخواست کرد ودهقان درخواستش رانپذیرفت. پس او در طلب نام‌ونان برخاست ، وچون نام امیرابوالمظفّرچغانی را شنید،روی بچغانیان نهاد ونزد عمید اسعد پیشکار امیر چغانی رفت، و اووادارش کرد که در وصف داغگاه امیر چغانی قصیده ای بسازد و او قصیدهٔ داغگاه راساخت و باعمید اسعد نزد امیرچغانی بداغگاه شتافت و قصیدهٔداغگاه راخواند که بسیارموردتعجب وتحسین‌امیرقرار گرفت و ٤٢ اسب صله‌یافت .

فرّخی‌درخدمت‌امیرچغانی بسر بردوجاه وجلال وتجمّل فراوان پیدا کرد .

درحدود سال ٤٠٠ هجری بدربار سلطان محمود غزنوی رفت ، و درنزد اونیز جاه وجلال یافت، وازشعرای بزرگ دربارآن سلطان

بشمار آمد ، ودربسیاری از سفرهای سلطان همراه او بود، واورا در جشنهای بزرگ ومواقع گوناگون مدح میگفت ، ودر خدمت سلطان تقرّب داشت .

فرخی هنگام مرگ سلطان نیزدرسال ۴۲۱ هجری، قصیده‌ای عالی ومؤثّر سرود، ودر سال ۴۱۶ هجری هنگام فتح سومنات ، نیز قصیده‌ای بنظم آورد .

فرّخی در سال ۴۲۹ هجری در گذشت . دیوانش درحدود شش هزار بیت در وصف طبیعت ومدح شاهان و بزرگان است که بچاپ رسیده است .

بیست وپنجم اردیبهشت ماه

ماهانی

ابو عبدالله محمّدبن‌عیسی الماهانی از علمای حوزهٔ علمی‌بغداد بوده ودرهیأت ونجوم وجبر ، تبحّر وتسلّط داشته است .

تاریخ ولادت ووفاتش بدرستی معلوم نیست، امّا باحتمال قوی در نیمهٔ دوّم قرن سوّم‌بوده است .

از جملهٔ آثاری که از او باقی مانده کتابی در عرض سیّارات و کتابی دربارهٔ شانزده‌شکل مقالهٔ اوّل بطلمیوس است .

ابوعلی مسکویه

(متوفی سال ۴۲۱)

ابو علی الخازن ، احمدبن محمّدبن یعقوب ملقّب بمسکویه ، یا ابن مسکویه ، از دانشوران و تاریخ نویسان نامدار ایران است، که در اوائل قرن چهارم‌هجری پا بعرصهٔ زندگی نهاده و بسال ۴۲۱ بدرود حیات گفته‌است .

مدّتها در دستگاه ابو محمّد مهلّبی وابن عمید وزیران آل‌بویه بسر برده وخازن کتب ابن‌عمیدبوده ، سپس بخدمت عضدالدّولهٔ دیلمی با عزّت وتقرّب زیاد زیسته‌است .

ابن‌مسکویه در فلسفه ، پزشکی ، کیمیا ، تاریخ ، علوم یونانی وعربی ، اطلاعاتی وسیع داشته و قصائدی بزبان عربی پرداخته‌است.

این دانشمند با اینکه خاندانش زرتشتی بوده‌اند ، وخود نیز تحقیقات وسیعی‌در تاریخ وعلوم ایران باستان نموده است ، تألیفات متعدّدی که دارد، بزبان تازی‌است ، ومهمتر آنها یکی تاریخ وی و دیگری « الطّهارة فی علم الاخلاق »است که‌خواجه نصیرالدّین‌طوسی با ترجمهٔ آن کتاب «اخلاق‌ناصری»را تألیف کرده‌است .

تاریخ ابن‌مسکویه بنام « تجارب الامم » حوادث عبرت انگیز عالم را تا سال ۳۷۲ در بردارد، وبسبب دقت و تحقیقات عمیقهٔ مؤلّف از تواریخ مفید ومعتبر بشمار میرود .

ابو یزید بسطامی

(متوفی سال ۲۶۱)

طیفور بن عیسی بن سروشان، ظاهراً درحدود سال ۱۸۸ در شهر بسطام در محلهٔ موبدان، در خاندانی زاهد و متّقی و مسلمان، چشم بجهان صورت گشوده است.

میگویند که جدّ او «سروشان» زردشتی بوده و سپس بدین اسلام در آمده است.

چنین می‌نماید که بایزید در تصوّف استاد نداشته و خرقهٔ ارادت از دست هیچ یك از مشایخ تصوّف نپوشیده است. گروهی او را امّی دانسته و نقل کرده‌اند که بسیاری از حقایق برو کشف میشد و خود نمیدانست. گروهی دیگر نقل کرده‌اند که سیصدوسه استاد دیده است.

مسلّم اینست که استاد او در تصوّف معلوم نیست که کیست، و خود چنین گفته‌است که «مردمان علم از مردگان گرفتند و ما از زنده‌ای علم گرفتیم که هرگز نمیرد». و باز ازو پرسیدند که پیر تو که بود؟ گفت «پیر زنی».

از خاندان علم و زهد و تقوی بوده واز دولت مادرزاد نصیب وافر داشته است.

از اقران «احمد خضرویه» و «ابوحفص و یحیی معاذ» است، و «شقیق بلخی» را دیده.

اینکه برای او استادی کرد تصوّر کرده‌اند، شاید نتیجهٔ این منقول

ابی‌موسی خادم است که سفارش کرده قبر او را پائین‌تر از قبر استاد نهند.

بهرجهت، زندگانی بایزید مبهم و در آن خلط و مزج فراوان راه یافته است. مردی بزرگ بوده و شطح و مأثورات صوفیّه را که نتیجهٔ شدّت وجد و تجربت اتّحاد و حالت سکر و ندای درونی و بیان آن در حالت عدم‌شعور باشد، بوضوح و صراحت و تفصیل برای نخستین بار، او آورده‌است و همین نوع گفتار باروش او در تصوّف که شباهت تامّ و تمام بروش ملامتیّه دارد، موجب شده است که مردم بسطام با او مخالف باشند.

بنقل آورده اند: «چون کار او بلند شد سخن او در حوصلهٔ اهل ظاهر نمی گنجید». حاصل، هفت بارش از بسطام بیرون کردند. شیخ میگفت چه مرا بیرون کنید؟- گفتند، تو مردی بدی، ترا بیرون کنیم. شیخ میگفت «نیکا شهرا که بدش من باشم».

بخراسان رفته و سفر حجّ را نیز انجام‌داده و ظاهراً این سفر همراه با ریاضت نفس و تهذیب فکر بوده‌است.

از شاگردان و معتقدان فراوان او که بیشتر در قرای اطراف بسطام سکونت داشته‌اند، برادر زادهٔ او «ابو موسی خادم» و «ابوموسی دیبلی» و «سعید منکورانی» و «سعیدراعی» و «خطاب طرزی» و «ابومنصور جینوی» و «محمود کوهیانی» و «محمّد راعی» و «عبدالله یونابادی»، وغیر ایشان را اسم برده‌اند.

در سال ۲۶۱ بسنّ هفتادوسه و یا هفتادوچهارسالگی، در بسطام در گذشته و همانجا بخاك رفته‌است.

ازحکایات و مأثورات و گفتار او کتابی باسم «النّور من کلمات

ابی طیفور » باقی مانده است که منسوب به« شیخ سهلکی» میباشد ، و پاره‌ای دیگر از حکایات و مأثورات و شطحیّات منسوب بدو همانها هستند که شیخ عطّار در تذکرة‌الاولیاءِ بتفصیل آورده است .

بیست‌وهشتم اردیبهشت ماه

ابن بابویهٔ قمی

(متوفی سال ۳۸۱)

رئیس المحدّثین ابوجعفر محمّدبن علی بن حسین بن بابویهٔ قمی، معروف بصدّوق، ازعلماء ومحدّثین بزرگ شیعه‌است که‌با رکن‌الدّولهٔ دیلمی معاصر بوده و گویندبدعای حضرت صاحب‌الامر بدنیا آمده‌است.

وفات ابن‌بابویه درری،وقبرش نزدیك مزارحضرت عبدالعظیم، درمحلّی بنام«ابن‌بابویه» هنوز پابرجا ومورد زیارت است.

صدّوق بسیارثقه وپرکار بود، وازپدرش علی‌بن‌حسین وبواسطه ، از« کلینی »اجازه‌داشته‌است،و«شیخ‌مفید»و«ابن‌غضائری»نزدوی تلمّذ نموده‌اند ، وازاو اجازه دارند واهمیتش علاوه برفضل و دانش بـاین است که آثارائمّهٔ شیعه را گردآوری وحفظ کرده‌است، ویکی‌از کتب اربعهٔ شیعه‌ازاو میباشد .

این‌محدّث درحدود ۳۰۰ کتاب‌نوشته‌است که‌از آن‌جمله‌است :

کتاب من‌لایحضره‌الفقیه(از کتب اربعهٔ شیعه) ـ امالی ـ تفسیر قرآن‌ـ کتاب مختاربن ابی‌عبیده ـ دعائم‌الاسلام ـ کتاب‌المقنع درفقه

کتاب ثواب الاعمال ــ کتاب عقاب الاعمال ــ کتاب الخصال ــ رسالة ادلّه فی الغیب ــ کتاب ذکر المجلس الذی جری له بین یدی رکن الدّوله، وغیر اینها

پدر صدّوق علی بن حسین هم از اعاظم محدّثین شیعه و مورد توجّه ودعای حضرت امام عسکری بوده است. پدر نیز بصدّوق معروف است و پدر و پسر را «صدّوقین» گویند. پدر در قم بسال ۳۲۹ ه وفات یافته و در آن شهر مدفونست، واز کتب اوست:

کتاب توحید ــ کتاب امامت ــ کتاب الاخوان ــ کتاب الشرایع ــ کتاب التّفسیر ــ کتاب المعراج ــ کتاب الطّب، ومانند اینها.

بیست و نهم اردیبهشت ماه

ابوزید کاشانی

از هنرمندان کاشی کار نیمهٔ دوّم قرن ششم و نیمهٔ اوّل قرن هفتم هجری واز آثار هنری وی، کاشیهای زیبای کتیبه‌ها ومحراب حرم مطهّر حضرت امام رضا در مشهد، موجود است که تاریخ ۶۰۱ دارد.

ونیز درموزهٔ اسلامی قاهره یك مجموعهٔ کاشی ازاره، که تاریخ ۶۰۹ دارد، وکاشی طلائی ستاره شکل تصویر دار باتاریخ ۶۰۰ از آثار این هنرمند نگاهداری میشود.

سلطانعلی مشهدی

(۸۴۱ -- ۹۲۶)

که ویرا بالقاب «قبلة الکتّاب» و «زبدة الکتّاب» و «سلطان ـ الخطّاطین» و «کاتب السّلطانی» خوانده‌اند، در مشهد تولّد ونشوونما و شهرت یافت، وبسال ۸۶۵ ابوسعید تیموری اورا بهرات دعوت کرد و پس ازمرگ آن امیر در دربار سلطانحسین میرزا بایقرا بکار کتابت مشغول شد، ومدّت چهل سال ملازم این امیر ومصاحب امیرعلی شیرنوائی بود، وپس ازمرگ سلطان بمشهد بازگشت، وهمانجا بودتا در هشتادو پنج سالی درگذشت، ودرجوارمزار حضرت رضا بخاك سپرده شد.

سلطانعلی منشی وشاعرنیز بود، وازآثار وی جز قطعات متفرّقه، یك مثنوی است، در باب قواعد و تعلیم خطّ که بآن عنوان «صراط السّطور» یا «صراط الخطّ» داده‌اند.

درمراتب خوشنویسی سلطانعلی سخنها گفته‌اند وپایهٔ حسن خطّ ویرا تاسرحدّ اعجاز رسانیده‌اند، ولی آنچه مسلّم است، اینکه خطّ وی بسیار هموار واستواراست، ولی درستی وپختگی آن حتّی بدرجهٔ خطّ بعض شاگردان خود اونمیرسد.

ازآثار سلطانعلی مشهدی قطعات و مرقعات فراوان وجزوه ها کتابهای متعدّد در کتابخانه های مختلف، موجوداست که ازجملهٔ آنها یکی مثنوی «صراط السّطور» تألیف خوداوست.

اشک دوم (تیرداد اول)

بعد از شکست ارشك برادرش ، تیرداد بر تخت سلطنت نشست و خود را ارشك نامید (۲۴۸ قبل از میلادمسیح) .

وقتیکه تیرداد بتخت سلطنت نشست ، مبانی دولت پارت هنوز محکم نشده بود ، ولی در مدّت سلطنت طولانی وی با مجاهداتی که نمود ، دولت پارت قوّت یافت . و از اشتغال سلوکیها در مغرب استفاده نموده گرگان را بسال ۲۳۷ قبل از میلاد گشود و ضمیمهٔ متصرّفات خویش کرد .

در این ایّام «سلکوس کالی‌نیکوس» با برادرخود «آن‌تیوخوس-هی‌براکس» صلح کرده فرصتی بدست آورد و باقشونی نیرومند بجانب پارت رفت تا این ایالت را به دولت سلوکی برگرداند . باین مقصود ، باوجود سپاه گرانی که داشت از راه احتیاط «بادیودوت» پادشاه باختر اتّحادی بست ، تا هردو قوم پارت را درفشار گذارند.

تیرداد، صلاح خود را در آن دید که پارت را تخلیه کرده بطرف شمال رود. این اندیشه راعملی ساخت وبشمال رفت و از مردم «آسپاسیاك» سکائی نیرو و کمك گرفت وعازم پارت شد.

دراین احوال خبر رسید که دیودوت پادشاه باختر در گذشته وپسرش بر تخت نشسته است . معلوم است که این خبر تاچه اندازه به تیرداد قوّت‌قلب داد ، زیرا او دیودوت را دشمن نیرومند خود میدانست ، و از نیروی او در اندیشه بود . پس از آن تیرداد با پسر

دیودوت داخل مذاکره شد و اورا از اتّحاد با سلکوس کالی نیکوس برحذر داشت ، و این اقدام مهمّی بود که موجب پیروزی اووشکست کالی نیکوس گردید .

تیرداد پس از این پیروزی درخشان، خود راشاه‌بزرگ‌خواند وشهر «صددروازه» را که یونانیها «هکاتم‌پیلس» گفته‌اند ، پایتخت خود قرار داد . (گویا این شهر در جنوب غربی دامغان بوده‌است). برخی عقیده دارند که اشکانیان نظر بفصول چهارگانه ، مقرّ سلطنتی را بنوبت درچهارشهر: صددروازه - ری - همدان - تیسفون ، قرارداده بودند ، و در هر فصلی بمقتضای آب وهوا بیکی از این شهر ها می رفتند .

پارتیها نظر باهمّیتی که کارهای تیرداد داشت ، جلوس تیرداد را مبداء تاریخ پارتی قرار دادند (۲۴۷ قبل ازمیلاد مسیح) ، زیرا اگرچه ارشك اوّل دولتی را تأسیس کرده بود ، ولی تردیدی نبود ، که سلوکیها درصدد تسخیر ثانوی پارت آمدند ، وهمّت و فداکاری تیرداد بود که پارت را در برابر سلوکیها حفظ کرد و دست آنانرا از سر زمین پارت کوتاه ساخت .

تیرداد درپیری جهانرا وداع گفت وسلطنت اواز ۲۴۸ تا۲۱۴ قبل‌ازمیلادمسیح بوده است .

این نخستین پادشاهی بود ازاشکانیان که مانندشاهان هخامنشی عنوان شاه بزرگ را اختیار کرد.

عنصری

(متوفی سال ٤٣١)

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری ، استاد شاعران دربار محمود غزنوی است ، واورا ملك الشّعرای دربار آن پادشاه خوانده‌اند، در حدود سال ۳۵۰ هجری در بلخ متولّد شده و اوائل زندگی خود را همانجا گذرانده است . پدرش بازرگان بوده واونیز ابتدا پیشهٔ پدر اختیار کرده‌است امّادرراهی دزدان مالش رابغارت برده‌اند، پس بازرگانی را رها کرده و [illegible] تحصیل معلومات و کسب دانش گام برداشته ، و آنگاه بشاعری پرداخته است .

عنصری در حدود سال ۳۹۰ هجری نزد، امیرنصر بن ناصرالدّین برادر سلطان محمود رفت ومورد عنایت او قرار گرفت وبوسیلهٔ اوبدربار محمود راه یافت وتا آخر عمر درخدمت سلطان محمود بسر برد. در جاه وجلال ومکنت و ثروت بجائی رسید که در میان شاعران معروف ومشهور گردید ومورد مثال قرار گرفت ، وبرشاعران زمان خود برتری و تفوّق یافت .

اشعارش درحدود سی هزار بیت بوده، ولی اکنون بیش ازسه هزار بیت آن باقی نیست . علاوه بر دیوانش چند مثنوی بنام: «وامق وعذرا» و «شادبهر» و «عین الحیات» و «سرخ بت» و «خنگ بت» نیز باو نسبت داده شده‌است. عنصری بعد از مرگ سلطان محمود غزنوی مدّتها زندگی کرده و درسال ٤٣١ هجری درگذشته است .

دوم خوردادماه

حبش حاسب

(اواخر قرن دوّم و اوایل قرن سوّم)

احمدبن عبدالله مروزی معروف به حبش از منجّمان و ریاضی دانان نیمهٔ اوّل قرن سوّم بشمار میرود.

بسبب تبحّر در محاسبات به «حاسب» معروف گردیده بود.

در دورهٔ علمی بغداد، در زمان خلافت مأمون، در دربار بغداد منزلتی داشته است. در مطالعات نجومی تسلّطی داشته و سه زیج از وی بجای مانده است که یکی از آنها زیج «ممتحن» است.

«زیج ممتحن»، چنانکه از نام آن برمی آید، مورد امتحان قرار گرفته، یعنی در آن نتیجهٔ محاسبات و مطالعات با هم تطبیق و تحقیق می شده است.

ازحبش حاسب کتابهائی مانند «زیج دمشقی» و «زیج ماهونی» و «عمل باسطرلاب» باقی مانده است.

سوم خوردادماه

ابوریحان بیرونی

(۳۶۲ ـ ٤٤٠)

ابوریحان محمّدبن احمد بیرونی، یکی از نوابغ بزرگ جهان حکمت و دانش است که بسال ۳۶۲ در خوارزم پای بعرصهٔ وجودنهاده

و در همانجا دانش فرا گرفته و سالها در خدمت آل‌عراق و مأمونیان بعزّت زیسته است.

در خلال این سالها چندی در گرگان نزد شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر، مورد اکرام و نوازش بود و کتاب مشهور خود «آثار الباقیة» را که در ذکر تواریخ وروز های مهم ملل مختلف و تقویمها ومطالبی از نجوم است، پرداخته وبنام همین پادشاه نوشته است.

وقتی که محمود غزنوی بر خوارزم دست یافت، ابوریحان را بغزنین برد و او درسفر های جنگی هند نیز با محمود همراه بود. و دراین مسافرتها بافرهنگ وعقاید هندیان آشناشد وزبان سانسکریت رافرا گرفت و کتاب نفیسی بنام «تحقیق ماللهند» دراین باب بنوشت و چندین کتاب از سانسکریت بعربی ترجمه کرد.

این نابغهٔ بزرگ بیش از ۱۱۳ کتاب درعلوم مختلف، همچون هیئت، پزشکی، ریاضی، طبیعی، فلسفه، نجوم، تاریخ، جغرافیا، داروشناسی وبسا مباحث دیگر تألیف کرده است که از جملهٔ آنها یکی «قانون مسعودی» است، بنام مسعود بن محمود؛ ودیگر «الجماهر فی معرفة الجواهر» و «التّفهیم لاوائل صناعة التنجیم» که درخصوص ریاضی وهیأت ونجوم در دونسخه بفارسی وعربی نوشته است.

از مبتدعات این دانشمند بزرگ اینکه وی اوّلین بار جدول وزن مخصوص اجسام را تنظیم کرد و وزن مخصوص هجده مادّه رامعیّن نمود. وهم او بکرویّت زمین قائل بود و میل دایرة البروج را نسبت باستوا، حساب کرد وعددی بدست آورد که به نتیجهٔ محاسبات دقیق

امروز نزدیک است. وی قواعد تصاعد حسابی را نیز بدست آورد.

وجود این شخصیت کم نظیر همچون ستارهٔ تابناکی بود که در سال ۴۴۰ در افق غزنین غروب کرد، ولی هنوز جهان بشری از پرتو آن کسب نور میکند.

چهارم خورداد ماه

حسین بن منصور حلاج

(۲۴۴-۳۰۹)

ابومغیث عبدالله بن احمد بن ابی طاهر حسین بن منصور حلاج از مردمان بیضای فارس و ولادت او در آن سامان، احتمالا بسال ۲۴۴ هجری بوده است.

پدر حلاج، بنظر میرسد که بکار پنبه زنی مشغول بوده و بمناطق نسّاجی ایالت خوزستان که در آن وقت از تستر (شوشتر حالیّه) تا واسط (شهری در کنار دجله، بین بصره و کوفه) امتداد داشته، مسافرتی کرده وپسر را با خود همراه برده است.

حلاج در دار الحفّاظ واسط بکار فرا گرفتن علوم مقدّماتی پرداخته و تا سنّ دوازده سالگی قرآن را از بر کرده است، وسپس درپی فهم قرآن بترک خانواده وخانمان گفته ومرید «سهل بن عبدالله تستری» شده است، وسهل تستری باو اربعین کلیم الله (چلّه نشستن برطریق موسی پیغمبر علیه السّلام) را آموخته است.

حلاج از آنجا ببصره رفته و دربصره در مدرسهٔ حسن بصری

شاگردی کرده، واز دست «ابوعبدالله عمرو بن عثمان مکّی» خرقهٔ تصوّف پوشیده وبطریقت، مأذون گردیده است.

حسین درآنجا دختر «ابویعقوب اقطع بصری» را بزنی گرفت و وچون عمروبن عثمان مکّی با این وصلت موافقت نداشت ، گاه بگاه بین عمرو مکّی واقطع بصری، اختلاف میبود ؛ «جنید بغدادی» بحلاج پند میداد که شکیبا باشد . حلاج باطاعت جنید چندی طاقت آورد و شکیبائی کرد ، مگر آخر بتنگ آمد وبمکّه رفت .

حلاج درسال ۲۷۰ بسنّ بیست وشش سالگی ، برای انجام فریضهٔ حجّ ، نخستین بار بود که بمکّه رفت ودر آنجا کلماتی میگفت که وجد انگیز بود وحالی داشت . درمراجعت ازمکّه باهواز، باندرزدادن مردم پرداخت وباصوفیان قشری وظاهری بمخالفت برخاست وخرقهٔ صوفیانه راازسر کشید وبخاك انداخت وگفت که این رسوم همه نشان تعلّق وعادت است .

حلاج از آنجا بخراسان رفت وپنج سال درآن دیار بماند ، و پس از پنج سال باهواز بازگشت و از اهواز ببغداد رفت و ازبغداد برای بار دوّم با چهارصد مرید، بارسفر مکّه ببست ودوّمین حجّ رانیز گذارد . درین سفر بود که برو تهمت نیرنگ و شعبده بستند .

پس ازاین سفر بقصد جهانگردی وسیاحت بهندوستان و ماوراء۔ النهر رفت ، تا پیروان مانی وبودارا ملاقات کند . در هندوستان از کنارهٔ رودسند وملتان بکشمیر رفت، ودرآنجا بکاروانیان اهوازی که پارچه‌های زربفت طراز وتستررا بچین میبردند وکاغذ چین راببغداد

میاوردند ،همراه‌شد وتا تورفان چین، یکی ازمراکز مانویّت، پیش رفت. سپس ببغداد برگشت واز بغداد برای‌سوّمین‌وآخرین بار بمکّه رفت ودر این سفر دروقوف بعرفات‌ازخداخواست که «خدایارسوایم کن تا لعنتم کنند» .

چون ازمکّه ببغداد برگشت، چنین‌مینماید که در طریق‌ارشاد وحقیقت برخلاف‌مصلحت‌ظاهری، قدم گذاشته‌و کلماتی گفته که‌تعبیر بادّعای خدائی کرده‌اند،وازهمین‌جاست که‌حسین‌منصور درنظرپاره‌ای ازمشایخ تصوّف‌مقبول ودرنظر بعضی‌دیگر مطروداست .

در جامع بغداد فریاد کشید«مرابکشید تامن‌آرام یابم و شما پاداش‌یابید» .

درشورش بغداد بسال ۲۹۶، حلاج‌متّهم‌شد،وازبغدادباهوازرفت ودراهواز سه‌سال‌درخفا میزیست.سرانجام اورایافتند وببغدادش‌بردند وبزندان انداختند .مدّت این‌زندان نه‌سال بطول‌انجامید ودرآخر در جلسهٔ‌محاکمه‌ای که‌باحضور «ابوعمر حمّادی»قاضی‌بزرگ آماده‌بود، ابوعمرخون‌حلاج را حلال دانست و«ابومحمّد حامدبن عبّاس» وزیر خلیفه‌المقتدر، باستناد گفتار ابوعمر،حکم قتل اورا ازالمقتدرگرفت وعاقبت بسال۳۰۹ نزدیك نوروز هفت روز مانده بآخر ماه ذی‌القعده (روز بیست‌ودوّم یا بیست وسوّم) اورا بفجیع‌ترین وضع‌شلاق زدند و مثله کردند و بدار کشیدند و سربریدند و سوختند و خاکسترش را بدجله ریختند .

نقل کرده‌اند که‌درآن سال‌آب‌دجله فراوان‌بالا آمد وبیم غرق

شهر بغداد میرفت .

ازحلاج کتب فراوان نقل شده است، از آنهاست کتاب: «طاسین الازل والجوهر الاکبر» (طواسین) و کتاب «الهیاکل» و کتاب «الکبریت الاحمر» و کتاب «نور الاصل» و کتاب «الجسم الاکبر» و کتاب «الجسم الاصغر» و کتاب «بستان المعرفة».

علاوه بر این از حلاج دیوان اشعاری بزبان عربی باقیمانده که در اروپا بچاپ رسیده است .

پنجم خورداد ماه

ابوسلیمان سجستانی

ابوسلیمان محمّد بن طاهر بن بهرام بعهد عضدالدّولهٔ دیلمی فناخسرو ملّقب به شاهنشاه ، در بغداد میزیست و این پادشاه دانشمند اورا گرامی میداشت و تعظیم میکرد .

ابوسلیمان در منطق واقسام فلسفه استاد بود، نزد «متّی بن یونس» واقران او حکمت آموخت و کتاب ارسطورا شرح کرد . رسائلی چند بنام عضدالدّوله درفنون مختلف نوشت که یکی از آنها کتابی درمراتب قوای انسان است.

یکی از شاگردان او ابوحیّان توحیدی مقالات بسیار از گفتار و آراءِ وی در کتاب «امتاع ومؤانسه» آورده است. ازخواصّ عقاید او که ابوحیّان نقل کرده است اینکه، خورشید سیّارگان را سوی خویش

جذب میکند.

ابوسلیمان اعوربود وابرص، ازخانه بیرون نمیآمد، امّا پیوسته سرایش ملجاء دانشجویان و مجمع علماء بود و پیوسته میخواست از دولت و وضع سیاست آگاه باشد، ویکی از شاگردان را پیوسته به مجالس بزرگان میفرستاد و اخبار کسب میکرد.

ششم خوردادماه

خورداد جشن

یاخوردادگان، خورداد روز «ششم» است از خورداد ماه. دراین روز جشن می‌گیرند.

هفتم خوردادماه

قزوینی

محمّد قزوینی فرزند ملا عبدالوهّاب قزوینی ازمؤلّفان «نامهٔ دانشوران‌ناصری» بود.

در ۱۵ ربیع‌الاوّل ۱۲۹۴قمری در تهران متولّدشد، وتحصیلات خودرا درعلوم‌قدیم وادبیّات درتهران آغاز کرد. درسال ۱۳۲۲ برای مطالعات باروپا رفت و مدّتها در فرانسه و انگلستان و آلمان اقامت داشت، و بسیاری ازمؤلّفات خود را دراین سفر فراهم‌کرد تااینکه در ۱۳۱۸ شمسی به ایران بازگشت ودر تهران مقیم شد ودر این شهردر شب شنبه ۷ خردادماه ۱۳۲۸ درگذشت.

آثار مهمّ قزوینی عبارتست از تصحیح متون مهمّ زبان فارسی که بر آنها مقدّمه های جالب وحواشی و تعلیقات سودمند نوشته است، از آن جمله «تاریخ جهانگشای جوینی» و «المعجم فی معائیر اشعار العجم» و «شدّالازار» و «چهارمقاله» و «مرزبان نامه» و یك جلد از «لباب الالباب محمّد عوفی» و «سمط العلی» و «دیوان حافظ»، وچند رسالهٔ جداگانه دراحوال مسعود سعدسلمان و ابوسلیمان منطقی ومقاله‌ای دربارهٔ کتاب «نفثة المصدور» و رساله‌ای دربارهٔ «ممدوحان سعدی». دو مجلّد شامل مقالات وی، وچهارمجلّد از یادداشت های وی، نیز چاپ شده است.

جنازهٔ این دانشمند علامه بشاه‌عبدالعظیم منتقل ودرجوارمزار شیخ ابوالفتوح رازی بخاك سپرده شد.

هشتم خوردادماه

میرعلی هروی

(متوفّی سال ۹۵۱)

درهرات کسب دانش و هنر کردو بدربارسلطان حسین میرزا بایقرا راه یافت وعنوان «سلطانی» و «کاتب السّلطانی» یافت. تا سال ۹۱۱ تاریخ مرگ سلطان حسین میرزا، درهرات میزیست وپس از آن تاسال ۹۱۹ که شاه‌اسمعیل اوّل صفوی هرات رافتح کرد، گاهی در هرات و گاه در مشهد روزگار میگذرانید، تا سال ۹۳۵ که عبیدخان ازبك امیر بخارا بخراسان تاخت وهرات راگشود وپس‌ازاندك زمانی ناگزیر

بگریز گردید، جمعی از بزرگان و هنرمندان از جمله میرعلی را به بخارا کوچ داد. میرعلی ازاین مهاجرت‌اجباری وهم‌نشینی باناا هلان بسیاردلگیر بود وبااینکه دربخارا ویرا میمنواختند از توّقف در بخارا ناخشنودبود وپیوسته وسائلی برمی‌انگیخت که خودرابوطن باز گرداند؛ ولی سرانجام باین آرزوی‌خود نرسید وپس از شانزده سال درآنجا در گذشت، ودرفتح آبادبخارا بخاك سپرده شد.

میرعلی‌را بحسن محاورت ومحاسن افعال ومکارم اخلاق ولطف طبع وحسن منظر ستوده‌اند.

وی شعر نیز میگفت ودرمعمّا دست داشت ومنشی قابل‌بود، واز آثارمنثور وی رساله‌ایست بنام «مدادالخطوط» درآداب خوشنویسی.

شاگردان معروف میر علی عبارتند از خواجه محمود شهابی سیاوشانی ـ سیّداحمد مشهدی ـ مالك دیلمی ـ محمّد حسین کشمیری وغیره.

میرعلی هروی یکی از زبردست تریـن خویشنویسان نستعلیق است که از آغاز وضع خطّ نستعلیق تازمان او، و پس از او تا ظهور میرعماد، هیچیك از خوشنویسـان بپایه ومایهٔ وی نرسیده‌اند وفقط تا زمان میرعماد میتوان تنها کـتابت بابا شاه اصفهانی و شاه محمود نیشابوری وسیّداحمد مشهدی ومیرمعزّ کاشی‌را باخطوط وی مقابل‌نهاد.

ازآثار میرعلی ازقطعه ومرقّع و رساله و کتاب بمقدار فراوان در کتابخانه‌ها ومجموعه های خصوصی وعمومی موجود است که ازقلم غبار تا چهار دانگ نوشته است وتاریخ هائی بین ۹۰۷ و۹۵۱ دارد،

ازجمله یك نسخه «هفت اورنگ جامی» و« جام‌جم اوحدی» که از بهترین خطوط اوست، با کتابها و مرقّعات و قطعات متعدّددر کتابخانهٔ سلطنتی است.

نهم خوردادماه

اشک ششم (مهرداد اول)

سلطنت مهرداد اوّل در تاریخ ایران یکی از درخشنده ترین ادوار تاریخی محسوب میشود.

قبل از مهرداد، پارت دولت کوچکی بود که از ولایات مادها و ری تا هری رود امتداد مییافت.

مهرداد در مدّت سلطنت سی و هفت سالهٔ خود پارت کوچك را مبدّل بدولتی کرد که بعدها رقیب وهمسر دولت روم گردید، وجریان تاریخ را درآسیای غربی تغییر داد.

هنگامی که سلوکی‌ها بواسطهٔ جنگ بارومی‌ها ویهودیهاضعیف شده بودند، مهرداد بباختر تاخته آنجارا ضمیمهٔ متصرّفات خود کرد.

سپس مهرداد چندی تحمّل کردتاآنکه« آن تیوخوس» که کودك نه ساله و بقولی چهارده ساله بود، بر تخت سلوکی ها نشست و بر سر نیابت سلطنت‌جنگ خانگی‌میان« لیزیاس»و« فیلیپ»درگرفت.دراین موقع مهرداد از وقایع استفاده کرده به ماد بزرگ تاخت و آنجا را فتح کرد. دراین اوان شورشی در گرگان رویداد و مهرداد قبل از اینکه قشون کشی خودرا بسایر ممالك ایران بانجام برساند، مجبور

گردید به پارت برگشته نیروی خودرا متوجّه گرگان کند، لذا با شتاب خودرابگرگان رسانیده شورش را برطرف ساخت.

بعد از تسخیر ماد بزرگ و فرونشاندن شورش گرگان مهرداد متوجّه خوزستان شد. این خطّه را داریوش اوّل در کتیبه های خود «خووج» نامیده‌است. مهرداد باشاه‌خوزستان جنگ کرد واوراشکست داد و این منطقه را بخاك خود افزود. سپس بپارس درآمده آنجا را تسخیر کرد واز جانب دیگر بابل را باطاعت خویش درآورد. وبدین ترتیب در دورهٔ او دولت پارت ازهندوستان تابابل امتداد یافت.

این‌وقایع میان سالهای ۱٦٤ و۱٤۰ قبل ازمیلادمسیح‌روی‌داده است.

معروفست که مهرداد سفر جنگی خودرا بسوی هند ادامه داد وتارود جلم رامتصرّف گردید و سرحدّ دولت پارت را کوه هائی قرار داد که ازطرف مغرب وادی‌سند را محدود میسازد.

در این‌هنگام«دمتریوس»سلوکی‌با یونانیها متّحد شده علیه او قیام کرد. مهرداد که قوای متّحدین را از نیروی خود بیشتر میدید، بحیله متوّسل گردید ومذاکرات صلح را بهانه کرده دمتریوس را از قراولانش دور ساخت، بعد براو تاخته اسیرش کرد وآنگاه اورا شهر بشهر گردانید.

مهرداد چندی پس ازاسیر کردن دمتریوس ببستر بیماری‌افتاد وچون نیرویش برای مقاومت بامرض کافی نبود،درگذشت.

سلطنت او از ۱۷٤ تا۱۳٦ قبل ازمیلاد بطول انجامید واز این جهت مدّت آنرا سی‌وهشت سال نوشته اند.

دهم خورداد ماه

عسجدی

(متوفی سال ۴۳۲)

ابوالنّظر عبدالعزیز بن منصور مروزی ، متخلّص به عسجدی ، یکی دیگر ازشعرای دورهٔ محمود غزنوی است .

اشعارش درمدح این پادشاه سروده شده‌است و دیوان اشعارش سه هزاربیت بوده، امّا اکنون ابیاتی چند از آن در دست است . یکی ازقصاید معروف او دربارهٔ فتح سومنات بدست سلطان محمود غزنوی سروده شده است.

یازدهم خورداد ماه

محمدبن زکریای رازی

(۲۵۱ ـ ۳۲۰)

ابوبکر محمّدبن زکریّای رازی پزشك وشیمی‌دان بزرگ ایرانی که یکی از مفاخر جهان بشمار میرود ، در ری چشم بدنیا گشود .

دردوران جوانی بتحصیل موسیقی و فلسفه وادبیّات و ریاضیات ونجوم پرداخت، بعد بشیمی (کیمیا) وپس از آن بطبّ متوجّه گردیده ودرتمام رشته ها مقامی ارجمند یافته است .

رازی درسی سالگی ببغداد رفت، وچون بربیمارستان مقتدر گذر کرد بطبّ دلبستگی یافت وبتحصیل این علم پرداخت ، وچون در آن چیره دست‌شد، به ری باز گشت و بخدمت منصوربن اسحق حاکم ری و

سرپرست بیمارستان ری شد.

بعدها ببغداد رفت و ریاست بیمارستان مقتدر را عهده‌دار گردید وشهرت وی دربغداد بجائی رسید که سابقه نداشت.

محلّ و تاریخ وفات او بدرستی مشخّص نیست، وبیرونی وفات او رادرماه‌شعبان سال ۳۱۳ دانسته و تعداد تألیفات وی‌را بیش‌از پنجاه وشش کتاب ورساله نوشته‌است.

ازمهمترین آثار او یکی « الحاوی » است که بنظر بعضی از « قانون » ابن‌سینا مهمتراست، و این کتاب چند قرن مورد مطالعه و مراجعه، بلکه تنها کتاب اصلی درسی طبّ بشمار میرفته است. حاوی دائرةالمعارفی بوده که اکنون تمام آن دردست نیست.

رازی این کتاب را بصورت یادداشتهای متعددی تهیه کرده بود و بعد ازمرگ وی بدستور ابن‌عمید از روی یادداشتهای او کتاب را استنساخ وتنظیم نمودند. مقدار زیادی از نتایج آزمایشها و مطالعات رازی در این کتاب جمع است.

اثر دیگر رازی «طبّ‌المنصوری» است که بنام منصوربن‌اسحق که ذکرش گذشت، تألیف وتنظیم شده‌است.

طبّ‌المنصوری و برخی از رسالات طبّی دیگر رازی بزبان لاتین ترجمه وچاپ شده است وموردِاستفاده اروپائیان بوده است.

کتاب «من‌لایحضره‌الطّبیب» اثر دیگروی شامل دستورهای ساده، برای معالجات گوناگون است. کتاب‌دیگر او «برءالسّاعة» است.

باید در علم کیمیا رازی راسرآمد دانشمندان اسلامی دانست،

ازکارهای مهمّ او که متّکی بآزمایشهای متعدّد بوده، کشف جوهر گوگرد والکل است.

رازی کتابهای متعدّد در کیمیا برشتهٔ تحریر درآورده است که ازآنجمله «کتاب الاکسیر» و «کتاب التّدبیر» را میتوان نام برد.

رازی در پایان عمر بسبب کثرت کار ومطالعه نابینا شد.

دوازدهم خورداد

ابوالفضل بیهقی

(۳۸۵ ـ ۴۷۰)

خواجه ابوالفضل محمّد بن حسین، در سال ۳۸۵ در حارث آباد بیهق تولّد یافت وپس از تحصیل در نیشابور و ارتقاء بدرجات عالیهٔ دانش، در دیوان رسائل محمود غزنوی، درخدمت بونصر مشکان بکار دبیری پرداخت و سالها بدربار غزنویان بهمین مهمّ مشغول بود.

در سلطنت عزّالدّوله عبدالرّشید، چندی صاحبدیوان رسائل بود وسپس بسعایت بدخواهان زندانی شد وپس ازسالها که از حبس نجات یافت گوشهٔ انزوا گرفت وبسال ۴۷۰ درگذشت.

اثر مهمّ وی معروف به «تاریخ بیهقی» در ۳۰ مجلّد، مشتمل بر شرح سلطنت غزنویان از ابتداء تا اوائل دوران سلطان ابراهیم بوده، که متأسفانه بسیاری از آن ازدست رفته، وجز بخشی از آن که وقایع پادشاهی مسعود را تشریح میکند، برجای نمانده است.

این کتاب از تواریخ بسیار دقیق ومعتبر، و از جهت سبک شیوا

وشیرین یکی از آثار کم نظیر فارسی است .

سیزدهم خورداد ماه

جنید بغدادی

ابوالقاسم جنید بن محمّد بن جنید خزّاز قواریری ، احتمالا در حدود سال ۲۰۷ هجری در شهر بغداد تولّد یافته است .

اصل جنید از نهاوند بوده وبشغل شیشه گری وشیشه سازی اشتغال داشتهٔ و از همین رولقب «زجّاج» و «قواریری» گرفته وچون خود پیشهٔ خز فروشی وحرفت آنرا داشته، ملقّب بخزّاز شده است .

از کودکی تیز هوش وبا فراست بوده ودر هفت سالگی باخال خود «سری سقطی» برای اوّلین بار بمکّه رفته وزیارت خانهٔ خدا کرده است .

از کودکی حدیث شنیده وشاگردی عالمان دین کرده است.

فقه را نزد «ابوثور کلبی ابراهیم بن خالد بن یمان» آموخته، ودر بیست سالگی فتوی میداده ، و با صالحان و بزرگان راه حقّ از قبیل «حارث محاسبی» و «محمّد بن علی قصّاب بغدادی» و «سری سقطی» صحبت می داشته است .

ابومحمّد جعفر بن محمّد بن نصیر خلدی مشهور بابو محمّد خواص، ازو روایت کرده واز گفتهٔ جنید، سلسلهٔ ارشاداورا باینطریق آورده است که «من از ابوالحسن سری سقطی گرفته ام ، واواز معروف کرخی ، ومعروف کرخی ازفرقد سبخی ، و فرقد ازحسن بصری ،

و حسن از انس بن مالك، وحسن خود هفتاد نفر از حاضران جنگ بدر را دیده است».

جنید از بزرگان صوفیّه وجمله برامانت او متّفقند واز ینجاست که اورا «سیّدالطّایفه ولسان القوم واعبد المشایخ وطاوس العلماء و سلطان المحقّقین» لقب داده‌اند، وخود گفته است که: «شیخ ما در اصول وفروع وبلا کشیدن، علی مرتضی است».

وباز گفته است که: «دویست پیر را خدمت کردم که بیش از هفت از ایشان اقتدارا، نشایست». وجای دیگر بصراحت آورده است که: «مردمان پندارند که من شاگرد سری سقطی ام، من شاگرد محمّد بن علی القصّابم». واینهمه منقول ازو درباب مشایخ طریقت نشان میدهد که جنید درراه طریقت وارشاد از هر قطبی حقیقتی، واز هر پیری نشانه‌ای، ازعرفان می جسته است. وبا این دقّت وامتحان درآخر باین نتیجه رسید، که تصوّف برسم حاصل نمیشود. بنابراین گفت که: «ما این تصوّف بقیل وقال نگرفتیم وبجنگ وکارزار بدست نیاورده‌ایم؛ امّا ازسر گرسنگی وبیخوابی یافته‌ایم، ودست داشتن ازدنیا، وبریدن ازآنچه دوست داشته‌ایم ودرچشم ما آراسته بود».

این است که تاآخر عمر لباس برسم بزرگان صوفیّه نپوشید، تا اصحاب گفتند: «ای پیر طریقت چه باشد اگر برای خاطر اصحاب مرقّع درپوشی؟ـ گفت اگر بدانمی که بمرقّع کاری برآمدی از آهن وآتش لباسی سازمی ودرپوشمی؛ ولکن بهرساعت درباطن ما ندا میکنند که «لیس الاعتبار بالخرقة انّما الاعتبار بالحرقة».

از وعظ وارشاد بطریق اهل منبر نیز اکراه داشت ومیگفت که : «رسول علیه السّلام فرموده است که در آخر الزّمان زعیم قوم آن کس بود که بترین ایشان بود وایشان را وعظ گوید، ومن خودرا بدترین خلق میدانم».

چون کار او بزرگ شد، حاسدان بروحسد بردند، واز منقولات وحکایات چنین پیداست که در دستگاه خلافت برای او خواسته‌اند سعایتی کنند، امّا توفیق نیافته‌اند.

جنید نود ویک سال عمر کرد ودر آخرین روز سال ۲۹۷ هجری چشم از این جهان بست و در روز شنبهٔ نوروز سال، قالب خاکی بخاک داد.

چنین گفته‌اند که برجنازهٔ او شصت هزار نفر نماز کرده اند و این نباید که گزاف باشد چه بزرگی اوسزاوار این تجلیل بود.

چهاردهم خورداد

احمد سرخسی

احمد بن محمّد بن مروان طبیب، یکی از بزرگان فلاسفهٔ ایران، شاگرد یعقوب بن اسحق کندی مشهور است که علوم یونان را با آداب عربی جمع کرد. در انواع آن علوم مهارت یافته و کتب علمی را مختصر و بعبارت شیرین مینوشت ومعتضد خلیفهٔ عبّاسی (۲۷۹-۲۸۹) شاگردی او کرده بود وچون بخلافت رسید وی را نزد خویش مقرّب میداشت واسرار ملک بااو درمیان می نهاد، امّا یکی از امرای معتضد که قاسم نام داشت از

سرخسی رنجیده بود، وقتی معتضد بقتال خوارج رفت بحیلتی اورا بقتل رسانید.

از کتب او که قفطی و ابن ندیم یاد کرده اند: کتاب السّیاسة - کتاب منفعة الجبال - کتاب اللّهووالملاهی - کتاب زاد المسافر - کتاب وصف مذهب الصّابئین - کتاب الطّبخ - کتاب حساب و جبر و مقابله - کتاب در فنون منطق - سه کتاب در موسیقی - کتاب المدخل الی الطّب وغیر ذلك است.

پانزدهم خورداد

میرعلی کاتبی

علی بن احمد بن علی بن حسین کاتبی، از هنرمندان کاشی کار نیمهٔ دوّم قرن ششم و نیمهٔ اوّل قرن هفتم هجری، واز آثار باقیماندهٔ وی کتیبهٔ نفیسی است که تاریخ ۷۰۵ دارد و متعلّق بامامزاده یحیی در ورامین بوده است که اکنون در موزهٔ ارمیتاژ لنین گراد نگاهداری میشود.

شانزدهم خورداد

محمود سلطانی

جلال الدّین محمود، ملقّب بقطب مغیثی سلطانی، از معاصرین و شاگردان میرزا جعفر تبریزی بایسنغری واز اقران عبدالله طبّاخ و اظهر تبریزی خوشنویس بود.

ابتدا ازخوشنویسان دربار بایسنغر میرزا، وبعدها در کتابخانهٔ سلطان ابراهیم میرزا فرزند شاهرخ تیموری بکار کتابت مشغول بود وبمناسبت لقب این پادشاه که «مغیث السّلطنة والدّین» بود «مغیثی» رقم میکرد.

ویرا درخطّ ثلث قرین یاقوت مستعصمی گرفته‌اند، ویك نسخه قرآن مجید بخطّ وی که در کتابخانهٔ سلطنتی موجود است، بابهترین خطوط یاقوت برابری می کند.

وفاتش معلوم نیست ولی تاحدود سال ۸۵۰ هجری می‌زیسته‌است.

هفدهم خورداد

اشك نهم (مهرداد دوم)

مهرداد یکی ازشاهان بزرگ سلسلهٔ اشکانی است واورا ازجهت اهمیت کارهایش کبیرخوانده اند. او برسکاها و صحراگردانی که از جانب شمال بایران میتاختند فائق آمد وچنان شکستی بآنها داد که دیگر متعرّض ایران نشدند.

مهرداد ازطرف مشرق بقدری پیش رفت که حدود ایران را بکوههای هیمالایا رسانید.

درزمان مهرداد دوّم پادشاه ارمنستان «آرتاگسیاس» نخواست ازایران تمکین نماید، ومهرداد بعد ازشکست فاحشی که بسکاها داد متوجّه ارمنستان شده آن خطّه‌را گشود وجزو متصرّفات خود گردانید (۱۲۰ قبل ازمیلادمسیح).

درزمان مهرداد ایران باجمهوری بزرگ روم ارتباط پیدا کرد.
این ارتباط دربادی امر دوستانه بود و مهرداد میخواست در مقابل مشکلاتی که برای دولت پارت وجمهوری روم در آسیای صغیر وارمنستان پیش آمده بود، هردودولت، دست یگانگی به یکدیگر دهندومنافعشان را حفظ کنند؛ ولی دیری نگذشت که این روابط دوستانه بمعارضه وجنگ وستیز مبدّل گردید.
محقّقین سلطنت مهرداد دوّم را میان ۱۲٤ و۷٦ قبل ازمیلاد مسیح دانسته‌اند. بنابر این سلطنت او چهل و هشت سال دوام یافته است.

هیجدهم خورداد ماه

منوچهری

(متوفّی سال ٤٣٢)

ابوالنّجم احمدبن قوص بن احمد منوچهری، از شعرای نامی دورهٔ غزنوی، درآخر قرن چهارم هجری در دامغان متولّد شد و تخلّص خود را از نام «فلک المعالی منوچهر بن قابوس وشمگیر» حکمران زیاری گرفت ودر حدود سال ٤٢٠ هجری که سلطان مسعود غزنوی بقصد تسخیر اصفهان وعراق بری آمد، منوچهری نزد او رفت و درخدمت مسعود جاه و جلال یافت ومحسود اقران گردید.
منوچهری غیرازمسعود، چندتن ازبزرگان زمان اورانیز مدح گفته‌است.

منوچهری در قصاید ومسمّطاتش طبیعت را بخوبی با تشبیهات لطیف ونغز وصف کرده است وشور ونشاط دراشعارش موج‌میزند ودر این‌شیوهٔ سخنوری در بین شاعران‌ممتاز است .

این شاعر در جوانی ، بسال ٤٣٢ هجری ، درگذشته است و دیوان اشعارش درحدودسه‌هزار بیت اکنون در دست‌است .

نوزدهم‌خوردادماه

صوفی رازی

(٢٩١–٣٧٦)

ابوالحسین عبدالرّحمن‌ابن‌عمر صوفی رازی، ازبزرگان علمای هیئت ونجوم‌است .

عضدالدّولهٔ دیلمی که پادشاهی دانش دوست و علم پرور بود و دانشمندان‌زمان‌راتقویت‌وحمایت میکردنزدصوفی‌رازی بتحصیل‌نجوم وریاضی پرداخت .

عبدالرّحمن‌صوفی رازی دربارهٔ مطالعهٔ ثوابت وسیّارات زحمت بسیار کشیده وچهل‌وهشت‌صورت فلکی ازصورواقع در منطقةالبروج باحدودآنهارادر کتابی بنام«صورالکواکب» یا «الصّورالسّمائیّة» یا « الکواکب‌الثّابتة »، شرح کرده است . کتاب دیگری هم راجع به اسطرلاب ازاو باقی‌است .

قابوس وشمگیر

شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار، چهارمین پادشاه سلسلهٔ زیاری یا آل زیار، درسال ۳۶٦، پس از برادرش «ظهیر الدّین بیستون» سلطنت گرگان وطبرستان را یافت.

در ۳۷۱ چون عضدالدّوله آل بویه برادرش فخرالدّوله را شکست داد، فخرالدّوله باو پناه برد، عضدالدّوله لشکریان خود را بجنگ وی فرستاد واو بافخرالدّوله بنیشابور گریخت وبسامانیان پناه برد، وپس از چندی ببخارا پایتخت سامانیان رفت.

درسال ۳۸۸ پس از مرگ فخرالدّوله، وی توانست سر زمین پدران خود را باردیگر تصرّف کند، وتاسال ٤۰۳ درآنجا حکمرانی داشت، امّا چون مردی سخت گیر ودرشت خوی بود، لشکریانش برو قیام کردند، واورا از سلطنت برداشتند وپسرش منوچهر را بجای او نشاندند، وپس از اندك مدّتی وی را درقلعهٔ «جناشك» درمیان گرگان واسترآباد کشتند، ودرهمانجا درمقبره‌ای که درحیات خود ساخته بود واینك به «گنبد قابوس» معروفست، وی را بخاك سپردند.

قابوس یکی ازبزرگان ادبیّات عرب بوده‌است ومجموعهٔ رسایل ومکاتیب اورا که جمع آوری کرده و «کمال البلاغه» نامیده‌اند، از کتابهای معروف ادبیّات عربست.

محمد بن خفیف

ولادت شیخ کبیر ابوعبدالله محمّد بن خفیف اسفکشار، محتملا درسال ۲۶۱ هجری در شهر شیراز بوده است.

پدرش از جملهٔ سرهنگان عمرولیث صفّاری و از مردمان کلاشم از شهرهای دیلمان، و مادرش از شهر نیشابور بوده است.

اوّل کسی که شیخ خدمت او دریافت و از و تربیت گرفت ابوالعبّاس احمد بن یحیی بود، وچون خواست که از احوال آخرت و عالم ملکوت نصیبی یابد، از همان دوران کودکی بریاضت پرداخت، ومعروف است که از این جهت باو خفیف گفته اند که هرشب غذای او بوقت افطار هفت مویز بیش نبوده است.

سپس مدّتی بقرائت حدیث مشغول شد، و براهنمائی ابوالعبّاس احمد بن یحیی، علوم مربوط بحدیث واخبار وسنن را پیش «عبدالله بن احمد شاردانی» و «عبدالله بن جعفر ارزکانی» فرا گرفت.

باجنید مصاحبت داشته و خرقهٔ ارشاد را از «ابومحمّد رویم» گرفته است.

با «جریری ابوالعبّاس احمد بن محمّد بن سهل بن عطاء الادمی البغدادی»، نیز مصاحب شده و باحسین بن منصور حلاج در زندان ملاقات کرده است، ودر تمام مدّت تحصیل وسلوك وسیاحت بکار ریاضت مشغول بوده، ومعروفست که بیست سال پلاس پوشیده بود وهرسال چهار چهلّه میداشت و آن روز که وفات میکرد، چهار چهلّهٔ پیاپی داشته بود که

در آن چهلّه آخر وفات کرد. چهار بار بسفر حجّ رفته ودرشام ومدینه رنج فراوان برده‌است. درمکّه بامشایخ چند، مثل «ابوالحسن مزّین» و«ابوعلی رودباری» و«ابوبکر کتّانی» و«ابویعقوب نهرجوری» وامثال آنان ملاقات کرده است.

از گفتار اوست که: «از جملهٔ مشایخ پنج کس اقتدا کنید، یکی حارث محاسبی، وابوالقاسم جنید، و ابومحمّد رویم، وابوالعبّاس عطاء، وعمرو بن عثمان، ازبهر آنکه ایشان جمع کرده بودند میان علم وحقیقت».

ازحکایات و منقولات مختلف چنین پیداست که شیخ کبیر غیر از مسافرت حجّ ودیدار مراکز اسلامی زمان خود، بنابر معمول صوفیّه بسیاحت هم پرداخته ومردم هندوستان ومراکزی مثل سرندیب رانیز دیده است.

خود شیخ گفته‌است: «اوّل تصنیفی که بکردم کتاب شرف الفقر بود ویکی از دوستان من که اورا ابوبکر زید میگفتند از من بستد واو را وصیّت کردم که پیش هیچ کس اظهار مکن، اتّفاق یك روز در صحبت جمعی از مشایخ بزرگ حاضر شدم، وابوبکر این کتاب بر ایشان میخواند ومشایخ آنرا بغایت مستحسن دیدند. پرسیدند که این کتاب از تصانیف کیست. ابوبکر اشارت بمن کرد؛ جمله متعجّب ومتحیّر بماندند، پس وقت نماز دررسید، اشارت بمن کردند که امامت بکن. من گفتم مشایخ بامامت و پیشوائی لایق تر. جمله گفتند که هر آن کس که او را این سخن باشد، تقدیم او نمودن واو را مقتدای خودساختن

ازجملهٔ واجباتست .

دیگر مصنّفات وی عبارتند از کتاب : شرح الفضائل ـ جامع الارشاد ـ الفصول فی الاصول ـ الاستذکار ـ اللوامع ـ المنقطعین ـ الاغاثة ـ اختلاف النّاس فی الرّوح ـ الاقتصاد ـ فضل التصوّف ـ المفردات ـ بلوی الانبیاء ـ الرّدوالالفة ـ الجمع والتّفرقة ـ مسائل علی بن سهل ـ الرّدعلی ابن رزمان ـ الرّد علی ابن سالم ـ الجوع وترك الشّهوات ـ معرفةالزّوال ـ اسامی المشایخ ـ المعراج ـ المنهج فی الفقه ـ الاستدراج والاندراج ـ المعتقد الکبیروالصغیر.

وفات شیخ در شیراز شب چهارشنبه بیست و سوّم رمضان سال ۳۷۱هجری اتّفاق افتاده‌است . سال عمر اورا «ابوالحسن دیلمی» صاحب سیرهٔ شیخ کبیر ۱۱۰ سال دانسته‌است .

بیست ودوم خورددادماه

حسن بن سوار

حسن بن سوار بن بهرام بن ابوالخیر ، بسال ۳۳۱ متولّدشد، و در بغداد منطق وفلسفه را نزد « یحیی بن عدی » آموخت.

ازآثار وی ترجمهٔ چند کتاب اززبان سریانی بعربی است و از تصانیف وی که نام برده‌اند: کتابی درتفسیر مادّه ، ودو کتاب در شرح کلیّات خمس ، و کتابی درآثار جوّ است .

بیست‌وسوم خورداد

خاندان ابی طاهر

این خاندان از هنرمندان زبردست کاشی کارهستند که از نیمهٔ دوّم قرن‌ششم تانیمهٔ دوّم قرن‌هفتم هجری میزیسته‌اند وعبارتند از:

محمّدبن ابی‌طاهر، که از آثار وی کاشیهای نفیس مرقد حضرت معصومه درقم است، که تاریخ ۶۰۲ هجری دارد. دیگر قسمتی‌از کاشی های حرم مطهّر حضرت امام رضا درمشهد که تاریخ ۶۱۲ دارد.

علی بن‌محمّدبن‌ابی‌طاهر، که‌از آثاروی‌کاشیهای‌محراب‌امامزاده یحیی‌درورامین باتاریخ ۶۶۳ است، که بامریکا منتقل شده و در موزهٔ «متروپولی‌تن» نگاهداری‌میشود. دیگر کتیبه‌ای درموزهٔ بریتانیا که تاریخ ۷۰۹دارد.

یوسف‌بن‌علی‌بن‌محمّدبن‌ابی‌طاهر، که از آثاروی‌محراب‌امامزاده علی‌بن‌جعفر درقم باتاریخ ۷۳۴میباشد، که بموزهٔ ایران باستان منتقل شده است. دیگر کتیبهٔ محرابی است باتاریخ ۷۱۰ در موزهٔ اسلامی قاهره.

بیست‌وچهارم خورداد ماه

کمال‌الدین حسین هروی

حافظ قرآن‌بود وخطوط ششگانه‌راخوش می‌نوشت. ازخراسان بعراق‌آمد، ودرقم بخدمت شاه‌طهماسب اوّل صفوی رسید، ومهربانیها دید. درویش مسلك بود بسیر وسیاحت علاقه داشت و درویشانه پیاده

سفر میکرد. درپایان زندگی بخراسان باز گشت وبسال ۹۷٤ درمشهد در گذشت.

از آثارخطوطوی جز قطعات و کتابها کتیبۀچندی ازابنیۀصفویست.

بیست وپنجم خورداد ماه

اشك سیزدهم (ارد اول)

ارد، پس ازبرادرش‌مهردادسوّم، بتخت سلطنت‌نشست (۵۵قبل‌از میلاد مسیح).

ارد، نخستین شاه‌ایران است که با دولت روم پنجه‌درافکند.

درزمان ارد «کراسوس» یکی ازرؤسای سه گانۀ ممالك وسیعۀ روم بالژیونهای رومی به‌بین‌النّهرین تاخت، و ارد با پیاده نظام خود بانهایت سرعت داخل ارمنستان شد واین مملکت رااشغال نمود، تا پادشاه ارمنستان نتواند سواره‌نظام خودرا بکمك کراسوس بفرستد، وپس ازآن «سورنا» را که یکی از سرداران رشید وقابل بود باتمام سواره نظام پارتی‌بجنك کراسوس فرستاد.

سورنا دراین نبرد حیله‌ها بکاربرد، تا آنکه رومیها را بجاهای بی‌آب وعلف کشانید، وپس ازآن از هرطرف بلژیونهای رومی حمله کرد وتلفات زیادبآنها وارد نمود.

دراین‌احوال «پوبلیوس» پسر کراسوس که زبردست‌ترین‌سردار روم، بود با هزاروسیصد سوار وارد معرکه شد و درست درموقعیکه کراسوس میخواست فرمان‌حملۀ عمومی‌بقشون خوددهد، سرپسرش‌را

را بر سر نیزه درمیان پارتیها دید .

سواران پارتی بدیدن سر پوبلیوس بر جلادتشان افزوده شد و با سواران سنگین اسلحه بر رومیها تاختند . سرانجام کراسوس در این نبرد کشته شد .

تعداد تلفات رومیها را در این نبرد بیست هزار نفر نوشته‌اند، و عدهٔ اسرائی که پارتیها گرفته بمرو فرستادند ، قریب ده هزار نفر قلمداد کرده‌اند . این واقعه بسال ۵۳ قبل از میلاد رخ داد .

ارد ، سی پسر داشت ودر اواخر عمر تصمیم گرفت فرزند ارشد خود «فرهاد» راولیعهد کند ، بدین نیّت برای محکم گردانیدن مقام فرزند خود ، ازسلطنت استعفا کرد وکارها رابدو تفویض نمود .

فرهاد چون زمام اموررا بدست گرفت، یکی‌ازبرادرانش‌را که ازشاهزاده خانمی تولّد یافته بود ، رقیب خود دانسته ، کشت ، وچون ارد وی رااز این‌کار ملامت کرد خـود نیز کشته شد . سلطنت ارد از ۵۶ تا ۳۷ قبل ازمیلاد مسیح بود .

بیست‌وششم خوردادماه

سورنا

سورناازسرداران نامدار پارتی‌است که درزمان (اشك سیزدهم) میزیست ، وازحیث‌نژاد وثروت ونام، بعد ازپادشاه مقام اوّل راداشت ازجهت شجاعت وحزم درمیان پارتیهابی‌نظیر بود، وازحیث قدّ وقامت ازکسی عقب نمیماند . وقتیکه مسافرت میکرد هزارشتر بارو بنه او

را حرکت میداد، ودویست ارّابه حرم اورانقل میکرد، وهزارسوار غرق آهن وپولاد ، وبیش از آن سپاهیان سبك اسلحه همراه اوبودند.

نجابت خانواد گیش این حقّ ارثی راباو داده بود ، کـه در روز جشن تاجگذاری پادشاهان پارت ، کمربند شاهی‌را به کمر بندد.

سورنا موجب بتخت نشستن «ارد» شد واوشهرسلوکیه راگرفت ، واوّل کسی بود که بر دیوار شهر برآمده با دست خود اشخاصی را که مقاومت می کردند بزیرافکند. اودراینوقت بیش ازسی سال نداشت باوجود این حزم وعقل اوباعث نام‌آوریش شده‌بود واحتیاط وحزم او بود که «کراسوس» رادرهم شکست ؛ زیرا درابتداء جسارت ونخوت کراسوس وبعد یأسی که ازبدبختیهایش حاصـل‌شد ، بآسانی اورا در دامهائی‌افکند، که سورنا برایش گسترده بود .

سورنا ازجهت زیبائی وتناسب اندام بی‌نظیر بود، صورتش رابه‌طریق مادیها آرایش‌میکرد، وموهای روی‌پیشانی‌راازیکدیگرجدامی‌ساخت.

سورنا درنبردی که باورمیها کرد آنانرا شکست سختی داد ، و موقعیّت «ارد» را مستحکم گردانید ، ولی ارد بجای اینکه پاداشهای خوب باو بدهد ، بنامش رشك برده نابودش کـرد ، وپس از او دولت پارت سرداری بلیاقت ورشادت اونیافت .

بیست وهفتم خورداد ماه

اسدی طوسی

ابونصر علی‌بی احمد طوسی ، متخلّص‌باسدی ، ازشاعران بزرك

قرن پنجم هجری است .

شهرت او بیشتر بواسطهٔ نظم «گرشاسبنامه» است که به‌تقلید از شاهنامهٔ فردوسی ساخته و آنرا درسال ٤٥٨ هجری در نخجوان بنام «ابودلف» حکمران ارّان و نخجوان بنظم در آورده و در ساختن آن قدرت طبع نشان داده‌است .

غیر از گرشاسبنامه، اثر نفیس دیگری نیز بنام «لغت‌فرس» از خود بیادگار گذاشته ، که در آن لغات‌فارسی رامعنی کرده و از شعرای پیش از خود شواهدی آورده است .

و نیز یادگاری دیگر نیز از اسدی باقی‌است و آن «کتاب‌الابنیة عن حقایق‌الادویة» تالیف «ابومنصور موّفق هروی» است که در سال ٤٤٧ بخطّ خود نوشته و امروز از کهن‌ترین نسخ خطّی فارسی ودر جهان منحصر بفرداست .

اسدی طوسی‌بسال ٤٦٥ هجری وفات یافته‌است .

بیست وهشتم خورداد ماه

بوزجانی

(٣٢٨-٣٧٨)

ابوالوفا محمّدبن محمّدبن یحیی بن اسمعیل ، از مردم بوزجان نیشابور است .

درنجوم‌شهرت‌کافی دارد، ودرهندسه‌کارهای باارزش کرده است

خاصّه درمثلّثات کروی، صاحب ابتکار بوده‌است.

قسمتی از شهرت بوزجانی بسبب ترجمهٔ کتابهای ریاضی از یونانی بعربی بوده‌است.

علاوه بر تألیفات و ترجمه های متعدّد، شرحهائی بر کارهای علمای قدیم مانند «بطلمیوس» و «ابرخس» و «دیوفنطس» نگاشته‌است.

بوزجانی، مانند ابوریحان بیرونی، در محاسبات خود همیشه شعاع دایره راواحد فرض میکرده‌است، و این همان کاری است که علمای مغرب زمین، بعدها در مثلّثات متداول ساختند و دایرهٔ بشعاع واحدرا «دایرهٔ مثلّثاتی» نامیدند.

از آثار او کتاب «المجسطی»، کتاب «مایحتاج الیه‌الکتّاب و العمّال من علم‌الحساب»، و کتابی «درمحاسبهٔ وترهای دایره» است.

بیست‌ونهم خوردادماه

ابونصر مشکان

ابونصر منصوربن مشکان صاحب دیوان رسالت محمود غزنوی و پسرش مسعود بود.

وی ازمنشیان زبردست زمان خود بفارسی و عربی بوده و «ابوالفضل بیهقی» مورّخ معروف، زیردست او در بارکارمیکرده‌است و بهمین جهت آنچه را که ازمشاهدات وی شنیده‌بود، در کتابی بنام «مقامات ابو نصرمشکان» گردآورده بود، که تاقرن نهم نیزدر دست بوده است. و

اینك قسمت‌هائی از آن باقیست. و نیز برخی مکاتیبی که او نوشته در تاریخ بیهقی مانده است.

ابونصر بسال ۴۳۱ در گذشته‌است.

سی‌ام خورداد ماه

ابوعبدالرحمن سلمی

ولادت ابوعبدالرّحمن محمّد بن الحسین بن محمّد بن موسی سلّمی نیشابوری از مشاهیر علما و صوفیّه، در روز سه‌شنبهٔ دهم شهر جمادی‌الاخرة از سال ۳۲۵ هجری در شهر نیشابور اتفاق افتاده‌است.

خاندان او نزدیك سیصد سال یا بیشتر در نیشابور ساکن بوده و همه تربیت اشرافی داشته‌اند. مادرش دختر «ابوعمرو بن نجید» از مشایخ صوفیّه بوده و خود تربیت صوفیانه داشته است.

در نیشابور بتعلّم و حفظ قرآن و روایت اشعار و تحصیل زبان عربی، و سپس بدرس حدیث و علم باطن پرداخته است.

بعراق وری و همدان و مرو و حجاز، سفر کرده و شاگردی استادانی چون «ابوالحسن دارقطنی» و «ابونصر سرّاج» و «ابوالقاسم نصرآبادی» و «ابوعمرو بن نجید» را کرده‌است.

غیر از آنان بیشتر استادان و عالمان مشهور زمان خودرا ملاقات نموده، و خرقهٔ ارشاد از دست ابوالقاسم نصرآبادی پوشیده و «ابوسعید ابوالخیر» بعد از وفات «پیر ابوالفضل» بصحبت وی رسیده و از او خرقه گرفته است.

شاگردانی چون «ابوبکر احمد بن حسین بیهقی» و «احمد بن علی توزی قاضی» و «ابومحمّد جوینی» امام نیشابور والد «ابوالمعالی جوینی» و «ابوعبدالله حاکم نیشابوری» معروف «بابن بیّع» صاحب «مستدرک» داشته است.

چون جدّ مادری او، ابوعمرو بن نجید در گذشت وغیر ازمادر او وارثی نداشت، باانتقال ثروت فراوان او، ابوعبدالرّحمن، بکار تصنیف وتألیف پرداخت و ازین جهت است که «بنقّال صوفیّه» و راوی کلام ایشان مشهورشده است.

در آخر عمر خانقاهی برای صوفیّه در نیشابور بنا کرد که محل سکونت صوفیّهٔ زمان وازمر کز تربیت کسانی شده است، که در کسب علم باطن استعدادی داشتند.

در آخر، درروز یکشنبهٔ سوّم شعبان سال ۴۱۲ هجری، درنیشابور ودیعهٔ حیات بمو کّلان قضا وقدر سپرد ودرهمان خانقاه که ازخاك بر کشیده بود، بخاك رفت.

ازتألیفات اوست: «کتاب طبقات الصّوفیّه» که بر اساس آن کتاب «طبقات» خواجه عبدالله انصاری ترتیب یافته و «جامی» با اطناب و تفصیل و اضافه کردن حالات بزرگان صوفیّه تازمان خود، «نفحات الانس» رابقید کتابت آورده است.

دیگر کتاب «تاریخ اهل الصّفة» و کتاب «جوامع آداب الصوفیّة» و کتاب «حقایق التّفسیر»، در تفسیر قرآن و کتاب «الزّهد» و کتاب «درجات المعاملات» ورسالهٔ «غلطات الصوفیّه» و کتاب «الاخوة و ـ الاخوات من الصوفیّة»، ودرحدود بیست مجلّد کتاب ورسالهٔ دیگر.

بهمنیار

بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی، از شاگردان شیخ‌الرّئیس ابوعلی بن سینا است.

گویند ابوعلی، بهمنیار را در کودکی نزد آهنگری یافت که آتش میخواهد، وصاحب دکّان گفت، ظرفی که آتش بتو دهم حاضر نیست ظرفی بیاور و آتش ببر.

کودك اندکی نگریست، آنگاه خاکستر برداشت و بر کف دست ریخت، وبااستاد گفت «آتش بر این خاکستر نه». چون ابوعلی این فطانت بدید، شگفت آمدش، و کودك را بملازمت خویش خواند و تربیت کرد وبدست ابوعلی مسلمان شد (خاندانش زردشتی بودند).

از تصانیف وی کتابی درمنطق وطبیعی والهی است که برای خال خود «ابومنصور بن بهرام بن خورشید بن ایزدیار مجوسی»، بعربی تألیف کرده است. و گویند این کتاب را خوداو یادیگری بفارسی ترجمه کرده است و «سید غیاث‌الدّین منصور» گوید، بهمنیار نزد «ابوالعبّاس لوکری» که اوهم شاگرد ابن‌سینا بود تحصیل کرده است.

وفات بهمنیار درسال ٤٥٨ بود.

بهزاد

(متوفّی سال ۹۴۲)

کنیتش کمال‌الدّین، تاریخ تولّدش چنانکه از قرائن برمیآید دراواسط نیمهٔ دوّم قرن نهم در هرات می‌باشد، و در همانجا نشو و نما یافته است.

گزارش‌اوائل زندگانی این‌نقّاش معروف که صیت شهرتش‌عالم رافرا گرفته مجهولست، لکن بقول خواندمیر: «جناب استادی بیمن تربیت وحسن رعایت امیرنظام‌الدّین‌علیشیر باین مرتبه ترقّی‌نموده و سلطان حسین میرزا رابآنجناب التفات وعنایت بسیاربود، وپیوسته‌در ظلّ عواطف این‌پادشاه مرفّه‌الحال وفارغ‌البال روزگار گذرانیده و به وفور قابلیّت بمراتب عالی صعود نمود».

چون سلطان حسین میرزا درسال ۹۱۱ وفات یافت، دو پسرش «بدیع‌الزّمان میرزا» و«مظفّرحسین‌میرزا» درهرشهر که بودند، دم‌از خودسری‌زده وخطبهٔ سلطنت بنام‌خودمی‌خواندند؛ بدینواسطه مملکت خراسان‌رانظمی‌مترتّب‌نشد، تاآنکه شیبك‌خان‌اوزبك‌ظهور کرد، وشاه اسمعیل صفوی بخیال تسخیرآنجا درسال۹۱۶، باوی جنك نمود واورا شکست داد ومقتول ساخت، وخراسان راگرفت وبرخی ازهنرمندان رامثل «بهزاد»، «میرك»، «حاجی‌محمّد» و«قاسمعلی» که درهرات میزیستند باخود بتبریز برد.

بهزاد، نخستین نقّاشیست که اسلوب نقّاشی مغولی را در ایران

متروك ساخت ، وشیوهٔ خوش مخصوص ایرانیان رابوجود آورد .

استادبهزاد، باشاه اسمعیل بتبریز رفت وپیوسته در خدمت این پادشاه معزّز ومحترم بسرمی‌برد وهرروز برقدر ومنزلتش می‌افزود ، ومقام وی نزد این‌پادشاه بکمال رسید وبریاست کتابخانهٔ شاهی‌ارتقاء جست .

باتوجّهات شاه‌اسمعیل وشاه طهماسب کـه پس از وفات پدر در سال ۹۳۰ بسلطنت رسید ، بهزاد درتبریزشاگرد بسیارتربیت کرد که «خواجه عبدالعزیز» و «استاد مظفّرعلی» سرآمدآنان بودند .

استاد راهمچنان روزگارمیگذشت تاآنکه درسال۹۴۲درتبریز وفات یافت .

قبروی درباغ شیخ کمال درجنب مزارشیخ واقعشده واین‌قطعه برسنگ مزاروی نقش است :

وحید عصر بهزادآنکه چون او — ز بـطـن مـادر ایّام کـم زاد
اجل‌چون‌صورت‌عمرش‌بپرداخت — قضا خاك وجـودش داد بـر باد
ز من صورتگری تاریخ پرسید — بدو گفتم جواب از جان نا شاد
اگر خواهی که تاریخش بدانی — نظر افکن به (خاك قبر بهزاد)

دوم تیرماه

خواجه اختیار منشی

خواجه اختیار،معروفترین‌خوشنویسان تعلیق‌است که مدّت سی سال دردوران فرمانروائی سلطان محمّد خدابنده فرزند شاه طهماسب

اوّل صفوی (۹۳۸ـ۹۹۵) ، درخراسان بکار انشاءِ آن امیر صفوی اشتغال داشت .

کسانیکه نام خواجه اختیاررا ذکر کرده‌اند ، همگی ویرا از مردم هرات دانسته‌اند، ولی مرقّعی از آثار خطوط زیبای وی دیده شده که نام ونسب خودرا درآن چنین ذکر کرده‌است :

«اختیار المنشی بن علی الجنابدی فی شهور سنة ٩٦٤ » که نسبت گنابادی وی درآنجا جای تردید نیست .

تاریخ وفات وی راسال ۹۹۰ضبط کرده‌اند .

ازآثار شیوای وی قطعات ورساله‌های متعدّدی موجود است ، از جمله مجموعهٔ منشآتی در کتابخانهٔ سلطنتی تهرانست که بطرز بسیار زیبائی تذهیب وتزئین شده‌است .

مقارن جوانی خواجه اختیار، خوشنویس تعلیق دیگری میزیسته که ازجهتی اشتراك اسمی با وی داشته است، واو «قاضی اختیارالدّین حسن بن علی» است که ازدانشمندان عصر وصاحب تألیفات میباشد .

قاضی اختیار ازمردم زاوهٔ تربت حیدریّه بود که درزمان امارت سلطان حسین میرزا بایقرای تیموری، بهرات رفته ودراین شهر منصب قضا یافته‌است .

قاضی اختیارالدّین ازخوشنویسان زبردست خطّ تعلیق بوده ویك نسخه منشآت بخطّ زیبای وی اکنون در کتابخانهٔ سلطنتی موجوداست .

قاضی اختیار بسال ۹۲۸ در تربت در گذشته وهمانجا بخاك سپرده شده است .

اردشیر بابکان

نیای اردشیر، «ساسان» موبد معبد ناهید، دراستخر بود. وی پسری داشت « پاپک » نام که درشهر خیر در کنار دریاچهٔ بختگان حکومت میکرد.

پاپک روابط خود را با «بازرنگیها» مغتنم شمرده واز« گوزهر بازرنگی» مقام عالی نظامی « ارگبد » (قلعه بیگی) قلعهٔ داراب گرد را گرفت.

تقریباً بعد ازسال ۲۱۲ میلادی، اردشیر چند تن از ملوك پارس را مغلوب کرد ومقام آنانرا بدست آورد.

مقارن این احوال پاپك بر گوزهر (گوچیهر) شاه که خویشاوند او نیز بود ، شوریده و مکان گوزهر راکه معروف بکاخ سفید بود ، بتصرّف درآورد، و گوزهر را کشته خود بر اریکهٔ سلطنت نشست.

اردشیر بر آن بود که پادشاه سراسر ایالت پارس شود، ولی پاپك از قصد پسر خویش بیمناك گشته ، نامه ای بحضور شاهنشاه اردوان (ارتبان پنجم) نوشت ورخصت طلبید که تاج گوچیهررا بسر فرزند ارشد خود شاهپور گذارد. اردوان درپاسخ نامهٔ وی نوشت که او پاپك وپسرش اردشیررا یاغی میشناسد وبدین کار رضا نمیدهد.

پاپك اندکی بعدازاین واقعه بدرود حیات گفت وباوجودامتناع اردوان ازاعطای شاهی بشاهپور، وی بعد از فوت پدر، خود راپادشاه دانسته اردشیررا دعوت بتمکین نمود.

چیزی نمانده بود میان دو برادر جنگی در گیرد که شاپور ناگهان درگذشت، و اردشیر تاج شاهی برسر نهاد. این امر موجب اشتعال آتش جنگ میان اردشیر و اردوان پنجم شد.

اردوان پادشاه اهواز را فرمان داد که بجنگ اردشیر شتافته اورا اسیر سازد و بتیسفون فرستد. اردشیر مهلت نداد و پس از آنکه «شان شاهپور» شهریار اصفهان را مغلوب و هلاك کرد، رو بجانب اهواز نهاد و شهریار آنجارا بسختی شکست داد، آنگاه ولایت کوچك «مسن» را که درمصبّ شطّ دجله و ساحل خلیج فارس بود، بتصرّف درآورد.

سرانجام نبرد بزرگی میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی که خود فرماندهی لشکر را داشت، درجلگهٔ «هورمزدگان» واقع شد. در این نبرد اردوان شکست خورده بدست اردشیر کشته شد.

این ماجری قبل از سال ۲۲۶ میلادی رخ داده است، و برخی آنرا در بیست و هشتم آوریل ۲۲٤ میلادی دانسته‌اند.

اردشیر، پس از پیروزی براردوان، فاتحانه بتیسفون آمد و سپس ایالت بابل را باطاعت خویش درآورده جانشین اشکانیان شد.

بنابگفتهٔ مورّخان، اردشیر دختر یا دختر عموی اردوان، و بگفتهٔ برخی برادرزادهٔ «فرّخان» پسر اردوان را بنکاح خود درآورد. آنگاه بتسخیر کشور ماد و شهر همدان پرداخت و بآذربایجان و ارمنستان حمله برد و خسرو پادشاه ارمنستان را شکست داد، و ممالك «سکستان» و «ابهرشهر» (خراسان کنونی) و مرو و خوارزم و بلخ رامتصرّف شد.

سلطنت اردشیر درآن تاریخ شامل ایران کنونی و افغانستان و

بلوچستان و صحرای مرو و خیوه بود . حدّ شمالی ممالك وی برود جیحون میرسید، وحدّ غربی ببابل و عراق .

احتمال میرود اردشیر پس از این فتوحات درخشان، روبزادگاه خود شهر استخر آورده و در معبد «اناهیتا» که روزگاری نیای او ساسان، موبد بزرگ آن بود؛ تاج شاهی را برسر نهاده باشد. و برخی عقیده دارند که تاجگذاری اردشیر در تنگهٔ «نقش رجب» نزدیك استخر اتّفاق افتاده است.

اردشیر، بهند نیز سفر جنگی نمود و پنجاب را تسخیر کرد، و بنزدیکی «سرهند» رسید، و پادشاه آن دیار (جونه) باردشیر جواهرات بسیار وطلا و فیلهای بیشمار برسم باج تقدیم داشت.

اردشیر در ۲۲۸ میلادی از فرات گذشت، وقیصر روم «آلکساندرسور» نامه‌ای باو نوشته شکستهای « هارکی ها » را در زمان « تراژان » و «سپتیم‌سور» باوتذکر داد .

اردشیر، در جواب چهارصد نفر از مردان رشید و بلندقامت با اسلحهٔ کامل واسبهای یراق طلا انتخاب کرده نزدامپراطور روم فرستاد، وچنین بدو پیام داد، که آنچه رومیها در آسیا متصرّفند، میراث من است، وباید رومیها باروپا اکتفا کرده آسیارا تخلیه نمایند.

الکساندرسور، امر کرد سفرای ایرانرا گرفته بحبس انداختند وبتجهیز سپاه پرداخت، واردوی خودرا بسه‌قسمت تقسیم کرد: اردوی اوّل مأمور تصرّف آذربایجان شد؛ اردوی دوّم بطرف شوش حرکت کرد؛ و اردوی سوّم بسرداری خود امپراطور، میخواست حمله به قلب سپاه ایران برد.

اردشیر از این پراکندگی استفاده کرد، وباتمام قوا اردوی روم را شکست داد، و اردوی دیگر را تعقیب نموده آنان را درهم‌شکست، وشهرهای نصیبین وحرّان را بتصرّف درآورد.

از کارهای شایستهٔ اردشیر، ترویج آئین زردشت و جمع‌آوری اوستاست.

وی بحکومت ملوك‌الطّوایفی نیز خاتمه بخشید، واهالی را بطبقات مختلف تقسیم نمود، وقشون جاویدان داریوش اوّل را ازنو پدیدآورد.

اردشیر تاسال ۲۴۱ میلادی درایران حکومت میکرد.

چهارم تیرماه

قطران تبریزی

(متوّفی سال ٤٦٥)

ابومنصورقطران تبریزی، مدّاح «ابومنصور وهسودان‌بن‌محمّد» و «ابونصر مملان»، از شعرای بزرگ قرن‌پنجم هجری است.

ناصرخسرو درسال ٤٣٨ هجری در تبریز اورا ملاقات کرده وشعر اورا پسندیده است.

قصیدهٔ معروف او دربارهٔ زلزلهٔ تبریز، که درماه ربیع‌الاوّل سال ٤٣٤ اتّفاق‌افتاده‌است، واقعهٔ دردناك وموحش زلزله‌را بخوبی وصف‌میکند.

وفات قطران بسال ٤٦٥ هجری رویداد.

علاوه بر دیوان اشعار منظومهٔ «قوسنامه» و «کتاب لغت» را نیز باو نسبت داده‌اند.

پنجم تیرماه

چغانی

(متوفی سال ۳۷۹)

ابوحامد احمدبن محمّد چغانی (ساغانی) ازمردم چغانه، از توابع مرورود خراسان بوده‌است. تحصیلات خودرا مانند غالب فضلای آن عصر درحوزهٔ علمی بغداد بپایان رسانیده ودرهمان شهر بتدریس ریاضی ونجوم پرداخته است.

چغانی در آلات رصدی قدما، تصرّفاتی کرده و آنهارا بهبود بخشیده‌است. بامر شرف الدّولهٔ دیلمی (فرزند عضدالدّوله) در کار تعیین رصد و ایجاد رصدخانهٔ بغداد نظر داشته است.

ششم تیرماه

جشن نیلوفر

خورداد روز (روزششم) است از تیرماه.

دراین روزجشن می گیرند، وابوریحان بیرونی آنرا جشن نوساخته‌ای می‌داند.

هفتم تیرماه

ابوالحسن بیهقی

(۵۶۵-۴۹۹)

ظهیرالدین ابوالحسن علی‌بن زیدبن محمّدبیهقی، معروف به

ابن فندق ، نویسندهٔ « تاریخ بیهق » یکی از فضلای بزرگ و نامی ایران است که دراواخر قرن پنجم، در بیهق تولّد یافته و در آنجا و برخی دیگر از بلاد خراسان، از محضر علمای آن عصر، همچون حکیم عمر خیّام، کسب دانش کرده است .

این مرد دانشی، در فنون ادب و علوم شرع و حکمت و ریاضی ، دارای معلوماتی عمیق ودقیق بوده و کتب بسیار تألیف نموده که « تاریخ بیهق » و « تتمّهٔ صوان الحکمه » در ردیف مهمترین آنهاست .

تاریخ وی شامل شرح مبسوطی از تاریخ وجغرافیای بیهق، و معرّفی شخصیّت‌های بزرگ آن سامان است که بهمّت شادروان « احمد بهمنیار » در تهران چاپ شده است .

تتمّهٔ صوان الحکمه ذیلی است بر صوان الحکمه تألیف « ابوسلیمان منطقی سجستانی » وشامل شرح احوال جمعی از علما و حکمای معتبر، واین کتاب نیز بطبع رسیده است .

از آثار علوم ریاضی وی کتابی است بعنوان « جوامع احکام النّجوم » که بگفتهٔ خود، مطالب آن را ازدویست و پنجاه وهفت کتاب جمع ـ آوری کرده است .

هشتم تیرماه

شیخ ابوالحسن خرقانی

(متوفّی سال ٤٢٥)

ولادت شیخ ابوالحسن علی بن احمد خرقانی (یا علی بن جعفر)،

ظاهراً درسال ۳۵۲هجری درقریهٔ خرقان ، از توابع کوهستان بسطام، اتفاق افتاده است .«درخردی که مادر وپدر اورانان دادندی وبصحرا فرستادندی، تاچهارپای نگاه دارد ؛ وی بصحـرا رفتی وروزه داشتی و نان بصدقه دادی . شبانگاه بیامدی وروزه گشادی و کس رااز آن حال خبر ندادی» .ازمأثورات وحکایات باقی مانده ، چنین بنظرمیرسد کـه مانند مقتدای واقعی‌خود «بایزید بسطامـی» امّی وخاطـر او ازمقام روحانیّت بسطامی‌فیض‌یاب بوده‌است . مولوی نیزدرهمین‌معنی فرموده است :

همچنان‌آمد، که اوفرموده بود / بوالحسن ازمردمان آنـرا شنود
کـه حسن باشد مریـد و امّتم / درس گیـرد هـرصبا، ازتـربتم
گفت منهم نیزخوابش دیـده‌ام / وز روان شیـخ، ایـن‌بشنوده‌ام
هرصباحی رو نهادی سوی گـور / ایستادی ناصحـی، انـدرحضور
تا مثـال شیخ ، پیشش آمـدی / یا که بی گفتی،شکالش حـل‌شدی

مدّت ریاضت وتهذیب نفس‌خرقانـی، چهل‌سال‌طـول کشیده و گفت، جهدمردان چهل‌سالست: ده سال رنج‌باید بـردن تازبان راست شود ، وده سال تادست راست شود ، وده سال تاچشم راست شود ، وده سال تا دل راست شود ؛ پس‌هر که چهل سال چنین‌قدم زند وبـدعوی راست‌آید، امیدآن‌بود که بانگی ازحلقش برآید که درآن هوانبود.

ومشهور است که علاوه بربایزید که شیخ و مقتدای حال جذبه وتفکّر اوبوده ، مانند «ابوسعید ابی‌الخیر» خرقهٔ ارشاد وطریقت از «شیخ ابوالعبّاس‌احمدبن محمّدبن‌عبدالکریم قصّاب‌آملی» داشته‌است .

درمنقولات وحکایات،باقی‌مانده است که،ابوالحسن‌خرقانـی را

باابوسعید ابی‌الخیر وابوعلی‌سینا نیز اتفّاق افتاده است .

ونیز چنین گفته‌اند که، سلطان‌محمود غزنوی بدیدار اورفته و ازوی نصیحت خواسته است .

وفات خرقانی، درروز سه‌شنبهٔ دهم محرّم‌الحرام سال ۴۲۵ هجری بسنّ هفتاد وسه سالگی بوده‌است .

نهم تیرماه

شیخ طوسی

(۳۸۵-۴۶۰)

ابوجعفر محمّد بن حسن بن علی طوسی ، که اورا گاه «شیخ طوسی» وگاه «شیخ الطّایفه» خوانند، یکی ازسه محمّدیست که اصول اربعهٔ شیعه را گردآورده‌اند. وی‌ازبزرگان فقها در عهدخود ورئیس مذهب امامیّه بوده‌است .

تولّدش دررمضان سال ۳۸۵ درطوس اتفّاق افتاده است .

دربیست وسه سالگی ببغداد آمد ، وازآنجا دراثرانقلابی بنجف رفت وسکونت گزید.

شیخ طوسی، ابتدانزد «شیخ مفید» وبعد نزد «سیّد مرتضی علم‌الهدی» و «ابن غضائری» وغیره، تلمّذ کرده‌است .

مرگش ازوقایع شب دوشنبهٔ ۲۲ محرّم سال ۴۶۰ بوده ودرخانهٔ خود درنجف بخاك سپرده شده‌است .

تألیفات عمدهٔ وی عبارتست از:

دو کتاب تهذیب واستبصار، هردواز کتب اربعهٔ شیعه ـ کتاب نهایه ـ کتاب مفصح درامامت ـ فهرست کتب شیعه ـ کتاب عمده در علم اصول ـ کتاب رجال ـ کتاب مبسوط درعلم فقه ـ تبیان در تفسیر در بیست مجلّد ـ رساله در تحریم فقاع ـ هدایة المسترشدین در اصول عقاید ـ کتاب مقتل الحسین ـ کتاب اخبار مختار بن ابی عبیده ـ کتاب غیبت ـ کتاب اختیار الرّجال وغیره .

دهم تیرماه

مظفر علی

مظفّرعلی، از نقّاشان معروف وخواهرزادهٔ استاد بهزاداست که درخدمت او کسب این هنر نمود وبمرتبهٔ کمال ترقی رسید .

طرّاح وصورت سازبی‌نظیر بود، ودرخطّاطی وشطرنج نیز بغایت استاد ، وگاهی شعرمیگفت ، امّا طالع بوی چندان روی نمیکرد و روزگاراوخوب نبود .

پدرمظفّرعلی ، حیدرعلی، ازاهل تربت‌است ، بهمین سبب این استاد هنرمند رامورّخین تربتی نوشته‌اند ، امّا نشوو نمایش در تبریز و قزوین بوده‌است .

اسکندربیک ترکمان، نوشته‌است که، جمعی‌ازاستادان نادر کار وچهره گشایان‌بدایع نگار، اورا درین‌فنّ بی‌عدیل ومسلّم میدانستند .

«صادقی‌بیک» که ازشاگردان معروف اومیباشد ، گوید تصاویر کار اورا شاه طهماسب برکارهای استاد بهزاد ترجیح میداد ، وخود

مکرّر این ترجیح رااززبان شاه استماع کردم . ونیز صادقی بیك نوشته است که، قطعات خطّ میرعلی وسلطانعلی را، طوری تقلید مینمود که صاحب بصیرت از تشخیص وتوفیر عاجز میشد .

مظفّرعلی نزد شاه طهماسب معزّز ومحترم بود ، وتصاویر عمارت دولتخانه، وچهل ستون این پادشاه درقزوین ، اکثر ازارقام زرین فام اوست .

عمارت دولتخانه وچهل ستون قزوین که ازابنیهٔ تاریخی این شهرمیباشد ، هنوز باقیست، لکن چون درادوار مختلف تعمیراتی در آنجا شده ، بعید نیست که تصاویرونقّاشی‌های عالی این دوکاخ در زیر سفیدکاری واندود گچ پنهان وازنظر ناپدید گردیده باشد .

مظفّرعلی تااواخرقرن دهم درقید حیات بوده و ظاهراً وفاتش درحدود سنهٔ ۹۹۰بوده‌است .

فوتش درقزوین اتفّاق افتاده‌است واورادرمزار «شاهزاده حسین» بخاك سپرده‌اند .

یازدهم تیرماه

شاه‌محمود نیشابوری

(۸۸۴-۹۷۲)

معروف بزرین قلم ، خواهرزاده وشاگرد «عبدی» خوشنویس است . درجوانی ملازم وکاتب مقرّرشاه‌طهماسب اوّل صفوی بود، ودر اواخرعمر بمشهد رفت، ومتوطّن شد، ومدّت بیست سال مجرّد، درآنجا

بزیست و بکتابت مشغول بود، تا در هشتاد و هشت سالگی در گذشت و در همان جا بخاك سپرده شد .

شیوهٔ خطّ نستعلیق شاه‌محمود را، مختلف توصیف کرده‌اند ، از جمله بعضی گویند بروش سلطانعلی مشهدی، و برخی گویند خلاف آن مینوشته‌است . و نیز بعضی خطّ او را بروش میر علی هروی شبیه‌دانسته‌اند ؛ ولی حقیقت اینست که‌وی شیوه خاصّ داشته، یعنی لطافت خطّ سلطانعلی ، واستواری و یك نواختی شیوهٔ میر علی، هر دو را داراست . مخصوصاً در کتابت خفیّ شیوهٔ خاصّی دارد، که بعدها باباشاه اصفهانی آنرا تکمیل کرد و بحدّ نهایت شیوائی رسانید .

از شاگردان معروف شاه محمود، نام «سلیم نیشابوری» و «محمّد حسین باخرزی» و «قطب‌الدّین یزدی» و «سلطان محمود تربتی» را ذکر کرده‌اند .

از آثار شاه محمود نیشابوری ، از قطعات و مرقعات و رسالات و کتابها، بمقدار بسیار، در کتابخانه‌های بزرگ و مجموعه‌های خصوصی داخل و خارج موجوداست ، که از قلم غبار تا سه دانگ نوشته است، و تاریخ‌هائی بین ۹۳۴ و ۹۷۰ دارد ؛ از جمله چند کتاب در کتابخانهٔ سلطنتی است که شیواترین آنها نسخهٔ «سبحة الابرار» جامی است .

دوازدهم تیرماه

شاپور اول

شاپور در سال ۲۴۱ پیش از میلاد بعد از پدرش اردشیر بابکان به

تخت نشست .

در آغاز سلطنت او، مردم ارمنستان شوریدند، و شاپور با کیاستی که داشت ، بزودی بر این فتنه‌ها فائق آمد .

در زمان وی میان ایران و روم، جنگ سختی در گرفت (۲۴۱ ـ ۲۴۵ ق . م). در این نبرد چیزی نمانده بود که رومیها فاتح گردند، که رومیان بر امپراطور خود شوریده اورا کشتند و «فیلیپ» را بجای او بامپراطوری برداشتند. فیلیپ با شاپور صلح کرد و بموجب عهدنامه‌ای که میان وی و شاپور منعقد گردید ارمنستان و بین‌النهرین جزو ایران شد .

در جنگ دوّم که از سال ۲۵۹ تا ۲۶۰ رخ داد ، امپراطور روم «والرین» که پیروشکسته شده بود، برای استخلاص انطاکیه شتافت ، و این شهر را مسترد داشتند، در تعقیب قشون ایران تا ارس پیش رفت ، و در این ناحیه شاپور نقشهٔ جنگ را طوری ریخت؛ که تمامی قشون روم محصور شد ، و هر چند رومیها کوشش کردند که راهی باز کرده فرار کنند موّفق نشدند ، و امپراطور روم اسیر گردید؛ و گویا وفات او در شهر گندی شاپور واقع شد . شاپور پس از این فتوحات لقب «شاهنشاه ایران و انیران» گرفت .

شاپور در سال ۲۷۲ قبل از میلاد وفات یافت .

سیزدهم تیرماه

جشن تیرگان کوچک

تیرروز (روز سیزدهم) است از تیرماه، و آنرا «نوروز طبری» نیز

گویند .

شب سیزدهم تیرماه، هنوز در مازندران بنام «تیرما سیزّشو» (شب سیزدهم) جشن گرفته می‌شود. گویند چون افراسیاب برمنوچهر چیره شد ، منوچهر به «تبشخوار گر» گریخت ودوازده سال درآنجا بود، وافراسیاب برایران فرمانروائی کرد ، تاافراسیاب پذیرفت که ایرانیان تیری ازفراز کوههای طبرستان رها کنند، و آن تیر هرجای که فرودآید ، آن جایگاه مرزایران وتوران باشد . ایرانیان «آرش» رابرای تیراندازی برگزیدند،واوتیری بسوی خاور انداخت که درمیان فرغانه وطخارستان فرودآمد .

روز پرتاب تیر، تیرگان بود وآن را ازاین روجشن گرفتند.

چهاردهم تیرماه

جشن تیرگان بزرگ

روزچهاردهم تیرماه است، وگویندچون تیر«آرش» (که در تیرگان کوچك ازآن یاد شد)، دراین روز بزمین‌نشست،آنروزرا بنام «تیرگان بزرگ» جشن گرفتند .

گویند دراین‌روز، کیخسرو به‌پیروزی ازجنگ افراسیاب بازگشته، وبرسرچشمه‌ای‌فرودآمده، ودرآنجاازدیدار فرشته‌ای از هوش رفته بود . بیژن پسرگودرزآنجا رسید، وچون اورابیهوش دید آب بروی زد تابهوش آمد . وازین روشست وشووغسل دراین روز، میان ایرانیان رسم شد .

ناصر خسرو

(۳۹۴-۴۵۳)

ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی، ملقّب به «حجّت» حکیم وشاعر ونویسندهٔ بزرگ، درسال ۳۹۴ هجری قمری، درقبادیان بلخ بدنیا آمد.

درآغاز زندگی بخدمات درباری اشتغال داشت، وسلطان محمود ومسعود غزنوی را خدمت کرد، امّا درسال ۴۳۷ هجری از اشتغالات دیوانی کناره گرفت، ودر جستجوی حقیقت و کسب معرفت و کمال، بمسافرت پرداخت، وتاسال ۴۴۴ هجری، درمسافرت گذرانید، ودرمدّت هفت سال، مکّهٔ معظّمه وشمال شرقی وجنوب غربی ومرکز ایران وآسیای صغیر وشام وسوریّه وفلسطین ومصر وقیروان ونوبه وسودان را، سیاحت نمود، وسه سال درمصر ماند.

دراین مسافرتها، باحکماء ودانشمندان وعلمای هر دین، ملاقات کرد ومباحثه درپیوست، وبالاخره درمصر مقصود خود را یافت، و بوسیلهٔ یکی از دعات اسمعیلیّه، بطریقهٔ فاطمیان گروید، وازجانب خلیفهٔ فاطمی مصر «المستنصر بالله»، عنوان «حجّت جزیرهٔ خراسان» را (باصطلاح اسمعیلیّه) گرفت، ودر سال ۴۴۴ که پنجاه سال داشت، به خراسان بازگشت وببلخ موطن اصلی خود فرود آمد، وبدعوت پرداخت؛ امّا بامخالفت علماء وشورش عوام وخصومت امرای سلجوقی مواجه شد وناگزیر متواری گردید، و بمازندران رفت، واندکی بعد بگرگان وازآنجا نیز به «یمکان» بدخشان پناه برد، وتاپایان عمر درآن پناهگاه

بادلی شکسته وخاطری افسرده، به تحقیق وتألیف و تصنیف پرداخت، تا سرانجام درسال ٤٨١ هجری، جهانرا بدرود گفت.

آثار معروف منثور او عبارتست از: سفرنامه (درشرح مسافرت هفت سالهٔ او) - زادالمسافرین (که عقاید فلسفی اورا حکایت میکند) ودرسال ٤٥٣ هجری تألیف گردیده است - وجه دین (در بارهٔ احکام شریعت بطریق اسمعیلیّه) ورسالات دیگری مانند: خوان اخوان و دلیل المتحیّرین.

واز آثار مهم او بشعر، دیوان اشعار اوست، که درحدود ١٢ هزار بیت دارد، ودیگر مثنوی روشنائی نامه است.

اشعارش همه درحکمت وموعظه وتشویق بکسب معرفت ودانش وخیرخواهی است.

شانزدهم تیرماه

مجوسی اهوازی

(متوفّی سال ٣٨٤)

علی بن عبّاس اهوازی، که چون زردشتی بود «مجوسی» شهرت یافته بود، از بزرگترین پزشکان اسلام است. علی بن عبّاس طبّ را نزد «ابوماهر موسی بن سیّار» آموخته ودرموارد متعدّد، ازاو بااحترام و تکریم یاد کرده است. دربارهٔ ابوماهر اطلاع زیادی دردست نیست و ظاهراً آثاری درجرّاحی وفصّادی داشته است.

علی مجوسی اهوازی، طبیب مخصوص عضدالدّولهٔ دیلمی بوده، و

بزرگترین اثر خود «کامل الصّناعة» یا «کتاب الملکی» را، بنام وی تألیف کرده‌است.

این کتاب درسال ۱۴۹۲ میلادی، بلاتین ترجمه و درونیز (ایتالیا) و سی‌سال پس از آن درلیون (فرانسه) چاپ شده‌است.

هفدهم تیرماه

نصرالله بن عبدالحمید

ابوالمعالی نصیرالدّین نصرالله بن محمّد بن عبدالحمید منشی شیرازی، مترجم معروف کتاب «کلیله‌ودمنه» است.

ازجزئیات احوال‌وی چیزی بدست نیامده وهمین‌قدر پیداست که دردربار بهرامشاه غزنوی بوده و درقرن ششم میزیسته و کتاب کلیله ودمنه را از ترجمهٔ عربی «عبدالله‌بن المقفّع» بنام این پادشاه، بزبان‌فارسی نقل کرده، که ازمعروف ترین کتابهای رایج این زبانست.

هجدهم تیرماه

شیخ ابواسحق کازرونی

(۳۵۲-۴۲۶)

ولادت شیخ ابواسحق ابـراهیم‌بن شهـریار بن زادان فرّخ بن خورشید کازرونی، معروف‌به «شیخ‌مرشد»، شیخ سلسلهٔ‌کازرونیّه، در شب‌دوشنبه‌پانزدهم‌رمضان‌سال ۳۵۲ هجری؛ درقریهٔ «نورد» کازرون (۱۲۳ کیلومتری شیراز) بوده‌است.

پدرش دین اسلام داشته ومردی پیشه‌ور بوده‌است. چون خانوادهٔ او فقیر و تهی‌دست بودند ، سحر گاهان پیش از رفتن بکار، بدرس قرآن میرفت .

معلّمین او در قرآن «ابوتمّام» ازمردم بصره، و«ابوعلی محمّدبن اسحق» ازمردم شام، بودند . درعلم باطن بملازمت «شیخ کبیر ابن خفیف» درآمده وظاهراً خرقهٔ ارشاد واجازهٔ هدایت از دست «شیخ ابوعلی حسین‌بن محمّد اکّار» گرفته است .

اینکه گفته‌اند شیخ ابواسحق باشیخ اکّار بعراق وحجازمسافرت کرده ، وازصحبت‌شیخ اکّار فیض وبرکت فراوان داشته، باید صحیح باشد .

درسال ۳۸۸ بسفرحجّ رفت ودرآنجا باین فکرافتاد که معتکف خانهٔ خدا شود . امّا ازمردم آنجا رنجیده شد وبکازرون بر گشت .

درکازرون بساختن مسجد وخانقاه ورباط پرداخت و بامردم آنجا که بیشتر بدین زردشتی بودند، معارضه فراوان کرد، تاسرانجام توفیق یافت .

چنین مینماید که کاراین معارضهٔ زردشتیان با اصحاب شیخ مرشد بجنگ هم کشیده است ، و این کوشش شیخ برای اسلام زردشتیان تنها باقهر نبوده، بلکه بیشتر روش رفق ومدارا داشته‌است .

نقل کرده‌اند که : «یکی ازوزرا را با شیخ ارادت تمام بود، هر چند جهد کرد، شیخ ازوی چیزی قبول نکردی، پیغام بشیخ فرستاد که هرچند جهد کردم چیزی ازمن قبول نکردی، ازبهر توچند بنده آزاد کردم وثواب آن ترا بخشیدم . شیخ قدّس سرّه جواب فرستاد ، که

رسالت توبمن رسانیدند، وشکر نیکوئی تو گفتم، لیکن آزاد کردن بندگان مذهب من نیست، بلکه مذهب من بنده گردانیدن آزادان است، برفق واحسان».

درگذشت شیخ درروز یکشنبه هشتم ماه ذی‌القعده سال ۴۲۶ هجری، درقریه «نورد» کازرون اتفاق افتاده است. درباب حکایات و احوال ومأثورات شیخ مرشد، آنچه دراین مختصر قابل ذکر است دوترجمه بفارسی از کتابی که «ابوبکر محمّد بن الخطیب» بعربی نوشته‌است، میباشد که یکی «فردوس المرشدیّه فی اسرار الصمدیّة» نام دارد، وآنرا «محمودبن عثمان» تهیه کرده، و دیگری «مرصد ـ الاحرار» است که بنظر میرسد مأخذ «محمودبن عثمان» درفراهم آوردن «فردوس المرشدیّه» بوده است.

نوزدهم تیرماه

محمد غزالی طوسی

(۴۵۰-۵۰۵)

حجّة الاسلام زین‌الدّین ابوحامد محمّدبن محمّدبن محمّدبن احمد غزّالی، بسال ۴۵۰ درطوس خراسان چشم دراین جهان گشود، و درآغاز جوانی درهمان شهر نزد «احمد رادکانی» بتحصیل مقدّمات علوم پرداخت، وبعد به‌نیشابور آمد ودرمجلس درس «ابوالمعالی عبدالملك جوینی، امام‌الحرمین» حضوریافت، ودراندك مدّت استعداد کم‌نظیرخود را درفراگرفتن مسائل علمی ظاهرساخت.

غزّالی پس از احاطهٔ بعلوم مختلف متداول عصر، بخدمت خواجه نظام‌الملك وزیر کاردان ودانشمند و دانشمند پرور الب‌ارسلان و ملکشاه سلجوقی وارد شد، وخواجه مقدم‌وی‌را گرامی داشت و کرسی تدریس نظامیّهٔ بغداد رابوی تفویض کرد، وغزّالی بسال ۴۸۴، بتدریس آغاز نهاد ومدّت چهارسال تدریس باوج اشتهار رسید، چنانکه سیصد تن از اعیان علماء درمجلس وی حاضر میشدند واز محضر فیّاض‌او بهره‌مند می گردیدند.

دراین تاریخ غزّالی ناگهان، دوچار یك انقلاب روحی‌شد ویك باره از تدریس وکلیّهٔ مقامات دنیوی چشم پوشید، وراه سفرمگه پیش گرفت، واز آنجا متوجّه شام شد، ودرجامع دمشق اعتکاف کرد، و چندی بعد به‌بیت‌المقدس ومصرافتاد، واز آنجا متوجّه خراسان گردید وبطوس رفت، واقامت گزید، ومدّت نه سال گوشه گرفت، ودر همین زمان بود که قسمت عمدهٔ آثار گرانبهای خودرا تألیف کرد.

دراین مدّت دراز، بااینکه غزّالی گوشه گیری گزیده بود، هنوزمردم عصروبزرگان، دروی بچشم بزرگی می‌دیدند، ودرخانهٔ وی‌آمد وشد وازمحضر وی استفاده می کردند، وهمین رفت وآمدها، نوعی وسوسه درمزاج غزّالی حاصل کرد، که کم کم‌بانزوا پایان‌بخشید، ودرست مصادف همین‌حال، فخرالملك اورابرای‌تدریس نظامیّهٔ نیشابور دعوت کرد، وغزّالی دعوت ویراپذیرفته بسال ۴۹۹ ازطوس به نیشابورشد، ودرمدرسهٔ نظامیّه بتدریس‌ووعظ وارشاد مردم‌پرداخت، ونیز یك‌دورهٔ چهارسالهٔ دیگررا باین‌نحو گذرانید، تایك‌بار دیگرهیجانی روحی در

وی پدید آمد، و این بار یکباره ترك همهٔ علایق گفت، و بسال ۵۰۳ بطوس باز گشت، و در خانهٔ خود بروی آشنا و بیگانه فرو بست، و با اینکه سلطان سنجر باردیگر اورا بتدریس خواند، غزّالی از رفتن سر باززد و عذر خواست، و همچنان درخانهٔ خود منزوی بود؛ تادوسال بعد، بسال ۵۰۵ که فقط پنجاه و پنج سال ازعمر وی گذشته بود، ودریائی ازدانش فراهم ساخته ومدوّن نموده بود، در همانجا چشم ازجهان فروبست و درطابران طوس، بخاك سپرده شد.

غزّالی یکی از دانشمندان جامع ایران است که در غالب علوم متداولهٔ عصر احاطه داشته‌است، و اورا باید یکی ازبزرگ‌ترین علمای مذهبی وفلسفی واخلاقی وادبی اسلامی دانست، وعدّه‌ای از محقّقین خاور وباختر، درهرباب درآثاروی مطالعاتی کرده و کتابها نوشته‌اند.

بااینکه زندگی‌درازی نداشته وبسیاری ازاوقات خودرا صرف معاشرت ومسافرت ووعظ وتدریس نموده، از کسانی است که آثار بسیارونوشته‌های گوناگون از وی بجای مانده است، چنانکه شمارهٔ تألیفات ویرا تایکصد وسی احصاء کرده‌اند، که دررشته‌های مختلف فقه ـ تفسیر ـ اصول ـ کلام ـ اخلاق ـ اخبارومتفرّقه است، وعنوان همهٔ این تألیفات مدوّن است و از این جمله «کیمیای سعادت» و «نصیحة‌الملوك» اوبپارسی بسیارشیوا وسایرآن آثار بزبان تازی واهمّ آثاروی دورهٔ مفصّل «احیاء علوم‌الدّین» بزبان تازی است

بیستم تیرماه

استاد قوام الدین شیرزای

استادقوام‌الدّین‌بن زین الدّین‌شیرازی ، معمارمعروف قرن نهم واز آثار جاویدان وی بنای تاریخی زیبای مسجد گوهر شاد درجوار مزارحضرت امام‌رضا درمشهد است ، که تاریخ ۸۲۱دارد.

ونیز احتمالاً مسجد تایباد خراسان ، از بناهای وی میباشد.

ومدرسه غیاثیّه درخار گرد خراسان هم‌ازساختمانهای وی‌است که بنای آنرا شروع کرده و در تاریخ ۸۴۸ بدستیاری‌شاگردخوداو استاد غیاث الدّین شیرازی بنای آن باتمام رسیده‌است .

وفات قوام‌الدّین درغرّهٔ شوال سال ۸۴۴ اتفاق افتاده است .

بیست ویکم تیرماه

محمود شهابی

خواجه محمودبن‌اسحاق‌شهابی‌سیاوشانی ، ازشاگردان میرعلی هروی و از استادان زبردست خطّ نستعلیق قرن دهم‌است.

خواجه محمود سفرهائی به بخارا و سمرقند و بلخ کرده ودر حدودسال ۹۹۳دربلخ در گذشته‌است .

ازآثارشیوای وی یك نسخه دیوان هلالی در کتابخانهٔ سلطنتی است که تاریخ ۹۶۱دارد .

خواجه‌محمودجزهنرخوشنویسی ازشعروموسیقی سررشته‌داشت وارغنون را نیکو مینواخت .

شاپوردوم ساسانی

شاپوردوّم معروف به «شاپوربزرگ» یا «شاپور ذوالاکتاف» است.

پس ازآنکه «آذرنرسی» کشته شد، چون برادر او «هرمز» بدربار روم پناهنده گردیده بود، از خانوادهٔ سلطنت وارثی که تاج وتخت‌را تصاحب نماید نبود، وچون یکی‌از زنان هرمزدوّم حامله‌بود بزرگان کشور، طفل‌را که جنین بود، شاه خواندند؛ و چون بدنیا آمد نام اوراشاپورنهادند.

شاپور دوّم مدّت هفتادسال (از ۳۰۹ تا ۳۷۹ میلادی) سلطنت کرد.

درزمان کودکی‌شاپور، مادرش بهمراهی‌بزرگان دولت، سلطنت میکرد؛ وهمینکه بسنّ شانزده سالگی رسید، زمام امور را بدست گرفت. نخستین کاریکه شاپور کرد این بود که کشتیهائی بخلیج فارس‌انداخته اعراب بحرین رامخذول نمود. نوشته‌اند که بحکم‌شاپور شانهٔ یاغیان را سوراخ کرده ریسمانی ازآن میگذرانیدندوازاینجهت معروف بذوالاکتاف شد.

شاپورپس‌ازاین که بنیان قدرت خودرا مستحکم ساخت‌درصدد جنگ باروم برآمد. این‌جنگها دوازده سال‌طول کشید بدون این‌که نتیجهٔ قطعی برای یکی از طرفین حاصل گردد (۳۳۸ـ ۳۵۰م).

دراین زمان وقایعی درایالات شرقی رویداد که شاپور مجبور شد محاصرهٔ «نصیبین» را ترک کرده بدان سمت برود (۳۵۰م).

واقعه‌ای که حضور شاپور را در ممالك شرقی ایران ایجاب میکرد، هجوم « هونها » بحدود ایران بود وجنگهای شاپور با هونهای وحشی هفت‌سال طول کشید (۳۵۰ـ ۳۵۷م) واز این جنگها فاتح بیرون آمد واین دفعه که متوجّه روم شد، قسمتی ازهونها با « گروم بات» پادشاه آنهانیز درقشون اوبودند ، وشاپور با «یولیان » امپراطور روم جنگ سختی کرد ودراین نبرد یولیان بزوبین یکی ازسواران شاپور از پای درآمد وجانشین اوهم نتوانست کاری ازپیش ببرد ، بناچار رومیان تن بصلح دردادند .

شاپور بعدازسلطنت متمادی که هفتادسال طول آن بوددر گذشت ویك ایران قوی برای اخلاف خودباقی گذاشت .

بیست‌وسوم تیرماه

بابا طاهر

شاعرمتصوّف وترانه گوی بزرگ قرن پنجم هجری بابا طاهر همدانی است .

از زندگانی او این اندازه اطلاع هست که طغرل اوّل پادشاه سلجوقی درهمدان اورا ملاقات کرده ومورداحترامش قرارداده‌است .

باباطاهر درهمدان درگذشته وهمانجا مدفون شده‌است .

شهرت باباطاهر بواسطۀ دوبیتی های لطیف ودل انگیزاست که بلهجۀ لری سروده وازنوع فهلویّات وترانه‌های معمول درنقاط مختلف ایران‌است .

علاوه بردوبیتی‌ها ، رسالاتی نیز بعربی وفارسی تدوین کرده که از جمله مجموعهٔ کلمات قصاری است بعربی در عقاید تصوّف وعبادت وتوحید .

بیست‌وچهارم تیرماه

ابونصر عراق

(قرن چهارم هجری)

ابونصر بن عراق ، ازخانواده عراق است که زمانی‌از پادشاهان خوارزم بوده وتا زمان سامانیان نیز قدرتی داشته‌اند ، واز این روی ابونصر بامیر ابونصر معروف است .

ابونصرمعاصر ابوریحان‌بیرونی بوده وبطوریکه بیرونی‌درمقدّمهٔ «آثارالباقیة عن‌القرون الخالیة » مینویسد، دوازده کتاب بنام‌بیرونی تألیف کرده‌است .

ابونصر در مثلّثات خطّی و کروی مهارت کامل داشته‌است .

بیست وپنجم تیرماه

زمخشری

(۴۹۷ _ ۵۳۸)

جارالله ابوالقاسم عمروبن عمر زمخشری خوارزمی ، یکی از بزرگان‌ایران وازمعروفترین ادبای زبان عرب ، در ۷رجب‌سال ۴۹۷

ولادت یافت، ودرجوانی برای کسب دانش، سفرهای بسیار کرد؛ از آن جمله مدّتی در مکّه ماند و بهمین جهت اورا «جارالله» لقب داده اند،

زمخشری یکی از معروفترین ادبای عصر خودشد، و سرانجام درشهر جرجانیّه یا گرگانج خوارزم، درروز عرفهٔ سال ۵۳۸ در گذشت وقبروی تامدّتی در آن شهرمعروف بود.

زمخشری مؤلّفات بسیار درفنون مختلف ادب وتفسیر دارد، از آن‌جمله است «الکشّاف فی حقایق التّنزیل» که یکی ازمعروف‌ترین کتابها درتفسیروقرائت است وحواشی بسیار برآن نوشته‌اند. دیگر «کتاب المفصّل» درنحو عربی و «المفرد والمؤالف فی النّحو» و «مقدّمة الادب» درلغت عربی بفارسی و «المستقصی فی الامثال» و «ربیع الابرار» در محاضرات.

بیست‌وششم تیرماه

ابوسعید ابوالخیر

(۳۵۷ ـ ۴۴۰)

ولادت شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابی‌الخیر محمّدبن احمدمیهنی ویا میهنه‌ای، بروز یکشنبه غرّهٔ ماه محرّم سال ۳۵۷ هجری قمری در شهرکی بنام «میهنه» ازتوابع خراسان اتفاق افتاده‌است.

علوم‌مقدّماتی راکه صرف ونحوولغت‌باشد درهمان شهرآموخته و چون اندیشهٔ فقه داشته بمرورفته است. درمرو مدّت پنج سال در حوزهٔ درس «امام ابوعبدالله خضری» حاضرشده وپس از در گذشت

وی ، پیش «امام ابوبکر قفّال مروزی» پنج سال دیگر فقه خوانده است . سپس از مرو قصد سرخس کرده وچون بسرخس آمده نزد « امام ابوعلی زاهر بن احمد» که علم تفسیر وحدیث میگفته ، رفته است و چون مدّتی تفسیر واصول واخبار رسول را فراگرفته ، اتّفاق ملاقات او با «لقمان سرخسی» که ازعقلای مجانین بوده ، افتاده است .

لقمان سرخسی او را بدرخانقاه « پیر ابوالفضل محمّد بن حسن سرخسی » برده ودست او بدست پیر ابوالفضل داده است و این پیر ابوالفضل مرید « شیخ ابونصر عبدالله بن علی سرّاج طوسی » بوده است.

پیر ابوالفضل مراقب شیخ ابوسعید بوده وشرایط تهذیب اخلاق وریاضت باو فرایاد داده است .

شیخ ابوسعید پس از اخذ طریقهٔ تصوّف بدیار اصلی (میهنه) بر گشت ، وهفت سال بریاضت پرداخت ، وسپس نزدیك «ابوالفضل محمّد بن حسن سرخسی» آمده ، و باشارهٔ شیخ و پیر خود ، بنیشابور رفت ، ودر نیشابور از «ابوعبدالرّحمن محمّد بن حسین بن محمّد سلّمی نیشابوری» صاحب « طبقات الصّوفیّة » خرقهٔ ارشاد گرفت و بمیهنه بر گشت ودر آنجا خانقاهی بنا کرده ، وبتربیت مرید و ریاضت پرداخته وپس ازهفت سال بامرگ «ابوالفضل سرخسی ، بشهر آمل رفته ودر آن شهر برای باردوّم ، ازدست ابوالعبّاس احمد بن محمّد بن عبدالکریم قصّاب آملی» ازخلفای « محمّد بن عبدالله طبری» خرقه گرفته ویکسال در شهر آمل مقام کرده وبازبه نیشابور باز گشته است .

در این سفرها بزرگان علمی و شرعی نیشابور با او بمخالفت

برخاستند، امّاچندي نگذشت که مخالفت بموافقت بدل شد ومخالفان تسلیم شدند .

ابوسعید پس از یکسال اقامت درنیشابور بمیهنه مراجعت نمود وعاقبت درهمانجا که چشم بدنیای ظاهر گشوده بود، درشب آدینهٔ چهارم شعبان سنهٔ ٤٤٠ هجری ، وقت نماز خفتن ، در گذشت و روح بزرگ خودرا که همه‌درکار تربیت‌مردمان‌میداشت تسلیم‌خدای بزرگ کرد.

غیراز گفتار منظوم عربی وفارسی دوبیتی ورباعی ، از گفتار و مأثورات وحکایات وحالات او،دو کتاب باقیمانده است : یکی «اسرار التّوحید فی‌مقامات الشّیخ ابی‌سعید » که « محمّد بن منّور میهنی » نواده‌اش آنرا تألیف کرده است ، ودودیگر « حالات و سخنان شیخ ابوسعید » که محتملاً مؤلّف آن « کمال الدّین محمّد» پسرعمّ پسر مؤلّف اسرار التّوحید است .

بیست‌وهفتم تیرماه

طبرسی

(متوّفی ٥٣٣)

امین‌الدّین ابوعلی فضل‌بن حسن بن فضل طبرسی ، ازعلماء و مفسّران‌بزرگ وثقهٔ قرن ششم‌هجری شیعه‌است که جملهٔ فرق‌اسلامی بفضلش اذعان دارند .

«ابن‌شهرآشوب»و«برهان الدّین محمّد بن محمّدعلی همدانی قزوینی» نزد وی تلمّذ کرده‌اند .

وفاتش درسبزوار اتّفاق افتاده است و جنازه‌اش را در ۵٤۸ بمشهد مقدّس برده درمحلّ قتلگاه بخاك سپرده‌اند .

ازمؤلّفات مهمّ او یکی کتاب تفسیر بسیارمعروف «مجمع البیان» است ، درده مجلّد .

دیگر تفسیر «الوسیط» ، درچهار مجلّد که هنگام شروع بتألیف آن بیشتر ازشصت سال داشته است .

دیگر «جامع الجوامع» که در هفتاد سالگی نگاشته است وکتاب « اعلام‌الوری » و « الوجیز » وغیره .

بیست وهشتم تیرماه

میرسیدعلی

وی فرزند «میرمصوّر» نقاش مشهور است .

پدر وپسر از نقّاشان معروف خراسان بودند و میرسیّد علی در ترمذ تولّدیافته وجامع‌جمیع فنون بود، خاصّه درنقّاشی و تذهیب، که بمراتب عالی صعود نمود.

درمجلس سازی وتصویربسیارچابك دست وموشکاف‌شد . درعهد شاه طهماسب در کتابخانهٔ «همایون» کار میکرد ودر سال ۹۵۱ که همایون پادشاه بایران آمد، درخدمت وی با جمعی دیگرهنرمندان ازهرطبقه ، بهندوستان رفت وبملازمت این‌پادشاه اختصاص یافت .

صادقی بیک گوید :«بواسطهٔ رنجش‌ازعراق بهندوستان رفت» واز این‌زمان اسلوب نقّاشی ایرانی در هندوستان رواج یافت ، و این

مکتب ، اساتید فراوان بوجودآورد .

میر در خدمت همایون پادشاه این گونه ابراز هنر میکرد و تشویق فراوان می‌یافت و بخطاب «نادرالملکی» مفتخر گردید ، وچون همایون پادشاه در ۹۶۲ وفات یافت و «جلال‌الدین اکبر» بتخت سلطنت بنشست، استاد همچنان مقرّب بود واین پادشاه بر عایت وعزّتش افزود، چنانکه پیوسته با «مولانا قاسم مذهّب» و «عبدالصّمد» و «دوست مصوّر» در مسافرتها ملتزم رکاب بودند ، وپادشاه نزدوی مشق تصویر میفرمود ، تاآنکه پس‌از پنجسال رخصت سفر مکّه یافت ودر آنجا ازین جهان درگذشت و بنابراین قاعدةً باید وفاتش در حدود سال ۹۶۷ اتفاق افتاده باشد .

میرسیّد علی شعرهم میسرود وتخلص «جدائی» میکرد .

بیست ونهم تیر ماه

سیداحمد مشهدی

ازسادات حسینی مشهد واز خوشنویسان زبر دست خطّ نستعلیق است.

پدرش در آستانهٔ حضرت رضا خدمت شمع ریزی داشت و خود وی برای تحصیل هنر خطّ بخدمت میرعلی هروی رفت، وپس ازمدّتی ممارست، دراین خطّ سرآمد وبعدها بعراق و آذربایجان سفر کرد و کاتب وملازم شاه‌طهماسب اوّل صفوی گردید وازاین پادشاه‌هنر دوست مهربانیها دید، وچندسال بعد بمشهد باز گشت، ودهسال درآنجا بماند وبکار کتابت وتعلیم شاگردان مشغول بود.

سیّداحمد سفری بمازندران کرد و بمشهد باز گشت و آوازهٔ خوشنویسی وی موجب شد که «شاه اسمعیل ثانی صفوی» اورا بقزوین خواند، وآنجا بود که شاه اسمعیل در گذشت و باردیگر به مازندران رفت ودرهمانجا بسال ۹۸۶ بدرود جهان گفت.

مشقها ومخصوصاً کتابت های سیّداحمد، از بهترین نمونه های نستعلیق قرن دهم است.

سی‌ام تیرماه

بهرام پنجم ساسانی (گور)

یزدگرد سه فرزند داشت: «شاپور» و «بهرام» و «نرسی» وشاپور را پدر بپادشاهی قسمتی از ارمنستان که بایران تعلّق یافته بود منصوب کرد. وبهرام پیش «منذربن‌نعمان» ملك‌حیره که خراجگزار شاهنشاه بود، اقامت گزید. وامّا نرسی پسر سوّم یزدگرد که ازهمسر یهودی او بود، بهنگام فوت پدر صغیر بود. بهرام هم در آن تاریخ بیش ازبیست سال‌نداشت.

بهرام گور باهیاطله که موجبات آزار ایرانیان رافراهم ساخته بودند، جنگید وخاقان امیر آنهارا بقتل رسانید و غنائم زیاد بدست آورد وایشان‌را تاجیحون تعقیب کرد وازرود جیحون گذشته چنان ضربتی بآنها وارد ساخت که تابهرام سلطنت داشت دیگر بطرف ایران نیامدند.

بهرام بعد ازشکست هیاطله بهند رفت و پادشاه هند در ازای

جلوگیری از هیاطله که برای آن مملکت هم بسیار خطرناك بود، ایالت سند ومکران‌را باو واگذارد.

بهرام گور در ۴۳۸ یا۴۳۹ م بعقیدهٔ فردوسی بمرگ طبیعی وفات یافت؛ ولی اغلب صاحبان تواریخ عرب، وفات او را درنتیجهٔ عشق بشکار دانسته‌اند، وگویند روزی بدنبال گوری اسب میتاخت، ناگاه در باتلاقی فرو رفت وباتمام کوشش هائیکه کردند بیافتن‌جسد او موّفق نشدند.

سی ویکم تیرماه

امیر معزی

(متوّفی سال۵۲۸)

ابوعبدالله محمّدبن عبدالملك نیشابوری، متخلّص بمعزّی، شاعر معروف دورهٔ ملکشاه سلجوقی است.

معزّی پس از پدرش «عبدالملك برهانی» بخدمت ملکشاه راه یافت ومدّتی درسختی وگمنامی روزگار میگذراند، تا مورد لطف و عنایت‌قرار گرفت وزندگانیش نیکوشد وتاآخرعمر درخدمت‌ملکشاه وبعد ازآن درخدمت سلطان سنجر بسرمیبرد، وتخلّص خودرا از لقب ملکشاه، «معزّالدّینا والدّین» گرفت و بعد ها بامیرالشعراء معروف گردید.

درسال۵۱۱ هجری به‌تیرسلطان سنجر درشکارگاه مجروح شد وبهبود یافت ودرسال ۵۲۸ هجری درگذشت.

معزّی ازقصیده سرایان بزرگ دورهٔ سلجوقی‌است.

نخستین روز امردادماه

خجندی

(قرن چهارم هجری)

ابومحمود حامدبن خضرخجندی، تاریخ تولّد ووفاتش در دست نیست ولی معاصر فخرالدّولهٔ دیلمی بوده‌ودر نزدوی تقرّب داشته‌و کارهای علمی خود را بنام‌وی انجام می‌داده‌است ؛ از جمله برای رصد کواکب ویافتن طول فلکی آنان اسبابی بنام « سدس فخری» ساخت .

خجندی باابوالوفاء بوزجانی که در زمرهٔ راصدان بزرگ بغداد است همعصر بوده‌است .

ازخجندی کتابهائی درمثلّثات خطّی ومثلّثات کروی باقی‌مانده است .

ابوریحان بیرونی در کتاب «مقالیدعلم‌هیئت» می‌نویسدخجندی مدّعی بوده که شکل مغنی را در مثلّثات کروی ، قبل از امیر ابونصر عراق (که مبتکر ومخترع شکل‌مذکور شناخته شده‌است)می‌شناخته وبآن عمل می کرده است .

دوم امردادماه

نظامی عروضی

نظام‌الدّین احمدبن عمربن ابوالحسن‌علی نظامی عروضی سمرقندی دراوایل زندگانی‌مداح علاءالدّین تکش خوارزمشاه بود وپس‌از آن بدربار شاهان غور راه یافته و شاعر مخصوص قطب‌الدّین محمّد بن

عزّالدّین حسین ملك‌الجبال شده است .

نظامی در شعر وانشاء ونجوم وطب دست داشته ودرحدود سال ۵۵۰ کتاب «مجمع النّوادر» معروف بچهارمقاله‌را درین چهارفنّ تألیف کرده که از معروفترین کتابهای زبان فارسیست . نیز چند مثنوی‌هم داشته که ازمیان رفته است .

سوم امردادماه

ابوالقاسم قشیری

ابوالقاسم عبدالکریم‌بن هوازن‌بن عبدالملك بن‌طلحة بن‌محمّد قشیری نیشابوری، درربیع‌الاوّل سال ۳۷۶ هجری در استواء نیشابور متولّد شده است وخاندان اوبیش‌ازسیصدسال درنیشابورسکونت‌داشته واز وجوه دهاقین ناحیهٔ استوا بوده‌اند .

پدراوهنگامی که استادقشیری طفل بود در گذشت واودردورهٔ کودکی درمحضر درس «ابوالقاسم یمانی» حاضر میشد ودرس ادب و قرائت‌را نزد اومیآموخت، وچون خراج قریه‌ای که درآن سکـونت داشت سنگین‌بود ، بنیشابورآمد تاازمبلغ خراج کم کند ومردم‌قریه را ازین رنج برهاند .

نتیجهٔ این مسافرت آن شد که در نیشابور رحل اقامت‌افکندو از«ابوحسین خفاف» و«ابونعیم اسفراینی» و« ابوعبدالرّحمن سلّمی» و ودیگرارباب‌حدیث وبزرگان‌صوفیه ،حدیث شنیده وفقه‌رااز«ابوبکر محمّدبن بکرطوسی» وعلم کلام را از استاد « ابوبکربن فورك » فرا-

گرفته وتصوّف را از «ابوعلی دقّاق نیشابوری» گرفته است .

دختر ابوعلی دقّاق «بانوفاطمه» در حکم او بوده وازوشش پسر داشته است که اغلب از روات او بوده‌اند، وغیر از آنان «عبدالوهّاب شادیاخی» و «عبدالجبّارخواری» ودیگر روات معروف از قبیل «ابوبکر خطیب» صاحب تاریخ بغداد ازو روایت کرده‌اند ودر علوم تفسیر و تصوّف آنقدر شهرت یافته که «زین اسلام» و «شیخ المشایخ» و «استاد جماعت» و «مقدّم طایفه» لقب گرفته‌است .

پس ازوفات ابوعلی دقّاق با ابوعبدالرّحمن سلّمی معاشرت کرده وعاقبت استاد خراسان گردیده است .

قبل از سال ۴۱۰ هجری بتألیف تفسیر کبیر پرداخته ودرمجالس وعظ بارشاد مریدان ومردان راه حقّ اقدام کرده ودر مصاحبت «ابو- محمّد جوینی» و «شیخ احمد بیهقی» وجماعتی دیگر از مشاهیر بحج رفته واز مشایخ عصر درحجاز استماع حدیث نموده ودرسال ۴۳۷ برای املاء حدیث مجالس ترتیب داده است.

طریقهٔ اودرتصوّف بواسطهٔ ابوعلی دقّاق به «جنید» و «معروف کرخی» میرسد. اورا با خلیفهٔ بغداد «القائم بأمرالله» اتفاق ملاقات افتاده ودرمجلس اووعظ کرده وبا احترام فراوان به‌نیشابور برگشته است .

آخرعمر اومصادف بادولت سلطان «الب ارسلان» شده وبا عزّت واحترام فراوان ومرجعیّت تمام ومالا کلام عمر راباآخر رسانده ودر صبح روز یکشنبهٔ شانزدهم ربیع الاخر سال ۴۶۵ هجری در گذشته

است .

رسالهٔ قشیری درعلم تصوّف وبیان رؤس مسائل علم‌باطن، مورد مراجعه واستناد بزرگان صوفیّه واهل ذوق است .

از دیگر تألیفات اوست : کتاب «آداب‌الصوفیّه» و کتاب «لطایف‌الاشارات» و کتاب «التحبیر فی‌التّذکیر» و کتاب « الاربعین» و کتاب «التعبیرفی‌التّفسیر» وچند کتاب ورسالهٔ دیگر .

چهارم امردادماه

امام‌فخرالدین‌رازی

(٥٤٣ـ٦٠٦)

محمّدبن عمربن حسین‌بن‌ابوالفضل، معروف‌باابن‌الخطیب، جامع علوم زمان خویش وبکثرت علم ضرب‌المثل بود .

ولادت اودر شهرری بسال ٥٤٣ ووفاتش در ذی‌الحجّهٔ ٦٠٦ در شهر هرات اتّفاق افتاده ودرهمان شهرمدفون است .

چندی از عراق آهنگ خراسان کرد وبماوراء‌النّهر رفت و «محمّد بن تکش‌خوارزمشاه» مقدم اورا غنیمت شمردو گرامی داشت ونعمت بسیار بخشید وازآنجا بشهر هرات رفت وتاآخرعمر درآنجا میزیست .

درعلم فقه طریقت شافعی داشت ، ودراصول روش اشاعره ودر هرعلم‌تصنیف‌دارد . از کتب‌فلسفی‌اوست: «مباحث مشرقیّة» که کتابی است‌باعبارات‌ساده‌وروان‌وجامع‌مطالب، و«شرح‌عیون‌الحکمة»و« کتاب

المطالب العالية» و« کتاب شرح الاشارات». واز کتب او به زبان فارسی است :« کتاب البراهین النهایة» و« کتاب الخمسین فی اصول الدّین » و « کتاب تهجین» و« تعجیز الفلاسفة » .

غیر از کتب فلسفی تألیفات بسیار در اصول دین وفقه تفسیر و طب وریاضی وامثال آن دارد .

پنجم امردادماه

استاد محمد

(قرن نهم)

محمّدبن غدیر معروف بآجرتراش ازمعماران چیره دست واز آثار وی بنای «درب امام» اصفهانست که از زیباترین آثار هنری قرن نهم میباشد؛ ولی درزمان شاه سلطان حسین صفوی تعمیرات بسیاری در آن شده است .

کتیبه‌های این بنا بخطّ «محمّد رضا امامی» و«علی نقی امامی» و«عبدالرّحیم» است .

ششم امردادماه

میر معز کاشانی

(متوّفی سال ۹۹۵)

معزالّدین محمّد حسینی کاشانی بتواضع وحسن محضر مشهور وانواع خطوط خصوصاً نستعلیق راخوش می‌نوشت وشعر رانیکومیگفت

و«معزّی» تخلّص می کرد و از موسیقی سر رشته داشت و ساز نیکو مینواخت .

میرمعزّ از خوشنویسان زبر دست دوران شاه طهماسب اوّل و شاه‌عباس بزرگ صفوی بود . و در زمان شاه‌عباس سفری بهند کرد و بایران باز گشت و بسال ۹۹۵ در کاشان در گذشت .

خطوط او مخصوصاً کتابت‌های موجود وی از بهترین آثار نستعلیق قرن دهم است .

هفتم امردادماه

امردادجشن

یا امردادگان ، امر داد روز است از امردادماه و آن روز هفتم است .

این روز را جشن می گرفتند .

هشتم امردادماه

قباداول ساسانی

قباد پسر فیروز بود و در زمان سلطنت بلاش خواست تخت را از او بستاند ولی موّفق نشد و فرار کرده نزد «خشنواز» امیر هیاطله رفت . هیاطله پذیرائی شایانی از او کردند و بعد از سه سال قشونی برای او تهیّه نمودند تا با بلاش جنك کند ، ولیکن در این احوال بلاش مرد (سال ۴۸۷) و نجبای ایران قباد را پذیرفتند. قباد از سال ۴۸۷ تا ۵۳۱ میلادی

دو دفعه سلطنت کرد .

وقایع مهمّ زمان او عبارت از آنستکه در آغاز سلطنت خود متوجّه خزرها شده و با آنان جنگید. اینها مردمی بودند از نژاد زرد که در سواحل غربی دریای خزر سکنی گزیده بصحرا گردی و تاخت و تاز در ممالك همجوار اشتغال داشتند و غالباً بطرف اودی رود کورا (کوروش قدیم) که برودارس میریزد میآمدند. قباد با آنها جنك کرده برایشان غالب آمد و عدّهٔ زیادی از ایشان را بکشت و غنائم بسیار بگرفت .

قباد پس از این فتح بنظر میرسید که محبوب خاصّ و عامّ خواهد شد و روزگار را بخوشی خواهد گذرانید ، ولی گرویدن او بمزدك که آئین اشتراکی آورده بود، اوضاع را دگرگون کرد .

موبدان او را نصیحت کردند که از این آئین دست بردارد وچون قباد نپذیرفت ، اورا گرفتند درقصر فراموشی که در کرمان واقع بود محبوس ساختند و برادرش جاماسب را پادشاه خواندند (سال ۴۹۷) و بدین نحو دورهٔ اوّل سلطنت او پایان یافت .

قباد بیاری همسرش اززندان فرار کرده نزد هیاطله رفت. پادشاه هیاطله دختر خودرا بزنی بدو داد و با سی هزار مرد جنگی ویرا روانهٔ ایران ساخت .

قباد پس از اینکه بایران آمد از آئین مزدك دست بداشت و با هیاطله کـه درشمال شرقی ایران بتاخت و تاز پرداخته بودند، جنك کرد وایشان را شکست داد ، آنگاه سپاهیانش متوجّه روم شرقی شدند و با رومیان مدّتی جنگیدند، ولی از این نبرد سودی نبردند، زیرا بزودی خبر فوت قباد رسید وقشون ایران بطرف دجله حرکت کرد .

مسعود سعد

مسعود بن سعد بن سلمان ، درحدود سال ۴۳۹ هجری در لاهور متولّد شد و پدرش درسال ۴۳۷ با مجدود بن مسعود غزنوی باسمت استیفا از غزنین بلاهور رفت .

اصل مسعود سعد از همدان بود و نیاگان او همه از بزرگان فضل و ادب بودند .

مسعود سعد در بین سالهای ۴۵۰ تا ۴۹۲، درزمان سلطان ابراهیم پسر مسعود ابتدا در لاهور بامارت رسید و در آنجا قصری ساخت ، امّا درچهل سالگی براثر سعایت بدخواهان و بدخواهی دشمنان ، نزد سلطان ابراهیم متّهم شد وچون بغزنین برای شکایت آمد او را بزندان افکندند ومدّت هفت‌سال درقلعهٔ «سو» و«دهك» زندانی بود و سه‌سال نیز درقلعهٔ «نای» در زندان بسر برد .

درحدودسال ۴۹۰ از زندان رهائی یافت و باردیگر بامر سلطان مسعود درقلعهٔ «مرنج» زندانی شد وجمعاً سیزده‌سال در زندان ماندو پس از تحمّل رنج ومشقّت و گذراندن بهترین ایّام عمرش در زندان، ازحبس رهائی یافت ودرسال ۵۱۵ هجری در گذشت .

بهترین قصاید مسعود «حبسیّات» اوست که‌در زندان سروده و از رنج ودرد زندان نالیده است .

دیوانش رانخستین‌بار سنائی غزنوی جمع آوری کرده است و غیراز دیوان فارسی،دودیوان تازی وهندی نیز باونسبت داده‌اند .

دهم امردادماه

ابونصر منجم قمی

(قرن چهارم)

ابونصر حسن بن علی منجّم قمی ، مؤلّف «کتاب البارع المدخل فی احکام النّجوم والطّوالع » مشتمل بر پنج مقاله و ٦٤ فصل است که بعربی تألیف شده وبعداً به وسیله خود مؤلّف بفارسی ترجمه گردیده است .

این کتاب درعلم احکام نجوم شهرت داشته ومورد استفادهٔ بسیاری ازعلماء نجوم قدیم بوده است و در نوشته های خود، از آن یاد و بآن استناد کرده اند .

یازدهم امردادماه

قاضی حمیدالدین

قاضی حمیدالدّین ابوبکر بن محمود بلخی ، قاضی شهر بلخ واز دانشمندان و ادبای معروف زمان خود بود که با انوری شاعر مشهور روابط داشته ودرسال ۵۵۹ درگذشته است .

درشعر «حمیدی» تخلّص میکرده است وحمیدالدّین مؤلّف کتاب ادبی معروفیست بزبان فارسی که بتقلید مقامات «بدیع الزّمان» ومقامات «حریری» نوشته وبنام «مقامات حمیدی» معروفست و تألیف آن درسال ۵۵۱ بپایان رسیده است .

ابو الحسن هجویری جلابی غزنوی

(متوفّی سال ٤٦٥)

ابو الحسن علی بن عثمان بن ابی علی هجویری غزنوی و سپس لاهوری، از رجال معروف بعلم و معرفت و طریقت است. اصل او از غزنین است و «جلاب» و «هجویر» نام دو محلّت از غزنین میباشند.

خاندان او در غزنین از مردان راه حق بوده و مسجد و منبر داشته‌اند.

مدّتی مصاحب «شیخ ابو الفضل محمّد بن حسن ختلی» بوده و طریقت را هم از و گرفته است. سپس بسیاحت و حج و زیارت رفته و ملازم «شیخ ابو العبّاس احمد بن محمّد اشقانی» بوده و از و اخذ پاره‌ای علوم کرده است.

وی را با بسیاری از استادان طریقت مثل «شیخ ابو القاسم عبد الکریم قشیری» و «شیخ ابو سعید ابو الخیر» و «ابو علی فارمدی» و دیگر بزرگان و محدّثین اتّفاق ملاقات و استفاده افتاده است. سپس بهند رفته و ساکن لاهور شده است.

خود او گفته است «و شیخ من گفتی و وی جنیدی مذهب بود و من بر موافقت شیخم».

ازین رو پیداست که در طریقت بتبع شیخ ابو الفضل ختلی، جنیدی مذهب بوده است.

در کتاب کشف المحجوب نقل کرده است که دیوان اشعار و کتاب «منهاج الدّین» تألیف او را گرفته و بنام خود کرده‌اند، و از خدا

خواسته است که نام سارق دیوان و کتاب را ازدیوان طلاب درگاه خود پاك گرداند .

کتاب کشف المحجوب بزبان فارسی از تألیفات اوست و آن کتابی است بسیار فصیح ومورداستناد بزرگان فنّ .

وفات اورادر ۴۶۵ و ۴۷۰ و ۴۶۵ گفته‌اند .

ظاهراً درگذشت هجویری درنوزدهم یابیستم ربیع الثّانی سال ۴۶۵ درشهرلاهوراتفاق افتاده‌است. مدفن اودرلاهور برجا وزیارتگاه اهل دلست .

سیزدهم امردادماه

ابوالفتوح رازی

ابوالفتوح حسین بن علی بن محمّدبن احمد خزاعی رازی ، از علمای بزرگ تفسیر و کلام شیعه در قرن ششم هجریست که از نوادگان « بدیل بن ورقاء خزاعی » یکی ازمعاریف صحابه میباشد. و «ابوسعید» مصنّف کتاب «روضة الزّهراء» ازاجداداوست وعدهٔ زیادی از افراد خانوادهٔ وی اهل فضل ودانش بوده‌اند .

کتاب معروفش تفسیر « روض الجنان » بفارسی ودیگر تفسیری بعربی میباشد که فعلا این کتاب در دست نیست .

سال تولّدووفاتش مشخّص نیست وآنچه از تفسیراوبرمیآیداینست که معاصر «زمخشری» صاحب «کشّاف» بوده ونیزازمشایخ «ابن شهر آشوب» (متوفّی سال ۵۸۸) است .

قبرش در صحن امامزاده حمزة بن موسی کاظم نزدیك مرقد حضرت عبدالعظیم در ری میباشد .

چهاردهم امردادماه

جشن مشروطیت ایران

یکی از اعیاد نوزاد ملّی ایرانیان جشن چهاردهم امردادماه یا عید مشروطیت است که همه ساله درشب وروز چهاردهم این ماه با تشریفات وشکوه تمام درایران انجام می گیرد .

بنابه پیش آمدها وفشارهائی که در نتیجهٔ سلطنت استبدادی بمردم ایران وارد آمده ومردم را تشنهٔ یك حکومت دموکراسی کرده بود ، با مقدمات و اقدامات ومخصوصاً فداکاریها وجان فشانیهائی که از طرف قاطبهٔ افراد ملت وطبقات مختلف بعمل آمده بود، مظفرالدّین شاه قاجار پنجمین پادشاه آن سلسله ، درسال یازدهم شهریاری خود ، در تاریخ چهاردهم جمادی الاخر سال ۱۳۲۴ هجری قمری ، مطابق چهاردهم ماه اسد ۱۲۸٤ هجری شمسی ، درکاخ سلطنتی صاحبقرانیهٔ شمیران ، دستخط تشکیل مجلس شورایملی وفرمان مشروطیت را صادر کرد .

مردم ایران ازهمان زمان برای ابرازشکر گزاری وبیاد بود آن روزفرخنده ، سابقاً در چهاردهم جمادی الاخر ماه قمری هرسال جشن می گرفتند؛ ولی چون ایّام ماههای قمری درسال شمسی سیّاراست وموقع جشن درفصول مختلف مناسب یا نامناسب می افتاد ، واز طرفی

سال شمسی هجری تاریخ رسمی دولت شاهنشاهی گردیده بود ، در زمان شهریاری اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر مقرّر گردید که در تاریخ رسمی شمسی یعنی چهاردهم امردادماه هرسال که فصل مناسبی برای برگزاری جشن است تاریخ عیدمشروطیّت ایران ثابت گردد وازهمان زمان سال بسال بررونق وشکوه آن افزوده می‌شود .

پانزدهم امردادماه

استادحسین معمار

ازاستادان هنرمند قرن دهم واز آثار وی ساختمان بقعهٔ «هارون ولایت» دراصفهان است که بامرشاه اسمعیل اوّل صفوی درتاریخ ۹۱۸ بنای آنرا بپایان رسانیده است .

شانزدهم امردادماه

علاءالدین تبریزی

علاءالدّین محمّدبن شمس الدّین محمّدحافظ تبریزی ، معروف بملا علاءبیك، ازاستادان اقلام ستّهٔ نیمهٔ دوّم قرن دهم ونیمهٔ اوّل قرن یازدهم است وشاگردان معروف چون «عبدالباقی تبریزی» و «علیرضا تبریزی عبّاسی» تربیت کرده است، که خودهریك ازاستادان معروفند .

از آثار خطوط وی بعضی کتیبه های عمارات تبریز بوده است که غالباً دراثر انهدام ازمیان رفته است .

بعضی از قطعات و کتابت‌های وی در کتابخانه‌های مختلف موجود است، از جمله دو نسخه قرآن بقلم ریحان و رقاع و نسخ و ثلث با تاریخ ۹۸۰ و ۹۸۹ است در کتابخانهٔ سلطنتی ایران.

هفدهم امردادماه

خسرو اول (انوشیروان دادگر)

طبری مینویسد: وقتیکه قباد فرار کرده نزد هیاطله رفت، دختر دهقانی را در نیشابور بزنی خواست و از او خسرو متولّد شد. قباد اورا خیلی دوست میداشت زیرا تولّد او با فوت بلاش و برطرف شدن جنگ خانگی تصادف کرد و او این تصادف را بفال نیك گرفت.

قباد پسران دیگری داشت که از خسرو برای نیل بمقام سلطنت نزدیکتر بودند و بهمین جهت پس از مرگ او برسر تخت و تاج میان خسرو و «کیوس» و «جسام» برادران او منازعه درگرفت؛ سرانجام خسرو بهمراهی «مهبود» وزیر بتخت سلطنت رسید.

کارهای مهم خسرو بدو قسمت تقسیم میشود:

اوّل سیاست داخلی؛ که بانیروی ابتکار و قدرت، بر مشکلات داخلی فائق آمد و بواقعهٔ مزدك نیز پایان بخشید وچون برای مملکت منشاء اثر واقع شد اورا انوشیروان «دادگر» خواندند. قسمت دوّم سیاست خارجی؛ که ابتدا با رومیها صلح کرد و «ژوستی نین» امپراطور بیزانس که سرگرم امور اروپا و افریقا بود، از این فرصت استفاده نموده بشرایط صلح گردن نهاد، ولی دیری نگذشت که انوشیروان برسر

« لازیکا » با دولت بیزانس جنگی کرد و پس از پنجسال خسته شده بصلح تن درنهادند .

انوشیروان با هیاطله نیز نبرد کرد و درچندین جنگ پادشاه هیاطله معدوم واین سرزمین میان ایران وخاقان ترکها تقسیم شد .

انوشیروان با خزرها که در ولایات سرحدّی ایران مرتکب قتل وغارت میشدند ، جنگ کرد وایشانرا شکست سختی داد .

انوشیروان باترکها که پس‌از تقسیم اراضی هیاطله قوی شده بودند ، جنگی کرد و همینکه قوای ایران بطرف ترکستان حرکت کرد ، ترکها عقب نشستند .

درسال ۵۷۲ م. برای بارسوّم میان ایران ودولت بیزانس جنگی درگرفت . دراین نبرد پیروزی با « آذرمهان » سردار ایران بود و رومیها ازاین نبرد سودی نبردند .

درسال ۵۷۶ میلادی نیز رومیها ازقوای ایران شکست فاحشی خوردند ، و در سالهای بعد ایران وروم باهم میجنگیدند ، بی اینکه نتیجهٔ قطعی برای‌طرفین حاصل‌شود ، وپس‌از آن انوشیروان که مورد حملهٔ قشون روم واقع شده بود ، برای تهیهٔ لوازم جنگ از دجله بشتاب گذشته به‌تیسفون‌واردشد؛ ولی عمرش کفاف نداده درگذشت .

هجدهم امردادماه

مانی

بروزگاری که « گالوس » امپراطور روم دوّمین سال سلطنت

خودرا میگذراند ، مانی ازمادر زاده‌شد نام پدر اورا حمّاد و«فاتیك» نوشته‌اند .

گـویند پدر مانی از مردم همدان بود . وی ببابـل مهاجرت کرده و درقریه‌ای درمر کز ولایت «مسن» مسکن گـزید و با طایفهٔ «مغتسله» که درآن تاریخ درنواحی میان فرات و دجله ساکن بودند آمیزش‌نمود . ودراینجابود که مانی بسال ۲۱۵ وبقولی ۲۱۶ متولّدشد .

درطفولیت آئین مغتسله را فراگرفت؛ امّا بعد چون ازادیان عصرخود مانند دین زرتشتی وعیسوی خصوصاً مسلك « ابن دیصان »و « مرقیون » آگاه شد ، کیش مغتسله را انکار کرد .

مانی چندبار مکاشفاتی یافت وملکی بنام صاحب وقرین اسرار عالم را باو عرضه کرد ؛ پس در دوّمین سال سلطنت اردشیر بابکـان بسنّ سیزده سالگی به پیامبری مبعوث شد (۲۶۸ میلادی) و درسال ۲۸۰ میلادی بروز یکشنبه اوّل حمل مطابق با روز اوّل نیسان‌خودرا « فارقلیط» کـه مسیح ظهور اورا خبر داده بود ، معرّفی کـرد و در سرودی که بزبان پهلوی سروده گوید « من از بابل زمین آمده ام تا ندای دعوت‌را درهمهٔ جهان پراکنده کنم ».

مانی‌درباب‌آفرینش میگفت : درآغازدواصل‌وجودداشته‌است، یکی‌نیك ودیگری بدونوررا‌خالق خیروظلمت‌را خالق شرّمیدانست .

شاپور گفتار مانی را پذیرفت و باتباع خود دستور داد چنان کنند . اینکاربرزرتشتیان سخت‌ناگوارآمد وحکمای‌مملکت‌اجتماع نمودند تا ویرا از این عقیده منصرف سازند ؛ ولی شاپور درخواست

آنهارا نپذیرفت .

مانی دراثبات عقیدهٔ خود کتبی چند پرداخت ، از جمله کتاب « کنزالاحیاء » است در شرح آنچه در نفس ازجهت روشنائی مایهٔ خلاص وازجهت تاریکی‌مایهٔ فساداست، ودراین کتاب افعال نکوهیده را به‌ظلمت نسبت میدهد .

کتاب دیگری‌دارد بنام « شاپورگان » که نفس رهائی یافته و نفس درآمیخته باشیاطین وآلوده بکثری را شرح میکند ، و فلك را مسطّح‌وهموار میداندومیگوید عالم‌بر کوهی‌سراشیب‌قرار گرفته‌است وچرخ بلند برآنکوه میگردد .

ونیز کتابی دارد بنام «الهدی والتّدبیر» و دوازده انجیل، که هرانجیل‌را بحرفی ازحروف تهجّی‌نامیده ونمازرا بیان نموده، وآنچه باید درخلاص روح بعمل‌آید،توضیح داده است .

کتاب دیگروی«سفرالاسرار»است، که آیات و معجزات انبیاء را مورد طعن قرارداده است، و بسیاری کتب و رسائل دیگر نیز از آثار اوست .

میتوان گفت که‌سریانی‌زبان‌مادری‌مانی‌است ، امّا بزبان‌ایرانی هم رسالاتی نگاشته است .

شاپور مدّت دهسال بکیش مانی وفادار ماند ، تا اینکه موبد موبدان نزداو آمد و گفت این مرد دین ترا فاسد کرده است ، مرا با او روبرو کن تا مناظره ومباحثه کنم . شاپورآنها را روبرو کرد . موبد موبدان درصحبت برتری یافت‌وشاپوراز ثنویّت برگشت‌وبمذهب

زرتشت درآمد و بقتل مانی کمر بست ، لکن مانی فرار اختیار نمود وببلاد هندرفت ودر آنجا اقامت گزید، تا شاپور بسرای جاوید شتافت، و گویا در عهد سلطنت بهرام پسرهرمز بایران باز گشته باشد .

این پادشاه مانی رابدست روحانیّون زرتشتی سپرد،وآنان وی‌را چندان عذاب دادند تا بدرود حیات گفت .

بنابریك‌روایت شرقی، مانی مصلوب شد، وبرخی گویند زنده پوست اورا کندند ، بعد سرش را بریدند وپوست اورا پرازکاه کرده بیکی از دروازه های شهر « گندیشاپور» خوزستان بیاویختند ، و از آن پس آن دروازه «بباب مانی» موسوم گشت؛ و برخی‌از محقّقین معتقدند که مانی در سال ۳۱۵ میلادی در اوائل سنّ شصت سالگی بروز یکشنبهٔ چهارم مهریزد گردی، چهارده روز بنوروز مانده ، در زندان مرده‌است، واین سال ۵۲۲ «نیروانا»ست .

نوزدهم امردادماه

خیام

(قرن پنجم‌هجری)

حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیّام (یاخیّامی) نیشابوری، منجّم و ریاضی‌دان ودانشمندوشاعرومتفکّر بزرگ، دراوایل قرن‌پنجم‌هجری بجهان آمد . ودرزمان سلطان ملکشاه سلجوقی ازدانشمندان معروف بشمارمیرفت . (زیرا درسال ٤٦٥ هجری بهمراهی چندتن ازدانشمندان دیگر تقویم را اصلاح کرده که بتقویم جلالی معروف شده است) .

خیّام درطبّ نیز دست داشته‌است وسنجر پسرملکشاه را که به بیماری آبله‌دوچارشده‌بوددرمان کرده است .

شهرت عمدهٔ‌این‌عالم‌حکیم بزرگ بواسطهٔ رباعیّات حکیمانهٔ اوست که‌درسراسرجهان‌شهرت داردوبه‌بیشترزبانهای دنیاترجمه‌شده و بچاپ رسیده است .

رباعیات خیّام، نخستین باربوسیلهٔ «فیتزجرالد» شاعر انگلیسی بزبان انگلیسی ترجمه شده است .

از آثار فارسی خیّام غیراز رباعیّات ، «نوروزنامه» درتاریخ و آداب‌جشن‌نوروز نیز باقی‌است .

نیز رسالهٔ «جبرومقابله» ازاو باقی‌مانده، واین رساله در سال ۱۸۵۱ میلادی توسّط یك دانشمند فرانسوی بزبان فرانسه ترجمه شده‌است .

خیّام درحدود سال ۵۳۶ هجری در گذشته‌ودرصحن «امامزاده محروق» درنیم فرسنگی نیشابوردرجائی که بنا بر پیش‌بینی خودش، درهرسال بهار برآن خاك گل افشانی‌میکند، بخاك‌سپرده‌شده‌است .

نظامی‌عروضی سمرقندی، صاحب چهارمقاله ، خیّام را درسال ۵۱۷ هجری ملاقات کرده و ازاوشنیده که گفته‌است: « گور من در جائي خواهد بود که هرسال بهار برآن گل‌افشانی میکند »، وچون درسال ۵۳۰ هجری به نیشابورباز گشته، چند سال ازمرگ حکیم بزرگ‌میگذشته واوبزیارت خاکش رفته‌است‌وهمچنان‌بوده که خیّام پیش‌بینی کرده بوده است .

بیستم امردادماه

محمدبن ایوب طبری

(قرن چهارم هجری)

ابوجعفر محمّدبن ایّوب الطّبری الحاسب، از علمای بزرگ ریاضی و نجوم قرن چهارم است، که در اسطرلاب دستی داشته و در بارهٔ این وسیلهٔ ارصاد، کتابی بنام «شش فصل» بزبان فارسی نگاشته، که براصول سؤال وجواب تنظیم گردیده است.

از کتاب «شش فصل» طبری دربرخی از مصنّفات قدیمی یاد و بآن استناد شده است، و اهمّیت این کتاب موجب آن شده که محمّد طبری بعنوان «طبری صاحب اسطرلاب فارسی» معروف شود.

انشاءِ این کتاب سلیس وآسان است.

بیست‌ویکم امردادماه

محمدبن منور

محمّدبن منوّر بن ابوسعید بن ابو طاهر بن ابوسعید ابوالخیر، نوادهٔ عارف مشهور، ابوسعید ابوالخیر بوده واز احوال او اطلاع کامل در دست نیست، وهمین قدر پیداست که درمیان سالهای ۵۵۳ و ۵۹۹ کتاب معروف «اسرار التّوحید فی مقامات الشّیخ ابی‌سعید فضل الله بن ابی‌الخیر المیهنی» را در احوال جدّ خود پرداخته که از کتابهای بسیار جالب نثر فارسی است.

احمد غزالی طوسی

(متوفّی سال ۵۲۰)

شیخ ابوالفتوح مجدالدّین احمد بن محمّد بن محمّد بن احمد غزّالی طوسی، برادر کهتر امام حجّة‌الاسلام ابوحامد محمّد غزّالی، در طوس متولّد شده و چون برادر، مبادی علوم اسلامی و فقه را آموخته و رغبت فراوان بوعظ داشته است. مصاحبت مشایخ کرده و بخلوت و عزلت پرداخته تا زبان او بر طریقت قوم باز شده و بر احکام تصوّف غلبه یافته است.

درضمن حکایتی که نباید از واقع دور باشد، چنین آورده‌اند که: «میل و رغبت محمّد غزّالی بسیر و سلوك از اینجا برخاست که، روزی احمد برادر کهترش بوی اقتدا کرده بود. در اثنای نماز جماعت، احمد قصد فرادی کرد و نماز را تنها باتمام رسانید. این خبر را بمحمّد غزالی برداشتند. از احمد علّت عدول پرسید گفت ای برادر، تا تو در نماز بودی ما پیرو تو بودیم، چون رفتی که استرت را آب دهی، ماجدا شدیم. محمّد گفت سبحان الله العظیم درست گفته‌اند که «ایشان جاسوس قلوبند». من در اثنای نماز بیاد استر خود افتادم که او را آب نداده‌اند و باخود گفتم چون بخانه روم بفرمایم تا او را آب دهند، و باز گفتم خود او را آب دهم. همانا ابوالفتوح بنور معرفت راز درون مرا دریافته است. غزّالی از آن روز بخیال عزلت و انقطاع افتاد تا آنجا که ریاست و تدریس را ترك کرده وانزوا گزید.

احمد غزّالی در طریقت چون برادر خود مرید «ابوبکر نسّاج»

است و «عین القضاة همدانی» و «شیخ ابوالنّجیب سهروردی عبدالله بن سعد» و «شیخ ابوالفضل بغدادی» از تربیت شدگان ویند.

درهمدان وعظ میکرده وسپس ببغداد رفته ودر بغداد در مجالس وعظ، قبول تمام یافته و۸۳ مجلس از مجالس وعظ اورا «صاعد بن فارس لبّانی» املاء کرده است.

بجای برادر، درمدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد درس داده وظاهراً بقزوین برگشته وبا برادر مکاتبه داشته وتا ۱۶ سال پس از مرگ برادر زنده بوده ومحتملا بسال ۵۲۰ هجری درقزوین درگذشته وهمانجا مدفون گردیده است.

از تألیفات اوست: «کتاب لباب الاحیاء» در تلخیص کتاب «احیاء ـ العلوم» ـ کتاب «الذّخیرة فی علم البصیرة» و «سوانح العشّاق» بفارسی، که «لمعات عراقی» برآن طریقه تألیف شده است.

بعربی وفارسی هردو شعر میگفته وپاره‌ای از مکاتبات او با بزرگان زمان خود، باقی مانده است.

بیست وسوم امردادماه

محقق اول

(متوّفی ۶۷۶)

ابوالقاسم نجم الدّین جعفر بن حسن بن یحیی حلّی، معروف به «محقّق اوّل» یا «محقّق حلّی» سردستهٔ فقهای متأخّرین شیعه‌است، که درعلم وفضل ودقّت نظر مقام شامخی دارد و کتبش محلّ رجوع

فقهای شیعه است .

معاصر استاد البشر خواجه نصیر الدّین طوسی بوده، وعلاّمهٔ حلّی ازاو اجازه گرفته است .

پدر محقّق «شیخ حسن» از فقهای صاحب اجازه بوده‌است که اجازهٔ خود محقّق هم ازاواست .

مرگش را برخی دراثر افتادن ازبام دانسته‌اند، وسنّش را ۷۶ سال مینویسند : قبرش درنجف اشرف است .

بیشتر تألیفات این فقیه بلند قدر، موردتوجّه فقهای شیعه‌است که همگی حائز اهمیّت واز اینقرار است :

شرایع الاسلام ، که شروح متعدّدی بر آن نگاشته‌اند و کتابی درسی است ـ کتاب نافع ـ کتاب معتبر ـ مسالك در اصول دین ـ کتاب نکت النّهایة ، درشرح نهایهٔ شیخ طوسی ـ معارج ، در اصول فقه ـ کتاب تنبیه ، درمنطق ـ کتاب نهج الاصول ـ کتاب تیاسر و غیراینها .

بیست‌وچهارم امردادماه

استاد یوسف اصفهانی

(قرن دهم هجری)

یوسف بن تاج الدّین معمار اصفهانی، ازهنرمندان قرن دهم واز آثار بنای وی زیر طاق بزرگ ایوان جنوبی مسجد جامع اصفهان است که تاریخ۹۳۸دارد، و کتیبه‌های نفیس آن بخطّ زیبای کمال الدّین

حسین حافظ هروی وتاج‌الدین معلّم اصفهانی است.

قسمت دیگر همین ایوان از کارهای «استاد ابراهیم بن استاد اسمعیل بنّای اصفهانی» است.

بیست وپنجم امردادماه

باباشاه اصفهانی

(متوفّی سال ۹۹۶)

شاگرد سیّداحمدمشهدی بود ودراصفهان میزیست وبدرویشی وانزوا، با وجه کتابت اعاشه میکردتا سرانجام درهمانشهردر گذشت.

باتّفاق عموم خطّ شناسان، هیچیك‌ازخوشنویسان ایران‌تازمان باباشاه کتابت را بشیرینی وشیوائی وی ننوشته‌اند.

باباشاه مؤلّف رساله‌ایست بعنوان «آداب‌المشق» که متأخّرین تألیف آنرا بمیرعمادنسبت داده‌اند،وسهواست.

از آثار خطوط باباشاه قطعه ومرقّعی دیده نشده است وهرچه هست کتاب ورسالات است که عموماً بقلم کتابت ودر نهایت قدرت و ملاحت نوشته است، وتاریخهائی بین سالهای ۹۷۷و۹۹۴ دارد.

بیست‌وششم امردادماه

خسرو پرویز

پس از اینکه هرمز چهارم‌ساسانی بقتل رسید، شورشیان‌خسرو دوّم را بسلطنت بر گزیدند.

بهرام چوبینه بـاوی سخت مخالف بوده وخسرو هرچه کرد اورا برسر مهر آورد ممکن نشد. سرانجام خسرو قشون برداشته بقصد او رفت و شکست خورده فرار کرد. سپس از دجله عبور کرده بخاك روم رفت.

رومیها باحترام اوراپذیرفته دستور از قسطنطنیّه خواستند.

«موریس» قیصر بیزانس حاضر شد خسرو را همچون پسر خود دانسته از او حمایت نماید تا اورا بتخت و تاج خویش برساند، بدین شرط که او در ازای چنین همراهی، ارمنستان ایران را بدولت بیزانس واگذارد. خسرو این شرط را پذیـرفت و در سنهٔ ۵۹۱ میلادی همراه سپاهـیان رومی از دجله گذشت و به تیسفون وارد شد وقشون رومی را باهدایای فراوان مرخّص کرد واشخاصی را که باعث خلع و کشته شدن پدرش شده بودند، گرفت و بکشت.

خسرو پرویز از ۶۰۲ تا ۶۰۷ میلادی با رومیها جنگید و در این مدّت گاهی ایرانیان پیروز و زمانی منهزم میگشتند، تا اینکه در ۶۲۷ هرقل امپراتور روم قصد دستگیری او را کرد و در نزدیکی نینوای قدیم جنگی میان فریقین روی داد و بااینکه در آغاز کار پیروزی باسپاهیان ایران بـود، خسرو متوحّش شد وقشون ایران رارها کرد وخود فرار نمود.

این رفتار خسرو پرویز باعث هیجان نجبا و مردم تیسفون شد و سرانجام اورا از سلطنت خلع کردند و در محبس انداختند و بعد از چندی کشتند (۶۲۸ میلادی).

شیرویه فرزند خسرو پرویز در این قضیّه دست داشت، زیرا خسرو

میخواست «مردان‌شاه» پسر خودرا که از شیرین زن سریانی او بود ولیعهد خود کند.

بیست و هفتم امردادماه

سنائی

(۴۷۳ـ۵۴۵)

ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، عارف بزرگ و شاعر نامدار دورهٔ غزنوی، درحدود سال ۴۷۳ هجری درغزنه بدنیا آمد.

ابتدا به مدح سلاطین غزنوی مانند بهرامشاه پرداخت، امّا ناگهان تغییرفکر وروّیت داد وبه سیروسلوك آغاز کرد ودر ردیف بزرگترین شعرای تصوّف قرار گرفت، و از نخستین شاعران بزرگ عارف بشمار آمد.

سنائی سالی بسفرحجّ رفت وشهرهای خراسان رادید وصاحبان معرفت واهل تصوّف راملاقات کرد، پس ازآن روی بحقّ وحقیقت آورد وآثار جاویدان ذوق وعرفان وشعر وادب خودرا بوجود آورد ودرسال ۵۴۵ هجری درگذشت.

آثار مهم سنائی عبارتست از مثنویهای:

حدیقة الحقیقة، که‌دارای ۱۰هزار بیت‌شعراست که آنرادرآذر ماه ۵۲۴ هجری آغاز کرده ودردیماه سال ۵۲۵ بانجام رسانده است؛

طریق التّحقیق، دارای هزاربیت که درسال ۵۲۸ هجری بنظم درآمده‌است؛

سیر العباد الی المعاد، که ۵۰۰ بیت دارد .

و دیوان قصاید و غزلیّات، که در حدود بیست هزار بیت است . علاوه بر اینها مثنویهای دیگر :

عقل نامه ، عشق نامه ، کارنامه و عفونامه ، نیز باو نسبت داده شده است .

---

۲۸ امرداد ماه

جشن قیام ملی

دولت دکتر مصدّق که در آغاز کار جهت استیفای حقوق نفت ملّت ایران ، از طرف شاهنشاه مأمور تشکیل کابینه شده بود ، بعلّت اشتباهاتی که پی در پی مرتکب شد ، در تحقّق دادن این منظور و هدف ملّت ایران شکست خورد و در نتیجه برای پنهان داشتن خطاهای خود و عدم موفّقیّت که در اجرای آرزوهای ملّت بدست آورده بود ؛ در سال دوّم زمامداری خود متوسّل به جنجال و هیاهو گردید و باحزاب و دسته‌های وابسته به بیگانگان و دشمنان استقلال مملکت آزادی داد؛ بطوریکه در امرداد ماه سال ۱۳۳۲ خطر بزرگی استقلال مملکت را تهدید میکرد .

در چنان وضعی، شاهنشاه بموجب قانون اساسی دکتر مصدّق را از نخست وزیری بر کنار فرمودند و تیمسار زاهدی را بجای او منصوب داشتند . لکن دکتر مصدّق فرمان عزل خود را از ملّت پنهان نگاهداشت و دست بیاغیگری زد. شاهنشاه بلافاصله بعنوان اعتراض و برای جلوگیری

از خونریزی اتّخاذ تصمیم نهائی را بملّت ایـران اعلام کـردند و از کشور خارج شدند.

مسافرت شاهانه وخطریکه مملکت راتهدید می کرد، ناگهان موجب قیام مردم وتظاهرات روز ۲۸ امردادماه شد.

آغاز این تظاهرات درشب چهارشنبه ۲۸ امردادماه سال ۱۳۳۲ بودو درصبح همانروز که شایع شده بود، شب پیش جمعی از عناصر چپ قصدداشته‌اند پرچم حزب توده‌را برفراز عمارت شهرداری برافرازند بین آنها ومأمورین انتظامی تصادماتی رخ داده است؛ دسته‌های کوچك ولی متعدّد، از کوی وبرزن‌های مختلف پایتخت مخصوصاً از محلات جنوب شهر، ازطبقات مختلف مردم تشکیل شده و بحرکت آمدند و باشعارهای: «زنده باد شاهنشاه» و«پاینده بادایران» و«نیست بادحزب تودهٔ خائن.» و«مرگ بردشمنان شاه» و«مرگ بروطن فروشان» وغیره، ازنقاط مختلف بمرکز شهرومیدان سپه رهسپارشدند.

کم کم به‌شمارهٔ تظاهر کنندگان افزوده‌شد، حتّی بسیاری از سربازها ودیگرنیروهای انتظامی بااین‌دستـه‌های مردم پیوستند ودر حدودساعت ۹صبح، سیل خروشان جمعیّت، باپرچم‌های ملّی ایران و تمثال‌های اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، بمرکزشهر رسید وشعارها بصورت مخالفت باحکومت دکتر مصدّق درآمد.

ازساعت ۱۰صبح، تظاهر کنندگان بمراکز فاسده حمله کرده بعضی‌را آتش زدند.

حدودساعت ۱۱صبح، مردم باتّفاق عدّه‌ای سـرباز وچندتانك،

شهربانی وستاد ارتش ورادیورا اشغال نمودند وبرفراز هریك پرچم ملّی وتمثال شاهنشاه را برافراشتند واز رادیو اعلام کردند که تمامی مراکز حسّاس مملکت در دست مردم میهن پرست است و حکومت دکتر مصدّق سقوط کرده است.

درهمین هنگام تیمسار سرلشکر زاهدی شخصاً درمحلّ فرستندهٔ رادیو حضور یافته خود را بموجب فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نخست وزیر قانونی معرّفی نمودند.

درخلال این احوال عدّه‌ای دیگر از تظاهر کنندگان، درحدود ظهر، ازجهات مختلف بخانهٔ دکتر مصدّق (که محلّ تشکیل هیئت دولت وی نیز بود) حمله ور شدند.

دکتر مصدّق بهمراهی چندتن ازوزراء که در آنجا بودند متواری شدند؛ ولی عصر روز بعد یعنی پنجشنبهٔ ۲۹ امردادماه همگی دستگیر گردیده بمحاکم صالحه سپرده شدند.

بیست ونهم امردادماه

ابوسهل مسیحی

(وفات درحدود سال ۴۰۳)

ابوسهل عیسی بن یحیی المسیحی الجرجانی، طبیب بزرگ قرن چهارم هجری است.

اوعلم طبّ را دربغداد آموخت ودر دربار خلفای عبّاسی مقامی بلند ومنزلتی ارجمند یافت؛ امّا عاقبت بغداد را ترك گفت وبدربار

«مأمون بن محمود خوارزمشاه» رفت. زمانی که ابن‌سینا شانزده ساله بود، بصلاحدید ابوسهل بتحصیل طبّ پرداخت.

مشهوراست که زمانی که ابوعلی سینا عزم گرگان داشت، ابوسهل همراه وی رفت ودر راه دربیان خوارزم درگذشت.

کتاب معروف ابوسهل «صد باب» یا «المائة فی الصّناعة الطبیّة» است، که شامل همهٔ مطالب طبّی آن عصراست. این کتاب مدّتها بعداز مرگ وی مورد استفادهٔ کسانی بوده‌است که تحصیل طبّ میکرده‌اند.

ابوسهل درعلوم دیگر، خاصّه حکمت و نجوم، نیز دست داشته است.

سی‌ام امردادماه

ابن اسفندیار

(قرن هفتم)

کتاب «تاریخ طبرستان» تألیف مهم ومفیدی است که گذشتهٔ مازندران را از زمانهای باستانی تاسال ۶۰۶ که سلسلهٔ «باوندیان» برچیده‌شد، شرح میدهد. این کتاب از نثرهای ساده‌و بلیغ اوائل قرن هفتم هجری است.

نویسندهٔ این تاریخ محلّی «بهاءالدّین محمّد بن حسن بن اسفندیار» کاتب توانائی است که مدّتها در خدمت آل باوند بسر برد وپس از انقراض آنان مدّتی درری بتحقیق تاریخ طبرستان اشتغال جست. سپس بوطن خود طبرستان بازگشت وبآمل رفت، امّا آنجادیری نپائید وبدربار

خوارزم برفت و تاسال ۶۱۷، یعنی سال ترکتاز تاتار در آنشهر بود .

بعدازاین تاریخ ازابن اسفندیار خبری بدست نیامد و معلوم نشد که بوطن خود باز گشته یا دوچار سرنوشت کشتگان خوارزم شده است .

سی و یکم امردادماه

عین القضاة همدانی

(۴۹۲–۵۲۵)

ولادت ابوالمعالی ابن ابی بکر عبدالله بن محمّد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی ، مشهور بعین القضاة همدانی ، در حدود سال ۴۹۲ هجری بوده است .

جدّ او «ابوالحسن علی بن الحسن میانجی» قاضی همدان بوده و در همدان کشته شده است.

وی از فاضلان و داهیان عصر بوده و بفضل و درایت او مثل می زده اند. خود نقل کرده است: «بعد از آنکه از گفتگوی علوم رسمی ملول شدم، بمطالعهٔ مصنّفات حجّة الاسلام اشتغال نمودم و مدّت چهارسال در آن بودم و چون مقصود خود را از آن حاصل کردم، پنداشتم که بمقصود واصل شدم و نزدیك بود که از طلب بازایستم و بر آنچه حاصل کرده بودم ازعلوم اقتصار نمایم و مدّت یکسال درین بماندم ، ناگاه سیّدی ومولائی الشّیخ الامام سلطان الطّریقة احمدبن محمّد الغزّالی، بهمدان که موطن من بود تشریف آورد، و درصحبت وی در بیست روز برمن

چیزی ظاهر شد که از من و ماغیر خود هیچ باقی نگذاشت ومرا اکنون شغلی نیست جز طلب فنا».

روش حسین بن منصور حلاج داشته و در گفتن آنچه می‌دانسته بی‌پروائی میکرده‌است. از اینجا بدعوی الوهیّت متّهمش ساختند وچون عزیز الدّین مستوفی اصفهانی» وزیر «سلطان محمود بن محمّد بن ملکشاه» باوارادت داشت، بآزادی هرچه میخواست میگفت وهیچ کس بروی چیزی نمیگرفت تاقبول عامّ یافت.

امّاچون وزیر سلطان بر اثر دسائس وزیر «ابوالقاسم قوام الدّین درگزینی» بحبس افتادودر «تکریت» بقتل رسید، واز دیرباز عین القضاة بااین قوام الدّین منافسه‌ای داشت، بنابراین مجلسی ترتیب داد و از جماعتی علمای قشری حکم قتل اوراگرفت، وسپس دستور دادتااورا ببغداد بردند ودر آنجا بزندان کردند و عین القضاة در زندان بتألیف کتاب «شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان» پرداخت. در آخر اورابامر قوام الدّین از بغداد بهمدان آوردند ودرشب چهارشنبهٔ هفتم جمیدی الثّانیه سال ۵۲۵ بردر مدرسه‌ای که در آن بتربیت وارشاد مریدان ووعظ میپرداخت، بردار کردند. سپس پوست از تنش کشیدند ودر بوریائی آلوده بنفت پیچیده سوزانیدند وچون حلاج خاکسترش رابباد دادند، وبااو همان کردند که خود اوخواسته بود:

مامرگ و شهادت از خدا خواسته‌ایم
وآن هم بسه چیز کم بها خواسته‌ایم
گردوست چنین کند که ماخواسته‌ایم
ما آتش ونفت و بوریا خواسته‌ایم

از تألیفات اوست : کتاب تمهیدات ـ رسالهٔ زبدة الحقایق ـ رسالهٔ یزدان شناخت ـ کتاب شکوی الغریب عن الاوطان الی علماء البلدان ـ کتاب قری العاشی الی معرفة العوران والاعاشی ـ تفسیر حقایق القرآن، که ناتمام ماند و چند کتاب و رسالهٔ دیگر .

نخستین روز شهریورماه

قطب الدین شیرازی

(۶۳۴ـ۷۱۰)

قطب الدّین محمود فرزند ضیاء الدّین مسعود کازرونی ، در ماه صفر ۶۳۴ هجری قمری در شیراز بدنیا آمد .

پدرش پزشکی معروف از مشایخ صوفیّه بود . قطب الدّین نیز نخست بتحصیل طبّ پرداخت و در ده سالگی خرقهٔ تصوّف پوشید .

در چهارده سالگی پدرش در گذشت و شغل اورا در بیمارستان بوی سپردند .

قطب الدّین جویندهٔ دانش بود و «کلیّات قانون» ابن سینا را بخواند و بمطالعهٔ دیگر کتب علمی و فلسفی بپرداخت .

هنگامی که بستن رصد مراغه، بدست خواجه نصیر الدّین طوسی آغاز شد ، شوق سفر اورا در گرفت و با عشقی سوزان راه مراغه در پیش گرفت، تا خود را بمحضر استاد رسانید و علم هیئت و «اشارات» ابن‌سینا را نزد حکیم طوسی بخواند و مشکلات قانون را بیاری افکار حکیمانهٔ وی بگشود . سپس با کثر ایالاتی که در تصرّف ایلخانیان مغول بود سفر

کرد واز اصفهان ببغداد آمد وبعد بروم رفت ومولانا جلال الدّین را
را ملاقات کرد و «جامع الاصول» را در قونیّه بنوشت وحاکم روم
قطب الدّین را بزرك داشت واورا قاضی «سیواس» نمود . دراینجابود که
قطب الدّین کتاب «تحفة الشاهیّة» را تصنیف نمود.

سپس از طرف «احمدتکودار» بسفارت مصربنزد «ملك قلاوون۔
الالفی» رهسپارشد، بعدبشام آمد وبتدریس پرداخت واز آنجا به تبریز
رفت و ۱٤سال بانزوا گذرانید وبکار تصنیف وتألیف مشغول شد .

آخرین تصنیف وی کتاب «درّة التّاج» است که درزبان پارسی
یکی از مهمترین گنجینه‌های گرانبهای جامع علوم وازهر کتابی
بشفای ابن سینا نزدیکتر است .

این کتاب هم‌مانند «کتاب الشّفا» ازاقسام حکمت نظری بحث‌های
دقیق دارد، با این تفاوت که دامنهٔ گفتار رادرریاضی بسط داده‌ودرروش
فلسفی از جمودیّت طریقهٔ مشّائی شیخ بیرون آمده با ذوق اشراق
طراوت یافته است ودرقسمت سوّم شرح مبسوطی درحکمت عملی دارد.

درّة التّاج در حقیقت دائرة المعارفی است که نخست درفضیلت
دانش ودانشجوئی ودانش آموزی سخن رانده ، سپس دوازده رشتهٔ علم
که یك تن حکیم رادرقرن هفتم بکاربوده ، بقسمی گرد آورده است که در
بسیاری از علوم رسالهٔ مفرد هم بدین خوبی بدست نیست . وفصلی مبسوط
نیز درموسیقی دارد، که تنها کتاب جامعی است که در زبان فارسی موجود
میباشد .

قطب الدّین با پادشاهان آمیزش بسیار داشته است. روزی اباقاخان

بوی گفت : « توفاضلترین شاگردان خواجه نصیری» وغازان خان اورا حرمت میداشت وبخشش میکرد .

وی را «علامهٔ شیرازی» یا «ملا قطب» نیز گفته‌اند .

درآمدش بسیار بود وهمه را با شاگـردان خوددرمیان مینهادو چیزی برای خودنمی‌اندوخت . شاگردان او: «تاج‌الدّین علی تبریزی» و«قطب‌الدّین محمّد» و«نظام‌الدّین نیشابوری» و« کمال‌الدّین حسن فارسی»، هریك درقرن‌هشتم وشایدعلی‌الاطلاق رکنی از ارکان‌مهم‌دانش‌بوده‌اند.

علامهٔ شیرازی مردی زیرك وبذله گوبوده وشعرمی گفت ورباب را با مهارت مینواخت ودرشعبده وشطرنج‌استادبود .

وفات قطب‌الدّین بسال ۷۱۰ اتّفاق افتاده است .

دوم شهریورماه

صادقی بیک افشار

(متوفّی سال ۱۰۱۸)

نامش صادق بیك وازبزرگان ایل خدابنده‌لـوی افشار بود . چون در شعر«صادقی» تخلّص میکرد، باین نام‌اشتهار یافته‌است .

پدرصادقی بیك‌درزمان‌شاه‌اسمعیل اوّل صفوی‌باایل‌افشارازشام بایران آمد ، وصادقی درسال ۹٤۰ وبقولی در۹۳۳ تولّد یافت .

ازآغاز جوانی ملازمت شبانروزی استاد «مظفّرعلی» را اختیار نمود واستاد چون‌آثار قابلیّت وترّقی ازناصیه‌اش ملاحظه نمود،همّت بتربیت وی مصروف داشت، وصادقی در شاگـردی مظفر علی ترقیّات

کامل نمود و در فنّ نقاشی بغایت ماهر شد .

صادقی بیک در عهد شاه‌اسمعیل ثانی (۹۸۴ ـ ۹۸۵) داخل کتابخانهٔ سلطنتی شد، و در زمان پادشاهی «سلطان محمّد» بمنصب کتابداری سرافراز گشت و مورد شفقت وعنایت گردید .

در آغاز سلطنت «شاه‌عباس بزرگ» همچنان این منصب ومقام راداشت ودرخدمت شاه عبّاس کمال قربت و منزلت یافت ، تاآنکه «علیرضای عبّاسی» درحدودسنهٔ ۱۰۰۷ این منصب را ازو گرفت، لیکن تاآخر ایّام حیات مواجب کتابداری را از دیوان اعلی میگرفت.

چنانکه نوشته‌اند ، وی بدمزاج وتند خو وتنگ حوصله بود، وهمیشه بایاران بد سلوکی را از حدّ اعتدال میگذرانید وآنان این متاع کاسد را که دربازار اهلیّت بسیارنارو است، ازوبجان خریدار بودند ، واو پای از دائرهٔ انصاف بیرون نهاده دردرشت خوئی باهمه کس افراط مینمود .

صادقی درنثر ونظم فارسی وترکی استاد بود ودردوزبان، سلیس وروان شعرمیگفت ، ودراین دوزبان آثار دارد .

وفاتش درسال ۱۰۱۸ اتّفاق افتاده است وتاریخ فوت اورا «میر الهی همدانی» در این مصراع یافته است : «دگرعجب که دمد صبح صادق ازشب ما» .

سوم شهریورماه

محمدحسین تبریزی

(قرن یازدهم)

ازخاندان فضل ودانش وفرزند مولانا «عنایت‌الله» شیخ‌الاسلام آذربایجان بود.

درآغاز جوانی از آذربایجان بخراسان رفت وخطّ نستعلیق را از «سیّداحمدمشهدی» تعلیم گرفت.

از آثار کتابت وقطعات مشق خطّ زیبای وی، متعدّدموجوداست.

در کتیبه نویسی دست قوی داشت ودرزمان شاه‌اسمعیل ثانی صفوی مدار کتیبه نویسی عمارات دولتی، باوی‌بود.

میرعماد قزوینی‌چندی درتبریزخطّ نسعلیق‌را ازاوتعلیم گرفته است.

ملامحمّد حسین شاعر نیز بود ودر شعر «محزون» تخلّص می کرد.

درجوانی دراوایل قرن‌یازدهم درگذشت،

چهارم شهریورماه

شهریرجشن

یاشهریورگان، یاآذرجشن، شهریورروز(روز چهارم) است‌از شهریورماه.

گویند که‌چون‌این‌جشن آخرین جشن تابستان‌است، واز آن پس

سرما وافروختن آتش می‌رسید ، ازاینرو آن‌راآذر جشن‌نامیده‌اند.
وگویند که این‌جشن،درروز گاران کهن،درآغاز زمستان‌بود ودرآن آتشهای بزرگ می‌افروختند وپرستش خدامی کردندوبرای خوردن وشادی گرد هم‌می‌آمدند.نیز گویند که این‌آتش رابرای‌دور کردن سرما وخشکی می‌افروختند وبرآن بودند که آتش آنچه را برای گیاهان زیان دارد برمی‌اندازد .

پنجم شهریورماه

بهرام چوبین

ورهرام (بهرام) ملقّب بچوپین سردار «هرمـز چهارم» پادشاه ساسانی بود که درجنگ باخاقان ترکستان پیروزشد ، وهرمز اورا بجنگ رومیان در«لازیکا» فرستاد ، ووی دراین نبرد شکست خورد ومورد توهین شاهنشاه واقع‌شد .

چون خسرو دوّم معروف بخسرو پـرویز بسلطنت رسید، اورا بدربار احضار کرد ووعدهٔ مقامات ارجمند داد؛ امّا بهرام‌نپذیـرفت . خسرو بناچار بجنگ اورفت درنبردی که میان آن دورخ دادخسرو شکست یافته متواری‌شد وبشهر رومـی «سیرسیزیوم» رفت . درغیبت اوبهرام چوبین به‌تیسفون آمد ، و برتخت نشست وبدست خـود تاج برسرنهاد وبنام خود سکّه زد .

دراین اثناء خسرو ازسرحدّ روم گـذشته بـه پناه امپراطور «موریس» درآمد . روحانیّون وبرخی ازاشراف بابهرام بنای‌مخالفت

را گذاردند ، چه‌تحمّل پادشاهی اورا نمیکردند .

موریس قیصر روم، خسرو راباسپاهی مدد کرد بشرط آنکه شهر های «دارا» و«مایفریط» را که رومیان در جنگ گرفته بودند ، بروم واگذارد. خسرواین پیشنهاد را پذیـرفت و بمددنیروی قیصر درسنهٔ ۵۹۱ ازدجله گذشت و بـاسپاهیان بهرام جنگید واورا شکست داد . بهرام فرار کرد ودرحوالی «گنزك» آذربایجان ازقوای خسروپرویز شکستی خورد وبه ترکان پناه برد ، ودربلخ توطّن گزید؛ ولی دیـری نپائید که ظاهراً بتحریك خسرو بقتل رسید .

سرگذشت پرحادثهٔ بهرام چوبین درا ذهان ایرانیان تأثیرقوی کرده‌است وموجد افسانهٔ شیرینی بزبان پهلوی شده‌است که مطالب آنرا فردوسی درشاهنامه آورده‌است .

ششم شهریورماه

رشید وطواط

(متوفّی سال ۵۷۳)

رشیدالدّین محمّدبن عبدالجلیل بلخی کاتب،معروف برشیدوطواط، ازنویسندگان وشاعران وسخن سنجان قرن ششم هجری است .

دراواخر قرن‌پنجم در بلخ متولّد شده در زبان فارسی وعربی استادی یافته ودرخدمت«علاءالدّوله اتسز بن محمّد خوارزمشاه» تقرّب جسته وجزء نویسندگان درباراوشده‌است .

رشید درجنگ اتسز با«سلطان سنجر» جواب دوبیت انوری‌را

گفته‌است، که بسپاه سنجر فرستاده‌اند، وبهمین مناسبت پس از فتح قلعهٔ هزاراسب، سلطان سنجر قصد داشته است که او را بقتل رساند، امّا بوساطت «منتجب الدّین بدیع اتابك جوینی» او را مورد عفو قرار داده‌است.

وطواط درحدود سی‌سال درخدمت اتسز بسر برده‌است.

او آثار بسیار داشته که مهمّتر ازهمه «حدائق السّحر فی دقایق ـ الشّعر» است، درعلم بدیع. دیگر صد کلمه از کلمات علی علیه السّلام راپپارسی وعربی ترجمه وتفسیر کرده که به «صد کلمه» معروف است.

وطواط در سال ۵۷۳ هجری در گذشته است.

هفتم شهریورماه

ابوسهل کوهی

(متوفّی ۴۰۵)

ابوسهل ویجن بن رستم کوهی، ازمنجّمان معروف وصاحب‌نظر است.

مسقط الرّأس وی طبرستان است، امّاقسمت بیشترعمرخود رادر حوزهٔ علمی بغداد گذرانده است.

از آثار وی است: کتاب «پرگار» در دومقاله، کتاب «صنعت اسطرلاب» دردومقاله، کتاب «دوایرمتماسه»، کتاب در «استخراج ضلع مسبّع دردایره» و چند کتاب ریاضی دیگر.

کوهی بدستورمشرّف الدّوله پسر عضدالدّولهٔ دیلمی، برصد کردن

کواکب شروع کرد ودیری نکشید که مشرّف‌الدّوله درگذشت ، امّا ابن رستم کارخودرا ادامه داد ودرمدّتی نزدیك بسی‌سال رصدی تنظیم کرد که مورد مطالعهٔ علماء زمان واقع گردید ، و همه بصحّت آن گواهی دادند .

ابوسهل رصدخانه‌ای‌هم دربغداد بنا کرد که مدّتهامورداستفاده بود .

هشتم شهریورماه

سعدوراوینی

(قرن ٦-٧)

سعدالدّین وراوینی ، ازمردم آذربایجان بود ، ودراواخردورهٔ خوارزمشاهیان میزیست ، وبا « جلال‌الدّین خوارزمشاه» معاصربود .

کتاب «مرزبان‌نامه» را که «رستم بن شروین بافدی» از ملوك طبرستان ، بزبان طبری نوشته‌بود، بنام «خواجه ابوالقاسم‌ربیب‌الدّین هارون‌بن‌علی » وزیر « اتابك ازبك بن محمّد بن‌ایلدگز » که وی از ملازمان او بوده،تهذیب کرده است .

نهم شهریورماه

خواجه یوسف همدانی

(٤٤٠-٥٣٥)

ولادت ابویعقوب یوسف بن ایّوب همدانی، زاهد وشیخ صوفیّه

وسرسلسلهٔ خواجگان، درمرو ظاهراً درسال ٤٤٠ هجری بوده است .

بسال ٤٦٠ ببغداد رفته و درملازمت «شیخ ابواسحق شیرازی» فقه آموخته است .

دراصفهان وبخارا و سمرقند بوعظ وارشاد خلق پرداخته ودر همان شهرهااستماع حدیث کرده‌است‌وسپس بریاضت‌وعبادت ومجاهده پرداخته وبسال ٥٠٥ ببغداد عزیمت نموده و درمدرسهٔ نظامیّه مجلس وعظ داشته وقبول فراوان یافته است .

درطریقت شاگرد « ابوعلی فارمدی طوسی » بوده وتلقین ذکر ازو گرفته است .

از حکایات و مأثورات چنین پیداست که « سنجربن ملکشاه » بخواجه توجّه وازوتوّقع دعا داشته است .

مدّتها درهرات و مرو وسمرقند ساکن بوده وازشهری بشهری انتقال‌می کرده‌است ، تادر آخر هنگام عزیمت ازهرات بمرو بسال ٥٣٥ در راه درگذشت وهمانجا که فوت شد دفنش کردند .

جانشین وخلیفهٔ اوّل اودر سلسلهٔ خواجگان، ظاهراً « خواجه عبدالله برقی » بوده است .

دهم شهریورماه

محقق کرکی

(متوّفی سال ٩٤٠)

نورالدّین ابوالحسن علی بن عبدالعال عاملی کرکی، ملقّب«بشیخ-

العلائی» یا «محقّق ثانی» یا «محقّق کرکی» یکی، از علمای بزرك شیعه است که ویرا مجدّد مذهب شیعه دراوائل قرن دهم گفته‌اند، و با شاه طهماسب اوّل صفوی معاصر بوده ودر ترویج مذهب شیعه در ایران خیلی کوشیده است.

اجازهٔ محقّق کرکی دراجتهاد، ازشیخ «علی بن هلال جزائری» و«ابن المؤذّن» میباشد و«شهید ثانی» شاگرد اوست.

این فقیه دقیق، درروزعیدغدیر سال ۹۴۰ در نجف اشرف بدرود حیات گفت ودرهمان شهر مدفون شد، وبرخی مرگش را بسمّ نوشته‌اند.

از تألیفات اوست:

جامع المقاصد (درشرح قواعد علامه) درشش مجلّد ـ رسالهٔ جعفریّه ـ رسالهٔ رضاع ـ رسالهٔ صیغ عقودوایقاعات ـ حاشیهٔ شرایع ـ رسالهٔ جمعه ـ شرح الفیّهٔ شهید اوّل ـ حاشیهٔ ارشاد در دو مجلّد ـ رسالهٔ سبحه ـ وغیره.

یازدهم شهریورماه

استاد شمس الدین

از هنرمندان کاشی تراش قرن دهم هجری و از آثاروی تزئینات ایوان جبههٔ جنوبی مسجدجامع اصفهان است، که درزمان شاه طهماسب اوّل صفوی، باهتمام بانوی نیکوکار آغا سلطان، بدست این هنرمند انجام شده است.

میرعماد

(۹۶۱-۱۰۲۴)

میر عمادبن ابراهیم، از سادات سیفی حسنی قزوین، ملقّب بعمادالملک، ابتدا نزد مالك دیلمی وبعد محمّدحسین تبریزی، تعلیم خطّ گرفت ومسافرتی بآسیای صغیروحجاز کرد ودر مراجعت بایران جزو خوشنویسان «فرهادخان قرامانلو» از سرداران شاه عبّاس کبیر که‌در هرات بود، قرار گرفت وبسال ۱۰۰۷ بقزوین باز گشت وپس‌از گذشت یکسال باصفهان رفت و بدربار شاه عبّاس اوّل که از مشوّقین هنرمندان بودراه یافت وشاگردان بسیاری از طبقات مختلط بدور وی‌جمع شدند.

درمدّت شانزده سال اقامت خود در اصفهان، شاگردانی تربیت کرد که بعض آنها از استادان معروف خطّ نستعلیق بشمار میروند وازآنجمله‌اند: نورالدّین محمّدلاهیجی معروف بنورا- سیّدعلیخان جواهر رقم تبریزی - عبدالرّشید دیلمی معروف برشیدا - ابوتراب اصفهانی معروف بترابا - عبدالجبّاراصفهانی- محمّدصالح خاتونابادی- درویش عبدی‌بخارائی - گوهرشاد دخترمیرعماد.

میرعماد نزد شاه‌عبّاس مرتبتی ارجمند یافتو ازاین‌رو محسود اقران گردید و مخصوصاً رقیبی‌چون«علی‌رضای‌عبّاسی»داشت که‌شاهرا نسبت بوی‌نظر مهر مخصوص‌بود.

میرعماد مردی‌آزاده وبلند نظر و از جملهٔ معدود کسانی بود

که‌هنر را برای نفس‌هنردوست میداشت‌وبرای دست‌یافتن بحدّ نهائی هنرخود ازهمه چیز درمیگذشت؛ چنانکه‌این علوّ طبع‌وی رامعاندان باآب وتاب بسمع شاه‌عبّاس رسانیدند و کم کم کار اختلاف بالا گرفت، تاجائیکه‌منجرّ بقتل میرعمادبدست یکی‌ازسر کردگان بنام«مقصود-بیك» گردید .

میرعماد پایهٔ‌هنر خوشنویسی نستعلیق رادر جائی‌نهاد که دست هیچکس،چه‌درمدّت‌دوقرن‌قبل‌ازاو،چه‌درطیّ نیم‌قرن‌زمان‌خوشنویسی او وچه در طول چهارقرن‌بعداز او تااین زمان ، بآن‌جایگاه نرسیده است؛ واینکه‌بعض‌معاصرین،خطّ بعض خوشنویسان‌قرن‌اخیرراهم‌پایهٔ خطّ میردانسته‌اند، از راه تعصّب واین‌بحثی‌است که بایددرجای خود بشود .

میرعماددرلطافت‌قلم‌وقدرت کتابت‌واستواری‌وخوش‌اندامی‌حروف و کلمات وسطورو صفحه ، وتمام‌محاسنی که برای‌خطّ نستعلیق یاد کرده‌اند، اعجازمیکرد . هم‌خفیّ‌راخوش مینوشت‌وهم‌جلیّ رااستوار وشیرین .

آوازهٔ حسن خطّ میرعماد هم در زمان حیات خود ، با قطار کشورهای اسلامی دوید وقطعات خطوطش رادر ایران و هندوستان وعثمانی‌وغیره ، ببهای زر میخریدند وپادشاهان وبزرگان درهرعصر بداشتن‌خطوط وی در کتابخانهٔ خود مباهات میکردندومیکنند .

میرعماد در پایان‌عمر، سبك‌خاصّی در خطّ نستعلیق آورد که شیواترین شیوه هاست وهمان روش است که پس از سه قرن و نیم تاکنون کسی دیگر نتوانسته‌است ازآن نکته‌ای بگیرد .

از آثار خطوط میر، بمقدار بسیار در کتابخانه ها و مجموعه‌های خصوصی ایران و کشورهای بیگانه موجود و آنهاعبارتست از :

قطعات منفرد - رساله‌ها وجزوه‌ها ومرّقعات - کتابها - و یك کتیبه که در تکیهٔ «میرفند رسکی» در «تخت پولاد» اصفهان هنوز بجاست .

این آثار گرانبهای میراز قلم‌غبار تاشش‌دانگ وتاریخ تحریر آنها بین سالهای ۹۸۷-۱۰۲٤ است .

سیزدهم شهریورماه

بزرگمهر حکیم

بنابرمندرجات منابع شرقی، بزرگمهروزیرانوشیران و گویند وی‌در آغاز معلّم هرمز فرزند انوشیروان بود . چون شاه دانائی و ولیاقتش رادید اورا بوزارت برگزید .

درباب عقل و کفایت این‌وزیر داستانهای بسیار است وبسیاری ازسخنان حکیمانه و کلمات قصاررابانسبت‌میدهند .

بوزرجمهر در زمان خسرو پرویزو بامر او بقتل‌رسید .

متتبّعین اروپائی نتوانسته اند در بارهٔ بزرگمهر عقیدهٔ قطعی اظهار کنند، زیرا برای‌آنها معلوم‌نیست که‌او شخصیّت تاریخی داشته‌باشد.

انوری

اوحدالدّین محمّد انوری ، در اوائل قرن ششم در قریهٔ «مهنه» از ولایت «ابیورد» ناحیهٔ «خاوران» ، تولّد یافت و بهمین جهت ابتدا «خاوری» تخلّص میکرد وبعد «انوری» تخلّص یافت .

اوبا سلطان سنجر سلجوقی معاصر بود ودر سال ۵۴۲ هجری که سلطان سنجر با «اتسز خوارزمشاه»جنگ کرد وقلعهٔ «هزاراسب» را محاصره گرفت ، انوری دوبیت خطاب بسنجر سرود وآنرا برتیری نوشتند و بجانب لشکرگاه اتسز پرتاب کردند و رشید وطواط هم از سپاه اتسز بیتی‌در جواب گفت و آنرافرستادند .

هنگامیکه ترکان‌غزدرسال۵۴۸هجری، سلطان سنجررامغلوب واسیر ساختند ، انوری گریخت و چندی در شهرهای خراسان پنهان شد وبالاخره‌به‌بلخ‌رفت؛ امّا هجویّه‌ای در بارهٔ مردم بلخ گفته شد که بانوری نسبت‌دادند ومردم اورامورد آزارقرار دادند واوآزرده‌خاطر واندوهگین گردید .

در سال ۵۸۲ هجری ، انوری که درعلم نجوم نیز دست داشت پیشگوئی کرد که از اقتران سیّارات،باد سختی میوزد و عمارات را بر میاندازد وویران میسازد . مردم از این پیشگوئی بوحشت‌افتادند واتّفاقاً درآن روز نسیمی هم نوزید که برگی را تکان دهد ، از این جهت مردم انوری را مورد استهزاءِ وبدگوئی قرار دادند . و اوناچار از شهر مرو به نیشابور رفت و در آخرعمر دوباره به‌بلخ وارد شدو

درسال ۵۸۷ هجری وفات یافت .

انوری در قصیده قدرت زیادنشان داده ودیوانش قصاید متین و عالی دارد ودر غزلسرائی نیزدست داشته‌است .

پانزدهم شهریورماه

ابوسعید سجزی

(متوفّی سال ۴۱۴)

ابوسعیدمحمّدبن عبدالجلیل سجزی (سیستانی) ازریاضی‌دانان نامی‌معاصر عضدالدّولهٔ دیلمی است . از آثار متعدّد او در ریاضیات عبارتست از :

جامع شاهی، که بنام عضدالدّولهٔ دیلمی‌تألیف گردیده واهمیّت بسیار دارد .

کتاب‌المدخل، درنجوم که بنام ابوجعفر احمدبن محمّدصفّاری نوشته شده است .

کتاب‌المعانی فی‌احکام‌النّجوم ،

کتاب‌الدّلائل‌فی‌احکام‌النّجوم ،

منتخبی از کتاب‌الالوف ابومعشربلخی ،

کتاب‌الموالید ،

تحصیل‌القوانین

چند رساله مهّم نیزازاوبجا مانده است ، از جمله‌رساله‌ای‌تحت عنوان «فی مثلّث حادی‌الزّوایا من‌خطّین مستقیمین مختلفین» .

شانزدهم شهریورماه

شمس قیس رازی

شمس الدّین محمّدبن قیس ، ازمردم ری بود ؛ امّا مدّتی درماوراءِ النّهر وخوارزم و خراسان میزیست ودر سال ٦١٤ در فتنهٔ مغول ، با «علاءِالدّین محمّد خوارزمشاه» بعراق آمد ، و تاسال ٦١٧ که‌وی از لشکریان‌مغول گریخت ، بااو بود . بعد درحدود سال ٦٢٣ از عراق بفارس‌رفت وبدربار «اتابك سعدبن‌زنگی» راه‌یافت وندیم او شد . سپس‌در دربارپسرش «ابوبکر» نیز بود .

وی مؤلّف کتاب معروف «المعجم فی‌معائیر اشعار العجم» است که‌در سال ٦١٤، درمرو طرح آنرا ریخته و در حوادث ٦١٧ از میان رفته‌است ، وپس‌از مدّتی روستائیان کوهپایه‌های عراق، اوراق آنرا باو رسانیدند و او در سال ٦٣٠ تألیف آنرا بپایان برد .

کتابهای‌دیگری‌نیز داشته‌بعنوان«المعرب‌فی‌معائیر اشعار العرب» و«کافی فی‌العروضین» و «التّوافی» و کتاب «حدائق‌العجم» که گویا از میان رفته‌است .

هفدهم شهریورماه

شیخ عبدالقادر گیلانی

(٤٧١ – ٥٦١)

شیخ محیی‌الدّین ابومحمّد عبدالقادربن ابی صالح موسی‌جنگی

دوست گیلانی ، از مشاهیر مشایخ صوفیّه وشیخ طریقهٔ قادریّه است .

در روز وماه تولّد او، با اینکه در احوالات شیخ کتب فراوان در دست است، اختلاف کرده‌اند. ظاهراً ولادت او در قریهٔ «بشتیر» از توابع گیلان، در شب اوّل رمضان سال ٤٧١ هجری اتّفاق افتاده است.

خود اواز سادات حسنی ومادرش « امّ الخیر أمة الجبّار فاطمه » دختر«ابی عبدالله صومعی »را نیز گفته‌اند ازسادات حسینی بوده است .

در بدایت حال علوم ادبی را از ابوزکریّای تبریزی اخذ کردواز هیجده سالگی (بسال ٤٨٨) ببغداد رفت و در آن شهر از « ابوبکر محمّدبن احمد » و « ابوالقاسم علی بن احمد بن بیان »و « ابوطالب بن یوسف » علم حدیث فرا گرفت وسپس بنزد « علی بن ابی سعد مخرمی » ودر مدرسهٔ او فقه آموخت ودر یادداشتن علم ودانش کوشش فراوان کرد وملازم سیاحت ومجاهده وریاضت وتفکّر درتنهائی شد.

علی بن ابی سعد مخرمی ، مدرسهٔ خود را بوی تفویض نمود و او در آن مدرسه بوعظ وارشاد پرداخت وآوازهٔ زهد وتقوای او بهمه جا کشید. خرقهٔ مشایخ را ازدست ابوسعدمخرمی پوشیده ومخرمی ازدست « ابوالحسن علی بن محمّد قرشی» خرقه ارشاد گرفته است .

لقبهای متعدّد مثل « غوث الثّقلین »و«شیخ کلّ»و« شیخ مشرق» و « محیی الدّین » داشته است.

در میان مردم بغداد قبول فراوان یافته و مثل اینست که در حالات و مأثورات و حکایات هیچ یك ازمشایخ ، این تعداد کتاب و رساله که در باره اونوشته‌اند، نوشته نشده و ازاین قبیل است :

بهجة الاسرار ومعدن الانوار ، تألیف نورالدّین علی شطنوفی ؛ ودرّ الدّارین ، تألیف سیّد غلامعلی قادری موسوی ؛ ملفوظ قادریّه ، تألیف شیخ عفیف الدّین عبدالمبارك و کتب دیگر .

در روز و ماه درگذشت او نیز اختلاف کرده اند ؛ ولی همهٔ مورّخین وصاحبان کتب رجال،درگذشت او رادر سال ٥٦١ هجری دانسته اند . نودسال‌عمر کرده است وظاهراً درگذشت‌اودرشب‌شنبهٔ هشتم ربیع الاولی سال ٥٦١ بوده ودرهمان مدرسه که وعظ و ارشاد میکرده بخاك سپرده شده است .

از تألیفات اوست :

کتاب بشائرالخیرات ـ کتاب الغنیة لطالبی طریق الحقّ عزّوجلّ ـ کتاب الفتح الرّبّانی و الفیض‌الرّحمانی ـ کتاب فتوح الغیب و کتاب الفیوضات الرّبانیّة فی الاوراد القادریّه .

دیوان اشعاری نیز ازو باقی مانده که بدیوان « غوث اعظم » معروف است.

هجدهم شهریورماه

علامهٔ حلی

(٦٤٨ - ٧٢٤)

ابومنصور آیة‌الله جمال الدّین حسن بن یوسف بن علی بن مطّهر حلّی ، مشهور بعلاّمهٔ حلّی یا علاّمه ، ازعلمای بزرگ شیعه ومتولّد در ٢٩ رمضان ٦٤٨ درحلّه میباشد .

علاّمه از کودکی بجودت ذهن معروف بوده ونزد پدر خویش « شیخ سدیدالدّین یوسف » و بعد پیش « سیّد جمال الدّین طاوس » و « سیّد رضی الدّین علی بن طاوس » و « ابن میثم بحرانی » شارح نهج البلاغه و « خواجه نصیرطوسی » و « نجم الدّین کاتبی قزوینی »، بتحصیل علوم عقلی و نقلی پرداخت وبسرعت شهرت یافت ودر زمان اولجایتو (۷۰۳ - ۷۱۶) باتّفاق پسرش فخرالمحقّقین ، بسلطانیّه آمد و بترویج و اشاعهٔ مذهب شیعه اشتغال ورزیدوباین منظور با « خواجه نظام الدّین عبدالملك مراغی » و عدّه‌ای دیگر ازعلمای سنّت بمناظره پرداخت .

یکی ازوجوه‌اهمیّت علاّمه‌اینست که تجدیدبنای مذهب شیعه قبل ازصفویّه در نتیجهٔ کوشش های خود واوشاگردانش صورت‌وقوع یافته است.

علاّمه پیش‌از۷۰جلد کتاب درفقه واصول‌و کلام‌ومنطق‌ورجال تألیف نموده است که معروفترین آنها عبارتند از :

تبصرة المتعلّمین ، در احکام دینی - انوار الملکوت ، در کلام - خلاصة الاقوام ، درعلم‌رجال - جواهرالنّضید، درمنطق - قواعدالاحکام ، واز کتب‌فقهی درسی : تذکرة الفقها ، در فقه شیعه - کتاب المراد ، در شرح تجرید استاد خود خواجه نصیرالدّین طوسی - نهج الحقّ و کشف الصّدق ، درتقدیر عقاید شیعه که برای اولجایتو نگاشته است - تلخیص المرام ، درمعرفت احکام - نهج الایمان ، در تفسیر قرآن - مختلف الشّیعة ، در احکام شریعت - مبادی الاصول ، در علم اصول ،

نهایة المراد ، درعلم کلام - منهاج الیقین ، دراصول دین - نکت بدیعة فی تحریر ذریعة ، در اصول فقه وامثال اینها .

نوزدهم شهریورماه

استاد شمس‌الدین محمد

ازمعماران زبر دست قرن دهم وازآثار وی بنای سردرمسجد قطبیّه دراصفهان است که بامرشاه طهماسب اوّل صفوی، بتاریخ ۹۵۰ ساختمان آنرا بپایان رسانیده است .

کتیبهٔ این بنا بخطّ زیبای ابوسعید امامی است .

بیستم شهریورماه

علی رضای عباسی تبریزی

از معروفترین خوشنویسان دورهٔ شاه عبّاس اوّل صفوی است. درخطّ ثلث درزمان خود نظیرنداشت ونستعلیق را استادانه مینوشت.

علیرضا دردربار شاه عبّاس کبیر بسیارمعزّز بود وشاه ازتشویق واحترام وی دقیقه‌ای فرونمیگذاشت .

ازآثارخطوط ثلث وی کتیبه های : سردرعالی‌قاپوی قزوین ، وسر در ورودی و گلوی زیر گنبد وداخل گنبد مسجد شیخ‌لطف‌الله ، وسردر ورودی مسجد شاه اصفهان که تاریخ ۱۰۲۵ دارد ؛ هنوزباقی است ونمایندهٔ بهترین کتیبه های ثلث میباشد .

از خطوط نستعلیق وی قطعات متعدّد موجود است .

حیاتش تا سال ۱۰۳۸ معلوم است وسال وفاتش معلوم نیست.

بیست ویکم شهریورماه

رستم فرخ زاد

رستم فرّخ هرمز ، یا رستم فرّخ زاد ، یکی از سرداران دلاور ایران است که در پایان دورهٔ ساسانیان حکومت خراسان داشت.

درسال چهاردهم هجری (۶۳۵ میلادی) پس از آنکه « عمربن خطّاب » از کار های شام فراغت یافت ، مصمّم شد بایران حمله برد و برای نیل باین مقصود « سعدبن ابی وقّاص » را بسر کردگی برگزید و لشکری ازسی هزار نفرعرب تهیّه کرده روانه ایران ساخت.

یزدگرد پادشاه ساسانی هم لشکری بسر کردگی رستم فرّخ هرمز بیاراست که عدّهٔ آنرا یکصد وبیست هزارتن نوشته‌اند .

سعدوقّاص درقادسیّه خیمه برافراشت ، ورستم «نهرالعتیق» رابا خاك وخاشاك وچوب ونی پر کرده از آن عبورنمود ودر مقابل لشکر عرب صف آرائی نمود ، درآنروزسعد قادر برجنگ نبود و « خالدبن عرفطه » را مأمور کار زار ساخت . اسبهای سواران عرب در مقابل فیلان لشکرایران رم کرده وفرارنمودند وبااینکه پیادگان مقاومت کردند ، جناحین لشکر عرب در مضیقه افتاد و باشارهٔ سعد که ناظر اوضاع بود، گروهی‌ازتیر اندازان عرب فیل سواران را هدف ساخته آنها را بزمین افکندند وبدین وسیله عرب توانست حملهٔ رستم راردّ

کند وازشکست حتمی نجات یابد .

دراین روزرویهمرفته خسارت لشکرعرب بیش ازایرانیان بود. روزدوّم لشکری بکمك عرب ازشام رسید. هنگام مبارزه سه تن از سرداران ایرانی که ازآنجمله « بهمن ذوالحاجب » و « بندوان » بودند، کشته شدند.

روز سوّم عربها فیلان را زخمی کرده آنها را ازمیدان کارزار بدر بردند . این نکته قابل توجّه است که لشکر رستم اغلب از افراد تازه کاروجنگ نیازموده تشکیل شده بود ونیز هنگام کارزارطوفانی سهمگین برخاست وگرد وغباروشدّت باد پشت برعرب وروی برلشکر ایران داشت وطولی نکشید که «هرمزان» حکمران شوش و«فیروزان» عقب نشستند .

درهمان احوال تندباد عجیبی برخاست وچادری که تخت رستم زیر آن قرار گرفته بود ، بر کند . رستم بزیربار قاطری پناهنده گشت. «هلال» نام عرب بدون اینکه بداند زیرآن بار کیست، طناب آنرا برید لنگه‌ای از بارقطع شد ورستم را صدمه رساند . بوی مشك شخصیّت رستم را فاش کرد . رستم خود را درنهرالعتیق انداخته بنای شنا گذاشت. هلال اورا دنبال کرد وپای وی بگرفت وبساحل آورد و بکشت و آنگاه فریاد برآورد « قتلت رستم وربّ الکعبة » . این ندا وحشتی در لشکر ایران انداخت و موجباب شکست آنان را فراهم ساخت .

بیست ودوم شهریورماه

جمال‌الدین اصفهانی

(متوفّی سال ۵۸۸)

جمال الدّین محمّدبن عبدالرّزاق اصفهانی ، ازشاعران معروف قرن ششم هجری‌است .

او دراصفهان دوخاندان بزرگ: یکی « آل‌خجند » ودیگری « آل صاعد » را در قصاید خود مدح کرده و در ساختن غزل استادی نشان داده است ؛ بطوریکه غزلیّات اوبعد ها مورد تقلید و اقتباس غزلسرایان دیگرقرار گرفته است .

جمال الدّین ، «ارسلان‌بن طغرل» و «نصرةالدّین جهان پهلوان ایلدگز» را نیز مدح گفته‌است.

وفات اوبسال ۵۸۸ هجری اتّفاق افتاده است.

بیست وسوم شهریورماه

شیخ روزبهان بقلی

(۵۲۲ـ۶۰۶)

شیخ ابو محمّد روزبهان بن ابی نصر بقلی فسائی شیرازی ، معروف‌بشیخ شطاح‌بسال ۵۲۲ درشهرفسا ازتوابع فارس‌تولّدیافته است .

در اوایل حال بعراق‌و کرمان‌وحجازوشام‌مسافرت کرده‌است‌و با«شیخ‌ابوالنّجیب سهروردی» دراسکندریّه بنزد «صدرالدّین‌ابوطاهر احمد بن محمّد سِلفهٔ اصفهانی» صحیح بخاری را استماع کرده‌است .

استاداو درفقه « ارشدالدّین ابوالحسن علی نیریزی » بوده ، و خرقه از دست «شیخ سراج الدّین محمود بن‌خلیفة بن عبدالسّلام بن احمدبن سال به » پوشیده‌است‌و در اطراف شیراز و کوهستانهای آن بریاضتهای شدید اشتغال داشته وهمیشه درحالت وجد دائم واستغراق بوده است.

بنابر منقول ، مدّتها در مکّه مجاور بوده است و در مراجعت شیراز، بمدّت زیاددرجامع عتیق بوعظ وارشاد پرداخته است.

در اوایل حال از اصحاب سماع بوده و در آخر از آن اعراض کرده است و سپس دردروازهٔ«خدّاش» شیراز رباطی ساخته و در آن بتربیت مریدان‌واطعام آیندگان وروندگان‌عمر گذرانده‌است‌وعاقبت بفلج‌دوچارشده ودرمنتصف‌محرّم‌سال۶۰۶هجری در گذشته‌است‌وجنب رباط قدیم که بعداً توسعه یافته بخاك رفته است.

آثارتکیه ومزار شیخ بقلی تاچند سال گذشته درجنوب شرقی شیرازباقی‌ومطاف اهل حال‌بوده‌است وامروزهم‌سنگ خانهٔ جاویدانی او در محلّهٔ « بال کفت » شیراز پیدا ست .

درحالات وسخنان و کرامات شیخ روزبهان بقلی نوهٔ او « شیخ شرف الدّین ابراهیم بن شیخ الاسلام صدر الدّین، روزبهان ثانی » کتابی باسم « تحفة العرفان فی ذکر سیّد الاقطاب روزبهان » ترتیب داده است.

از تألیفات اوست : کتاب عبهرالعاشقین - کتاب منهج‌السّالکین - عرائس‌البیان فی حقایق‌القرآن - کتاب مشرب الارواح - کتاب منطق

الاسرار - کتاب شرح الطّواسین ، و چند کتاب دیگر.

بیست وچهارم شهریورماه

وصاف الحضرة

شهاب الدّین عبدالله فرزند عزّ الدّین فضل الله مشهور بوصّاف الحضرة در حدود سال ۶۶۳ در خاك ادب پرور شیراز متولّد شد وفنون ادب را با مراتب دیگر دانش فرا گرفت وبخدمت عمّال دیوان در آمد.

وصّاف دراندك مدّتی توجّه « خواجه صدرالدّین احمد خالدی زنجانی» را که به‌نیابت امیرمغول درسر زمین فارس حکومت‌میکرد، بخود معطوف داشت واز خواصّ او گردید . وصّاف ازاین خواجه که بعداً بوزارت « کیخاتو»رسید، مدح بسیار کرده‌است‌وسپس باخاندان « خواجه رشید الدّین فضل‌الله » وزیر بزرگوار ودانشمند « غازان »و «اولجایتو»آشنائی‌حاصل‌نمود وتاریخ معروف خودرا بوسیلهٔ وی‌بنظر هردو ایلخان رسانیده مورد محبّت آنان‌قرار گرفت.

تاریخ وصّاف بنام «تجزیة‌الامصاروتزجیةالاعصار» اگرچه سبکی متکلّف ومصنوع دارد ، ولی‌ازجهت‌تشریح‌اوضاع زمان‌ایلخانان‌مغول اهمیّتی بسزا دارد .

بیست وپنجم شهریورماه

شهیداول

(۷۸۶-۷۳۴)

شیخ اجلّ افقه ابوعبدالله محمّد بن جمال الدّین مکّی بن شمس الدّین

محمّد دمشقی عاملی ، از قدمای محقّقین شیعه است که پس‌از محقق، افقه فقهای آفاق شمرده میشود و برای اهمیّت وی همین بس که کلیّهٔ طرق اجازهٔ فقهای شیعه بوی میپیوندد .

شهید اوّل در آغاز شباب نزد شاگردان علاّمه بتحصیل پرداخت و «فخرالمحقّقین» پسر «علاّمهٔ حلّی» در سال ۷۵۱ باو اجازه داد . همچنین از «عمیدالدّین» و «شمس الائمّهٔ کرمانی شافعی» و عدّه‌ای دیگر اجازه دارد و گویند از هزار نفر اجازه اجتهاد داشته است .

شهیداوّل دردمشق ، بتاریخ پنجشنبهٔ نهم جمادی الاوّل سال ۷۸۶ بسنّ ۵۲ سالگی در زمان سلطنت «برقوق» از امرای برجی، بفتوای دوتن از قضاة آن شهر : «قاضی برهان الدّین مالکی» و «عبّادبن جماعة شافعی» کشته شد . قبل از کشته شدن در یکی از قلاع شام یکسال زندانی بوده است که «لمعهٔ دمشقیّه» را بنا بگفتهٔ خودش در این محبس، درهفت روز نگاشته است.

ازتألیفات اوست : غایة المراد - کتاب ذکری - دروس شرعیّه ، درفقه امامیّه - جامع ، درذکر فوائد - دوشرحی که برتهذیب‌الاصول علاّمه‌نوشته‌است - کتاب‌بیان ، درفقه - رساله‌درتفسیر باقیات‌صالحات- کتاب لمعه که آخرین کتاب اوست - کتاب اربعین حدیث - رسالهٔ الفیّه - رسالهٔ تکلیف- کتاب قواعد- کتاب مزار- رسالهٔ اجازات- حواشی برقواعد علاّمه ، وغیر اینها .

بیست وششم شهریورماه.

استاد علی اکبر اصفهانی

ازمعماران چابك دست قرن یازدهم ایران واز آثاروی ساختمان مسجد شاه اصفهان است که بنای آن بسال ۱۰۲۵ بپایان رسیده است.
از نفایس آثارهنرهای ظریفهٔ این مسجد کتیبه های آنست که بخطّ هنرمند شهیر علی رضای عبّاسی وعبدالباقی تبریزی میباشد.

بیست وهفتم شهریورماه

عبدالباقی تبریزی

(متوفّی سال ۱۰۳۹)

ازمعاریف خوشنویسان دورهٔ شاه عبّاس بزرگ صفوی ودرخطوط ثلث ونسخ ورقاع، ازاساتید واز جملهٔ شاگردان علاءالدّین تبریزی است.
ویراجزو حکماء وعرفاء وشعراء آورده اندو گویند بسیار مهربان ودرویش مشرب بوده ودرشعر «باقی» تخلّص کرده است.
بعضی از اوقات را در بغداد گذرانیده است و هنگامیکه بنای مسجد سلطانی اصفهان بپایان رسید، شاه عبّاس بزرگ اورا باصفهان خواندو عبدالباقی بعض کتیبه‌های مسجد را بخطّ زیبای خود نوشت که هنوز باقی است.
وفات عبدالباقی بسال ۱۰۳۹ اتّفاق افتاد.

بیست وهشتم شهریورماه

طاهر ذوالیمینین

موقعی که میان امین و مأمون فرزندان هرون الرّشید برسر

خلافت کار بجنگ وجدال کشید، طاهر بن حسین معروف به «ذوالیمینین» بکمك لشکر خراسان، خدمات مهمّی نمود و رشادت بسیاری بخرج داد.

در سنهٔ ۱۹۵ «علی بن عیسی» را که با لشکری بسیار، از طرف امین بجنگ او شتافته بود، در حدود ری شکست فاحش داد و علی بن عیسی را کشته سر اورا برای مأمون فرستاد. همچنین لشکر دیگر امین را که بریاست «عبدالرّحمٰن بن جبلة» از طرف بغداد آمده بود، در نزدیکی همدان مغلوب نمود و سال بعد اهواز و واسط و مداین را بگرفت.

بغداد پایتخت خلافت بنی‌عبّاس، در سال ۱۹۸ بدست طاهر افتاد وامین کشته شد وخلافت بمأمون رسید.

مأمون بپاس خدمات طاهر، اورا از بغداد بخراسان فرستاد و حکومت این خطّه را بدو داد (سال ۲۰۵ هجری).

دو سال بعد موقعی که طاهر بالای منبر خطبه میخواند بجای آنکه مأمون را دعا کند گفت:

«اللهم أصلح امّة محمّد بما أصلحت به اولیائك وأكفنا مؤنته من بنی علیّا .... الخ»

درهمان حال مطلب را بخلیفه نگاشتند وقصد عزل اورا نمودند. طاهر شب بخانه رفت، بخفت و بمرد. بامدادان بزرگان و کسانش بدرگاه آمدند وچون دیدند که دیرتر بیرون آمد، از حال او پرسیدند ودانستند که مرده است.

سبب مرگش را از خادمی که بود جویا شدند. خادم پاسخ داد

که شامگاهان بخانه آمد ونماز شام وخفتن بگزارد؛ سپس خود را در بستر پیچید واین عبارت فارسی را بگفت وبخفت « در مرگ نیز مردی باید ».

بیست‌ونهم شهریورماه

خاقانی شروانی

(۵۲۰ـ۵۹۵)

افضل‌الدّین بدیل بن علی نجّار ، خاقانی شروانی ، از شاعران معروف قرن ششم هجری، درسال ۵۲۰ هجری درشروان متولّد شد .

پدرش پیشهٔ نجّاری داشت‌ومادرش از نسطوریان تازه‌مسلمان بود.

خاقانی درظلّ تربیت عمویش«کافی‌الدّین‌عمربن عثمان» پرورش یافته بعدازمرگ‌اوبوسیلهٔ «ابوالعلاء گنجوی» شاعربدربار«شروانشاه منوچهر » معرّفی شد وپس از«منوچهر» مدّاح فرزندش « خاقان کبیر ابوالمظفّر اخستان بن منوچهر »گردید .

خاقانی قبلا « حقایقی » تخلّص میکرد و بعد از معرّفی بدربار خاقان شروانشاه ، به « خاقانی » متخلّص گردید .

خاقانی درسال۵۵۱ هجری با اجازهٔ شروانشاه اخستان ، بسفر حجّ رفت ودرهمین‌سفرمثنوی‌معروف « تحفةالعراقین»را بنظم‌آورد.

پس ازاین ، باردیگرنیز بمسافرت مکّه رفت وهنگام بازگشت از این سفر ، از دیدن خرابه‌های مدائن متأثّرشد و قصیدهٔ معروف «ایوان مدائن» را سرود .

درحدود سال ۵۶۹، قریب هشت ماه نیز در زندان بسر برد . یکبار نیز بقصد مسافرت خراسان که بآن اشتیاق فراوان داشت ، از شروان خارج شد ؛ امّا در ری بیمار گردید و به تبریز باز گشت و تا پایان عمر بمسافرت خراسان توفیق نیافت .

دیوانش در حدود ۱۷ هزار بیت دارد و بچاپ رسیده است .

خاقانی در سال ۵۹۵ هجری در گذشت و در «مقبرة الشّعراء» تبریز مدفون گشت .

سی ام شهریورماه

ابو سعید عبیدالله

(متوفّی سال ۴۵۰)

ابوسعید عبیدالله بن جبرائیل بن عبدالله بن بختیشوع ، از پزشکانی است که در علوم طبیعی وداروسازی نیز پیشرفت زیاد کرده است.

پدر ابوسعید « جبرائیل » طبیب مخصوص عضدالدّولهٔ دیلمی بود وبعداً بوسیله این پادشاه ببغداد احضار گردید تا درزمرهٔ پزشکانی که « بیمارستان عضدی » بغداد را اداره می کردند ، قرار گیرد .

ابوسعید در رشته های مختلف طبیعی ، آثار معتبری دارد از جمله : الرّوضة الطبیعیّة ــ نعت الحیوان ومنافعه ــ طبایع الحیوان و خواصّها ومنافع اعضائها .

سی‌ویکم شهریورماه

عطاملك جوینی

(۶۲۳ - ۶۸۱)

علاءالدّین عطاملك جوینی ، برادر «خواجه شمس‌الدّین محمّد صاحبدیوان » وفرزند «بهاءالدّین محمّد جوینی » ، درسال ۶۲۳ هجری متولّد ودرسنّ بیست سالگی واردکارهای دیوانی شده است .

پیش ازحملهٔ « هلاکو » سفری بمغولستان کرد و سپس در سال ۶۵۷ از طرف همین ایلخان بحکومت بغداد وتمام عراق منصوب شد وتاسال ۶۸۰ یعنی‌زمان « اباقا » و «سلطان احمد » باین مهمّ باقی بود و چنان بآبادی آنسر زمین کوشید که گویند بغداد درآن عصر از دوران خلفای عبّاسی آبادتر گردید . با اینحال این مرد بزرگوار ازسعایت دشمنان کینه توز خود در دستگاه مغول رنجها کشید ، و سرانجام در چهارم ذی‌الحجّهٔ سال ۶۸۱ از سختی اندوه و رنج بدورد زندگی گفت .

«تاریخ جهانگشا» که‌احوال قبائل تاتار وحملات چنگیز وپادشاهی خوارزمشاهیان و سر گذشت ملاحده را به تفصیل بیان‌میکندو یکی ازبهترین تواریخ قرن هفتم‌هجری‌است، ازآثار گرانبهای‌جوینی‌است که‌آنرا در سه جلد تألیف کرده است .

شیخ نجم‌الدین کبری

(۶۴۰-۶۱۸)

ولادت ابو الجنّاب احمد شیخ نجم‌الدّین کبری خیّوقی خوارزمی، محتملاً در حدود سال ۵۴۰ هجری اتفاق افتاده است.

در کودکی علوم مقدّماتی را فرا گرفته و در کسب حدیث و علوم قرآنی و علوم باطن، بسیاحت بلاد رفته است. در نیشابور از «ابو المعالی فراوی» و در همدان از «حافظ ابو العلاء»، و در اسکندریّه از «ابو طاهر سلفی» حدیث شنیده است و «عبدالعزیز بن هلال» و «ناصر بن منصور» و شیخ سیف‌الدّین باخرزی» و دیگران ازو حدیث روایت کرده اند.

خرقهٔ ارشاد اصلاً از «شیخ اسمعیل قصری» گرفته و نسبت طریقت از طریق «شیخ عمّار یاسر بدلیسی» درست کرده است.

بوی لقب «طامّة الکبری» و «شیخ ولی تراش» نیز داده‌اند.

شاگردان و خلفای شیخ نجم‌الدّین کبری، از قبیل «شیخ فرید‌الدّین عطّار» و «بابا کمال جندی» و «شیخ رضی‌الدّین علی لالا» و «شیخ سعدالدّین محمّد حمّویی» و «شیخ نجم‌الدّین رازی» و «مجدالدّین بغدادی» و «بهاء ولد»، از اعاظم طریقهٔ کبراویّه و بزرگان دیگر همه از اکابر طریقهٔ ارشاد و تصوّفند.

سلسلهٔ کبراویّه قدرت روز افزون داشته‌اند و ازاین‌رو ویاعلل دیگر محمّد خوارزمشاه با ایشان دشمنی فراوان می کرده، تا آنجا

که دستور داده است تا «شیخ مجدالدّین بغدادی» از بزرگان خلیفگان وپیروان شیخ کبری را در جیحون انداخته‌اند. خود او نیز در فتح خوارزم بدست لشکر مغول بسال ۶۱۸ هجری (ظاهراً در هفتاد و هشت سالگی) بشهادت رسیده است.

در باب واقعهٔ قتل او نقل کرده‌اند که «چون چنگیز خان آوازهٔ شیخ نجم‌الدّین شنیده بود، بوی کس فرستاد که من خوارزم را قتل خواهم کرد؛ آن بزرگ باید که از میان ایشان بیرون رود و بما پیوندد. شیخ رحمة‌الله علیه در جواب گفت که هفتاد سال با تلخ و شیرین روزگار در خوارزم با این طایفه بسر برده‌ام اکنون که هنگام نزول بلاست اگر بگریزم از مروّت دور باشد.»

از تألیفات اوست: رسالهٔ الخائف الهائم عن لومة اللّائم - رسالهٔ فواتح الجمال - رسالهٔ منهاج السالکین.

دوم مهرماه

شهید ثانی

(۹۱۱-۹۶۶)

شیخ اجلّ زین‌الدّین علی‌بن احمد عاملی جبعی، معروف بابن‌الحجّة یاشهید ثانی، از فقها وعلمای محقّق و متبحّر وثقه وپرهیزکار شیعه است.

ابتدا نزد پدر خود تعلّم نمود ودر سال ۹۲۵ برای تحصیل بقریهٔ «میس» پیش «علی‌بن عبدالعال میسی»، واز آنجا در ۹۳۳ نزد «سیّد

حسن بن جعفر بن قتون» رفت و بعد بدمشق سفر کرد و پیش «شمس الدّین محمّد بن علی» و «شیخ احمد بن جابر» تلمّذ جست.

در ۹۳۷ بمصر برای کسب علوم از علمای سنّت مسافرت نمود و در ۹۴۴ بمکّه برای حجّ مشرّف شد.

در سال ۹۵۱ بممالك عثمانی و قسطنطنیّه آمد و سلاطین عثمانی مدرسهٔ «نوریّهٔ» بعلبك را باو تفویض کردند که در آن بتدریس فقه مذاهب خمسه مشغول بود، تا آنکه حسّاد بعلّت شهرتی که کسب کرده بود، از وی نزد سلطان سلیم خان دوّم خلیفهٔ عثمانی (۸۲۶ - ۹۷۴) بد گفتند و سر او در قسطنطنیّه بریده شد.

شهید خیلی پر کار بود و شمارهٔ کتب مؤلّفهٔ او را دو هزار نوشته‌اند، که صد جلد آنها را بخطّ خود نگاشته است. اینك نام معدودی از کتب او را اینجا ذکر میکنیم:

شرح لمعه، در دو مجلّد، که آخرین و مهمّترین کتابهای اوست و بتصریح خود او در شش ماه و شش روز تألیف شده است. مسالك، که عدّه‌ای از علما بر آن حاشیه دارند. شرح ارشاد، معروف بروض الجنان. شرح الفیّه، مسمّی بمقاصد علیّه. حاشیه بر مختصر نافع. رسالهٔ اسرار الصّلوة. کتاب رجال و نسب. رسالهٔ اسلامبولیّه در واجبات عینیّه. رساله در تحقیق اجماع و غیر اینها.

سوم مهرماه

استاد محمد رضا

محمّد رضا بن حسین، بنّای اصفهانی، از زبردست‌ترین هنرمندان قرن دهم و یازدهم ایران و اثر جاویدان وی بنای مسجد شیخ لطف‌الله زیباترین بنای تاریخی اسلامی جهان است که در زمان سلطنت شاه عبّاس بزرگ صفوی، بدست این هنرمند از سال ۱۰۱۲ تا ۱۰۲۸ ساخته و پرداخته شده است.

چهارم مهرماه

نورای لاهیجی

نور الدّین محمّد لاهیجانی معروف بنورا و ملقّب بخوشنویس ایران، از شاگردان میر عماد بود و خطّ نستعلیق را از همهٔ شاگردان میر بوی شبیه تر می‌نوشت.

نورا در زمان شاه عبّاس اوّل دستگاه عظیم داشته و از شاه مهربانی بسیار می دیده است.

هنگام قتل میر عماد، نورا شاگردوی، رنجیده از اصفهان بلاهیجان رفت؛ ولی پس از اندك زمانی شاه عبّاس وی را باصفهان فراخواند و دوباره اورا بکار کتابت مشغول کرد.

از آثار شیوای نورا، قسمتی از یك نسخهٔ «جوامع الحکایات عوفی» است در کتابخانهٔ سلطنتی، که بسال ۱۰۴۸ کتابت آنرا آغاز نهاده و بسال ۱۰۵۰ یعنی آخرین سال حیات خود، کتابت آنرا ناتمام گذارده است.

پنجم مهرماه

ابومسلم خراسانی

(مقتول سال ۱۳۷)

در نام و نسب ابومسلم اختلاف کرده‌اند، برخی نوشته‌اند که نام ونسب او «ابراهیم بن عثمان بن بشّار بن سدوس بن جودرز» (معرّب گودرز) وازفرزندان «بزرگمهر بختگان» است کنیهٔ اورا «ابواسحق» دانسته‌اند.

مولدش را اصفهان ومنشأش را کوفه انگاشته‌اند. برخی دیگر اورا از روستای «فندین» در مرو ازدیهی بنام «سنجر» ویا «ماخوان» قلمداد کرده وخراسانی شمرده‌اند.

آنچه‌درزندگی ابومسلم بحقیقت نزدیك است، آنست که پدرش اورا درهفت سالگی بسرّاجی سپرد تاباخود بکوفه برد وچون ابومسلم به «ابراهیم بن محمّد بن علی بن عبدالله بن عبّاس» پیوست، ابراهیم او را گفت «نام‌خویش بگردان، چه در کتب یافته‌ام کارما تمام‌نشود مگر باتغییر نام تو.» پس ابومسلم از آنزمان خودرا به «عبدالرّحمن بن مسلم» مسمّی وبه «ابومسلم» مکنّی ساخت.

ابومسلم از کودکی آثار بزرگی در ناصیه‌اش هویدا بود و چون داعیان عبّاسی اورا بدیدند، پسندیدند ودرسنهٔ ۱۲۷ باخودبمکّه نزد «ابراهیم بن محمّد» بردند وازاین پس ابومسلم درسفروحضر باابراهیم یار بود.

ابراهیم درسنهٔ ۱۲۸ ابومسلم را که بقولی نوزده ساله وبگفته‌ای

سی و سه ساله بود ، بخراسان فرستاد و بیاران خود نوشت که من فرمان خویش را براوخوانده‌ام، پس شما فرمان اورا بشنوید واز او پیروی کنید وبسال ۱۲۹هجری بود که‌ابراهیم بابومسلم نوشت تادعوت خودرا آشکار سازد . او نیزچنین کرد ومردم را بمردی از بنی هاشم بدون ذکرنام، بخواند .

چون هشت ماه از ظهور ابومسلم گذشت «نصربن سیّار» حاکم خراسان «یزید» را بجلوگیری اوفرستاد . ابومسلم دراین زمان در «سفیدنج » ازمضافات مرو اقامت داشت . چون ازکاریزیدآگاه شد ، « مالك‌بن هیثم خزاعی » را بجنگ اوروانه ساخت . دراین نبرد یزید اسیرشد ولشکریان اوبهزیمت‌رفتند واین نخستین‌جنگی بود که‌میان ابومسلم و لشکریان بنی امیّه روی داد .

در این هنگام که کارابومسلم روبه پیشرفت بود ، نصربن سیّار بقبایل‌عرب که درخراسان بودند، نامه‌نوشت وآنانرا باتّحاد ومعاضدت خواند .

ابومسلم چهل ودوروز درسفید نج مقام کرد. آنگاه ازآندیار لشکر بتسخیر هرات فرستاد ودر محرّم سال ۱۳۰ به«ماخوان»آمد و آنجارا لشکرگاه خویش قرارداد . چون چهار ماه درماخوان ماند وآن خطّه رابرای سپاهیان مناسب نیافت ، به «الین » نقل مکان کرد. دراین‌هنگام میان ابومسلم ولشکریان نصرجنگی‌روی داد وابومسلم قریب سی تن از دشمنان خویش را باسیری گرفت ؛ امّا آنانرا لباس پوشانید وجراحتشانرا مداوا کرد وهمگی راآزاد ساخت .

در سنهٔ ۱۳۰ هجری ابومسلم بیاری خاندان «کرمانی» که از دشمنان نصربن سیّار بودند، برمرو چیره شد وازمردم بیعت گرفت. نکتهٔ جالب این است که در بیعت خود نامی از آل عبّاس نمیبرد ومردمانرا بکتاب خدا وسنّت رسول ورضای خاندان اومیخواند.

باری نصربن سیّار که در خود یارای مقاومت نمیدید، شبانه بگریخت وابومسلم لشکرگاه اورا متصرّف شدو به قتل دشمنان پرداخت وبرخراسان غالب آمد.

در محرّم سال ۱۳۱ ابومسلم «حسن بن قحطبه» سردار خود را بری فرستاد، تاحاکم خراسان نصربن سیّار را که بدانجا گریخته بود، براند. حسن بزحمت بسیارشهر ری را مسخّر کرد.

ابومسلم پس ازاین فتح به اسپهبد طبرستان نامه نوشت واورا بطاعت خویش و ادای خراج دعوت کرد. اسپهبد هم پذیرفت. نیز ابومسلم به «مصمغان» حاکم «دنباوند» نامه نوشت؛ لیکن حاکم مذکور ابومسلم را خارجی خواند ودرشتی کرد. ابومسلم از این رهگذر سخت برآشفت ولشکر بسوی اوفرستاد امّا فیروز نیامد.

مروان بن محمّد که در اینوقت در خراسان بود پس از شنیدن خبر پیروزیهای ابومسلم، بالشکریان شام وموصل وجزیره آن ناحیه راترك گفته بزاب آمد و«ابن هبیره» را با سپاهی گران بسوی قحطبه فرستاد و لشکریان وی در «جلولا» خیمه و خرگاه بر پا داشتند. قحطبه به حلوان وازآنجا بخانقین رفت واز دجله وفرات گذشته در محرّم سنهٔ ۱۳۲ بسوی کوفه رهسپار شد و سر انجام خراسانیان در

بیست وسه فرسنگی کوفه با شامیان وامویان روبرو شدند وبا آنکه سردار آنان قحطبه‌درجنگ بقتل رسید، تازیان فراری شدند.

«ابوعون»سردار قحطبه، پس‌ازتسخیر «شهرزور» بموصل واز آنجا بزاب بجنگ مروان رفت. نوشته‌اند که مروان صد و بیست هزار سوار شمشیر زن داشت؛ امّا همگی در کار جنك سستی کردند وهرچند مروان ایشانرا بمال تطمیع کرد، فایده‌ای نبخشید وهزیمت گرفتند ومروان در«بوصیر» بقتل‌رسید (ذی‌الحجّهٔ سنهٔ ۱۳۲) وسرش را نزد «سفّاح» فرستادند.

باینطریق نهضت خراسانیان خاندان اموی را برانداخت؛ امّا بنی عبّاس قدر ابومسلم را نشناختند و «منصور» دوّمین خلیفهٔ عبّاسی بناجوانمردی آن سردار ارجمند رابیغداد خواند ودرمجلس خویش براوتندی کرد. ابومسلم درجواب او گفت: «مرا غیرازخدای تعالی از هیچکس هراسی نیست». منصور برآشفت و دست برهم زد. در این هنگام پاسبانان‌درگاه که مترصّد فرمان اوبودند با شمشیر های آخته بنامردی برسرآن پهلوان ریختند وتنش را بشمشیر چاك چاك کردند.

این حادثه در آخر شعبان سنهٔ ۱۳۷ اتّفاق افتاد و اگر تاریخ تولّد او را بسال ۱۰۹ هجری بدانیم مدّت عمرش بیست و هشت سال بوده است و اگرقول جمع دیگر را بپذیریم وتولّد او را سال نود و هشت‌هجری بدانیم، مدّت زندگانی‌اش سی ونه‌سال بوده است.

ششم مهر ماه

ظهیر فاریابی

(متوفّی سال ۵۹۸)

ابوالفضل طاهر بن محمّد ظهیرالدّین فاریابی، در قصبهٔ «فاریاب» بلخ تولّد یافته و در جوانی بکسب علوم پرداخته و زبان عربی و حکمت و نجوم آموخته است و پس عزم مسافرت مازندران و آذربایجان و دیدار حکمرانان آن نواحی کرده و آنان را در اشعارش ستوده است.

دیوان ظهیر متداول و مکرّر بچاپ رسیده است.

ظهیر فاریابی درسال ۵۹۸ هجری در گذشته و درمقبرة الشّعراءِ تبریز مدفون گشته است.

هفتم مهر ماه

کرمانی

علی بن ابراهیم کرمانی، ازدانشمندان ریاضی قرن پنجم است.

هرچند کتابی از او در دست نیست، امّا علمای نجوم و ریاضی دیگر باو و آثارش اشاره کرده اند. مثلا «مصطفی بن عبدالله کاتب» معروف به «حاجی خلیفه» در اثر بسیار نفیس خود بنام «کشف الظّنون عن اسماء الکتب والفنون» (نام بیش از ۱۴۰۰۰ کتاب ومؤلّفان آنها را آورده است)، بکتاب کرمانی اشاره میکند.

حمدالله مستوفی

(۷۵۰-۶۸۰)

مؤلّف دانشمند «تاریخ گزیده» حمدالله مستوفی قزوینی، متولّد سال ۶۸۰، فرزند « تاج‌الدّین ابوبکر» ازخاندان مستوفی قزوینی است که نسب خودرا به « حرّریاحی » میرساندند.

پدر وبرادرحمدالله واعضاء مهمّ این خاندان، مصدرمشاغل عالیه بوده‌اند واین نویسندهٔ توانانیزخود دبیرمحبوب «خواجه رشیدالدّین فضل‌الله » و ملازم فرزندش « غیاث الدّین رشیدی » از وزراء نامدار ایلخانان مغول بوده وزمانی هم سمت فرمانداری واستیفای شهرستان خمسه را داشته است.

مدّت حیات این موّرخ بزرگ ۷۰ سال بوده و بسال ۷۵۰ در گذشته است.

تاریخ گزیده خلاصهٔ بسیارمفیدی ازسر گذشت جهان تاوزارت غیاث‌الدّین رشیدی وشرحی ازاحوال بزرگانست.

اثردیگرمستوفی«نزهةالقلوب»درجغرافیای‌ایران‌وسرزمینهای مجاورآن ووضعی ازاحوال زمین وآسمان است.

این دواثرشاهدذوق وتوانائی نویسندهٔ خود درنثربلیغ واستوار وشیرین است.

مثنوی « ظفرنامهٔ » مستوفی نیز که حاوی ۷۵ هزاربیت اشعار ببحر متقارب است، موضوع آن تاریخ ایران از دورهٔ اسلام‌تازمان

گوینده میباشد، معرّف ذوق وی در شعر و شاعریست .

نهم مهر ماه

شیخ شهاب‌الدین سهروردی

(۵۳۹-۶۳۲)

شیخ شهاب‌الدّین ابوحفص عمر بن محمّد بن عبدالله بن محمّد بن عمّویهٔ بکری، در رجب (یا شعبان) سال ۵۳۹ هجری در سهرورد زنجان (جنوب غربی سلطانیّه، در دو فرسخی قیدار) متولّد شده است و برای فرا گرفتن علوم ظاهری ببغداد رفته و بعنایت و تربیت عموی خود « ابوالنّجیب عبدالقاهر بن عبدالله » در مراتب کمال ظاهر و باطن از بزرگان زمان گردیده است .

شیخ شهاب‌الدّین در فقه و حدیث شاگرد عمویش ابوالنّجیب و « ابی زرعهٔ مقدّسی » بوده‌است و روایت حدیث از آن دو میکنند و « ابن نجّار » و « ابوالعبّاس ابرقوهی » و دیگر روات ، از و نقل حدیث میکنند.

انتساب وی در تصوّف بعمّش ابوالنّجیب سهروردی بوده و در صحبت « شیخ عبدالقادر گیلانی » نیز روزگار گذرانده است.

خرقهٔ تصوّف و اجازهٔ ارشاد از عموی خود دارد و دو سلسلهٔ معروف « سهروردیّه » و « پیر جمالیّه » بوی پیوند و بستگی دارند .

عارف و عابد بوده و هرسال بزیارت مکّه و مدینه میرفته است و آنقدر مورد احترام بوده است که در سفر حجّ سال ۶۲۸ ، گروهی انبوه از مردم عراق در موکب او بزیارت خانهٔ خدا رفته‌اند.

محتمل است که با بزرگان و ابدال راه‌حق، مدّتی در عبّادان گذرانده باشد ودر « ملاطیه » بین او و « شیخ نجم‌الدّین رازی » اتّفاق ملاقات افتاده است . در بغداد بوعظ و ارشاد مردم پرداخته و « النّاصرلدین الله » وی‌را بر تمام شیوخ بغداد مقدّم داشته وشیخ‌الشّیوخ بغداد بوده‌است.

در آخر با همهٔ بزرگی و احترام ومرجعیّتی که داشت ، چون از هیچکس هیچ چیز قبول نمیکرد وهرچه داشت انفاق مینمود ، در نهایت ناداری و تهیدستی در گذشت .

چنین گفته اند که بهنگام مرگ مخارج کفن ودفن نداشت.

در گذشت اودرغرّهٔ محرّم سال ۶۳۲ دربغداد اتّفاق افتاده‌است.

از تألیفات او«عوارف‌المعارف»از کتب مستند و معتمد بزرگان صوفیّه‌است وچنین گفته‌اند که این کتاب را درمکّه تألیف کرده‌است. دیگراز کتب منسوب باو« کتاب‌المعتقد » و« کتاب جذب‌القلوب الی ـ مواصلة‌المحبوب» و« کتاب‌اعلام‌الهدی فی‌عقیدة ارباب‌التّقی » و« کتاب رشف‌النّصایح » است . وظاهراً کتابی که «ضیاءالدّین ابوالحسن‌مسعود بن محمود شیرازی » (متوفّی‌بسال ۶۵۵) بنام«رشف النّصایح الایمانیّة فی کشف الفضائح‌الیونانیّة »تألیف کرده‌درمعارضهٔ‌با کتاب‌رشف‌النّصایح شیخ‌شهاب‌الدّین سهروردی است .

دهم مهرماه

شمس‌الدین محمد خفری

از شاگردان سیّد صدر شیرازی است . در کاشان میزیست واز علوم عقلی حظّی وافر داشت ودر ریاضی ونجوم ازعجائب روزگار بود؛ امّا از فقه وعلوم شرعی بی بهره بود.

بعهد شاه اسماعیل اوّل صفوی، در کاشان فقیه شیعی نبود وفقهای اهل سنّت رانیز رانده بودند ؛ ناچارمردم برای امور دینی بمحمّدخفری مراجعه میکردند واو چیزی میگفت.

وقتی «شیخ علی بن عبدالعال» که بزرگترین فقهای روزگار بود برحال وی وقوف یافت واجوبه وفتاوی اورا بدید که اصلاً باعقاید فقها اختلاف ندارد ، بسیار شگفتی نمود که مردی فقه نخوانده چگونه احکام فقهی را بدان نیکوئی جواب گفته است.

امّا تعجّب نبایدداشت زیرا امثال خفری که درمسائل دقیق فلسفی و ریاضی ونجوم فکر خودرا بکار برده وآن معضلات را ببهترین وجه دریافته اند از تفکّر در مسائل فقهی عاجز نمی مانند وباندک توجّهی دقائق آنرا بهاز آنکه سالها همّ خویش رادر آن صرف کرده است درخواهند یافت.

از تألیفات اوست : رسالهٔ اثبات واجب- رسالهٔ حلّ مالاینحلّ - منتهی الادراک ، درهیئت - شرح تذکرهٔ خواجه نصیرالدّین طوسی ، درهیئت که آنرا تاعهد اخیر تدریس میکردند وبهترین ومشروحترین کتاب درهیئت وجامع اکثراعمالی است که منجمّین اسلام انجام داده اند .

یازدهم مهرماه

رضای عباسی

وی در فنّ نقاشی طاق ودرنزاکت قلم شهرهٔ آفاق بود . در یگه صورت‌سازی‌وچهره گشائی‌ترّقی‌عظیم کرد . بعداز «مولانا شیخ محمّد سبزواری» او صورت فرنگی را درایران تقلید میکرد وشایع‌ساخت. گونه سازی وچهرهٔ پردازی ویرا کمتر[1] نقّاشی ازمعاصرین رضا، بپایهٔ وی رسانیده است.

ظهور این استاد در آغاز سلطنت شاه عبّاس اوّل میباشد وبسبب تقرّب باین پادشاه آنگونه که علیرضا خوشنویس به «عبّاسی» اشتهار یافت اونیز بعبّاسی معروف شد چنانکه «شفیع عبّاسی» نقاش معروف عهد شاه عبّاس‌ثانی (۱۰۵۲-۱۰۸۷) هم بهمین مناسبت خود را«عبّاسی» نامیده است .

زندگانی رضای عبّاسی برخلاف معاصرینش، که کم و بیش در تواریخ نامی ازآنان ذکر شده ، هیچ روشن نیست . با اینکه دراین فنّ شهرت فراوان دارد ، معذلك معاصرینش ازاو هیچ یادنکرده‌اند. «اسکندر بیك منشی» که معاصر او بوده تمام مشاهیر این طبقه را نام برده است جزاو .مجملاً آنکه درین عهد ، یعنی دوران‌سلطنت شاه عبّاس (۹۹۵ ـ ۱۰۳۸) دو استاد دیگر میزیسته‌اند ، که اکثر این سه استاد رایعنی : «علیرضاعبّاسی خوشنویس» و«رضای عبّاسی» و«آقا رضای نقاش» راباهم اشتباه می کنند.

دوازدهم مهرماه

فردوسی

(متوّفی‌سال ۴۱۱)

حکیم ابوالقاسم حسن بن اسحق بن شرفشاه فردوسی، مایهٔ افتخار ایران وزنده کنندهٔ زبان و ملّیت ایرانی، درحدود سال ۳۲۹ هجری درقریهٔ «باژ» ازقراء «طابران» طوس بدنیا آمد.

او از طبقهٔ دهقانان بود که طبقه‌ای از مردم اصیل و بزرگوار ایران بودند و بحفظ آثار نژادی و باستانی ایران علاقه‌ای فراوان داشتند وفردوسی نیز بنابرعلاقهٔ وافر بملّیت و افتخارات ایرانی، در حدود سال ۳۷۰ هجری بنظم شاهنامه پرداخت واین کار را قبل ازو چند تن به نظم یا به‌نثر آغاز کرده، امّا بانجام نرسانیده بودند، چند تن ازبزرگان وامرای طوس نیز فردوسی را درساختن شاهنامه کمك کرده‌اند.

استاد بزرگ وسخنسرای نامی‌طوسی، پس‌ازسی وپنجسال رنج وزحمت وصرف‌عمرومال، نظم «شاهنامه» رابانجام رساند واین‌شاهکار عالی ادبیّات جهانی را بپایان‌آورد ودر حدود سال ۳۹۵ هجری‌آنرا نزد «سلطان محمود غزنوی» برد وابتدا بپایمردی «ابوالعبّاس‌فضل‌بن احمد اسفراینی» وزیر سلطان محمود، بحضرت سلطان راه یافت، امّا قدراستاد آنگونه که باید شناخته نشد و رنجیده خاطر گردید و از غزنین بیرون آمد ومدتّی متواری شد. پس بطوس رفت وشاهنامه را برداشت وبطبرستان سفر کرد و نزد «سپهبد شهریار» فرمانروای طبرستان رفت وخواست تاشاهنامه را بنام او کند، ولی او نپذیرفت و گفت درباره توبد گوئی کرده اند وبزودی سلطان‌ترا میخواند وحقّ زحمت‌ترا می گزارد، وتوشاهنامه رابنام محمود بگذار.

فردوسی پس از آن بطوس باز گشته و در موطن خود مسکن گزید . چندی بعد بکمك « احمدبن حسن میمندی » سلطان محمود فردوسی را بخاطر آورد و از رفتار خود نسبت باو پشیمان گشت و جایزه‌ای بس گرانبها برای او بطوس فرستاد ؛ امّا این جایزه هنگامی رسید که فردوسی چشم ازجهان فروبسته بود.

استاد طوس درسال ۴۱۱ هجری در گذشت ودر بیرون دروازه، در باغی که‌ملك خوداو بوددفن شدوا کنون آرامگاهش در همانجاست .

فردوسی‌مذهب تشیّع داشت‌وبایران‌وایرانیان وافتخارات‌ایرانی عشق میورزید. مردی حکیم و روشن بین و دانا بود . شاهنامه‌اش در حدود ۶۰ هزار بیت‌شعر داردوبزرگترین حماسهٔ ملّی ایران است.

سیزدهم مهرماه

حسنخان شاملو

(متوّفی سال ۱۰۵۲)

فرزند حسینخان از اعاظم امرای شاملو بود. مدّتی در زمان پادشاهی شاه عبّاس ثانی صفوی‌وشاه‌سلیمان ایالت هرات داشت .

مجلس‌وی هیچگاه‌از ارباب کمال‌خالی‌نبود و بیشتر اوقات‌خودرا صرف مجالست فضلا وشعرا وهنرمندان می کرد.

شعرمیگفت‌ودرحسن‌خطّ نستعلیق‌مشهوراست و آثارهنری وی نماینده استادی‌ویست.

وفات وی‌بسال ۱۰۵۲ درهرات اتّفاق افتاد وهمانجا مدفون‌شد.

فرزند حسنخان « مرتضی قلیخان شاملو » درشجاعت وسخاوت وسخندانی وسخن سنجی شهره بود و در خط شکسته نستعلیق از پیشوایان آن هنر بود .

مرتضی قلیخان مدتّها از جانب شاه سلیمان حکومت قم را داشت وبسال ۱۱۰۰ در گذشت.

چهاردهم مهرماه

یعقوب لیث صفاری

یکی از برجسته ترین پیشوایان نهضت ضدّ عرب در ایران که در کوتاه کردن دست فاتحین خارجی از حکومت واخراج آنها از ایران، فداکاری رابحدّ کمال رسانیده ، یعقوب بن لیث صفّار است .

لیث پدر یعقوب رویگری پیشه داشت وفرزندانش « یعقوب » و «عمرو» و «علی» و «طاهر» حرفهٔ پدربر گزیدند وبهمین جهت این سلسله مشهور به «صفّاریان» شده‌است .

یعقوب جوانی باهمّت ودلیر بود وازشغل خود راضی نبود وهر زمان که فراغی میبافت ، بسواری وتیراندازی میپرداخت تابدینگونه همواره ورزیده باشد وزمانیکه فرصت مناسب پیش آید بتواند در راه سرزمین خود شمشیر بکشد .

یعقوب درجوانی بخدمت «صالح بن نصر» که بقتال خوارج اشتغال داشت، در آمد وبدستیاری یعقوب وعیّاران سیستان ،کار صالح بالا گرفت ومردم «بست» هم درمحرّم سال ۲۳۸ با صالح ویاران او بیعت کردند و

باو خراج دادند .

یعقوب لیث وعیّاران بدانجهت که صالح در میان ایشان بیگانه وازمردم بست بود، غیرتشان برنمیداشت که بدین کارتن دردهند ؛ بروی خلاف آوردند و مردم سیستان هم با عیّاران همدست شدند و چون مردم بست هوا خواه صالح بودند ، میان سیستانیان بسرداری یعقوب وبستیان بسپهسالاری صالح، جنگی در گرفت . در این نبرد سیستانیان پیروزشدند وصالح بسوی بست گریخت و یعقوب ویارانش اورادنبال کردند وبازجنگی درمیانشان در گرفت ودر این جنگ که بروز آدینهٔ ۲۷ جمادی الاخر سال ۲٤٤ هجری رخ داد ، طاهربرادر یعقوب کشته شد وصالح گریخت ودیگر اثری ازاونیافتند .

مردم سیستان پس از ناپدید شدن صالح با برادر او « درهم » بیعت کردند و وی یعقوب را بسپهسالاری خود بر گزید ؛ امّا چون درهم‌بن نصر ازیعقوب هراسان بود ، خود را به بیماری زده از خانه بیرون نمی‌آمد. سیستانیان ویعقوب‌ازاین رفتار درهم به تنگ‌آمده اورا ازمیان برداشتند ویعقوب حکومت سیستان را بدست گرفت .

ازاین پس تا سال ۲۵۳ یعقوب مشغول سر کوبی مخالفان خود و تصرّف سرزمین سیستان بود . نخست بسر زمین هرات و پوشنگ تاخت و« محمّدبن اوس » عامل‌طاهریان رادرهم شکست وآن شهررا فتح نمود.

گویند در این واقعه هزار وچهارصد خروار زرینه و سیمینه بدست اوافتاد . سپس بشیراز رفت وآن خطّه رامتصرّف شد وآنگاه

بکرمان آمد تا اموالی را که در کرمان داشت بردارد و بفارس برگردد.
چون این خبر ببغداد رسید، خلیفه متوحّش شد و برای او درفش و فرمان فرستاد.

دو سال بعد بسرزمین رخج تاخت و بحیله برامیر آن ناحیه که لقب «رتبیل» داشت.دست یافت و دیار او را متصرّف گردید. سپس در سال ۲۵۶ شهر بلخ و بامیان و کابل را گرفت و در سال ۲۵۷ حملهٔ دیگری بسرزمین فارس برد و «موّفق» برادر و پیشکار خلیفه برای اینکه باردیگر او را منصرف کند، حکمرانی تخارستان و بلخ وسند را باو داد که از فارس بگذرد.

یعقوب در سال ۲۵۹ بسوی نیشابور که در آنزمان پایتخت خراسان بود تاخت و در ماه شوّال آن سال، شهر نیشابور را گرفت و «محمّد بن طاهر» امیر طاهری را گرفتار کرد و سلطنت این خاندان بدینگونه منقرض شد.

پس از آن یعقوب در سال ۲۶۰ بسوی طبرستان تاخت و در آنجا نیز پیشرفتی کرد و «حسن بن زید علوی» حاکم آن خطّه را شکست داده داخل درساری و آمل شد و حسن متواری گردید.

«معتمد» خلیفهٔ عبّاسی از نفوذ و قدرت یعقوب اندیشناك گردید و حامیان خراسان وری و طبرستان و گرگان را گرد آورده و یعقوب را لعن کرد و بآنان گفت که امارت یعقوب در خراسان بامر او نبوده است و اسیر ساختن محمّد بن طاهر خودسرانه انجام گرفته است.

این اخبار به یعقوب رسید، عزم نبرد با خلیفه را نمود و از

فارس باهواز آمد. معتمد خواست یعقوب رااز این خیال منصرف سازد وبرای نیل باین مقصود فرمان امارت خراسان وطبرستان و گرگان و ری وفارس رابرای اوفرستاد. یعقوب که نیّتی جز شکست خلیفه نداشت ازخیال خود منصرف نشد وعازم بغداد شد. معتمد برادرخود موّفق رابمقابلهٔ یعقوب فرستاد. یعقوب دراین نبرد شکست خوردوبزحمت خودرا بخوزستان رسانید (رجب سال ۲۶۲ هجری).

یعقوب پس ازاین شکست درخوزستان درشهر «جندیشاپور» ماند. دراین شهربود که ببیماری قولنج مبتلی گردید. وسرانجام براثر این بیماری درروزشنبهٔ نوزدهم شوّال ۲۶۵ هجری درمحلّ جندیشاپور درگذشت.

درقریهٔ شاه آباد مزاریست که به «مزارامامزاده شاه ابوالقاسم» معروف وباحتمال بسیارقوی این بناهمان مدفن یعقوب لیث است.

پانزدهم مهرماه

نظامی گنجوی

حکیم الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤیّد، نظامی، درحدودسال ۵۳۵ هجری در گنجه بجهان آمد ودرهمانجا بکسب علوم پرداخت و درخدمت پادشاهان واتابکان آذربایجان وشروانشاهان بسر برد.

نظامی ازبزرگترین داستانسرایان وشعرای معروف ایران است ومثنویهای اوشهرت خاصّ دارد. این مثنویها عبارتند از:

«مخزن الاسرار» کـه در سال ۵۷۰ هجری ساخته شده دارای

۲۲۶۰ بیت است.

«خسرو وشیرین» که در سال ۵۷۶ هجری ساخته شده و ۶۵۰۰ بیت است.

«لیلی و مجنون» که بفرمان «شروانشاه ابوالمظفّر اخستان» ساخته شده و ۴۵۰۰ بیت دارد و آنرا بسال ۵۸۴ هجری بنظم آورده است.

«هفت پیکر» یا «بهرام نامه» ۵۰۰۰ بیت که درسال ۵۹۳ هجری بنظم درآمده است.

«اسکندرنامه» که آنرا در دو قسمت به «اقبالنامه» و «شرف نامهٔ اسکندری» نامیده وظاهراً درسال ۵۹۷ هجری بنظم آورده است.

مجموعهٔ این مثنویها به «خمسه» یا «پنج گنج» معروف است.

نظامی درسال ۵۹۹ هجری در گذشته است.

شانزدهم مهرماه

حکیم اسفزاری

(حدود ۴۳۰-۵۱۳)

حکیم ابوحاتم مظفّربن اسمعیل اسفزاری، ازمنجّمان بزرگ است ودراسفزار که شهر کوچکی درقسمت شرقی خراسان قدیم بوده متولّد شده‌است.

مقام او در نجوم بجائی رسیده بود که بروزگار جلال‌الدّین ملکشاه سلجوقی ازاو دعوت شد تا باهمکاری «حکیم عمرخیّام» و

«عبدالرّحمن خازنی» و «میمون بن نجیب واسطی» و «حکیم لوکری» وچندتن دیگر بکار اصلاح تقویم بپردازد واین دانشمندان هجده سال کار کردند تابفرجام نوروز راکه دراواسط اسفند ماه بود ودرهرسال نسبت بسال قبل تغییر می کرد در اوّل فروردین تثبیت کردند وبرای تقویم فارسی تعدیلی نمودند که بهتر ازهرتقویم دیگراست.

بحکیم اسفزاری کتابهای متعدّد نسبت داده شده که فقط سه رساله از آنها باقی است : یکی «اختصاراصول اقلیدس» ودیگری «آثار علوی» یا «کائنات جوّ» که بفارسی بسیارسلیس نوشته شده است؛وسوم رسالهٔ «دانشکده ».

حکیم اسفزاری درفیزیك نیزمطالعات کافی داشته ودرترازوی ارشمیدس مطالعات بسیاروسیعی نموده‌است وترازوئی‌ساخته وپرداخته بود که می توانست باآن عیارآلیاژها را تشخیص دهد واین ترازورا بسلطان سنجرتقدیم داشت .

اسفزاری در حدود سال ۵۱۳ هجری در گذشت .

هفدهم مهرماه

جشن مهرگان کوچك

مهرروزاست (روزشانزدهم) ازمهرماه . گویند که :

دراین روزفریدون برضحّاك چیره شد واورا بدماوند درچاهی زندانی کرد ؛

دراین روزفریشتگان بیاری فریدون آمدند ؛

دراین روز خدا کالبدهارا آفرید وزمین را فراخ کرد ؛

دراین روز خدا ماه‌را که سیاه وتاریك بود روشنی بخشید ؛

دراین روز شاهنشاهان ساسانی تاجی که بصورت خورشید بود می نهادند وخورشید درآن تاج بر گردونهٔ خود سوار بود.

دراین‌روزدر کاخ‌پادشاهان ایران‌مردی زورمندهنگام‌بر آمدن آفتاب درسرای می ایستاد و بآواز بلند می گفت که «ای فریشتگان بگیتی‌فرود آئید ودیوان را براند ازید وازجهان برانید».

مهرگان نموداری ازرستاخیزوسرآمدن جهان‌است ، زیرا که هرچیزی که میروید درآن ببالاترین پایهٔ رویش خویش رسیده واز آن‌پس ازبالیدن بازمی ماند.ومهرگان‌برعکس نوروزاست که‌نمودار آغازجهان است .

هجدهم مهرماه

حافظ ابرو

(متوفّی سال ۸۳٤)

شهاب‌الدّین عبدالله فرزند لطف‌الله بن عبدالرّشید، معروف به «حافظ ابرو » متولّد«خواف»،ازمورّخان‌مشهورقرن نهم هجری‌است .

اودر چند لشکر کشی تیمور بااوبوده وپس از وی در دستگاه بازماندگانش بویژه «شاهرخ» منزلتی عالی داشته است وبدرخواست او وتشویق پسرش « بایسنغر» تاریخ مفصّل خود را کـه زبدهٔ تواریخ طبری ورشیدی وظفرنامهٔ شامی است ، بنام «زبدة‌التّواریخ بایسنغری»

درچهارجلد فراهم آورده وباتحقیقات خویش وقایع را از آغاز جهان تاسال ۸۳۰ نگاشته است.

حافظ ابرو بدستور « شاهرخ » کتابی هم درجغرافیای فارسی و خراسان شامل دوجلد بنوشت وبسال ۸۳٤ روز شنبه سوّم شوّال هنگامیکه همراه شاهرخ از آذربایجان بازمیگشت، در«سرچم» زنجان در گذشت واورا درهمان شهربخاك سپردند.

نوزدهم مهرماه

اوحدالدین کرمانی

(متوفّی سال ٦۳٥)

اوحدالدّین حامد ابوالفخر کرمانی، احتمالا بسال ٥٥۲ هجری دربرد سیر کرمان متولّد شده است.

بنابرمنقول ، وی از فرزندان «توران شاه» ازسلاطین آل سلجوق کرمان بوده وولیعهدی پدررا داشته است.

پس ازشکست تورانشاه، در« باغین »کرمان ازحشم « قراغز » بسرداری« ملك دینار»، بسال ٦٥۸ هجری درسنّ شانزده سالگی، ناشناس وفراری ببغداد رفته ودرمدرسهٔ«حکّاکیّه»بغداد بفراگرفتن حدیث و فقه پرداخت وچون مدّرس مدرسهٔ حکّاکیّه بغداد فوت کرد ، بجای اوبمدرّسی مدرسه انتخاب شد .

بعدترك تدریس کرد وبریاضت مشغول شدوچون کشف وفتوحی ندید ، هرچه داشت انفاق کرد و بقصد حجازوسفرمکّه وزیارت خانهٔ خدا، احرام بست ودر شهر بغداد حیران وسرگردان بهرجا می رفت

وازهمین رومتّهم بجنون شد.

در آخر، درخانقاه«درجه»بخدمت «شیخ رکن‌الدّین سجاسی» رسید وپس ازچندی غفلةً ترك خانقاه کرد وبدون قصدواراده درسیرو سیاحت رخت بشهر دزفول کشیدودر آن شهر براهنمائی عارفهٔ مؤمنه‌ای که باقافلهٔ کازرون قصدحجّ داشت پیش « شیخ رکن‌الدّین سجاسی» بر گشت وهمراه اوبحجّ رفته ودراین سفر بملاقات « شیخ محیی‌الدّین عربی» نائل آمد وازشیخ رکن‌الدّین سجاسی خرقه‌واجازهٔ ارشاد گرفت وظاهراً دخترشیخ نیزدرحکم اودر آمد.

بغالب شهرها وممالك اسلامی سفر کرد ودرهرجا بزرگان و سلاطین را ملاقات کرد.

باسلطان جلال‌الدّین ملکشاه‌وپادشاه‌شروان ظاهراًوی را اتّفاق ملاقات‌افتاده و«مستنصر»خلیفهٔ عبّاسی‌اورا اشتری بهدیهٔ‌فرستاده است.

درخوارزم بملاقات «شیخ نجم‌الدّین کبری» رفته ودر بغداد با «شمس تبریزی» ودر حلب با «شیخ سعدالدّین حمّوی» ودر اخلاط و قونیه وقیصریه، بادیگربزرگان صحبت نموده است.

شهاب‌الدّین‌سهروردی بوی ارادت فراوان می ورزیده وسجادهٔ خود برجای سجادهٔ اومی کشیده است.

اوحدالدّین کرمانی بسال ٦٣٥ دربغداد در گذشته‌وظاهراًهمانجا بخاك سپرده شده‌است.

رباعیّات عرفانی شیرین دارد ومثنوی « مصباح الارواح واسرار الاشباح » ازوست.

درمناقب‌او کتابی‌پرداخته‌اند که‌خالی‌ازلطف‌واطلاع‌وفایده‌نیست.

بیستم مهرماه

شمس آملی

(قرن هفتم)

شمس الدّین محمّد بن محمود آملی، صاحب کتاب «نفایس الفنون» بفارسی، بعهد سلطان اولجایتو، مدّرس سلطانیّه بود و با «قاضی عضد ایجی» مناظره داشت.

«شرح کلیّات قانون ابن سینا» و «شرح کلیّات شرف الدّین ایلاقی» و «شرح مختصر الاصول ابن حاجب» و «شرح تهذیب علامه» از تألیفات اوست.

کتاب نفایس الفنون او مشتمل بر علوم بسیار و دلیل بر تبحّر و جامعیّت صاحب ترجمه، در علوم زمان خویش بوده است. و یکی از بهترین کتب زبان فارسی است.

بعهد سلطان اولجایتو در مدرسه‌ای که بامر سلطان ساخته بودند، سمت تدریس داشت و تاریخ وفات او معلوم نیست.

بیست و یکم مهرماه

آقا رضا

استادی بی‌نظیر بود، در فنّ تصویر و چهره گشائی اعجوبهٔ زمان گشت.

اصلا کاشانیست و این هنر را نزد پدرش مولانا «علی اصغر» که در آنعهد مصوّری معروف بود، آموخت و در طرّاحی وسیاه قلم از پدر سبقت جست.

بااستعداد وذوق فراوان که در نقّاشی داشت، در آغاز جوانی از

صحبت ارباب هنر دوری جسته زورآزمائی وورزش کشتی گیری میکرد وازآن محظوظ می گشت؛ ولی پس ازچندی ازآن شیوه بازآمد.

وی بسیاربدمزاج وتنگ حوصله وسرد اختلاط بود.

ابتدا موردتوجّه وعواطف شاه‌عبّاس قرار گرفت ورعایتهای زیاد یافت ؛ امّاازاطوارناهنجار ، صاحب اعتبارنشدوبنابقول «اسکندربیک» صاحب «عالم آرا» همیشه مفلسروپریشان حال بود.

بالاخره بارسفربسته بهندوستان رفت و بخدمت « جلال‌الدّین اکبر» پیوست وپس از سالی چند کـه اکبر وفات یافت ، « جهانگیر پادشاه » (۱۰۱۴ ـ ۱۰۳۷) ویرا مشمول عنایت والتفات فرمود واو و پسرش «ابوالحسن» که‌درنقّاشی ترقیّات عظیم کرد ، درخدمت این پادشاه نوازش بسیار یافتند.

وهم درهندوستان این پدروپسروفات یافتند.

مصوّرکاشی نقاش وشاعر که‌درآنزمان ازهنرمندان معروف‌بوده، داماداوست .

بیست‌ودوم مهرماه

جشن مهرگان بزرگ

ایرانیان ازروزشانزدهم تارام روز (روزبیست ویکم) رادرمهر ماه جشن میگرفتند . (همچنان که درنوروزشش روز جشن داشتند) وروزبیست ویکم را مهرگان بزرگ می نامیدند.

برخی گویند که:

در این روز فریدون برضحّاك چیره شد واورا در کوه دماوند

زندانی کرد ؛

دراین روز فریدون فرمان داد که مردم کشتی (کمربندی که مزدیسنان بندند) بهبندند وباژ (زمزمه) بگیرندوهنگام خوردن، سخن نگویند ، بسپاس داری ازخدائی که ایشان را پس ازهزارسال ازستم ضحّاك رهانیده بود ؛

ودراین روزایرانیان یکدیگر رابااین جمله: «هزارسال بزی» دعا می کردند ، زیرا که ضحّاك هزارسال برایرانیان پادشاهی کرده بودو هزارسال زندگی را ممکن دیده بودند .

زرتشت، بزرگ داشتن این روز ونوروز را به پیروان خویش گوش‌زد کرده و گفته بود که مهرگان کوچك وبزرگ را یکسانو برابر بدارند».

بیست‌وسوم مهرماه

رشیدا

(متوفّی‌سال ۱۰۸۱)

عبدالرّشید دیلمی خواهرزاده وشاگرد میرعماد و از استادان خطّ نستعلیق بود و در اصفهان میزیست و از خوشنویسان دربار شاه عبّاس اوّل صفوی بود که پس‌از قتل میرعماد ازایران به هندوستان مهاجرت و ملازمت شاه جهان را اختیار کرد ودردربار این پادشاه قربت‌ومکانت‌یافت وبتعلیم خطّ شاهزاده «داراشکوه» پرداخت .

رشیدا درهندوستان بیش ازایران‌شهرت داشت و هنردوستان هند، ویرا «آقا» می‌خواندند.

از آثار هنری این استاد بمقدار زیاد در ایران و هند موجود است.
رشیدا بسال ۱۰۸۱ در کبرسنّ در شهر «آگره» درگذشت و همانجا مدفون شد.

بیست و چهارم مهرماه

نصر بن احمد سامانی

نیای سامانیان بگفتهٔ مورّخین نامداری همچون «طبری» و «بیرونی» و «حمزهٔ اصفهانی»، «سامان خداه» نام داشته و یکی از نامیان زرتشتیان بلخ بود و نسبت خود را به «بهرام چوبین» میرسانید.

سامان خداه در زمان «مأمون» اسلام آورد. بزرگترین پسران سامان «اسد» نام داشت و او چهار پسر داشت: «ابو محمّد نوح» و «ابو نصر احمد» و «ابو العبّاس یحیی» و «ابو الفضل الیاس».

مأمون بعد از رسیدن بخلافت، حکومت سمرقند را بنوح، فرغانه را باحمد، چاچ را به یحیی و هرات را بالیاس داد. و طاهر بن حسین نیز چون بحکومت رسید آن نواحی را در دست اولاد سامان باقی گذاشت.

چون نوح بن اسد بمرد، طاهر بن عبدالله قلمرو حکومت او را به یحیی و احمد داد و پس از الیاس، هرات به پسرش محمّد بن الیاس تفویض گردید.

احمد امیری خوش خلق و نیکو رفتار بود. او هفت فرزند داشت: نصر - یعقوب - یحیی - اسد - اسمعیل - اسحق - حمید.

چون احمد بمرد، نصر جای او را در سمرقند گرفت. در سال ۲۶۰

هجری نصر برادر خود اسمعیل را از جانب خویش حکمران بخارا کرد؛ زیرا بواسطه تسلّط یعقوب بن لیث برخراسان و بیکفایتی حکمرانان بخارا، بیم آن میرفت که یعقوب بر بخارا و ماوراءالنّهر مستولی گردد. بنابراین نصر برادر با کفایت خودرابدان حدودفرستاد و اسماعیل با «رافع بن هرثمه» که در آن ایّام در خراسان نفوذی داشت، عقد دوستی بست. سخن چینان خاطر نصررا از اسماعیل مکدّر ساختند و نزدیك بود آتش جنگ میان دو برادر مشتعل گردد که یاران خیراندیش واسطه شدند و کار بصلح انجامید ومدّتی این صلح باقی بود، تا اینکه مجدداً خاطر دو برادر از یکدیگر مکدّر شدو کارشان بجنگ کشید. درسال ۳۷۵ اسماعیل نصر راشکست داد، ولی چون اورانزد برادرآوردند، دست برادر را بوسید ودرحقّ او کمال محبّت‌را نمود ومجدداً اورا بسمرقند فرستاد وخودرا نمایندهٔ نصردر بخارا دانست.

نصر تاسال۲۷۹ که سال وفات اوست، باعزّت وحرمت بحکومت اشتغال داشت واسماعیل اورا فرمان میبرد.

بیست وپنجم مهرماه

هشام نقابدار خراسان

مولدهشام یکی‌ازقراء مرواست موسوم‌به «کازه». پدرش حکیم ازمردمان بلخ وازسرهنگان امیر خراسان‌ومعاصر «ابوجعفردوانقی» (۱۳۶–۱۶۷)بود. دراسم‌هشام‌اختلاف‌است، برخی اورا «عطاء» وعده‌ای

«هاشم» نگاشته‌اند ؛ ولی ظاهراً هشام صحیح‌است.

لقب این شخص «مقنّع» است ومقنّع یعنی کسیکه مقنعه‌برروی انداخته باشد واورا ازاین جهت بدین لقب میخوانند که ظاهراً روئی زشت وسری کل وچشمی کورداشت ونمیخواست که این زشتی را که مخلّ دعوت او بود بمردم بنمایاند . از اینروی نقابی از زر ساخت و برروی انداخت وبقولی مقنعهٔ سبز برسروبرصورت افکند. مردم‌بدین سبب ویرا مقنّع خواندند .

هشام قدی کوتاه وزیرکی و کیاستی بسیار داشت و در طلب علم‌رنج بسیار برد و کتابهای فراوان خواند وعلوم متد اول عصر خود و مخصوصاً طلسم و نیرنگ و شعبده و سیمیا را بخوبی فرا گرفت.

درآغاز کارپیشهٔ پدررااختیار کردوبه کارهای دیوانی پرداخت ودرنزد «ابومسلم صاحب‌الدّعوة» راه یافت وپس ازاومدّتی نیز وزارت «عبدالجبّاربن عبدالرّحمن الازدی» راکـه درسال ۱۴۰هجری، امیر خراسان شده بود ، برعهده داشت.

مقنّع دردورهٔ ابوجعفر منصور دوانقی ، براثر نامردمی که این خلیفه نسبت بمولای اوابومسلم نموده بود ، بمخالفت باوی برخاست و ظاهراً درسال ۱۵۰-۱۴۹ هجری درمروبساط پیامبری گسترد. منصور اورا بند کرد وببغداد برد ، ولی چندی بعد هشام بگریخت ودر عهد مهدی(۱۶۷-۱۷۰)بمروبازآمد ومردمانرا جمع کرد و گفت « دانید که من کیستم ؟ » مردمان گفتند « توهاشم بن حکیمی » گفت « غلط کرده‌اید ، من‌خدای شمایم ....» ونامه ها نوشت بهرولایتی وبداعیان

خویش داد که «بمن گروید و بدانید که پادشاهی مراست و عزّت کردگاری مرا، وجز من خدای دیگر نیست و هر کس بمن گرود بهشت او راست و هر که نگرود دوزخ اوراست».

مقنّع دعوی کارهای شگفت‌آور میکرد و بساط اعجاز گسترده بود و بیاری دانش وسیمیای خود از چاهی که در قلعهٔ «سیام» بود، هر شب ماهی برمی‌آورد که به «ماه نخشب» معروف شده است. و از اینرو بر شهرت ونفوذ و رواج مذهب او افزوده شد و ایرانیان خراسان و ماوراء النّهر و دیگر نقاط که از کارهای بنی امیّه وبنی عبّاس و قتل ابومسلم صاحب الدّعوة سخت ناراضی بودند، جملگی بدین او گرویده بودند واز اینجهت کار برمهدی خلیفه تنگ شده بود.

مهدی برای دفع هشام، افراد بسیار راروانه بخارا ساخت؛ ولی ازهیچیك از این لشکرکشیها نتیجه‌ای نگرفت، تا آنکه سر انجام امیرهرات «سعیدالحراشی» بقلعهٔ سیام که اقامتگاه المقنّع وپیروان او که به «سپید جامگان» معروف بودند، حمله بردو بزحمت بسیار قلعه رابدست مسلمین داد وحصاریان پراکنده شدند.

مقنّع که وضع را چنین دید تنوری را گرم برافروخت و سه روز درتنور همچنان آتش بود، آنگاه زنان خود را که درحدود صد تن بودند، بشراب نشاند ودرمی زهر کرد وبه آنان نوشانید وجمله براثر آن زهر بمردند. پس مقنّع برخاست ونگاه کرد وهمه زنان رامرده دید. نزدیك غلام خویش که برای کارهای خود درقلعه میداشت رفت شمشیر بر وی بزد وسر وی ازتن جدا کرد. آنگاه به نزدیك تنور

آمده جامه بیرون کرد وخویشتن در تنور انداخت . دودی بر آمد و جسم اوبسوخت . این واقعه گوئیا بسال ۱۶۳ هجری باشد .

بیست وششم مهرماه

شیخ عطار

(۶۲۷-۵۳۷)

شیخ فریدالدّین محمّد ، عطّار نیشابوری، از بزرگان مشایخ ، در حدود سال ۵۳۷ هجری در قریهٔ « کد کن » نیشابور بدنیا آمد و چون در آنشهر بداروفروشی و عطّاری اشتغال داشت ، بدین لقب معروف شد .

عطّار در دکّان دارو فروشی ، بدرمان بیماران میپرداخت و بکسب علوم ودرك صحبت مشایخ و بزرگان اهل تصوّف مانند « شیخ نجم‌الدّین کبری» ودیگران نیز روزگارمیگذراند ؛ تاخودازپیشوایان این طریقت گشت ومقامش به جائی رسید که «مولاناجلال‌الدّین محمّد» گفت :

هفت‌شهرعشق‌راعطّار گشت ماهنوزاندرخم یك کوچه‌ایم

عطّار درسال ۶۲۷ هجری درفتنهٔ مغولان بقتل رسید ، ودربارهٔ قتل اوبدست مغولان داستانهائی نقل کرده‌اند.

تألیفات وتصنیفات عطّار را در نظم ونثر، بعددسوره‌های قرآن. ۱۱۴ دانسته‌اندو معروفترین آنها عبارتست از :

دیوان قصائد وغزلیّات‌او که‌درحدود ده هزار بیت‌است، دیگر

«الهی نامه»، «پندنامه»، «خسرونامه»، «اسرارنامه»، «مصیبت‌نامه» واز مثنویهای بسیارمشهوراو «منطق الطّیر» است که نزدیك به هفت‌هزاربیت دارد ومراتب‌سیر و سلوك ورسیدن بحقّ و توحید را اززبان مرغان که در طلب سیمرغ حرکت میکنند، بیان میداردوهفت منزل: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت وفنا رادر آن شرح میدهد.

از تألیفات مهمّ شیخ عطّاربه نثرفارسی، کتاب «تذکرة‌الاولیاء» است که آنرا در سال ۶۱۷ هجری تألیف کرده وشرح حال واقوال و کرامات نود وشش تن ازپیشوایان طریقت تصوّف وعارفان بزرگ را به نثری ساده وشیوا نگاشته‌است.

عطّار ازشعرای بزرگ وهم ازعرفای‌نامی‌ایران است.

بیست‌وهفتم مهرماه

عبدالرحمن خازنی

(متوفّی بعدازسال ۵۲۵)

ابوالفتح عبدالرّحمن منصورخازنی معروف به «زاهد» ریاضی‌دان ودانشمندمشهور، باعمرخیّام واسفزاری وچنددانشمند دیگر، درتنظیم تقویم جلالی شرکت داشته است.

ازآثارمهمّ اویکی «زیج‌السّنجری» ودیگری «میزان الحکمة» است که دربارهٔاوزان واقسام‌ترازوها بحث کرده‌است و «رسالة‌فی‌الآلات العجیبة» دربارهٔآلات رصدقدما.

عبدالرّحمن درحدودسال ۵۱۳ باتوجّه بترازوی ارشمیدس ترازوئی

ساخت کـه برای تعیین وزن مخصوص اجسام بکار می رفت و آن را «میزان الحکمة» نامید. ونیز نوعی ساعت آبی بنام «میزان السّاعة» از ساخته های اوست، که آنرا در (حدود سال ۵۱۵) ساخته است.

بیست و هفتم مهرماه

شرف الدین علی یزدی

(متوفّی سال ۸۵۸)

معروفترین نویسندهٔ قرن نهم شرف، الدّین علی یزدی، متخلّص بـه «شرف» قدرت قلم وهنر نویسندگی خود را در کتاب خود بنام «ظفرنامهٔ تیموری» بخرج داده است و حوادث امپراطوری تیموری راتاسال ۸۲۸ بامطالعهٔ «ظفرنامهٔ شامی» واوراق وقایع روزبانثری متین وادیبانه در آن تألیف درج کرده است.

این مورّخ ادیب درشعرومعمّی نیزدست داشته و کتابی بعنوان «حلل مطرّز» درفنّ معمّی ولغز و کتابی درعلم اعداد دارد.

شرف الدّین چندی ملازم شاهرخ بن تیمور و مدّتی نیز مصاحب فرزندش ابراهیم سلطان فرمانفرمای فارس بود وتاریخ خودرابخواهش ویاری همین شاهزاده درشیراز نوشت. هنگامیکه سلطان محمّدبن بایسنغربن شاهرخ عصیان کرد، شرف هم متأسفانه ندیم اوبود وباتّهام اغوای امیر زاده، شاهرخ امر بکشتن او داد. در این حـال میرزا عبداللّطیف نوهٔ دیگر شاهرخ درشفاعت مولانا کوششی مردانه کرد واو را نجات بخشید تا خوددرسال ۸۵۸ هجری در مدرسه شرفیّهٔ یزدوفات یافت.

شیخ صدرالدّین قونوی

صدرالدّین ابوالمعالی محمّد بن اسحق قونوی، از بزرگترین مشایخ تصوّف و عرفان بر طریق «محیی الدّین عربی» بوده است.

مادر صدرالدّین قونوی پس از مرگ شوهر، در حکم محیی الدّین عربی رفته و این موجب آمده است که شیخ صدرالدّین در دامان تربیت محیی الدّین پرورده شود.

مولانا قطب الدّین علامهٔ شیرازی حدیث از وی استماع نموده است و با خواجه نصیرالدّین طوسی مکاتبه داشته و بسیاری از بزرگان مشایخ طریقت مانند «شیخ مؤیّدالدّین جندی» و «مولانا شمس الدّین ایکی» و «شیخ فخرالدّین عراقی» و «شیخ سعدالدّین فرغانی» وغیر ایشان از اکابر، از برکشیدگان و تربیت شدگان اویند.

گفته‌اند که «وی نقّاد کلام شیخ است. مقصود شیخ در مسئلهٔ وحدت وجود بروجهی که مطابق عقل و شرع باشد جز تتبّع تحقیقات وی و فهم آن کما ینبغی میسّر نمیشود».

در قونیه زاویه و مدرس داشته و علاوه برروش طریقت، راوی حدیث بوده و اجازه روایت میداده است و در اوایل با مولانا جلال الدّین مخالفت داشته و در آخر بوسیلت «شیخ سراج الدّین» در حلقهٔ مخلصان مولانا درآمده و در وصف مولانا گفته است: «این مرد مؤیّد من عندالله است و از جملهٔ مستوران قباب غیرت». این اخلاص تا آنجا کشیده است که بنابر وصیّت مولانا بر جنازهٔ او نماز کرده.

بسال ۶۷۳ درقونیه در گذشته واز تألیفات اوست : کتاب «اعجاز البیان فی تأویل امّ القران» و «مفتاح الغیب» که بر آن شروح متعدّد نوشته‌اند و «نصوص وفکوك» و «نفحات الّهیّة».

بیست ونهم مهرماه

قطب الدین رازی

(متوفّی سال ۷۶۶)

محمّد بن محمّد بویهی، معروف بقطب الدّین، اورا بنسب، از آل بویه میشناختند.

درقریهٔ ورامین نزدیك ری تولّد یافت. درعلوم عقلی ونقلی یگانه روزگار بود.

علاّمهٔ حلّی درسال ۷۱۳، مقام علم وتحقیق ودقّت اورا درضمن اجازه‌ای تصدیق کرده است.

پس از وفات «سلطان ابوسعید» وشهادت وزیر او «خواجه غیاث الدّین»، بشام رفت ودرشام شیخ شهید «محمّد بن مکّی» ازاواجازه گرفته واورا ببسیاری علم وفضل ستوده است.

از کتب او «شرح شمسیّه» درمنطق و «شرح مطالع» هم درمنطق و «محاکمات» که تعلیقه ایست برشرح اشارات خواجه نصیر الدّین طوسی درفلسفه بسیارمعروف است.

بسال ۷۶۶ در دمشق دفات یافت.

سی‌ام مهرماه

استاد شجاع اصفهانی

حاجی شجاع بن استاد قاسم اصفهانی، از معماران قرن یازدهم و از آثار وی یکی حیاط گوشهٔ جنوب غربی مسجد شاه اصفهان است که بامر شاه سلیمان صفوی بتاریخ ۱۰۷۸ بنای آنرا بپایان رسانیده است و کتیبهٔ آن بخطّ زیبای «محمّد رضای امامی» است.

دیگر بنای «مصلّی» در امتداد پائین خیابان مشهد است که تاریخ اتمام بنای آن سال ۱۰۸۷ و کتیبهٔ آن «بخطّ محمّد حسین بن عنایت‌الله» است.

نخستین روز آبان‌ماه

اسمعیل سامانی

(۲۷۹ ـ ۲۹۵)

پس از امیر نصر حکومت ماوراء النّهر بدست اسماعیل افتاد. وی در آغاز حکمرانی بتحریك موفّق خلیفهٔ عبّاسی، باعمرولیث صفّاری بجنگ پرداخت و پس از شکست واسارت عمرو (سال ۲۸۷)، خراسان نصیب وی شد.

همچنین پس از فوت «محمّد بن زید علوی» که طمع در خراسان نموده بود، دامنهٔ فتوحات اسماعیل تا حدود گرگان وطبرستان رسید.

گذشته از این فتوحات، اسماعیل باطوایف ترك جنگید و بکرات آنهارا مغلوب نمود ومانع پیشرفت آنان بطرف ایران شد.

پایتخت امیر اسماعیل بخارا و «ابو الفضل بلعمی» وزیر او بود .
مدّت سلطنتش ۱۶ سال بود و در سنهٔ ۲۹۵ جهان را بدرود گفت .

دوم آبانماه

مولانا جلال الدین بلخی

(۶۰۴-۶۷۲)

مولانا جلال الدّین محمّد، پسر بهاءالدّین محمّد بن حسین الخطیبی، شاعر و عارف و متفکّر بزرگ ایران، در ششم ربیع الاوّل سال ۶۰۴ هجری در بلخ متولّد شد .

پدرش بهاء الدّین ملقّب به «بهاء ولد» نوهٔ دختری خوارزمشاه بود و از مشایخ و دانشمندان بشمار میرفت و چون از خوارزمشاه رنجش یافت در سال ۶۱۸ هجری با پسرش جلال الدّین ، بلخ را ترك گفت و چنانکه گفته‌اند ، در نیشابور شیخ فرید الدّین عطّار را دیدار کرد و عطّار یك نسخه از مثنوی « اسرار نامه» خود را بجلال الدّین داد .

بهاء الدّین به بغداد و پس از زیارت حجّ «بملاطیه» رفت و پس از چهار سال به «لارنده» که مرکز حکومت سلجوقیان آسیای صغیر بود ، وارد شد و پس از هفت سال به «قونیه» روی آورد و در آنجا بارشاد و هدایت پرداخت .

هنگامیکه جلال الدّین بیست چهار ساله بود، بهاءالدّین وفات یافت و پس از او جلال الدّین در خدمت «سیّد برهان الدّین محقّق ترمدی» که از شاگردان سابق پدرش بود ، کسب فیض کرد و پس بشام و حلب رفت و

بکسب علوم و معارف مشغول شد و آنگاه بقونیه آمد وارشاد و وعظ آغاز کرد و چون « شمس الدّین تبریزی » که پیری بزرگ وصوفی عالیقدر بود ، بقونیه آمد ، دیدارش جلال الدّین مولوی را دگرگون ساخت ، بطوریکه ارشاد ووعظ وتدریس را کنار گذاشت وشوریده‌ای آشفته‌حال ودل از کف داده‌شد وحلقهٔ ارادت شمس در گوش گرفت .

شاگردان مولانا از این تغییر حال در شگفت ماندند ودر صدد بر آمدند که اورا از دیدار شمس تبریزی محروم سازند . پس یك بار شمس را وادار کردند که از قونیه برود وچون رفت، مولانا جلال الدّین به اندوه وغصّه وبیتابی دوچار شد ، اورا باز گرداندند؛ امّا در سال ٦٤٥ دوباره براو شوریدند وبنابقولی اورا کشتند .

دیدار شمس تبریزی در جلال الدّین مولوی چنان اثری کرد که سراپای اوراسوزانده وعشق آتشینی سراسر وجود اورا گرفت وهفت سال پس از غیبت همیشگی یا کشته شدن شمس، بساختن مثنوی آغاز کرد ومثنوی را که یك شاهکار عرفانی زبان فارسی است، بخواهش خلیفه وشاگرد ومریدخود«حسام الدّین» چلبی در شش دفتر سرود که گنجینهٔ بزرگی از عرفان وحکمت وسراسر پند وتمثیل وقصّه وروایت است .

از آثار او غیر از مثنوی « دیوان کبیر غزلیّات » اوست که بنام شمس تبریزی به«دیوان شمس تبریزی»معروف شده است ونیز «فیه‌مافیه» به نثر از اوست ومکاتیب نیز از او باقی است .

جلال الدّین ، در یکشنبهٔ پنجم جمادی الاخر سال ٦٧٢ هجری ، در قونیه وفات یافت واورا درمقبرهٔ پدرش بخاك سپردند .

پسرش « سلطان‌ولد » نیز ذوق شعرداشت ومثنوی «ولد نامه»از او باقی است .

سوم آبانماه

سید اسمعیل جرجانی

(٤٣٤ - ٥٣١)

ابوابراهیم مشرّف‌الدّین (یازین‌الدّین) اسمعیل بن حسن بن محمّد بن‌محمود جرجانی ، از پزشگان نامی ایران‌است . وی علم‌طبّ رانزد طبیب مشهور «ابوالقاسم عبدالرّحمن علی‌بن ابی‌الصّادق» (مؤلّف‌شرح فصول البقراط) آموخته‌بود .

جرجانی نخستین کسی است که زبان عربی را درتألیفات خود بیکسو نهاد و کتابهای‌خود رابفارسی تألیف کرد .

جرجانی‌درخدمت«قطب‌الدّین‌خوارزمشاه» وپسرش «علاءالدّوله اتسز خوارزمشاه»بود . وی علاوه برطبّ در سایر علوم زمان خود نیز استاد بوده‌است .

از جرجانی آثار بسیاری بر جای مانده است که از میان آنها «خفّی علائی» و « الطبّ الملوکی » و«زبدة الطبّ» رامیتوان نام برد . معروفترین کتاب او « ذخیرهٔ خوارزمشاهی» است که آنرابسال ٥٠٤ بنام قطب‌الدّین محمّدبن انوشتکین خوارزمشاه نوشته است ودرزمرهٔ بزرگترین کتب طبّی ، مانند «حاوی محمّد زکریّای رازی »و« قانون ابن‌سینا» بشمار میرود وهمهٔ مباحث طبّی راکه در آن زمان شناخته

شده بود، بزبان سلیس فارسی نوشته است .

این کتاب درقدیم دائرةالمعارفی بود که همهٔ اطلاعات طبّی در آن جمع بود وخواننده را ازمراجعهٔ بکتابهای دیگر که تقریباً همه بعربی بود ، بی‌نیاز میکرد . درحقیقت جرجانی حقّی بزرگ بگردن پارسی زبانان دارد .

ذخیره در۱۲ مجلّداست که هرمجلّد بچند فصل تقسیم‌می‌شود .

جرجانی در اواخر عمر ذخیره را بعربی ترجمه کرد و بعدها کتاب وی بعبری وترکی نیز ترجمه شد .

چهارم آبان‌ماه

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی

اعلیحضرت همایون محمّد رضاشاه پهلوی‌درتاریخ چهارم آبانماه سال ۱۲۹۸ شمسی در تهران متولّد شده اند .

بسال ۱۳۰۴ درسنّ شش سالگی وارد دبستان نظام تهران‌شدند ودرتاریخ پانزدهم خوردادسال ۱۳۱۰در امتحانات‌نهائی شرکت‌فرموده وبدریافت گواهینامه از دبستان نظام نـائل آمدند ودر روز سیزدهم شهریور سال ۱۳۱۰ برای تحصیل عازم کشور سویس شدند ودر کولژ « وروزی » درشهر «رول» در نزدیکی ژنو بتحصیل پرداختندوپس از پایان‌تحصیلات ، روزچهار شنبهٔ نهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۱۵ازاروپا عازم ایران شدند وروز پنج شنبهٔ هفدهم اردیبهشت ماه بتهران وارد شدند . صبح روز یازدهم مهر ماه ۱۳۱۵بدانشکدهٔ افسری رفتند.پس

از دو سال تحصیل ، باموفّقیت ، روز سی و یکم شهریور ماه سال ۱۳۱۷ دورهٔ دانشکدهٔ افسری را بپایان رسانیده بدرجهٔ افسری نائل آمدند .

پس از احراز درجهٔ افسری از طرف پدر تاجدار خود ببازرسی ارتش شاهنشاهی مشغول شدند و در سال ۱۳۱۷ باشاهزاده خانم فوزیه ازدواج فرمودند و ثمرهٔ این ازدواج «والاحضرت شهناز پهلوی» است .

اعلیحضرت همایون در شهریور ماه ۱۳۲۰ بنابر ارادهٔ رضاشاه کبیر که تخت سلطنت را بایشان تفویض نموده بودند، بر اریکهٔ سلطنت ایران تکّیه زدند و اکنون مدّت نوزده سال است که بادرایت و تدبیر و دادگری وحسن سلوك ، امور مملکت ایران را بنحو احسن اداره میفرمایند .

پنجم آبان ماه

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی

(۸۱۶-۸۸۷)

نویسندهٔ تاریخ نفیس « مطلع السّعدین ومجمع البحرین»، کمال الدّین عبدالرّزاق بن جلال الدّین اسحق سمرقندی، از نویسندگان نامی قرن نهم است که بسال ۸۱٦ در هرات قدم بجهان نهاد .

پس از پدر، ارثاً قاضی عسکر سپاه «شاهرخ بن تیمور» گردید و در دستگاه شاهرخ بسیار محبوب ومحترم بود و دوسفر نیز از طرف وی بسفارت هند و گیلان رفت .

در اواخر زندگی شیخی خانقاه رابمقامات دنیوی ترجیح داد و وبسال ۸۸۷ بشهر هرات در خانقاه «شاهرخیّه» در گذشت .

تألیف این مورّخ چنانکه از نامش پیداست، محتوی شرح وقایعی است که از سلطنت «ابو سعید بهادر خان» ایلخان مغول تا پادشاهی «ابوسعید تیموری» روی داده و نثری روان و پر مغز ومتین دارد. مطلع السّعدین در دو جلد مفصّل نوشته شده ومؤلّف سفرهای خود را نیز که حاوی نکات سودمند میباشد در آن شرح داده است.

ششم آبان ماه

شیخ صفی الدین اردبیلی

(متوفّی سال ۷۳۵)

صفیّ الدّین ابوالفتح اسحق بن امین الدّین جبرائیل بن صالح ـ بن قطب الدّین احمد، جدّ بزرگ سلاطین صفویّه، در «کلخواران» اردبیل تولّد یافته است.

مادر او «دولتی» نام داشته است ودر اوان طفولیّت وجوانی، گاه درمزار «شیخ فرّخ اردبیلی» وزمانی درمرقد «شیخ ابوسعید» و گاهی درمدفن «شیخ شهاب الدّین محمود آمری» بعبادت میگذرانید ومترصّد بوده است تا اسرار علوم باطن وطریقت را از شیخی بزرگ فرا گیرد.

درهمین اوان آوازهٔ بزرگی وافضال «شیخ نجیب الدّین بزغش شیرازی» بگوش اورسید وچون برادری درشیراز بنام «صلاح الدّین» داشت ببهانهٔ دیدار برادر وبقصد تربیت عازم سفرشیراز گردید.

وقتی بشیراز رسید که شیخ نجیب الدّین دراجابت دعوت حقّ رفته بود. ناچار درمحضر درس «مولانا رضیّ الدّین» بآموختن تفسیر

پرداخت . دراین میان وی‌را با «سعدی شیرازی» اتّفاق ملاقات افتاد.

ظاهراً بنابراهنمائی ظهیرالدّین ، جانشین شیخ بزغش ویا «امیرعبدالله» که درزمرهٔ سادات اهل حال بوده ، ازشیراز عزیمت دیدار «شیخ زاهد گیلانی تاج‌الدّین ابراهیم» رانموده وبخانقاه او درلاهیجان رفته‌است .

بیست ودوسال درخدمت شیخ زاهد بسربرده ونسبت ارادت و خرقه‌وارشاد ازویافته ودخترشیخ‌مرشدخود «بی‌بی فاطمه» رادرحکم گرفته ودرمرتبهٔ ارشاد وطریقت جانشین شیخ مرشد خودشده‌است .

ازسال ۷۰۰ هجری که سال وفات‌شیخ زاهد گیلانی است ، در مسند اوباستقلال بکارارشاد وتأثیردرنفوس مریدان‌پرداخته‌است .

نفوذ معنوی شیخ صفی‌الدّین اردبیلی ودر نتیجه ، نفوذ سیاسی اوبخصوص درآسیای صغیرظاهراًموجب تشویش‌خاطرسلاطین عثمانی شده است .

ازقول‌مولاناشمس‌الدّین اردبیلی‌نقل کرده‌اند که «ازراه‌مراغه وتبریز شمارطالبان‌ومشتاقان نمودم ، درسه‌ماه،سیزده‌هزارطالب باین یك راه بحضرت شیخ آمدند وشرف حضورمبارك دریافته‌وتوبه کردند وازباقی اطراف باین قیاس».

وقایع بعدی واستقرار سلاطین صفویّه برمسند ارشاد وسلطنت نشان داد که این تشویش بی‌مورد نبوده‌است .

شیخ صفی‌الدّین‌اردبیلی بلهجهٔ گیلانی و زبان رایج فارسی هردوشعر میگفته ودرحالات‌و کرامات وسخنان او «توکّلی بن‌اسمعیل

بن حاجی، مشهور به «ابن بزّاز اردبیلی» کتابی بنام «صفوة الصّفا» پرداخته ودرین باب کتب دیگر نیز تألیف شده که از آن جمله است «فتوحات هروی».

درگذشت شیخ صفی الدّین اردبیلی در صبح دوشنبهٔ دوازدهم محرّم سال ۷۳۵ هجری اتّفاق افتاده ومرقدش در دارالارشاد اردبیل است. معتقدان اهل دل بزیارت مرقد او میروند واز آن برکت میجویند.

هفتم آبان ماه

سید شریف جرجانی

(۷۴۰-۸۱٦)

سیّد شریف علی بن محمّد بن علی حسینی، از شاگردان «قطب رازی» است ودر سال ۷۴۰ در گرگان (استراباد) متولّد شد ودر سال ۷۷۹ بخدمت «شاه شجاع» رسید. شاه اورا بشیراز آورد واورا بمدرّسی دارالشّفای خود منصوب کرد ومقرّری بسیار درحقّ او مبذول گشت.

سیّد شریف ده سال در شیراز بافادت پرداخت. چون امیر تیمور شیراز را فتح کرد، سیّد را بسمرقند فرستاد ومدّت حیات امیر تیمور در سمرقند بسر برد وپس از درگذشت تیمور بشیراز بازگشت ودر همان شهر وفات یافت. در تاریخ وفاتش گفتند:

استاد بشر حیات عالم — سلطان جهان شریف ملّت
اندر ششم ربیع ثانی — در هشتصد وشانزده زهجرت
زین دار فنا بچهارشنبه — فرمود بدار خلد رحلت

کتابهای سید شریف از زمان خود او بسیار معروف ومتداول گشت ، از جمله « شرح مواقف» که در تمام ممالك اسلام مرجع اهل سنّت وجماعت است و کتاب «صرف میر» و« کبری» درمنطق، و«تعریفات» و«شرح تذکره» درهیئت، وحواشی وفوائد بسیار ازعلوم مختلفه ازوی بجای مانده است .

هشتم آبان ماه

جواهر رقم

(متوفّی سال ۱۰۹٤)

سیّدعلیخان فرزندمیرزا مقیم ازاولاد میرشاهمیرساکن اصفهان وبفضائل نفسانی متّصف بود .

شعرمی گفت وخطّ نستعلیق راازپدر خود که او شاگردمیرعماد بود، تعلیم یافت وبامعارست مشق ازخطوط میرعماد، شیوهٔ ویرفرا گرفت وباعبدالرّشید دیلمی معاصر ومصاحب بود .

درعهد سلطنت«شاه جهان» بهمراهی پدرخود بهندوستان شتافت وبدربار «عالمگیر پادشاه» راه یافت ودر جزوملازمان پادشاهی منسلك و بخطاب «خان» ولقب «جواهر رقم» سر افراز و کتابداری خاصّه بوی تفویض شد .

از آثار خطوط شیوای وی در ایران ومخصوصاً هندوستان بسیار موجود است .

جواهررقم بسال ۱۰۹٤ در دهلی در گذشت وهمانجا مدفون شد،

نهم آبان‌ماه

نصر بن احمد سامانی

(۳۰۱ – ۳۳۱)

پس از اسماعیل، فرزندش احمد، جای وی را گرفت. وی در سنهٔ ۳۰۱ بدست چندتن از غلامان خود در شکارگاه کشته شد و بهمین جهت او را «شهید» نامند.

پس از احمد پسرش «نصر اوّل» که در آن هنگام هشت سال داشت پادشاه شد و سی سال واندی سلطنت کرد.

در زمان او در اطراف بلاد سامانیان هرج ومرج وشورشی شد واز هر طرف آوازی بلند گردید. «اسحق بن احمد» عمّ او که در سمرقند حکمرانی داشت علیه وی قیام کرد. «لیلی بن نعمان» رئیس علویهای طبرستان و «احمد بن سهل» سردار سامانی و «یحیی» و «منصور» و «ابراهیم» برادرانش و «مرداویج» و «وشمگیر» پسران «زیار» هریك در گوشه ای بمخالفت باوی برخاستند. اهالی سیستان هم از اطاعت وی سر باز زدند.

نصر بامساعدت وزرای دانشمند خود کلیّهٔ این فتنه هارا فرونشاند. امیر نصر معروف به «امیر سعید» گردید ووفات او بسال ۳۳۱ رخ داد.

دهم آبان‌ماه

جشن آبانگان

آبان روز، روز دهم است از آبانماه و گویند که:

در این روز، در شهرهائی که افراسیاب هنگام فرمانروائی خویش ویران و آگنده کرده بود، آب روان گردید ؛

در این روز خبر پیروزی فریدون بر ضحّاك بگوش جهانیان رسید و همه بر جان و مال خویش ایمن شدند و خانه و ملك آنان بایشان باز داده شد، که ضحّاك درزمان پادشاهی خود مالکیّت را از آنان بازستده بود.

یازدهم آبانماه

حسن بن زید علوی

(متوفّی سال ۲۷۰)

مستعین خلیفهٔ عبّاسی، در برابر خدمات «محمّد بن عبدالله طاهر» بعضی از نواحی طبرستان را که از آنجمله کلار و چالوس بود، باو واگذار کرد.

در اطراف آنحدود، اراضی مواتی بود که اهالی از اشجار آن استفاده میکردند و گلهٔ خودرا در آن جا بچرا میبردند. چون نمایندهٔ عبدالله خواست آن اراضی را در تصرّف خود گیرد، دو نفر از متنفّذین: محمّد و جعفر پسران رستم، بمخالفت برخاستند و نمایندهٔ عبدالله مجبور شد از حکمران طبرستان «سلیمان بن عبدالله» استمداد جوید.

اهالی طبرستان و دیلم از سلیمان رضایت نداشتند، زیرا یکی از مقرّبان او «محمّد بن أوس بلخی» و فرزندانش دست ستم دراز کرده بودند و انواع ظلم و جور باهالی روا میداشتند.

درهمان اوقات طبرستان و گرگان صحنهٔ تبلیغات «زیدیّه» بود.

درسنهٔ ۲۵۰، دیلمیان وطبرستانیها متّفق شده توسّط «محمّدبن ابراهیم» یکی از داعیان مذهب زیدیّه « حسن بن زید » را کـه درری بسر میبرد ، بسوی خود خوانده وکلیّهٔ اهالی دیلم وچالوس ورویان ، با او همدست شدند ودر اندك مدّتی آمل وساری دردست اتباع حسن افتاد وسلیمان حاکم طبرستان هم بگرگان فرار کرد .

سپس حسن، ری را جزو متصرّفات خود نمود وسلسلهٔ «علویان» طبرستان را تشکیل داد .

حسن درسال ۲۵۷ بر گرگان مسلّط شد ولشکر محمّد بن طاهر را شکست فاحش داد وبسال ۲۷۰ بدرود زندگی گفت .

دوازدهم آبان ماه

شیخ سعدی

(۶۰۴ ـ ۶۹۴)

شیخ مشرّف الدّین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی ، بزرگترین نویسنده وشاعر ایران، درسال ۶۰۴ هجری درشیراز بدنیا آمد .

در کودکی پدرخودرا ازدست داد. درحدود پانزده سالگی شیراز راترك گفت وبرای کسب علوم ومعارف به بغدادرفت ودرمدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد به تحصیل پرداخت وپس ازفراغ ازتحصیل بشام ودمشق وحجاز ومکّه مسافرت کرد. درجنگ های صلیبی اسیر شدواورابکار گل گماشتند تـا امیرحلب وی را شناخت و اورا بازخرید و دخترخود رابعقد او

درآورد؛ امّا از تندخوئی وبد رفتاری آن دختر آزرده خاطر گردید.

پس از چهل سال سیر وسیاحت و گشت و گذار وفرا گرفتن علوم ودیدن دانشمندان واهل حقّ، بشیراز باز گشت ودراین هنگام، اتابك «ابوبکر بن سعد بن ابوبکر زنگی» از اتابکان فارس، در آنجا حکومت میکرد وفارس وشیراز درسایهٔ حمایت او درامن وامان وآرامش بود.

سعدی تخلّص خود را نیز از همین امیر گرفته وبتشویق وحمایت او درشیراز بسر میبرد وآنچه را که آموخته ودیده بود، بنظم ونثر نگاشته و بیاد گار گذاشت.

درسال ۶۵۶ هجری، یك اثر بدیع وعالی نثری بنام «گلستان» درهشت باب، تصنیف کرد که عالیترین نمونهٔ نثر مسجّع است ودرسال ۶۵۵ هجری «بوستان» رابه نظم آورد که درده باب واز حکایات وحکم وامثال درآن درج کرده است.

علاوه براین دو اثر گرانبها، غزلیّات نغز وشیرین وروان فراوان سروده که هریك نموداری از فصاحت وشیوائی وبراعت او درسخنوری است وبیهوده نیست که اورا «افصح المتکلّمین» لقب داده‌اند.

مجموعهٔ آثار سعدی بنام «کلیّات سعدی» شاید بیش از هر کتاب فارسی دیگر تا کنون استنساخ شده وبچاپ رسیده باشد.

کلیّاتش شامل: مجالس، گلستان، بوستان، طیّبات، بدایع، غزلیّات قدیم وخواتیم است.

پس از سعدی، عدّه‌ای بسیار از گویندگان ونویسندگان سبك اورا در نثر ونظم پیروی کرده وشیوهٔ نویسندگی وغزلسرائی این سخنور بزرگ را سرمشق خویش قرار داده‌اند.

سعدی بسال ۶۹٤ هجری در گذشته و در «سعدیّهٔ» شیراز بخاك سپرده شده است .

سعدی از افتخارات بزرگ ایران و در سراسر جهان دانش و فرهنك معروف و مشهور است .

سیزدهم آبان‌ماه

خرقی مروزی

(متوفّی سال ۵۳۳)

بهاءالدّین ابوبکر محمّد بن احمد خرقی مروزی، از مردم «خرق» از توابع مرو، از دانشمندان و مؤلّفان نیمهٔ اوّل قرن پنجم هجری است .

تألیفات ریاضی او عبارت است از: «منتهی الادراك فی تقسیم الافلاك» و «التبصرة فی علم الهیئة»

کتاب دوّم را «احمد بن عثمان بن مسیح» (در قرن هشتم هجری) تفسیر و «ویدمن» آنرا بآلمانی ترجمه کرده است .

خرقی در دربار خوارزمشاهیان مقامی بلند داشته و از دانشمندان معدودی است که در دوره‌ای که علوم در تمدّن اسلامی رو بانحطاط میرفته هنوز مشعل دانش را در دست داشته است .

چهاردهم آبان‌ماه

میرخواند بلخی

(۸۳۷ - ۹۰۳)

سید محمّد بن امیر برهان الدّین، معروف به «میرخواند»، از سادات ماوراءالنّهر و از خاندان سیّد اجلّ بخاری است و نسبت این دودمان به «زید بن علی بن حسین علیهم السّلام» میرسد.

این نویسندهٔ نامی بسال ۸۳۷ در بلخ متولّد شد و در جوانی بهرات رفته منظور نظر «امیرعلیشیر» والاترین شخصیّت دربار «سلطانحسین بایقرا» واقع و در دستگاه وی تربیت شد و تاریخ مشهور خود «روضة الصّفا فی سیرة الانبیاء والملوك والخلفاء» را بتشویق و بنام امیر نامبرده در شش جلد تألیف کرد و وقایع جهان را از آغاز آفرینش تا جلوس سلطانحسین بایقرا در آن درج نمود؛ ولی بیماری دردناکی در شصت و شش سالگی بحیات او خاتمه داد.

بتاریخ دوّم ذی القعده سال ۹۰۳ در خانقاه «اخلاصیّه» هرات که مسکن وی بود، در گذشت و تاریخ وی ناتمام ماند.

جلد هفتم روضة الصّفا را «خواندمیر» در شرح پادشاهی سلطانحسین و احوال فرزندانش بر این کتاب افزود و در زمان قاجاریان نیز «رضاقلیخان هدایت» تتمّهٔ آنرا در سه جلد نوشته «روضة الصّفای ناصری» نام نهاد.

تألیف مفصّل میرخواند از منابع مفید تاریخ است و انشائی فاضلانه و متنوّع دارد.

پانزدهم آبانماه

مقدس اردبیلی

(متوفّی سال ۹۹۳)

ملا احمد بن محمّد اردبیلی نجفی، معروف «به مقدّس اردبیلی» یا

«محقّق اردبیلی» از متکلّمین و فقهای محقّق و ثقه و پرهیزکار شیعه است که از «سیّد علی بن صانع» اجازه دارد (و اجازهٔ سیّد علی هم از شهید ثانیست) و از علمای معروف، صاحب «معالم» و «مدارك» نزد مقدّس اردبیلی درس خوانده‌اند و صاحب اجازه‌اند.

وفات مقدّس در نجف اشرف و قبرش در آنجاست.

عمدهٔ تألیفات او عبارتند از: «زبدة البیان یا آیات الاحکام»، «مجمع الفایده و البرهان» در شرح «ارشاد علامه»، «حدیقة الشیعة» که بعضی گفته‌اند از علامهٔ مجلسی» است، «حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی».

شانزدهم آبانماه

استاد محمود

محمود بن صدر الدّین نطنزی، از استادان هنرمند منبّت کاراست و از آثار زیبای هنری وی دری است که ابنیهٔ واقع در قسمت غربی «گنبد خواجه نظام الملك» را در مسجد جامع اصفهان بخارج مربوط میسازد.

هفدهم آبانماه

آقا ابراهیم قمی

(قرن ۱۱ ـ ۱۲)

محمّد ابراهیم بن محمّد نصیر قمی، از معاصران «میرزا احمد نیریزی» است و این استاد، خطّ نسخ را نزد وی تعلیم گرفته است.

آقا ابراهیم از خوش نویسان زبر دست و استادان معروف دورهٔ سلطنت شاه‌سلیمان و شاه‌سلطان‌حسین صفوی است که جز خطوط اصول ، تعلیق و نستعلیق و شکسته را نیز بسیار خوش می‌نوشته و از این جمله فقط در خط" نسخ شهرت یافته‌است .

گویند سالی سه قرآن کتابت و از دستمزد آن زندگی مرفّهی می کرده است و تمام عمر را مجرّد باسخاوت گذرانیده است .

تا سال ۱۱۱۵ در قید حیات بوده است و تاریخ وفاتش معلوم نشد .

هجدهم آبانماه

عبدالملك بن نوح سامانی

(۳۴۳ ـ ۳۵۰)

در سال ۳۴۳ ، امیر نوح بن نصر که معروف به « امیر حمید» است دار فانی را وداع گفت و فرزندش عبد الملك بجای وی بر تخت نشست .

وی در آغاز کار « ابوعلی بن محتاج » را از خراسان خارج کرد ولشکر کثیری بری و اصفهان فرستاد. خراسانیان بشهر اصفهان وارد شدند، ولی کاری از پیش نبردند و مجدّداً آن شهر بدست رکن الدّوله افتاد .

وزارت عبدالملك با « ابو علی محمّد بلعمی » بود .

عبدالملك در سال ۳۵۰ بهنگام گوی بازی، از اسب بیفتاد و وفات یافت.

نوزدهم آبانماه

ابو عبدالله جیهانی

ابوعبدالله جیهانی وزیر «نصربن احمد سامانی» است وچون نصر بهنگام رسیدن بحکومت، بیش از هشت سال نداشت ، ابوعبدالله جیهانی که مردی دانشمند وفاضل بود وزارت اورا بعهده گرفت .

جیهانی بسال ۲۷۹ کتابی درجغرافیا نوشت کدا کنون ازمیان رفته است .

وی حضوریکی ازامرای هندرا در دربار سامانی غنیمت شمرده درموقع مراجعت «ابودلف» شاعر عرب راباوی همراه ساخت تامشاهدات خود را برشتهٔ تحریردرآورد .

این شاعر به تبّت رفت و ازجانب هندو افغانستان وسیستان بوطن خود باز گشت و کتاب قابل توجّهی در جغرافیا تألیف نمود .

بیستم آبانماه

خواجوی کرمانی

(۶۷۹ - ۷۵۳)

کمال الدّین ابوالعطا محمودبن علی کرمانی، متخلّص به «خواجو» درسال ۶۷۹ هجری در کرمان متولّد شد وپس از تحصیل، اززادگاه خود بمسافرت آغاز کرد وبا «علاءالدّولهٔ سمنانی» ازمشایخ بزرگ ملاقات نمود .

خواجو، با «سلطان ابوسعید بهادر» معاصر بوده واو و وزیرش «غیاث الدّین محمّد» رامدح کرده است .

خواجو بتقلید «نظامی» مثنویهای «همای وهمایون» رادرسال

۷۳۲ و «گل ونوروز» را بوزن «خسرو شیرین» و «کمال‌نامه» و «روضة الانوار» رابسبك «مخزن الاسرار» و «گوهرنامه» رانیز بوزن «خسروشیرین»، دراخلاق وتصوّف سروده‌است.

وفات خواجودرسال ۷۵۳ اتّفاق افتاده‌است.

بیست‌ویکم آبانماه

حسن قطان مروزی

(۴۶۵ـ۵۴۸)

ابوعلی حسن بن محمّدبن ابراهیم قطّان مروزی بخارائی، از دانشمندان بزرگ قرن‌ششم هجری‌است که‌درطبّ‌وسایرعلوم وادبیّات ولغت، مهارت داشته است.

درآغاز کار سرگرم فقه‌وحدیث بود، امّابعد پیشهٔ خودراطبابت قرار داد.

اودر رشته‌های مختلف تألیفاتی‌داشته که دو کتاب بنام «کیهان شناخت» و «اختر شناخت» از آنها باقی‌است.

بیست‌دوم آبانماه

علاء الدوله احمد سمنانی

(۶۵۹ ـ ۷۳۶)

شیخ رکن‌الدّین ابوالمکارم احمدبن محمّدبن احمدسمنانی بیابانکی،

ملقب بعلاء الدّوله ، در ذی الحجّهٔ سال ۶۵۹ ولادت یافته است .

پدرش به «ملك شرف الدّین سمنانی » شهرت داشته و خوداو بالقاب متعدّد از قبیل « علاءالدّین» و « رکن الدّین» و « شمس الدّین» مشهور و موصوف به « سلطان المتألّهین» بوده است .

در کودکی بفرا گرفتن فقه وحدیث ولغت وادب پرداخته واز «رشیدبن ابی القاسم» وغیراو سماع حدیث وروایت کرده است .

درجوانی ملازم «ارغون» یکی از خوانین مغول بوده وسپس توبه کرده وبخلوت رفته است .

در بغداد مصاحب « شیخ نورالدّین عبد الرّحمن اسفراینی » از مشایخ تصوّف بوده وظاهراً خرقهٔ ارشاد ازو گرفته است .

مکرّر بزیارت خانهٔ خدا، نایل آمده ودائم بتلاوت قرآن وانواع ریاضت اشتغال داشته وعاقبت درسمنان درخانقاه شکاکیّه منزوی شده وتمام ثروت وتموّل خودرا وقف فقرا وصوفیّه کرده است .

« ابو البرکات تقیّ الدّین علی دوستی سمنانی » و « شیخ عبدالله غرجستانی» و « امیر شرف الدّین عربشاه» ، از اصحاب اوبوده اند و « صدرالدّین بن حمّویه » و « سراج الدّین قزوینی »، ازاواخذ طریقت نموده اند .

با « کمال الدّین عبدالرّزاق کاشانی» از بزرگان علمای عصر وواقفان بقواعد علم باطن ، مکاتبه داشته وظاهراً بطوس وتبریز وبغداد بسیاحت رفته است .

نقل کرده اند که مصنّفات او برسیصد تصنیف بالغ میشود .

هفتاد وهفت سال عمر کرده ودر شب جمعهٔ بیست ودوّم ماه رجب سال ۷۳۶ هجری ، در «صوفی آباد» سمنان وفات یافته وهمانجا مدفون شده است .

مزار او در آن قریه باقی وفیض رسان اهل حقّ است .

از تصنیفات اوست: کتاب «بیان الاحسان لاهل العرفان» ، کتاب «سربال البال فی اطوار سلوك اهل الحال» ، کتاب «قواعد العقاید» و کتاب «العروة لاهل الخلوة والجلوة» و کتب ورسالات دیگر .

بیست وسوم آبانماه

غیاث الدین منصور دشتکی

(متوفّی سال ۹۴۸)

غیاث الدّین منصور بن السیّد صدر الدّین محمّد بن غیاث الدّین منصور شیرازی ، از خاندان فقه وعلوم شرع بود .

پدرش صدر الدّین محمّد ، بحکمت وعلوم عقلی راغب گشت ودر آن فنون مشهور شد .

فرزند او غیاث الدّین هم بر طریقت پدر ، عمر خویش در علوم عقلی صرف کرد ودر چهارده سالگی با «جلال الدّین دوّانی» بمناظره پرداخت وبعهد شاه اسماعیل اوّل صفوی وشاه طهماسب ، منصب صدارت یافت ، امّا مردم نزد فقیه «علی بن عبد العال کرکی» که بزرگترین فقهای آن روزگار بود ، سعایت وی کردند که بمذهب فلاسفه رغبت تامّ دارد و مقیّد باحکام وعبادات شرعی نیست وشیخ علی در مجلس پادشاه باا و

خشونت نمود و توهین کرد . شاه نیز چاره‌ای غیر از حمایت شیخ نداشت .

سیّد رنجیده خاطر ، از صدارت مستعفی گشت و بشیراز رفت ؛ تا در سال ۹۴۸ وفات یافت.

مدرسهٔ «منصوریّه» شیراز از آثار این خاندان است .

پدرش «سیّد صدر» روز سه‌شنبهٔ ۲ شعبان سال ۸۲۸ تولّد یافته و در جمعهٔ ۱۲ رمضان ۹۰۳، در «دیار بکر» بشهادت رسیده است .

تألیفات این پدر و پسر در علوم طبیعی و فلسفه و کلام و ریاضی است .

از کتب صدرالدّین کتابی است در «علم فلاحت»، رساله در «جواهر و خواص و قیمت آنها» ، کتاب در «حدوث قوس و قزح»، بفارسی .

از کتب عربی او رساله ایست در «اثبات واجب» و حواشی و رسائل دیگر.

از تألیفات غیاث الدّین : «شرح هیاکل النّور» ، «لوامع و معارج» درهیئت ، رسالهٔ در « معرفت قبله » ،رساله در «اثبات واجب» ، کتاب «سفیر» درهیئت، «حاشیه بر شفا» ،«حاشیه بر شرح اشارات» وغیره است .

بیست و چهارم آبانماه

میرزا احمد نیریزی

(قرن ۱۱ ـ ۱۲)

احمد بن شمس الدّین محمّد نیریزی ، در جوانی از نیریز باصفهان مهاجرت کرد و در حدود سال ۱۱۰۰ در این شهر مسکن گزید و در دربار شاه «سلطان حسین صفوی» و نزد امراء و فضلاء و هنرمندان عصر باحترام

میزیست وحق الکتابه‌های هنگفت دریافت میداشت. چنانکه گویند در مدّت عمر، شصت‌هزار تومان صفوی از نتیجهٔ هنر خود در آمد یافته است.

نیریزی بفضائل نفسانی مشهور بود و گویند از در آمد خود بمبلغ اندك اکتفا و بقیّه‌را انفاق میکرد. در اواخر عمر بزیارت عتبات عالیات رفت ودر آنجا باوجود کبرسنّ، از کتابت باز ننشست چنانکه یك نسخه «دعای کمیل» بخطّ وی اکنون در کتابخانهٔ سلطنتی ایران هست که بسال ۱۱۵۲ در نجف اشرف کتابت کرده است.

نیریزی بمناسبت اختصاص کتابت شاه سلطان حسین، «سلطانی» رقم میکرد و بسیاری از آثار وی بامر این پادشاه صفوی کتابت شده است.

نیریزی خطّ نسخ را ابتدا نزد «آقا ابراهیم قمی» تعلیم گرفت؛ ولی از روی خطوط «علاء الدّین تبریزی» مشق بسیار کرده و با اینکه از این دو استاد با حترام و نیکی یاد کرده است، خود او واضع شیوهٔ مخصوصی در خطّ نسخ بود که همان سرمشق نسخ نویسان ایران گردید.

نیریزی معروفترین وزبردست‌ترین استادان خطّ نسخ ایران واز آثار قلم وی، آن‌مایه بجای مانده است که از کمتر استادی دیده شده است.

از مهمترین آثار وی، پنج نسخه قرآن مجید در کتابخانهٔ سلطنتی است که بعض آنها حدّ خوشنویسی نسخ ومافوق آن متصوّر نیست.

باوجود شهرت فراوان، جزئیّات زندگی نیریزی، مشخّص نیست وحتّی سال تولّد و وفات او دقیقاً معلوم نگردیده است و آنقدر مسلّم میباشد که از سال ۱۰۹۶ تا سال ۱۱۵۲، بیش از نیم قرن خوشنویسی کرده ودر سنین پیری در گذشته است.

بیست‌وپنجم آبانماه

منصور بن نوح

(۳۵۰ - ۳۶۶)

منصور پس‌از برادرخویش عبدالملك، امیرماوراءالنّهروخراسان شدوبارکن‌الدّوله وعضدالدّولهٔ دیلمی، درسنهٔ ۳۶۲ صلح کرد.

در زمان این‌امیر، «البتکین» که ریاست لشکر را داشت واز انتخاب منصوربسلطنت‌راضی‌نبود، بغزنین‌رفت و درآن‌سرزمین اقتدار بهمرسانید وامیرسامانی‌نتوانست‌اورامطیع‌خود سازد.

منصور شانزده سال سلطنت کرد و در سنهٔ ۳۶۶ وفات یافت.

وزارتش با «ابو علی محمّد بلعمی» بود.

بیست‌وششم آبانماه

آغاز جشن فرورد گان

ده روز است، ازبیست وششم آبانماه تا پایان «پنجهٔ دزدیده» (خمسهٔ مسترقه).

ایرانیان پیشین برآن بودند که در این روزها «فروردها»ی مردگان بجهان می آیند تا از چگونگی زندگی آنان آگاه شوند وازاین‌رو،دراین روزهاخوردنی وآشامیدنی فراوان‌فراهم می کردند وبرای فرورد های مردگان میگذاشتند و در خانهٔ خود راسن دود می کردند باین گمان که آنان از این خوردنی ها میخورند واز آن بوی خوش می‌بویند.

بیست و هفتم آبانماه

ابو الفضل بلعمی

(متوفّی سال ۳۲۹)

ابوالفضل محمّد بن عبدالله، وزیر اسماعیل بن احمد سامانی، دوستار علم و فضل بوده و برودکی شاعر عهد سامانی عنایت مخصوص داشته است.

بلعمی منسوب است به «بلعم» که شهریست در آسیای صغیر و چون «رجاء بن معبد» که یکی از اجداد ابوالفضل است، در آنجا اقامت داشت فرزندانش بدانجا منسوب شدند.

ابوالفضل در سنهٔ ۳۲۹ وفات یافته است.

بیست و هشتم آبانماه

حافظ

(متوفّی سال ۷۹۱)

شمس الدّین محمّد حافظ، معروف به «خواجه حافظ» وملقّب به «لسان الغیب»، در حدود سال ۷۲۴ هجری در شیراز متولّد شد.

پدرش بهاءالدّین، در زمان سلطنت اتابکان سلغری، از اصفهان بشیراز مهاجرت نمود و مادرش اهل کازرون بود.

حافظ در شیراز بکسب علوم اشتغال ورزیده وقرآن را از حفظ کرده است و بهمین جهت به «حافظ» معروف شده است.

حافظ به تحشیهٔ «کشّاف» و «مصباح» پرداخته است.

درسال ۷۴۲ «شیخ جمال‌الدّین ابواسحق اینجو» برشیراز مسلّط شد و حافظ را گرامی داشت و دانشمندان ومشایخ عصر نیز اورا محترم میشمردند .

جمال‌الدّین اینجوو سلسله‌اش ، بدست « مبارزالدّین» سرسلسلهٔ آل مظفّر ، ازمیان رفتند ، وچون او نیز مردی تندخو وستمکاربود ، دو پسرش «شاه محمود» و «شاه‌شجاع» اورا گرفته کور کردند .

شاه‌شجاع وشاه‌منصور که ازآل‌مظفّر بودند ، ازحافظ طرفداری میکردند واونیز آنان‌را در اشعارش ستوده‌است .

حافظ برخلاف سعدی مسافرت نکرده‌است ؛ فقط یکبارتایزد رفته ویکبار هم‌حاکم بهمنی‌دکن اورا بهندوستان دعوت کرده واو تا کنار دریا رفته و چون دریا را متلاطم دیده، ازمسافرت منصرف‌شده وغزلی ساخته‌وفرستاده‌است .

حافظ از بزرگان شعرای ایران و مایهٔ افتخار ایرانیان است . غزلیّات شورانگیز وعارفانهٔ اونزد صاحبدلان وارباب ذوق درایران و خارج ایران معروف ونامش بلندوشهرتش عالمگیراست .

حافظ بسال ۷۹۱ درشیراز، درگذشته‌وآرامگاهش در«حافظیّه» زیارتگاه اهل دل وصاحبان ذوق است .

بیست‌ونهم آبانماه

مسعودی غزنوی

(نیمهٔ اوّل قرن ششم)

ظهیر الدّین ابوالمحامد محمّد بن مسعود مسعودی غزنوی ، از بزرگان ریاضی و ادب است و کتابهای متعدّد از او باقی است ، از آن جمله : « احیاء الحقّ » ، « کفایة التّعلیم فی صناعة التّنجیم » در هیأت (فارسی) ، « نافع الثّمرة » یا « شرح ثمرهٔ بطلمیوس » ، « جهان دانش » در بارهٔ آسمان و زمین ، کتابی در بارهٔ « معرفت عناصر و کائنات جوّ » .

کتاب کفایة التّعلیم فی صناعة التّنجیم، در حدود سال ۵۴۰ تألیف گردیده و بعداً بوسیلهٔ دانشمند دیگری خلاصه شده و بنام « مفاتیح النّجوم و مصابیح العلوم » انتشار یافته است .

سی‌ام آبانماه

خواجه بهاءالدین محمد نقشبند

(۷۱۸ – ۷۹۱)

بهاء الدّین محمّد بن محمّد بخاری نقشبند، در محرّم سال ۷۱۸ در دهی بنام « قصر عارفان » در یك فرسنگی بخارا متولّد شده است .

خواجه بهاءالدّین نقشبند را نظر قبول از « خواجه محمّد باباساسی » بوده است . نقل کرده‌اند که : « خواجه محمّد باباساسی بارها که بر قصر هندوان میگذشته‌اند میفرموده‌اند که از ین خاك بوی مردی میآید و زود باشد که قصر هندوان قصر عارفان شود. تا روزی از منزل « سیّد امیر کلال » که از خلفاء ایشانند بطرف قصر عارفان متوجّه شدند و فرمودند که آن بوی زیادت شده است ؛ همانا که آن مرد متولّد شده است . »

خواجه بهاء الدّین نقشبند بحسب صورت تعلیم آداب طریقت

از « سیّد امیر کلال » گرفته ؛ امّا در حقیقت اویسی بوده و مؤسّس و بنیان گذار طریقهٔ «نقشبندیّه» است .

دوازده سال با «خلیل اتّا» بوده و دوبار سفر حجاز کرده ودر نوبت دوّم «خواجه محمّد پارسا» یکی از خلیفگان او باوی بوده‌است .

چون بخراسان آمده خواجه محمّد پارسارا باسیر اصحاب از راه «باورد» بجانب نیشابور فرستاده وخود برای ملاقات بامولانا «زین الدّین ابوبکر تایبادی» بهرات آمده و سه روز در «تایباد» درصحبت مولانا زین الدّین ابوبکر تایبادی گذرانده‌است وسپس متوجّه حجاز شده ودر نیشابور باصحاب ملحق گردیده‌است وپس ازحجاز چندی در مرو اقامت کرده وآنگاه ببخارا آمده وتا آخر حیات در آنجا بوده است .

مریدان بسیار داشته است که مشهور ترین ایشان « خواجه علاءالدّین عطا » و«خواجه‌محمّد پارسا » هردو ازجانشینان ویند .طریقهٔ وی به «بایزید بسطامی»عارف وصوفی مشهور میرسد .

درشب دوشنبهٔ سوّم ربیع الاوّل ۷۹۱ درهمانجا که‌چشم بجهان گشوده‌بود(قصرعارفان)در گذشت‌ومزارش اکنون در آنجامعروفست .

حکایات‌واحوالات‌ومأثورات‌اوراجمع آوری کرده‌اندودو کتاب «دلیل العاشقین»در تصوّف و«حیات نامه»در نصایح ومواعظ منسوب بدوست.

نخستین روز آذرماه

بهار جشن

بهار جشن یا کوسه برنشین ، نخستین روزاست از آذرماه .

ابوریحان بیرونی می گوید که آذرماه در زمان خسروان ، اوّل بهار بود .

دراین روزمردی کوسه، برداز گوشی می نشست و کلاغی و بادبیزنی بدست می گرفت وخودرا بادمیزد وزمستان‌رابدرود می گفت واز آن این میخواست که بمردمان بنماید که سرما گذشت و گرما آمد . و مردمان باو چیزی می‌دادند .

دوم آذرماه

دوانی

(متوّفی سال ۹۰۸)

جلال الدّین محمدبن‌اسعد ازمردم «دوّان» فارس است .

جلال الدّین پس از تکمیل مقدّمات علوم بشیراز آمد و نزد شاگردان «سیّدشریف» تحصیل کرد ودر علوم‌عقلی سرآمدواز بزرگان دانشمندان ایران گشت .

وقتی شهرت اوعالمگیر شد « سلطان یعقوب بایندری » اورا به تبریز طلبید وقاضی القضاتی فارس بدوتفویض کرد .

دوّانی شاگردان بسیار پرورده است که همه از افاضل دوران بودند .

دوّانی تألیفات بسیار درعربی وفارسی دارد ، ازجملهٔ کتاب‌های فارسی‌او: «اخلاق جلالی»است که آنراابانشای فصیح بنام «سلطان‌خلیل بایندر» وپدرش «حسن بیك تر کمان» تألیف کرده‌است ، رساله‌در «جبر

واختیار» بنام« میرمیران »، رساله‌در «وظائف دیوان مظالم» بنام‌والی لار « علاء الملك » ورسائل عربی بسیار، از جمله: « شرح کامل » از تألیفات اوست .

وفات اودر روز سه شنبهٔ‌نهم‌ربیع الثّانی‌سال ۹۰۸ اتّفاق افتادو مدّت حیات‌وی ازهفتاد سال افزون بود .

سوم آذرماه

درویش عبدالمجید

(متوفّی سال ۱۱۸۵)

درویش‌عبدالمجید، ازمردم طالقان بود ودرآغاز جوانی رخت باصفهان کشید وچندی در کسوت فقر روزگار گذرانید واز آن پس بمشق خطّ پرداخت واز خطّ نستعلیق شروع کرد ؛ ولی پس از اندك زمانی دست بخطّ شکسته زد ودیری نگذشت که در این هنر استاد مسلّم شناخته‌شد ؛ تاجائیکه رونق بازار خطّ شکسته نویسان گذشته را شکست وبا اینکه پس از او شاگردان و پیروانش بمقام استادی رسیدند ، هیچیك بپایهٔ وی نرسیدند و چنانکه کمال خطّ نستعلیق بدست میر عماد صورت گرفت ، خطّ شکسته را درویش بحدّ کمال رسانید . اونه فقط قواعداین‌خطّ رااستوار کرد، بلکه زیبائی‌وشیوائی آنرا بحدّ اعلی‌رسانید، چنانکه شش‌دانگ جلّی راچون کتاب خفیّ و غبار ، استوار وشیرین می‌نوشت .

بااینکه‌درویش‌درجوانی‌در گذشته‌است‌از آثار هنری‌وی آن‌مایه

بجای مانده که کمتر از خوشنویسان این خطّ را دست داده است وهمهٔ این خطوط اثر پانزده سال آخر عمروی است .

از گرانبها ترین آثار وی جز مقطّعات ومرقّعات متعدّد نسخهٔ «کلیّات سعدی» است که اکنون در کتابخانهٔ سلطنتی ایران بجاست .

درویش، شاعر نیز بوده ودر شعر «خموش» و «درویش» تخلّص می کرده ودیوان غزلیّاتش موجود است .

ازمعروفترین شاگردان درویش، میرزا کوچک اصفهانی است .

درویش بسال ۱۱۸۵ درسی وپنجسالگی در اصفهان در گذشت.

چهارم آذرماه

منتصر سامانی

(۲۹۰ ـ ۳۹۵)

ابو ابراهیم اسماعیل پسر نوح بن منصور وبرادر عبدالملك و منصوربن نوح ملقّب بمنتصر ، آخرین امیر سامانی است .

ماجرای زندگانی این شاهزادهٔ دلیر وبی باك شباهت بحوادث زندگی جلال الدّین خوارزمشاهی دارد .

وی بعد از آنکه بدست «قراختائیان» اسیر شد ، از محبس «اوزکند» ترکستان فرار کرد ودرحفظ سلطنت سامانی، مدّت شش سال بادشمنان متعدّد که قوی ترین آنها «سلطان محمود غزنوی» بود، بهادرانه جنگید وباخوارزمشاهیان نیز مصاف داد .

چهار بارحمله بماوراءالنّهر وچندین حمله بخراسان ونیشابور

کرد وبا اینهمه از خیال جنگ با اتراك منصرف نشد .

سر انجام در سال ۳۹۵ ، شکست سختی خورد وبا بیست تن از یاران خود از دست دشمن رهائی یافت وبمرو نزد «ابن بهیج» نام از رؤسای عرب رفت واین امیر ، ناجوانمردانه ، ویرا بکشت واین حادثه بسال ۳۹۵ هجری رخ داد .

پنجم آذرماه

ابو علی محمد بلعمی

(متوفّی سال ۳۵۳)

ابوعلی محمّدبن محمّدبلعمی، دوّمین وزیراز خاندان «بلعمیان» است که وزارت «عبدالملك بن نوح» و «ابو صالح بن ابومنصور بن نوح سامانی» داشت .

ابو علی در دانش وادب مرتبتی ارجمند داشت. بامر منصور بن نوح بترجمهٔ «تاریخ طبری» که اصل عربی آن به «تاریخ الرّسل والملوك» معروف است، دست زد واین امر بسال ۳۵۲ هجری بود .

کتاب تاریخ طبری یکی از شاهکار های جاویدان نثر فصیح دری است .

ششم آذرماه

جامی

(۸۱۷ - ۸۹۸)

مولانا عبدالرّحمن جامی، درسال ۸۱۷ هجری در «خرجرد» جام

متولّد شد، وبواسطه ارادت به «شیخ احمد جام» وبنام مولدش تخلّص خود را «جامی» گذارد.

پس از تحصیل نحو وصرف ومنطق وحکمت، در حلقهٔ ارادت مشایخ طریقهٔ نقشبندی در آمد و مخصوصاً به «خواجه عبدالله احرار» ارادت خاصّ داشت.

شهر هرات در قرن نهم مرکز علم وادب بود، و«امیر علیشیر نوائی» وزیر «سلطان حسین میرزا بایقرا» که خود نیز مردی شاعر وادیب بود، فضلا ودانشمندان را تشویق واحترام میکرد، پس جامی نیز روی بهرات آورد ومورد عنایت خاصّ سلطانحسین میرزا ووزیرش قرار گرفت.

جامی مدّتی نیزدر مسافرت گذرانید وسمرقند ومرو وخراسان وحجاز را دید واز همدان و کردستان ودمشق وحلب و کربلا ونجف نیز دیدن نمود.

جامی درسال ۸۹۸ هجری در گذشت وباتجلیل فراوان جنازه‌اش برداشته شد.

جامی شاعر ودانشمند ونویسندهٔ بزرگ قرن نهم هجری است و اورا «خاتم الشّعراء» لقب داده اند وسلسلهٔ شعرای پیشین را باو ختم شده میدانند.

تألیفات جامی به‌نثر ونظم‌عربی وفارسی زیاد است وشمارهٔ آنها را ٥٤ جلد مطابق با اعداد تخلّص اوشمرده‌اند. قسمتی از آثار اوبتقلید خمسهٔ «نظامی گنجوی» ساخته شده وآنها را «هفت‌اورنگ» نامیده

که‌شامل هفت‌مثنوی است باین شرح: سلسلة الذّهب، سلامان‌وابسال، تحفة الاحرار، سبحة الابرار، یوسف وزلیخا، لیلی ومجنون،خرد نامهٔ اسکندری .

علاوه بر اینها کتاب «بهارستان» را بتقلید «گلستان» نوشته و «نفحات الانس» را نیز در شرح حال صوفیّه ترتیب داده است ودیوان او نیز شامل قصاید وغزلیّات ومثنویّات وقطعات ورباعیّات است .

همچنین‌اشعة‌اللّمعات ، نقد النّصوص فی‌شرح الفصوص ، لوایح، لوامع، شواهد النّبوّة،رسالة فی‌الوجود،رسالهٔ مناسك‌حجّ، رسالهٔ‌طریق صوفیان و کتب ورسالات دیگر از آثار جاودانی اوست .

هفتم آذرماه

برهان‌رازی

(۵۳۰ ـ ۵۸۹)

ابوالرّشید مبشّر بن‌احمد بن‌علی ، معروف به « برهان »، اصلش رازی است، امّا دربغداد چشم بدنیا گشوده است .

وی‌صاحب هوش وافر بوده ودر غالب علوم زمان خود خاصّه در ریاضیّات یعنی حساب وهندسه وهیئت و نجوم تبحّر یافته است .

دردستگاه خلیفه« النّاصر لدین‌الله»منزلتی داشت .

ازتألیفات وی اثری برجای نمانده است ، امّاحوزهٔ درس داشته وبشاگردان خود ریاضیّات را تدریس می‌نموده است .

زمانی کـه خلیفه خواست از کتابخانهٔ خلافت ، کتبی را برای

مـدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد وقف کند ، انتخاب کتابها را بـه برهان رازی محوّل کرد .

برهان‌رازی، زمانی که‌درسنّ پنجاه‌و نه‌سالگی بمأموریتی‌ازطرف خلیفه بموصل رفته‌بود، درآن شهردر گذشت .

هشتم آذرماه

شاه‌نعمت‌الله‌ولی

(۷۳۱ ـ ۸۳۴)

شاه نورالدّین سیّد نعمت‌الله بن عبدالله بن محمّدبن عبدالله بن کمال‌الدّین،مؤسّس‌سلسلهٔ نعمة‌اللّهی‌درطریقت، روزدوشنبهٔ چهاردهم ماه ربیع‌الاوّل‌سال ۷۳۱ درقصبهٔ «کوبنان» کرمان متولّد شده‌است .

مقدمات و مبادی تحصیلی را پیش« شیخ رکن الدّین» (یاز کی الدّین) شیرازی، وعلم بلاغت رانزد«شیخ شمس‌الدّین مکّی»وعلم کلام الٓهی رادر محضردرس«سیّد جلال خوارزمی»فراگرفته‌وظاهراً بمتون فلسفهٔ عرفانی مثل«فصوص‌الحکم» « محیی الدّین عربی» وفلسفهٔ محض واشراق مثل « اشارات » ابوعلی سینا ، توجّهی داشته است وسپس در تمایل بعلم باطن‌وطریق‌اسرارمترصّد فرصت بوده‌تادست‌ارادت بشیخی کامل بسپارد .

پس‌ازفراغ از تحصیلات‌رسمی، لباس‌نمدپوشیده ومکرّربمدّتهای دراز، درمناطق خلوت و کوهستانی کوبنان در انقطاع ازتعلّق‌وصفت، بفکر وریاضت روز گار گذرانده است .

ازراههای مختلف، زیارت خانهٔ خدا وحرم رسول کرده است .

منقول است که در تصوّف دریکی ازین سفرها دست ارادت به «ابوالسّعادات عفیف الدّین عبدالله یافعی» داده وخرقهٔ ارشاد ازو گرفته است .

بمصر سفر کرده ودر تمام مناطق مرکز تشیّع زمان خود، مثل حلّه و کربلا و کاظمین ونجف ، بزیارت وسیاحت رفته است .

ظاهراً درسایر مناطق کوهستانی ایران وسمرقند، مثل الوند و دماوند و کوه صاف ، بنابر مشهور و منقول تذکره نویسان ، حالت ریاضت داشته است .

در تبریز خبراز ولایت «قاسم انوار» که در آن وقت طفلی پیش نبوده، داده است وبخراسان رفته ودر آنجا دختر «امیر عمادالدّین حمزه حسینی هروی» رادر حکم خود گرفته است . در سفر بماوراء النّهر بعلّت نفوذ معنوی در خلق و یا علل دیگر باو اشاره شده است تا مراجعت نماید .

پس از مراجعت بکرمان سفری بیزد کرده و در تفت خانقاه ساخته وبشیراز رفته است وپس از چندی بکرمان معاودت و در «زرند» کرمان بافقیه «ابوالمعالی زرندی» که ازعرفای وقت بوده اورا اتّفاق ملاقات افتاده است .

دراین دوره ازحیات ، درمدّت بیست وپنج سال گاهی در کرمان و گاهی درآستانهٔ «ماهان» بسر برده و بارشاد مردم ووعظ و تبلیغ و تأثیر درنفوس پرداخته است .

چون سنّش بصدو چهارسال رسید، درپنجشنبهٔ بیست و دوّم رجب سال ۸۳٤ روح بزرگش بعالم نور خرامید وقالب خاکیش در ماهان کرمان بخاک سپرده شد.

درحالات وحکایات ومأثورات او کتب متعدّد پرداخته اند از قبیل: «رسالهٔ عبدالرزّاق کرمانی» و«جامع مفیدی» تألیف «مفید مستوفی یزدی» ورسالهٔ «عبد العزیز واسطی».

تخلّص اودر شعر «سیّد» بوده وازو دیوانی باقیست.

گویند پانصد رساله از نوشته های او باقی مانده از آن جمله است رسالاتی بنام: «امانت» و«برزخیّه» و«شرح اخلاص» و«شرح فاتحه» و«شرح گلشن راز» و«منهاج المسلمین» و«نصیحت ملوك».

نهم آذرماه

مرداویج زیاری

(مقتول سال ۳۲۳)

مرداویج پسر زیار از طایفهٔ «ارغوش دیلمی» است ودر آغاز کار سردار سپاه «اسفاربن شیرویهٔ دیلمی» بود.

بعداز کسب نفوذ درمیان لشکریان، حکومت رابدست آوردو ازبد رفتاری اسفار نسبت باهالی بلاد، استفاده نموده باسپاهیان و یاران او ساخته ویرا بسال ۳۱٦ بقتل رسانید.

مرداویج چون ازاسفار رهائی یافت دراندك مدّتی قزوین، طبرستان، همدان، دینور، یزد، قم، کاشان، گلپایگان، اصفهان و اهواز را

گرفت ولشکر «مقتدر» خلیفهٔ عبّاسی راشکست داد وسلسلهٔ «آل زیار» راپدید آورد.

مرداویج درصدد تجدید عظمت ایران ومنقرض ساختن خلافت بنی عبّاس بود که براثر تحریکات ترکانی که درسپاه او بودند بسال ۳۲۳ در حمّام اصفهان از پای درآمد.

دهم آذرماه

آذرجشن

آذرجشن یا آذرگان، روز آذر (روز نهم) است ازماه آذر.

ایرانیان می گفتند که از این روز بافروختن آتش نیاز مند می‌شویم. ومی گفتند که زردشت گفته است که دراین روز بزیارت آتشکده هابروند ودرکار های جهان رای بزنند.

یازدهم آذرماه

ابو منصور محمدبن عبدالرزاق

(قرن چهارم)

ابومنصور، از امرای خراسان بودو بسال ۳۵۱ از جانب « امیر منصوربن نوح» مأمور شد تابا « البتکین» سپهسالار خراسان که علیه منصور صف آرائی کرده بود،نبرد کند. البتکین چون این خبر بشنیداز خراسان بغزنین رفت وآنشهر را تصرّف نموده سلسلهٔ غزنوی را تأسیس کرد.

ابومنصور درخراسان سپهسالار شدو کمی بعد بتحریك دشمنان خویش مسموم گردید .

امیر منصور بسال ۳۴۶ فرمان دادتا جمعی ازموبدان ودهقانان که از آنها بود: « ساح » (یاماخ) و «یزداندادپسر شاپور »و« ماهوی خورشید»و«شادان برزین» ، داستانهای کهن را گردآورند و مباشرت تألیف رابه پیشکار پدر خود « ابومنصور معمری» یا (مسعودبن منصور معمری) واگذار کرد واین نامه شهرت تمام یافت ودقیقی نیز قسمتی از آنرا منظوم ساخت وفردوسی نظم آنرا بانجام رسانید .

دوازدهم آذرماه

وحشی بافقی

(متوفی سال ۹۹۱)

وحشی شاعر بزرگ قرن دهم هجری است که در بافق کرمان متولّد شده ، امّا بیشتر زندگی او در یزد گذشته است .

از آثار معروف او مثنوی «فرهاد وشیرین» است که آنراناتمام گذارده وبعد «وصال شیرازی» نظم آنراتمام کرده است ، دیگرمثنوی «خلدبرین»و«ناظر ومنظور». علاوه براین قطعات وغزلیّات ومسمّطات روان و نغز فراوان دارد .

وحشی در سال ۹۹۱ هجری وفات یافته است .

سیزدهم آذرماه

ابهری

(متوفّی سال ۶۶۳)

اثیر الدّین مفضّل بن عمر ابهری، از دانشمندان ریاضی قرن هفتم است ودر رصد مراغه باخواجهٔ طوسی همکاری کرده است. علاوه بر ریاضیّات، درحکمت نیز کار کرده و کتابی بنام «هدایة الحکمة» تألیف کرده است.

ابهری علوم ریاضی را «حکمت نظری» خوانده و آنرا بچهار شاخهٔ اصلی، یعنی هندسه، حساب، موسیقی وهیأت، تقسیم کرده است.

از آثار او در ریاضی کتابی است بنام «اصلاح هندسهٔ اقلیدس».

«ابن خلّکان» مورّخ مشهور، مینویسد که اثیر الدّین بسال ۶۲۵ با «ابوالفتح موسی ابن ابی الفضل یونس بن محمّد» که از علمای فقه شافعی است ودر ریاضیات وطبّ نیز صاحب نظر بوده، دراربل، ملاقات کرده وباهم بحث علمی نموده اند.

چهاردهم آذرماه

خواند میر

(۸۸۰ - ۹۴۲)

مورّخ ادیب ودانشمند، خواجه غیاث الدّین معروف به «خواندمیر» مادرش دختر «میرخواند» وپدرش «همام الدّین» وزیر «سلطان محمود بن ابو سعید تیموری» امیر سمرقند بود.

خواند میر باحتمال قوی در حدود سال ۸۸۰ درهرات متولّد و درآنجا ازدانش بهره‌ور شد ودردستگاه «سلطان‌حسین میرزابایقر» و «امیر علیشیر» محبوبیّتی یافت‌وملازمت خدمت «بدیع الزّمان میرزا» فرزندشاهرا اختیار کردوچون‌بساط سلطنت‌آنان برچیده شد، چندی در هرات وسپس در غرجستان وهندوستان، بدربار «ظهیرالدّین بابر» و«همایون» بسربرد وسرانجام دردهلی بسال۹۴۲ بدرود حیات گفت.

این‌نویسنده فعّال علاوه برتاریخ معروف «حبیب‌السّیر»،چندین تألیف مهمّ‌دیگر دارد که ازآنجمله‌است: «خلاصة الاخبار» که خلاصه ایست از «روضة الصّفا»، دیگر «دستور الوزراء» و«مکارم الاخلاق» در اوصاف میرعلیشیر و«نامهٔ نامی» که مجموعهٔ منشآت اوست.

حبیب السّیر تاریخ عمومی مفصّلی است در سه جلد که بشرح سلطنت «شاه اسماعیل صفوی» پایان مییابد وبااینکه مانند روضة‌الصّفا تطویل کلام درآن راه یافته چون نثر آن ساده وروان است، بیش‌از سایر تواریخ آن دوره مورد استفاده قرار گرفته است.

پانزدهم آذرماه

میبدی

(مقتول سال ۹۰۹)

قاضی میرحسین‌بن معین الدّین حسینی‌ترمذی میبدی، متخلّص به «منطقی» معروف به «قاضی میبدی»، مشهور ترین شاگرد «علاّمهٔ دوّانی» واز علمای نامی قرن نهم بود.

در جوانی درشیراز تحصیل کرد وسپس به «میبد» زادگاه خود برگشت ومنصب قضاوت یافت وسپس قاضی یزد ومتصدّی اوقاف آن شهر شد.

درسال ۹۰۹باشارهٔ شاه اسمعیل‌صفوی که‌اختلاف عقیدهٔ مذهبی باوی‌داشت، تلف شد.

وی‌نویسنده‌وشاعر زبردستی‌بوده ومعروفترین مؤلّفات او«شرح دیوان حضرت امیر» است که بسال ۸۹۰ آنرا بپایان رسانده است. و نیز شرحی بتازی بر «هدایهٔ اثیریّة» نوشته است و«شرح حکمة‌العین» و«حاشیه برطوالع» در کلام ورساله در «فنّ‌غریب معمّا» و«شرح‌کافیه» و«شرح گلشن راز»بفارسی و«جام گیتی نما» درحکمت از آثار اوست.

شانزدهم آذرماه

آقاهاشم اصفهانی

(قرن ۱۲–۱۳)

محمّد هاشم بن‌محمّد صالح‌لؤلؤی اصفهانی، معروف به «زرگر» پدر«میرزامحمّد علی‌محرم»وجدّ«عبدالوهّاب محرم یزدی» شاعردورهٔ قاجار است.

محمّد هاشم ازاستادان مسلّم خط نسخ قرن دوازدهم وسیزدهم است ودرزمان خود درسراسر کشورهای اسلامی شهرت داشت وحتّی در خوشنویسی ممدوح شعرای عصر بود و او را در خطّ نسخ ردیف عبدالمجید درویش در خطّ‌شکسته نهاده‌اند. تاریخ وفات وی معلوم

نشد؛ ولی بین سالهای ۱۱۷۲ و ۱۲۱۲ حیات داشته و آثاریکه در طول اینمدّت بجای گذاشته معرّف قدرت وی در خوشنویسی است .

هفدهم آذرماه

صاحب بن عباد

(متوفّی سال ۳۸۵)

صاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد، در طالقان بدنیا آمد ووزیر مؤیّدالدّوله وفخرالدّولهٔ دیلمی بود .

اهل علم وهنرازخوان احسان او بهره ها بردند و اودر ترویج فضل و کمال نهایت جدیّت را ابراز مینمود .

اشعار ورسائل او موضوع کتاب « کافی‌الکفات » است. همچنین کتابی درمعانی لغات عرب ، درهفت مجلّدبرشتهٔ تحریر درآورده است موسوم به «محیط» که جلد سوّم آن موجود است .

این دانشمند درسال ۳۸۵ بدرود حیات گفت .

صائب تبریزی

هیجدهم آذرماه

(۱۰۱۰ - ۱۰۸۰)

محمّد علی صائب ، پسر میرزا عبدالرّحیم درحدود سال ۱۰۱۰ هجری دراصفهان تولّد یافت .

پدرش درزمان شاه عبّاس اوّل از تبریز باصفهان مسافرت کرده بود.
خود وی در آغاز جوانی بهندوستان مسافرت کرد و مورد توجّه «ظفرخان» والی کابل قرار گرفت وبهمراهی او بدربار «شاه جهان» رفت ونزد او تقرّب حاصل کرد وشش سال درکابل وهند اقامت گزید وبعد پدرش بهند رفته اورا بایران آورد وشاه عبّاس دوّم او را بنواخت و ملك الشّعرای دربارخویش گردانید.

صائب ازبزرگترین شعرای سبك هندی است وبشعرای پیش ازخود معتقدبوده ودیوانهای آنان رامطالعه کرده واز اشعار آنها برای خود جُنگی ترتیب داده است.

وفات صائب بسال ۱۰۸۰ هجری اتّفاق افتاده ودراصفهان مدفون گشته است.

شمس الدین وابکنوی

نوزدهم آذرماه

(قرن هفتم)

محمّدعلی شمس الدّین وابکنوی، ازدانشمندانی است که شهرت زیاد ندارد، سبب آنست که وی کتابی داشته است بنام «زیج سلطانی» وهرجا که ازاویاد میشده غالباً بجای بردن اسم اوبذکر «صاحب زیج سلطانی» اکتفا میشده است. قضارا «زیج الغ بیکی» راهم «زیج سلطانی» خواندند وامتزاج اسمهای این دوزیج موجب گمنامی وابکنوی گردید.
وابکنوی ازمردم اطراف بخارا است وعمری رادررصد کواکب

گذرانیده‌و حاصل کار خودرا درزیج سلطانی جمع کرده است .
دانشمندان ریاضی متعدّد در آثار خود بنوشته‌های وابکنوی اشاره
وبآنها استناد کرده‌اند .

اسکندربیک ترکمان

بیستم آذرماه

(۹۶٤-۱۰۳۸؟)

اسکندربیک ترکمان ، نویسندهٔ تاریخ «عالم آرای عبّاسی» منشی
وندیم شاه عبّاس بزرگ بود .

درسال ۹۶٤ قمری متولّد شد ودر زمان «شاه صفی» در گذشت .
مردی بسیار نجیب وخوش مشرب بودو باآنکه شاه عبّاس باو اعتماد
وافی داشت ، هرگز درامور کشوری مداخله واظهار نظر نمیکرد .

تاریخ وی که ازتواریخ معتبر وسود مند زمان صفویان است ،
احوال شاه عبّاس اوّل وحوادث پادشاهی اورا بانضمام اصل ونسب این
سلسله تشریح میکند وشرح وقایع را بمرگ شاه عبّاس وجلوس شاه
صفی ، یعنی سال ۱۰۳۸ قمری پایان می‌دهد .

اسکندر بیك این تألیف نفیس راکه نثری ساده و متین دارد ،
درسال ۱۰۲۵ آغاز کرده وتا پایان دوره شاه عبّاس بتشریح حوادث
آن ایّام که خودشاهد اکثرصحنه های آن بوده اختصاص داده است .

روز نجات آذربایجان

بیست و یکم آذرماه

درمیان حوادث بعداز شهریور ۱۳۲۰ تاکنون کمتر حادثه‌ای بغم‌انگیزی ودرد ناکی واقعهٔ آذر بایجان و کردستان رخ‌داده است.

درروزهائی که آتش جنگ عالمسوز درشرق دورو دراروپا رو بخاموشی میگذارد و ابرهای تیره و تاری که پنج سال ونیم آسمان جهان راتاریک کرده وآدمیان رادوچار سنگدلی ساخته بود؛ رو بانهدام ونیستی میرفت، ناگهان طوفان وحشت زائی در آسمان آذربایجان و کردستان وایالات شمال‌غربی‌ایران بوقوع پیوست.

دست‌های مرموزی که‌همیشه درصدد برهم‌زدن اساس استقلال وآزادی وملیّت ماست ومیکوشد که از آب گل‌آلود ماهی بگیرد، با تحریك واغوای گروهی از عناصر ماجری‌جو و خیانت پیشه، نغمهٔ حکومت خود مختاری آذربایجان و کردستان راساز کردند.

حکومت«فرقهٔ دموکرات» در آذربایجان وحکومت«جمهوری کردستان» در صدد بود که با از بین بردن عناصر وطنخواه و درهم شکستن مقاومت آنان جبههٔ داخلی رااز هرجهت برای اجرای نقشه تجزیهٔ آذربایجان و کردستان آماده ومهیّا سازد.

ازاین‌رو«پیشه وری»در آذربایجان و«قاضی محمّد»در کردستان باپشتیبانی بیگانگان، ارتباط این دو استان رابا مرکز مملکت قطع نمودند وبدنبال آن باشدّت‌هرچه تمام‌تر شروع بقلع وقمع پادگانهای نظامی و نیرو های پلیس وژاندارم کردند و بدنبال آن مقاو متهای

پراکندهٔ آزادیخواهان ووطن پرستان را نیز بضرب گلوله با نهایت وحشیگری وسبعیّت درهم شکستند. روز ۲۱ آذر ۱۳۲٤ شهر تبریزو دنبال آن سایر شهرهای آذربایجان، یکی پس از دیگری سقوط کرد.

تلاش‌ها و کوشش‌های حکومت مرکزی برای خاتمه دادن باین غائله سودی نبخشید؛ حتّی روز بروز وضع دشوارتر میگردید: سیل اسلحه ومهمّات از آنسوی مرز برای افراد فرقهٔ دموکرات میرسید وپیک‌های مخصوص درشهرهای آذربایجان و کردستان در رفت و آمد بودند.

سربازان فرقهٔ دموکرات کردستان بلباس سربازان بیگانه ملبّس شده ومانند آنان درجات نظامی بشانه‌های خود نصب کرده بودند. هرزه درایان بادرجهٔ ستوانی وکارگران مهاجر بادرجهٔ سرهنگی وچند نفر خیالباف بادرجهٔ ژنرالی درارتش فرقهٔ دموکرات مشغول فعّالیّت بودند.

سربازان وافراد ارتش براثر مداخلهٔ نیروهای همسایهٔ شمالی حتّی نمیتوانستند ازجای خود یکقدم فراتر گذارند. نیروهای دولتی درمیان راه زنجان سرگردان وبی تکلیف بود، زیرا مأمورین سیاسی و نظامی دولت بیگانه علناً اظهار میداشتند که اگر پای یك سرباز ایرانی بنزدیك زنجان برسد، ارتش آنان مجبور بمداخله خواهد گشت.

این ماجرای عجیب بناچار کار را بسازمان ملل متّحد کشاند و دولت ایران رسماً از تجاوزات ومداخلات دولت خارجی که بانیروهای مسلّح خود حکومت‌های پوشالی در آذربایجان و کردستان ایجاد کرده وعملاً این دو استان را از خاك ایران جدانموده بود، بسازمان ملل شکایت کرد.

دراینموقع دنیا بخوبی احساس نمود که هنوز چندماه ازپایان جنگ عالمسوز نگذشته، چگونه جنگ دیگری دنیارا تهدیدمیکند. از این رو نمایندگان ملل آزادی خواه گیتی ، صدای حقّ طلبانهٔ نمایندهٔ ایران رادرسازمان‌ملل‌متّحد شنیدند وهمگی ایشان برحقّانیّت ایران و لزوم تخلیهٔ آذر بایجان رأی دادند . ولی رأی سازمان ملل متّحد وشورای‌امنیّت‌هیچگونه تأثیری‌دراوضاع نبخشید وآذربایجان وکردستان عملاً ازخاك ایران جدا وتجزیه گردید .

درخلال این احوال ارتش‌فرقهٔ دمکرات روز بروز باسلاحهای جدیدی که‌برای‌آن میرسید ، مسلّح‌تر ومجهزتر میگشت و تعدادآن نیزروبافزایش مینهاد بطوریکه شمارهٔ افراد فرقهٔ‌دمکرات‌ازسی‌هزار نفرمتجاوز گردید وسلاحهای‌آنها نیزروز بروز بهتر وبیشترمیشد .

وخامت‌اوضاع ایران ، کم کم ازمرزهای کشور گذشت وبسایر کشور های بزرگ کشید ، بطوریکه جنگ سرد شدیدی بین دنیای غرب وجهان کمونیزم آغاز گردید ویاد داشت‌های شدید اللّحن بین دونیمکرهٔ شرقی وغربی ردّوبدل شد وحملات رادیوئی شدیدی بین طرفین درگرفت‌وباین ترتیب مردم دنیا باردیگر چهرهٔ کریه‌عفریت جنگ‌رادرآذربایجان میدیدند که دیده‌ازهم گشوده خمیازه میکشد ومشتهای گره کردهٔ خودرا بمردم دنیا نشان میدهد .

بحران سیاسی ایران هردم شدید تر میشد واضطراب ونگرانی مردم لحظه بلحظه بیشتر میگشت وباآنکه برسر حوادث‌آذربایجان و کردستان حکومتهای صدر ، بیات ، حکیمی ، قوام ، یکی پس از

دیگری روی کار آمدند وپس از چندی بدنبال کار خود رفتند وحتّی قوام ، سفری بمسکو کرد تاشاید این ماجری رادر آنجا حلّ کند ؛ با اینهمه‌هیچگونه‌نتیجه‌ای‌حاصل‌نشد، حتّی کاربجائی کشید که‌حکومت پوشالی پیشه وری باتبلیغات وجنجال وسر وصداهای زیادی چنین شایع کرد که نیروهای مسلّح فرقهٔ دموکرات درصدداست که‌بتهران حمله نموده و پایتخت را اشغال کند . این خبر تحریك آمیز موجب اضطراب ووحشت بسیاری درمردم گردید .

دراین‌هنگام‌بود که شاهنشاه‌نقشهٔ‌حملهٔ بآذربایجان‌و کردستان ونجات این‌دو استان راطرح میکرد .

بزودی همهٔ کارها آماده گشت ومقدّمات حمله فراهم گردید : یکروز سپیده‌دم‌هنگامیکه‌مردم‌شهرهای ایران‌سرازخواب برداشتند خبرحملهٔ ارتش رابآذربایجان شنیدند .

نیروهای دولتی‌درچند ستون‌بکردستان و آذربایجان حمله‌ور گردیدند و بسرعت در کلیّهٔ جبهه‌ها مشغول پیشروی شدند . بزودی صدای‌غرّش توپهای ارتش‌ایران ازمرزها گذشت ودراقصی نقاط گیتی بگوش سایر ملل جهان رسید . این خبر هیجان انگیز مانند بمب‌در کلیهٔ‌پایتخت‌های کشورهای‌دنیا صدا کرد وهمه بابیتابی‌وهیجان‌خاصّی منتظر شنیدن خبرهای تازه ای ازحملهٔ نیروهای نظامی ایران بقوای دست نشاندهٔ خارجی در آذربایجان و کردستان بودند .

هنگامیکه‌سربازان‌ایرانی‌دردامنه‌های قافلانکوه‌وجنگجویان دلیرغیرنظامی برفراز قلل‌جبال برف‌پوش آذربایجان،مشغول‌پیشروی به

تبریز بودند ، هواپیمائی رادیدند که چندین بار از فراز سر آنان گذشت واز نقاط مختلف جبهه بازدید بعمل آورد.

این هواپیما حامل شاهنشاه بود که نقشهٔ حملهٔ بآذربایجان و کردستان راطرح کرده واکنون از نزدیك بانهایت دقّت از عملیات قوای نظامی بازدید بعمل میآورد.

بزودی ، خیلی پیش از آنچه که بتصوّر آید، مقاومت نیروهای سی‌هزار نفری فرقهٔ دموکرات وپایداری ارتش ده‌هزار نفری جمهوری کردستان ، درهم شکسته شدو ژنـرالهای مغرور و گستاخی که شب خوابیده وصبح صاحب درجهٔ ژنرالی باشمشیر وچکمه ویراق‌های پر زرق وبرق ، خیال خام فتح تهران وسایر شهرستانهارادرسرمیپروراندند رو بفرار نهادند.

روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ یعنی‌درست پس‌ازیکسال تبریز نجات یافت.

بیست‌ودوم آذرماه

میرداماد

(متوفّی سال ۱۰۴۰)

میرمحمّد باقربن شمس الدّین محمّد استرآبادی، پدرش داماد «شیخ علی‌بن‌عبدالعالی کرکی» وخود اوبه «ابن داماد» مشهور بودو بتدریج «ابن» از صدرنام‌وی حذف شده اورا «میرداماد» گفتند.

درعهد شاه‌عبّاس‌اوّل دراصفهان میزیست‌ونزدپادشاه‌مقرّب بود. پس‌ازوی ، با «شاه‌صفی» بعتبات‌عالیات بزیارت مشرّف گشت و در سال

۱۰۴۰ در منزلی بین کربلا و نجف در گذشت و همانجا بخاک سپرده شد.
میرداماد چون بعهد خود بزرگترین علمای شریعت بود، کسی که با او لاف همسری زند، جز «شیخ بهائی» نبود و مانند سایر حکماء و فلاسفه مورد طعن و ذمّ واقع نشد.
از کتب اوست: جذوات، قبسات. صراط المستقیم، حبل المتین و غیره.
از شاگردان او «ملاّ صدرای شیرازی» معروف است

بیست و سوم آذرماه

عبدالله عاشور

(قرن ۱۲ـ ۱۳)

عبدالله بن عاشور، از اهالی رنان اصفهان و از مشاهیر خوشنویسان نسخ آغاز دورهٔ قاجار است که بکثرت کتابت معروف میباشد، چنانکه جز قطعات وادعیه و کتابهای متفرّقهٔ فراوان که بخطّ وی موجوداست، صد و یکمین قرآنی را که نوشته است دیده ایم.
وی هیچگاه از اصفهان بیرون نیامده ولی باشارهٔ فتحعلیشاه قاجار آثار گرانبهائی را کتابت کرده و نزد شاه فرستاده که موجوداست.
عبدالله تا سال ۱۲۳۵ می زیسته است؛ ولی تاریخ وفاتش معلوم نشد.

بیست و چهارم آذرماه

عضدالدوله دیلمی

(۳۳۸ـ۳۷۲)

فنّاخسرو، ملقّب بعضدالدّوله، فرزند رکن الدّولهٔ دیلمی است که پس ازعمادالدّوله بحکومت رسید .

عضدالدّوله معروفترین امیر آل بویه است ودرطول سلطنت خود در فتح بلادو آبادی شهرهاوساختن کاخها همّت گماشت .

در ابتدای حکمرانی او « عزّالدّوله بختیار » بنای مخالفت با او گذاشت وحتّی خواست باوی جنگیده شیراز را بگیرد .

درسال ۳۶۷، عضدالدّوله واردبغداد شد وبختیار رابحکومت شام فرستاد؛ ولی چون باز آن جوان سرازاطاعت پیچیدوبجنگ برخاست؛ عضدالدّوله اوراشکست داده اسیر کرد وبکشت . پس از آن موصل را بگرفت وسال بعدمیافارقین و دیاربکر وبلاد دیگررا گشودواقتداراو ازسواحل دریای عمان تاحدود مصرمسلّم گردید و برای اوّلین بار در بغداد خطبه بنام او خواندند . عضدالدّوله در آبادی بغداد بکوشید و مساجدوبازارهارابنا کرد.

وی بوزیر خود «نصربن هارون» که‌عیسوی‌مذهب بوداجازه داد تادیرها را آباد کند و بفقرای عیسوی توجّهات‌لازم را بنماید .

درزمان او فخرالدّوله سرا از اطاعت به‌پیچید و به نزد «قابوس وشمگیر» رفت.قابوس نه‌تنهافخرالدّوله راپناه‌داد ، بلکه‌اورادراملاك خویش شریك گردانید .

عضدالدّوله ازرفتار خود پشیمان شد و برادر خود را از قابوس بخواست و چون مسؤلش باجابت مقرون نگردید ، مؤید الدّوله را بجنگ‌اوفرستاد. درسنهٔ ۳۷۱ گرگان بدست‌مؤیّدالدّوله‌افتادوطرفداری

«نوح بن منصور سامانی» از قابوس و فرستادن لشکر بدانسو سودی نبخشید. سال بعد عضدالدّوله براثر شدّت مرض صرع جهان فانی را بدرود گفت وجنازه اورا درجوار حرم مطهّر حضرت علی علیه السّلام بخاک سپردند.

بیست و پنجم آذرماه

حسن صباح

(متوفّی سال ۵۱۸)

حسن صبّاح از پیشوایان نامدار فرقهٔ اسمعیلیّه است. پدر وی «علی بن محمّد حمیری» از کوفه بقم آمد وحسن دراین شهر چشم بجهان گشود. درجوانی برآئین پدرو شیعهٔ اثنی عشری بود. بتدریج داعیان اسمعیلی اورا بمذهب خود درآوردند و بدست «مؤمن» نام داعی بیعت کرد وبروایتی «ابن عطاش» (احمد بن عبدالملك) که یکی از بزرگان داعیان اسمعیلی درایران بود، حسن رادرری ملاقات کردواز طرز سلوك واندیشهٔ وی خوشش آمد. بدو نصیحت کرد کـه بخدمت خلیفهٔ فاطمی بمصر رود. حسن در ۴۶۹ عازم آن دیار گردید ودر آنجا داعی الدّعاة، کمال پذیرائی راازوی نمودوهشتمین خلیفهٔ فاطمی مصر «المستنصر» درحقّ اومحبّت بسیار کرد.

مستنصر دوپسر داشت «مستعلی» و «نزار»؛ حسن طرفدار نزار شد و وپیروان مستعلی بااو از در مخالفت درآمدند؛ تا اینکه حسن پس از هیجده ماه توقّف درمصر، ناگزیر از ترك آن دیار شد وبسال ۴۷۳ بود که بایران باز گشت وشروع بدعوت بنام نزار نمود واز آنتاریخ میان

اسمعیلیان ایران که طرفدار نزار شدند و اسمعیلیهای شمال افریقا که مستعلی فرزند کوچکتر مستنصر را خلیفه و جانشین پدر میدانستند، اختلاف پدید آمد.

حسن صبّاح در اندک مدّتی دامنهٔ تبلیغات خود را در یزد و کرمان و طبرستان و دامغان و سایر نقاط ایران بسط داد و در سنهٔ ۴۸۳ قلعهٔ الموت را متصرّف شد و بر قدرتش افزوده گشت. دیری نپائید که قلاع محکم دیگر نقاط بدست فدائیان اسمعیلی افتاد.

حسن برای پیروان خود درجاتی تعیین کرد: سرپرست فدائیان را «داعی الدّعاة» نامید و پس از او مقام «داعیان کبیر» و سایر داعیان است. سپس مراتب «رفیقان» و «لاصقان» و «فدائیان» است.

فدائیان گروهی بودند از جان گذشته که بفرمان داعی الدّعاة دردل غیر اسمعیلیان بیم و خوف میانداختند.

حسن از قلعهٔ الموت خارج نشد و حتّی بندرت از خانهٔ خود بیرون میآمد و روزگار را بزهد و تقدّس و تبلیغ میگذرانید و بقدری در امور مذهبی سخت گیر بود که حتّی دو پسر خود را که مرتکب امر خلاف شرعی شده بودند، بقتل رسانید.

حسن صبّاح در سنهٔ ۵۱۸ در زمان سلطنت «سنجر» فوت شد و «کیابزرگ امید» بجای وی بر مسند ارشاد نشست.

بیست‌وششم آذرماه

هاتف اصفهانی

(متوفّی سال ۱۱۹۸)

سیّداحمد هاتف اصفهانی، بزرگترین شاعر دورهٔ زندیّه وافشاریّه است.

خاندانش اهل آذربایجان بودند، امّا اودراصفهان بدنیا آمد.

هاتف درزبان‌عربی وفارسی‌هردو توانائی‌داشت. در غزل‌سرائی نیزاستاد بود وغالباً سبك سعدی وحافظرا پیروی میکرد.

شهرت او بیشتر بواسطهٔ‌ترجیع بندی است که درعرفان ساخته و وحدت وجودرا در آن بااصطلاحات عرفانی بنظم آورده است.

دیوانش درحدود دوهزار بیت دارد و بچاپ رسیده است.

وفاتش بسال ۱۱۹۸ هجری درقم اتفّاق افتاده است.

بیست‌هفتم آذرماه

کمال‌الدین فارسی

(۶۶۵-۷۱۸)

کمال‌الدّین حسن بن علی، درفارس تولّد یافته وهم در فارس (نیریز) درگذشته‌است

از آثاراو «کتاب‌البصائرفی‌علم المناظر» و «تنقیح المناظر» است که از کتاب‌معروف مناظرومزایای «ابن‌هیثم‌مصری» اقتباس‌شده‌است.

فارسی، درمقدمهٔ تنقیح المناظرمی نویسد: «مدّتی بود که‌درموضوع

مناظر و کیفیّت مبصرات و تغییرات و اختلافاتی که اشیاء را بر حسب رؤیت دست میدهد دقّت میکردم...،و در کلام علماء و حکماء می‌دیدم که‌چون نور از آب عبور کند از امتداد خطّ مستقیم خارج میگردد و زوایائی تشکیل میدهد که متساویند یعنی زاویهٔ انعکاس با زاویه انطباق. برای اطلاع (ازمأخذاین احکام) بحضرت‌علامه قطب رجوع نمودم ..... گفت بیاد دارم ..... کتابی دیدم منسوب بابن هیثم در مناظر.... ممکن است که این‌موضوع در آن کتاب باشد .....»

بیست هشتم آذرماه

شاه‌قاسم انوار

(۸۳۷-۷۵۷)

سیّدمعین‌الدّین علی بن نصیر بن هارون بن ابو القاسم حسینی تبریزی معروف بقاسمی ، درسال ۷۵۷ در«سراب» آذربایجان متولّد شده‌است.

شاگردی«شیخ صدرالدّین موسی اردبیلی»پسر«شیخ صفی‌الدّین اردبیلی»و«شیخ صدرالدّین یمنی»شاگرد «شیخ اوحدالدّین کرمانی»را نموده‌است .

نقل کرده‌اند که‌بروم رفته وچهار بارپیاده‌عزیمت زیارت مدفن رسول وخانهٔ خدا کرده وریاضت فراوان کشیده‌است ومحتمل‌است که مدّتی درخانقاه «شاه‌نعمت‌الله ولی» در« کوبنان» مانده بریاضت و چلّه نشینی عمر گذرانده باشد .

درطریقهٔ تصوّف اجازهٔ ارشاد از«صدرالدّین‌موسی» پسر « شیخ

صفی‌الدّین اردبیلی، گرفته و در طریقت تأسّی به «تاج الدّین ابراهیم زاهد گیلانی» داشته و بکرّات از اردبیل بنقاط مختلف گیلان مسافرت کرده‌است و پس از اجازه، بخراسان عزیمت و در بلخ و هرات اقامت کرده است.

در خراسان اورا با بسیاری از بزرگـان متصوّفۀ زمان مانند «بهاءالدّین محمّد» معروف به «نقشبند» و «ناصرالدّین عبیدالله» معروف به «خواجه عبیدالله احرار» و «خواجه قطب‌الدّین ابوالفضل یحیی جامی نیشابوری» اتفّاق ملاقات افتاده است.

درواقعۀ «احمدلر» که بشاهرخ فرزندامیرتیمور گورکان کاردی حوالت کرده‌بود، باو گمان بدبردندووی‌رابسال ۸۳۰ ازهرات بسمرقند تبعید کردند. پیداست که پس‌اززمانی‌ازسمرقند بخرجردجام عزیمت کردودرلنگری که درآنجاداشته بارشادخلق درراه حقیقت وطریقت ادامه‌داده‌است، تاعاقبت‌دراوایل ربیع‌الاخر، سال ۸۳۷هجری پردۀتن رادریده وبمعشوق حقیقی رسیده است. جسد اورا در همان ده که‌به «لنگر» معروفست، بخاك سپرده‌اند.

شاه‌قاسم‌انوار، غیراز زبان‌فارسی بلهجه‌های گیلکی و ترکی‌نیز شعر میساخته‌و «قاسم» و «قاسمی» و «قاسم‌انوار» تخلّص میکرده است و غیراز دیوان‌اشعار، ازو گفتاری بنظم ونثردربیان‌واقعه‌دیدن‌امیرتیمور و گفتاری بنظم درصد مقام دراصطلاح صوفیّه‌و مثنوی «انیس‌العارفین» ودورساله بنثر بنام رسالۀ «سؤال وجواب» ورساله در «بیان‌علم» باقی مانده‌است.

بیست ونهم آذرماه

ملاصدرا

(متوفّی سال ۱۰۵۰)

صدرالدّین محمّد بن ابراهیم شیرازی ، مشهور به «ملاصدرا» پس از «خواجه نصیرالدّین طوسی» بزرگتر و مشهورترین فیلسوف ایران است.

درحکمت وعلوم عقلی شاگرد «میرمحمّد باقرداماد» بود وعلوم شرعی را از «شیخ بهاءالدّین عاملی» فراگرفت ودرعلوم ریاضی نیزمهارت داشت.

درحکمت طریقه‌ای مخصوص بخود دارد که در آن مبتدع است وپس ازعهدوی اکثر حکما پیرواوهستند .

شاگردان بسیار داشت از جمله : « ملا محسن فیض کاشانی » و «ملا عبدالرّزاق لاهیجی » که بدامادی وی سرافراز گشتند.

وفات اودربصره، درراه حجّ،سنهٔ ۱۰۵۰ اتفّاق افتاد.

از کتب اودرفلسفه : کتاب «اسفارار بعه » بسیار مشهور است و دیگر «شواهد ربوبیّه »و«مبداءومعاد» و«مشاعر» و «عرشیّه» ونیز شرح «هدایهٔ اثیریّه» را بر طبق حکمت مشّاء تألیف کرده‌است .

از کتب دینی، «شرح اصول کافی»اونیز مشهور است و چندسورهٔ قرآنی رانیز تفسیر کرده ورسائلی درمسائل مختلفهٔ فلسفی نگاشته‌است.

دراکثر تألیفات خویش بزهد وورع ومذمّت جاه‌طلبی و ستایش تواضع پرداخته است ،چنانکه اتباع مکتب وی حکیم معروف «حاجی ملاهادی سبزواری» فلسفهٔ اورا بنظم کشیده وخودشرح کرده است.

کتاب شرح منظومه فعلا متداولترین کتب فلسفهٔ شرقی‌است .

سی‌ام آذرماه

عبدالقادر مراغه‌ای

(متوفی سال ۸۳۸)

نخست درخدمت سلطان احمدجلایر در بغداد بود وازوی محبّت بسیاردید. مراتب لطف وعنایت آن پادشاه شعرشناس وموسیقی دوست چنان بود که او را «یار عزیز» خطاب میکرد.

هنگامیکه خبر شهادت سلطان احمد در هرات شیوع یافت، میرزا شاهرخ به عبدالقادر گفت، برای دوست خود چه گفته‌ای؟ عبدالقادر چنین سرود:

عبدالقادر زدیده هردم خون ریز   بازور سپهر نیست جای ستیز
کان مهر سپهر سروری را ناگاه   تاریخ وفات گشت «قصد تبریز»

عبدالقادر چندی درسلك مصاحبان وملازمان «میرزا میرانشاه» قرار گرفت. درسال ۸۰۲ چون بکرّات امیرتیمورشنیده بود که میرانشاه همواره بشرب شراب و صحبت ساقیان سیم اندام ودر مجلس موسیقی بسر میبرد و ازمملکت داری فارغ است؛ حکم نمود که ندما و ملازمان وی را جملگی بردار کشند و استاد «قطب الدّین نائی» و «حبیب عودی» و «عبدالقادر» از آن جمله بودند، که هر سه در فنّ موسیقی و ادوار شهرت بسزا داشتند.

گویند وقتی آنانرا بپای دار مجازات بردند، یکی از آنها قطب الدّین را مخاطب ساخته گفت: «استاد همواره پیشقدم بودند و ما پیرو؛ اکنون نیزهمان طریقه مرعی دارند.» قطب الدّین گفت:

«چه جای هزل و مزاح است» و جلّاد نخست قطب‌الدّین را بریسمان افکند. چون نوبت به «محمّد کاخکی» رسید این دو بیت منظوم گردانیده‌خواند:

پایان عمر و آخر کار است ملحدا گر بایدت و گرنه بدست اختیار نیست
مردانه وار گر ببرندت بپای‌دار مردانه‌پای‌دار، جهان‌پایدار نیست

امّا عبدالقادر مجالی یافت و بگریخت و مدّتی پنهان بود، تا اینکه پس از چندی درلباس قلندران نزدیك بارگاه امیرتیمور آمد و بآواز بلند قرآن‌خواندن آغاز کرد و مورد عفو قرار گرفت.

عبدالقادر بعد از فوت امیر تیمور درملازمت‌شاهرخ قرار گرفت وازاونیز مهربانیها دید.

وی‌در انواع فضائل واز جمله درعلم‌موسیقی و ادوار کامل بودو چنانکه گفته‌اند هیچیك از ابناء زمان بپای‌او نمیرسید. درعلم‌قرائت و شعر و کتابت و خطّ نیز زحمات بسیار کشیده وبکمال رسیده بود.

فوت او در سال ۸۳۸ از بیماری طاعون بود.

عبدالقادر کتاب موسیقی خود موسوم به«مقاصدالالحان»رابنام «سلطان‌مراد دوّم عثمانی» موشّح کرد واز سمرقند بآسیای صغیر رفت ودرسال ۸۳۶ کتاب را باو تقدیم نمود.

وی تا آخر حیات نزد سلطان‌شاهرخ‌می‌زیست و کتاب «جامع الالحان» را درسال ۸۱۸ بوی تقدیم داشت. کتاب دیگری در شرح «کتاب الادوار» «صفی‌الدّین» نوشته وبقرار معلوم این آخرین تألیف اوست.

از نوشته‌های او چنین بر میآید که وی ابتدا کتابی بنام «کنز الالحان» تألیف کرده ودر آخر آن نغمات موسیقی را که خود ساخته باخط مخصوصی نوشته است؛ ولی از این کتاب اثری در دست نیست.
عبدالقادر را «حافظ» و «گوینده» نیز لقب داده‌اند:

نخستین روز دیماه

جشن خرم روز

«خره روز» یا «خوره‌روز» یا «نوروز» یا «خرّم روز»، نخستین روزاست از دی‌ماه ودیماه را «خورماه» نیز میگفتند و «دی» از نامهای خداست.

ایرانیان این روزرا سخت گرامی میداشتند وفرخنده.
دراین روز شاهان ایران جامهٔ سپید می‌پوشیدند و دربیابان بر فرش سپید می‌نشستند ونگاهبانان وپاسبانان‌را ازخود دور می کردند تاهر کس که کاری ونیازی دارد آزادانه نزد ایشان رود.
دراین روز شاهان ایران بابرزگران ودهقانان بریک سفره غذا می خوردند.

دوم دیماه

شمس‌الدین محمد صاحب دیوان

(مقتول سال ۶۸۳)

خاندان جوینی یکی از برجسته‌ترین خانواده های ایرانی است

که بهنگام چیرگی مغول بر ایران، بدین سرزمین خدمات شایسته‌ای نمودند.

مشهورترین افراد این خاندان «شمس الدّین محمّد» و برادرش «علاءالدّین» و پسرش «بهاءالدّین» اند.

جدّ شمس الدّین صاحب دیوان که او نیز لقب شمس الدّین داشته وبعنوان «بزرگ» یا «موی دراز» معروف بوده است، وزیر اعظم «ملك قطب الدّین خوارزمشاه» بوده و پدرش بهاءالدّین رتبهٔ «مستوفی الممالك» داشته است. خود او نیز مدّت ده سال مقام صدارت عظمی را در اوان پادشاهی «هلاکو» احراز نمود و این خدمت را تاعهد سلطنت «اباقاخان» ادامه داد.

چون «ارغون» بسلطنت رسید، شمس الدّین محمّد صاحب‌دیوان از ترس غضب او فرار کرده به «قومس» گریخت وقصد داشت بطرف هند حرکت کند وبقیّهٔ عمر را بعد از سی سال وزارت در آن دیار بسر برد؛ امّا بخاطرش گذشت که اگر نفس خود را از غرقاب فنا برهاند، فرزندان ومتعلّقان را چه کند. این بود که چاره را دررفتن بخدمت ارغون دید وبجانب وی رفت ودر اثناء راه «امیر خماری» و «اتابك یوسف شاه ملك امام الدّین قزوینی» که از جانب ارغون بخدمت خان عازم بودند او را دیدند و بالطاف خان امیدوارش ساختند ودرروز جمعهٔ دهم رجب سال ۶۶۳ باردو رسیده باواسطهٔ «امیر بوقا» بخدمت ارغون خان رفتند.

ارغون شمس الدّین را بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت؛ ولی چون چندروزی براین واقعه گذشت وحاسدان از این قضیّه آگاه شدند،

امیر بوقارا وادار کردند که در خلوت از او بدبگوید، و او نیز چنین کرد وارغون‌هم تحت تأثیر سخنان امیر بوقا واقع گشته دستور داد اورا در روزشنبهٔ چهارم شعبان سال ۶۸۳ بقتل رسانیدند .

سوم دیماه

رود کی

(۳۲۹-۲۶۰)

ابو عبدالله جعفر بن محمّد رود کی سمرقندی ، نخستین شاعر بزرگ ایران بعداز اسلام و بنیان گذار نظم فارسی، درحدودسال ۲۶۰ هجری درناحیهٔ «رودك» سمرقند متولّد شده وبهمین جهت به «رود کی» معروف گردیده است .

دورهٔ شهرت رود کی درزمان سلطنت «امیرنصربن احمدسامانی» بود واوعلاوه برتسلّط درشاعری ، درموسیقی نیز دست داشته وچنگ نیکو مینواخته است .

رود کی در اواخر عمرنابینا شده وباهمهٔ نابینائی دلی روشن و اندیشه‌ای تابناك داشته وهمیشه «استاد شاعران» بشمارمیآمده است .

عدد اشعاراورا ازصدهزار تایك میلیون وسیصد هزاردانسته‌اند که قسمت عمدهٔ آنها ازبین رفته است.

علاوه براشعارفراوان «کلیله دمنه» را درسال ۳۲۵ هجری قمری ازعربی بنظم فارسی درآورده‌واین کاررا بنابرتشویق «ابوالفضل بلعمی» وزیر «نصربن احمد سامانی» انجام داده است.

در بارهٔ تأثیر شعر او و استادیش درفنّ شاعری ، حکایت اقامت امیرنصر درهرات بمدّت چهار سال وبرانگیختن رودکی اورا بواسطهٔ شعر«بوی جوی مولیان آید همی» معروف است .

رودکی درسال ۳۲۹ هجری قمری درگذشته است .

بمناسبت یکهزارویکصدمین سال تولّد رودکی درروزچهارشنبهٔ سوّم دیماه سال۱۳۳۷ مراسم یاد بودی ازطرف دانشگاه تهران درتالار فردوسی دانشکدهٔ ادبیّات بر گذاروپیام اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی، باین‌مناسبت قرائت شد .

چهارم دیماه

علی اشرف

(قرن ۱۲)

استادشیرین کاروخوش نگاربود. آنگونه که«بهزاد» و«آقارضا» و«رضا عبّاسی» درعهد خود مبتکر شیوهٔ خاصّ بودند، علی اشرف نیز درزمان خود در نقّاشی مبدع اسلوب خاصّی بود وایّام حیات درنقّاشی اشتهار بسیار داشت .

ظهور علی اشرف از اواسط سدهٔ دوازدهم است، یعنی درحدود سالهای ۱۱۴۰و۱۱۵۰ ودرین‌سنوات‌استادی‌مسلّم‌بوده‌است‌بنابراین‌باید تولّد اورا درحدود سال ۱۱۲۰ احتمال داد .

علی اشرف درنقّاشی گل‌وبوته‌سازی‌وصورت‌سازی‌استادی ماهر وزبر دست بود. ارزش ومقداری که ارباب بصیرت برای کارهای وی

گذاشته‌اند ، کمتر جهت آثار دیگران گذاشته‌اند و بهمین سبب است که علی اشرف میان استادان معاصر خود چون «هادی» و «ابدال بیک» و پدرش «علیقلی بیک» نقاش و «آقازمان اوّل» و پسرش «محمّد علی» معروفیتی بیشتر داراست .

«آقا صادق» و «آقازمان ثانی» و «آقاباقر» که از معاریف نقّاشان عهد «کریمخان» در شیراز بوده‌اند ، افتخار شاگردی علی اشرف را داشته‌اند، چنانکه آقاصادق در بیشتر آثار خود چنین رقم میکرد: «صادق از لطف علی اشرف شد» زیر ارقم علی اشرف در آثارش «ز بعد محمّد علی اشرف است» بوده است .

چنانکه نوشته‌اند «اللّهوردی نقّـاش» برادر او میباشد .

از علی اشرف آثار گرانبهائی دیده شده و با آنکه دست مرور زمان بیشتر آثار او را ازمیان برده معذلك نقّاشی های او بیشتر از اکثر نقّاشان معاصرش دیده را روشن میسازد .

علی اشرف تا آخر سدهٔ سیزدهم یعنی اواخر سلطنت کریمخان (۱۱۹۲) میزیسته و وفاتش که بدرستی معلوم نیست درهمین زمان اتّفاق افتاده است .

پنجم دیماه

فخر الدین عراقی

(۶۱۰-۶۸۸)

شیخ فخرالدّین ابراهیم بن بزرگمهر بن عبدالغفّار جوالقی همدانی،

متخلّص به «عراقی» در سال ۶۱۰ هجری در قریهٔ «کومجان» همدان بدنیا آمدو تاهفده سالگی در آنجا بود .

در کودکی قرآن را فرا گرفت وپس از آن بهندوستان رفت و درسلك مریدان «بهاءالدّین زکریّای ملتانی» در آمد ودختراورا بعقد خوددر آورد وازاوپسرش «کبیرالدّین» بجهان آمد.

عراقی مدّت بیست وپنج سال درخدمت بهاءالدّین بودوپس ازمرگ اوخلیفهٔ اوشد وچندی بعد، از آنجا حرکت کرد وازراه عمان بزیارت حجّ وپس اززیارت حجّ به روم رفت وبخدمت «صدرالدّین قونیوی» رسید وچنانکه نوشته‌اند «فصوص الحکم» را درخدمت او استماع نمود و در آنجا «لمعات» رانوشت و «معین الدّین پروانه» امیرروم مرید اوشد و بجهت اوخانقاهی ساخت .

پس ازفوت معین الدّین بمصر رفت وبفرمان سلطان مصر که گویا «ملك ظاهر رکن الدّین بیبرس» بوده مقام «شیخ الشّیوخی» مصر را گرفته است وازمصر بشام رفته وبالاخره در ۸ ذیحجّهٔ سال ۶۸۸ هجری دردمشق در گذشته ودرپشت قبر «محیی الدّین عربی» در «صالحیّه» بخاك سپرده شد وفرزندش کبیرالدّین نیز بسال ۷۰۰ هجری درهمان جا وفات یافته واو نیز همانجا مدفون گردیده است.

عراقی ازعرفای بزرگ قرن هفتم هجری وغزلهای شورانگیز عارفانهٔ او مشهور است وعلاوه برغزلیّات ، قصیده وقطعه و ترجیع بند نیز دارد و همچنین یك مثنوی دارد بنام «ده نامه» یا «عشّاق نامه» که آنرا بنام «شمس الدّین صاحب دیوان جوینی» سروده و کتاب «لمعات» اونیز درمقامات وسیروسلوك عارفانه به نثر نوشته شده است .

ششم دیماه

خلیل آملی

(قرن هشتم)

خلیل بن ابی بکر بن خلیل آملی، از علمای رصد است که بنابر نوشتهٔ «تاریخ جعفری» اختراع جالبی برای شناساندن وقت داشته است بدین شرح: «دو منار کوچك بر دو طرف درمدرسهٔ رکنیّهٔ یزد بنا کرده بود و بر سر یکی مرغ روئین نهاده بود که چون آفتاب طالع میشود آن مرغ روبآفتاب میکند و هرچند که آفتاب برمیآید او روبآفتاب دارد بر آن جانب و درمیان رصد چرخی چوبین منقّش نهاده و بسیصد و شصت قسمت کرده و هر قسمتی درجه‌ها ساخته و محلّ آفتاب هرروز در دره‌ای امی نماید که آفتاب در کدام درجه است ودوازده برج نموده و درجات درحروف ابجد نهاده ودرهر دایره که چهار گوشهٔ چرخ نهاده سی خانه ساخته وماه ترکی وفارسی وعربی ورومی نموده که هر روز معلوم میشود که چند ازماه گذشته وبربالای چرخ دایره کشیده در موضوع قمرهرروز..... وسی دایره بر گرد دایرهٔ قمر نهاده که هریك روز ازماه بگذرد دایرهٔ سفید سیاه شود تاآخرماه و دوازده خانه بر یمین و دوازده خانه بر یسار چرخ ساز داده که دوازده دایرهٔ یمین هریك ساعت که گذرد از دریچه که تحت او ساخته مرغی روپین سر بیرون کند ومهره‌ای ازدهن درطاس که بزیر آن دریچه نهاده است بیندازد وآن چرخ بگردش درآید ویك تخته؟ از آن دوازده خانه یمین رصد سیاه شود، ساعتی گذشته باشد و دروقت صبح وپیشین وپسین وشام و

خفتن چون مرغ مهره در آن طاس اندازد، آن چرخ بگردش درآید و در اندرون رصد طبل زده شود و بر بالای آن مناره علمی ظاهر شود و علم فرو شود و آواز طبل باز نشیند ..... و آن دوازده خانه که برابر دوازده ساعت روز و شب است درسوراخ کرده و هر شب هر ساعت چراغی نهاده میشود و هر ساعت که در شب میگذرد چراغی باز نشانده میشود ..... »

هفتم دیماه

سید محمد نوربخش

(۷۹۵-۸٦۹)

پدر سیّد محمّد نوربخش، محمّد بن محمّد بن عبدالله، بعزم زیارت حضرت امام رضا عزیمت خراسان نموده و بعد از تشرّف بآستان امام در قصبهٔ « قاین » وطن گرفته و ازدواج کرده و ثمرهٔ این ازدواج ولادت سیّد محمّد درسال ۷۹۵ هجری درقاین بوده است.

معروف است که سیّد محمّد موسوی خراسانی مؤسّس طریقهٔ نوربخشیّه، درهفت سالگی قرآن را ازحفظ داشته و باندك مدّت درعلوم متداول زمان مهارت وتبحّر فراوان یافته است.

درطریقت، بچند واسطه ازطریق «ابواسحق ختلانی» و «سیّد علی همدانی» مرید « علاء الدّولهٔ سمنانی» بوده و شیخ فاضل « شمس الدّین محمّد لاهیجی نوربخشی» شارح « گلشن راز» اخذ طریقت ازسیّد محمّد نوربخش نموده است . ظاهراً سیّد، که همیشه بنا بررسم طریقتی که داشته لباس مخصوص وسیاه میپوشیده پس از بیعت اصحاب به« کوه تیری»

از قلاع ولایت «ختلان» رفته‌وهمین‌موجب شده‌است که بنابرسعایت مفسدان دردربار «شاهرخ تیموری» متّهم بقیام و دعوی خلافت شود. بنا براین گرفتار و بهرات آورده شد وپس ازقتل چند نفر از کسانش، خود اورا درحصار «اختیارالدّین» زندانی وپس‌ازهیجده روز روانهٔ شیراز نمودند ومدّتی اورا دربهبهان نگاه داشتندوسپس آزادش کردند. سیّد محمّد نوربخش ازآنجا بسمت شوشتر وبصره وحلّه رفت وازحلّه متوجّه بغداد وزیارت مشاهد متبرّکه گردید. بعد بکردستان آمد واز کردستان بگیلان رفت ودوباره بکردستان مراجعت نمود و چون کسان‌شاهرخ‌درطلب‌اوبودند، بخلخال رفت. عاقبت اورا گرفتند وباردو بردند. شاهرخ دستور داد تاویرا زندانی کردند وسپس بهرات فرستادند ودستوردادند‌تابرمنبرازادّعای خلافت تبرّی‌جوید وبازدستور دادند که دستار سیاه نبندد ودرمجالس درس ازطریقت چیزی نگوید وبعلوم رسمی بپردازد؛ امّا این همه تدبیر فایده نبخشید و نفوذ او روزافزون‌بود. پس‌اورابتبریز فرستادندتاازآنجا بروم رود. درتبریز چون بندازپایش‌برداشتند بشیروان و ازآنجا بگیلان‌رفت‌واز گیلان متوجّه ری گردید وظاهراً در ری‌در قریهٔ «سولقان» اقامت کرد و در همانجا در چاشتگاه‌پنجشنبهٔ‌چهاردهم ربیع‌الاولی‌سال ۸۶۹ درگذشت و در باغی که خود احداث کرده بود مدفون گردید.

کتاب «انسان‌نامه» و «شجرهٔ مشایخ» ازتألیفات اوست.

هشتم دیماه

جشن دی گان

یا « دی‌جشن نخستین» ، هشتم روز است ازدیماه و دراین ماه سه جشن باین‌نام بود . زیرا که سه روزازروزهای ماه نام «دی»دارد: یکی « دی بآذر» (روزهشتم) و دیگری « دی بمهر» (روز پانزدهم) وسدیگر«دی‌بدین» (روز بیست وسوّم) .

نهم‌دیماه

قاضی نورالله شوشتری

(مقتول سال۱۰۱۹)

سیّد جلیل علامـه قاضی‌نورالله شریف‌الدّین بن‌نورالدّین بن ـ شمس‌الدّین محمّدحسینی مرعشی‌شوشتری، صاحب «مجالس‌المؤمنین» ازعلمای بزرگ شیعه‌وازمعاصران شیخ‌بهائـی (متوّفی سال ۱۰۳۰) است.درزمان‌اکبرشاه(۹۶۳ـ۱۰۱٤)وپسرش‌جهانگیر(۱۰۱٤ـ۱۰۳۷) درلاهور ازشهر های هندوستان، بقضاوت اشتغال داشته وبنا بـرتقیّه، مطابق‌مذاهب‌چهار گانهٔ‌اهل‌سنّت‌حکم مینموده‌است تا آنکه مخالفین بجرم‌تشیّع دراکبرآباد(آگره)ویرابوضعی رّقت‌بار بقتل رسانیدند.

سال وفاتش ۱۰۱۹ وقبرش دراکبرآباد هنوزپـابرجـاست .

عمدهٔ‌مؤلّفات‌او بقرارذیل‌است :

مجالس‌المؤمنین ـ صوارم‌المهرقه (درجـواب صواعق‌المحرقهٔ ابن‌حجر)ـ احقاق‌الحق (درردّبر کتاب«ابطال الباطل»فضل‌بن‌روزبهان

اصفهانی) ـ مصالب النّواصب ـ رساله‌ای در حرمت نماز جمعهٔ زمان غیبت ـ رساله در تحقیقات آیهٔ نور ـ کتاب عشره کامله ـ شرحی بر «شش دفتر مثنوی» و چند کتاب دیگر.

دهم دیماه

محمدصادق

(قرن ۱۳ـ۱۴)

از موسیقی دانان زبردست دربار ناصری و نوازندهٔ زبردست سنتور بود و «سرور الملك» لقب داشت. اورا «رئیس» هم میگفتند، چون سمت ریاست نوازندگان دربار و نقاره خانه‌را داشت.

وی فرزند «مطّلب‌خان» کمانچه کش معروف است. نخست نزد پدر کمانچه نواخت سپس هنر خود راپیش استادی بنام «سنتور خان» تکمیل کرد. محمّدصادق خان سه‌تار راخوش مینواخت و به پیانو هم آشنائی داشت. اولیّن کسی است که وقتی پیانو بایران آمد، بااین ساز نغمات ایرانی رابنواخت.

گویند دستمالی روی‌سیمهای سنتور میکشید ودرموقع خواب برای پادشاه نوازندگی میکرد.

سرور الملك از هنرمندترین موسیقی دانهای دربار ناصریست که تازمان مظفرالدّین شاه هم حیات داشته‌است وبرهمهٔ موسیقی دانهای زمان خودسمت استادی داشت.

گویند بآن‌پایه هوشمندی وذوق وزیرکی داشته، که بامختصر

تمرین وممارست ازعهدهٔ نواختن هرسازی برمیآمده است .

همچنین روایت میکنند که کاسه‌های چینی یا گیلاسهای مختلف راآب میکرده‌وباکم وزیاد کردن آب درون آنها، یك «گام» موسیقی تشکیل میداده وآهنگهائی مینواخته است .

شاگرد او «سماع حضور» درسنتور شهرت بسیار دارد که پدر «حبیب سماعی» سنتورزن عصراخیراست .

محمّدصادق‌خان دو پسر داشت : مطّلب خان (هم‌اسم جدّش) که سنتورمیزد ودرجوانی در گذشت . دیگر «عبدالله» که اوهم بسازپدر آشنا بود.

سماع حضور، نخست پیش‌استاد ضرب میگرفت ، سپس نزد او بنواختن سنتورمشغول شد وتسلّط بسیاریافت .

از شاگردان محمّد صادق خان، یکی نوازنده‌ای بودبنام «علی اکبرشاهی» معروف به‌علی‌اکبر «سنتوری» که اونیزشهرت یافته‌است. دیگر «حسن‌سنتوری» است که اوهم شاگرسرورالملك بوده‌است .

ازسماع‌حضورمنقول است که گفته‌است : دست زمانه‌نوازنده‌ای چون‌محمّد صادق‌خان نپرورانده‌است .

«معیّرالممالك» وی را خداوند موسیقی‌نام‌نهاده‌است. «اعتماد ــ السّلطنه» عضودربار ناصرالدین‌شاه در کتاب «وقایع روزانـه» چنین مینویسد : «عملهٔ‌طرب جزیك‌نفر که‌آقامحمّدصادق باشدباقی‌بی‌معنی ودوك تراش‌هستند» .

«دکترمهدی‌صلحی» (منتظم‌الحکما) که ازنوازندگان سه‌تار

بوده، مدّتی هم شاگرد محمّدصادق خان بوده است. «مشیر همایون شهردار» نیز در اوان کودکی از محضر درس این استاد استفاده کرده است.

در ردیف موسیقی بخط «مخبرالسلطنه هدایت» در قسمت همایون قطعه ایست بنام «پیش در آمد محمّدصادقخانی» بوزن سه ضربی؛ ممکن است از گوشه‌هائی باشد که محمّدصادقخان مینواخته و منتظم الحکماء ضبط کرده است.

بانوئی بنام «زینب» از محمّدصادقخان تعلیم گرفته و خوب سنتور میزده است. دیگر خانمی بوده بنام «گلعذار» که از دست پرورد گان استاد بوده است.

سرورالملك در آخر عمر فلج شد و از سال مرگش اطلاع درستی در دست و نیست باید در حدود ۷۰ سال قبل باشد.

یازدهم دیماه

محمود غزنوی

(۳۸۷-۴۲۱)

سبکتکین قبل از فوت، پسر کوچکتر خود، «اسمعیل» را بجانشینی خویش معیّن کرد. در آن هنگام محمود در نیشابور بود و چون از فوت پدر و امارت برادر مطّلع گشت با برادر از طریق صلح در آمد، تا اسمعیل سلطنت را باو محوّل کند و چون این امر حاصل نشد، بجنگ او شتافت و ویرا شکست داد و جای پدر نشست و نسبت باسمعیل رأفت بسیار نمود.

محمود که بعدها ملقّب به «یمین الدّوله» گردید، بزرگترین

پادشاه سلسلهٔ غزنوی است. وی نخستین پادشاهی است که لقب «سلطان» بخود گرفت.

درزمان «عبدالملك بن نوح سامانی» محمود، برخراسان استیلا یافته آن بلاد را ازدست سامانیان خارج ساخت. سپس قهستان بدست او افتاد ودرسال ۳۹۳ سیستان راگرفت. یمین الدّوله بکرّات لشکر به هندوستان کشید و باهندوان جهاد نمود و همچنین «ایلك خان» ترك راکه قصد خراسان داشت بکلّی منهزم نمود و بر ماوراالنّهر مسلّط گردید. سپس بلادغور رادرسال ۴۰۱ فتح کرد واحکام اسلام را در آنحدود مجری ساخت. درسال ۴۰۷ دیارخوارزم راجزء متصرّفات خودساخت ودرسنهٔ ۴۱۶ قصد سومنات کرد وپس ازفتح آنحدود و بدست آوردن غنائم زیاد، بت معروف «سومنات» رادرهم شکست ویك قسمت از آنرا بغزنه آورده درعتبهٔ مسجدقرارداد. درسال ۴۲۰ ری وحدود آنرا از مجدالدّوله دیلمی گرفت. ازوقایع مهمّ ایّام سلطنت محمود متفرّق شدن ترکان «غز» دراطراف بلادایران است.

محمود درسال ۴۲۱ هجری وفات یافت.

دوازدهم دیماه

خواجه رشیدالدین فضل الله

(مقتول سال ۷۱۸)

خواجه رشیدالدّین فضل الله همدانی، که درعلم طبّ ومملکت‌داری وتاریخ، سرآمد اقران بود؛ بعهد «غازانخان» صدراعظم ممالك

سلطانی شده و در تمام دوران سلطنت غازان این سمت را حفظ نمود .

چون غازان وفات یافت «الجایتو» بحکومت رسید و نخستین کاری که کرد این بود که خواجه رشیدالدّین و «سعدالدّین ساوجی» را توأماً منصب وزارت بخشید و سپس سعدالدّین بتهمت اختلاس از بیت‌المال معاقب گردید و بیاسا رسید .

الجایتو در اواخر سلطنت «تاج‌الدّین علیشاه» را در بعضی از مهمّات ملك با «خواجه رشیدالدّین» شرکت داد و از این رهگذر خاطر رشیدالدّین رنجیده شد و از سلطان تقاضای کناره گیری نمود ؛ ولی الجایتو نپذیرفت و گفت خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتگار شایسته‌اند ؛ رشید مردی پیر و دانشمند و علیشاه جوانی کاردان است ، صلاح مملکت در آنست که هر دو باتّفاق یکدیگر مهمّات را انجام دهند .

چون نوبت حکومت بسلطان «ابوسعید» رسید ، دیگر بار میان این دو وزیر مخالفت ظاهر شد و علیشاه با دادن مبالغی بشاهزادگان و بزرگان وسیلهٔ عزل خواجه را فراهم ساخت . بدین سبب ابوسعید در اواخر ماه رجب سال ۷۱۷ خواجه رشید را از وزارت عزل نمود و خود بطرف بغداد حرکت کرد و «امیر سونیج» که از یاران و طرفداران خواجه رشید بود ، در این موقع سخت مریض و ناتوان شده در بیستم ذی‌القعدهٔ سال ۷۱۷ وفات یافت .

«امیر چوپان» که در آذربایجان بود چون از عزل خواجه رشیدالدّین مطّلع شد ، خواجه را که در تبریز اقامت داشت بخدمت خود طلبیده خواست بدو منصب وزارت دهد . علیشاه همینکه از این ماجری باخبر شد

بتوسط «ابوبکر آقا» که سخنش در امیر چوپان سخت مؤثّر بود، امیر را باخود متّحد نمود و بهمراهی امیر چوپان بسلطان ابوسعید اظهار داشت که خواجه رشید شربت دار سلطان اولجایتو بود و او و پسرش خواجه ابراهیم پدر شاهزاده را مسموم گردانیده‌اند. این سعایت مؤثّر افتاد و ابوسعید دستور داد در هفدهم جمادی الاولی سال ۸۱۸ در تبریز ابتدا خواجه ابراهیم را در مقابل چشم خواجه رشید بقتل رساندند و سپس خود خواجه را که هفتاد سال بیش داشت از میان دو نیم کردند و بدن او را پایمال و خانه و املاك و دارائی‌اش را به یغما بردند و اقوام و بستگانش را بانواع عذاب معذّب ساختند.

سیزدهم دیماه

نشاط

(متوفّی سال ۱۲٤٤)

میرزا عبدالوهّاب نشاط معتمدالدّوله، شاعر و نویسنده و هنرمند دورهٔ قاجاریّه، درزبان فارسی وعربی و ترکی دست داشت و خطّ خوش مینوشت.

آثار نظم و نثر او بنام «گنجینهٔ معتمد» معروف است و منشآتش بیشتر رسمی و درباری بوده است.

نشاط درساختن غزل و قصیده و مثنوی توانا بود.

وفاتش بسال ۱۲٤٤ هجری قمری واقع شده است.

چهاردهم دیماه

جشن سیر سور

روز چهاردهم دی‌ماه است. در این روز سیر و شراب میخوردند و می گفتند که آن زیان دیوان باز می‌دارد. و می گفتند که در این روز دیوان بر جمشید دست یافتند و این یاد را با می‌خوارگی از یاد میبردند.

پانزدهم دیماه

دی جشن

دی‌جشن یا «دی گان دوّم» دی بمهر روز (روز پانزدهم) است از ماه دی و آن را «بتیگان» نیز گفته‌اند.

در این روز صورتهائی از گل وخمیر می‌ساختند و در راهگذر و دالان و دهلیز خانه می‌نهادند و آنهارا تعظیم میکردند و بعد آنها را می‌سوزانیدند. این رسم چون به بت‌پرستی می‌مانست آن را ترک گفتند.

بزعم ایرانیان باستان در این روز فریدون از شیر گرفته شد و در این روز گار او بر گاو نشست.

شانزدهم دیماه

جشن گاو گیل

گاو گیل یا «گا گیل» یا «گاو گهل» یا «گا گنل» شب شانزدهم دیماه است و در آن گاوی رامی آرایند و بیرون می برند.

در این روز ایرانیان گاوهائی را که تورانیان بغارت برده بودند باز گرفتند .

در این روز ایران از توران جدا شد .

برخی گویند در این روز فریدون بر گاوی سوار شد .

هفدهم دیماه

سید رکن آملی

(متولّد سال ۸۰۰)

رکن بن مشرّف الدّین الحسینی آملی ، از علمای نجوم قرن هشتم هجری است و کتابی در بارهٔ اسطرلاب بنام «پنجاه باب سلطانی» و کتاب دیگری در بارهٔ تقویم بنام «زیج جامع سعیدی» دارد که در آن میتوان تاریخچهٔ مختصر زیج های معروف را یافت .

هجدهم دیماه

شیخ بهاء الدین عاملی

(۹۵۲ـ ۱۰۳۰)

شیخ الاسلام بهاء الدّین محمّد بن حسین بن عبد الصّمد عاملی حارثی که از علمای بزرگ مشهور است، جامع علوم صوری و معنوی بوده در اوان کودکی با پدر خود بایران آمد و تحصیلات خود را در ایران نموده سر آمد اقران گردید و پس از مرگ «شیخ علی» بامر شاه عبّاس بزرگ،

«شیخ الاسلام» اصفهان شد و پس از چندی بزیارت حجّ و سیاحت بلاد اسلامی مانند عراق عرب و شام و مصر رفت و بعد از چهار سال با یران بازگشت و در این بازگشت ذوق و نشأهٔ فقر و درویشی در او پدید آمد.

شیخ بهائی نزد شاه عبّاس بسیار مقرّب بود و عدّهٔ زیادی از بزرگان علما نزد وی تلمّذ کرده‌اند، از جمله «ملا محسن فیض» و «سیّد ابوعلی ماجد بحرانی» و «مجلسی اوّل» و «ملا خلیل قزوینی» و «ابن خاتون» و غیر اینها.

وفاتش بسال ۱۰۳۰ در اصفهان واقع شد و جنازهٔ او را بمشهد مقدّس برده بخاک سپردند.

شیخ بهاءالدّین نویسندهٔ پرکاری بود و در علوم دینی و ریاضیّات وغیره تألیفات دارد، مانند:

مفتاح الفلاح (در ادعیه) - اربعین - خلاصة الحساب - صمدیّه - ذخیره (در علم درایه) - تشریح الافلاک (در هیئت) - رساله در اسطرلاب (بفارسی) - کشکول - مشرق الشّمسین (در فقه) - حاشیه بر تفسیر بیضاوی - رساله درمعرفت قبله - اشعار متعدّد از جمله مثنوی «نان و حلوا» وغیره.

نوزدهم دیماه

میرزا عباس نوری

(قرن ۱۳)

یکی از زبردست ترین نستعلیق نویسان قرن سیزدهم است . از خوشنویسان دربار فتحعلیشاه قاجار و مقلّد وپیرو شیوهٔ میرعماد بود ودر این سبک باندازه‌ای باقدرت بوده‌است که هیچیك از پیروان شیوهٔ میر ، بدان‌پایه نرسیده‌اند .

چندقطعه ازبهترین خطوط میرعماد را بامر فتحعلیشاه تقلید کرده‌است‌ودر کتابخانهٔ سلطنتی موجود وچنانست که‌اگررقم‌هردورا پنهان کنند ، تشخیص آن ، جز برای اهل فنّ دشوار است .

تاریخ وفات وی معلوم‌نشد ، ولی‌حیات وی تا حدودسال ۱۲٤۰ مشخّص‌میباشد .

بیستم دیماه

مسعود غزنوی

(٤۳۲-٤۲۱)

پس‌ازمحمود ، بنابروصیّت او،پسر کوچکش‌محمّد جانشین وی گردید ؛ ولی‌طولی نکشیدمسعود برادر بزرگتر که درآن اوقات در اصفهان بسرمیبرد ، دعوی تاج وتخت کرد .

محمّد حاضرنگردید ازدر مسالمت درآید و«علی‌حاجب» که ازنزدیکان سلطان‌محمّدبود ، با«یوسف بن‌سبکتکین»عمّ‌محمّدهمدست شده اورا دستگیر کردند . وزمام اموررا بمسعود دادند ؛ ولی‌مسعود آن‌دورابکشت و«احمدبن‌حسن‌میمندی» راکه وزارت‌سلطان‌محمود داشت ودرزندان بسرمیبرد ؛ اززندان درآورده وزیرخویش‌ساخت .

مسعود بانیروی دلاوری وحسن تدبیر توانست ممالك وسیع پدرش را که ازهمدان تاهندوستان امتداد داشت ، محفوظ دارد و امـراء و حکمرانان مختلف ایالات را بـاطاعت درآورد وحتّی «بنارس» را در هندفتح کرد؛ ولی فتنهٔ غزها که درایّام محمودرخ نمود درزمان مسعود شدّت کرد وسلجوقیان اکثربلاد خراسان را ازدست اومنتزع ساختند وبااینکه مسعوددرهرموقع کفایت بخرج می‌داد ، بااینهمه سلجوقیان اورابکّرات شکست دادند . مسعودبناچار پسرخود «مودود» رابمقابلهٔ سلجوقیان فرستاد وخودعزم هندنمود .ازقضا بعضی ازلشکریان مسعود براو شوریدند وبرادرش محمّد را سلطان نمودند و دیـری نپائید که مسعودبسال ۴۳۲ بقتل رسید وازننگ این شکست رهائی یافت .

بیست ویکم دیماه

نظام‌الدین علیشیر نوائی

(۸۴۴-۹۰۶)

امیرنظام‌الدّین علیشیرنوائی ، بسال ۸۴۴ هجری درهرات (یادر نوای مازندران) متولّد شده و در دوازدهم جمادی الثّانیهٔ سال ۹۰۶ هجری وفات یافته ودر هرات مدفون گشته است .

وی با «ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا» ازایّام طفولیّت دوست وهمدم بوده ودرزمان سلطنت نیزباوی قرین ومقدّم امراء اومحسوب می‌شده است .

نوائی مادام‌العمر تأهّل اختیار ننمود وبهدایت استادزمان خود

«جامی» وارد طریقهٔ دراویش نقشبندیّه گردید .

شوق اورا باعمال نیك حدّی نبود و گویند که در حدود سیصد و هفتاد مسجد و مدرسه و صومعه و دیگر اماکن خیر، در خراسان به تنهائی بنانمود و یا تعمیر و مرمّت کرد .

وی مؤلّف و نویسنده‌ای شایسته‌است و تعداد مصنّفات اورا بالغ بر ۲۹ ضبط کرده‌اند .

میرعلیشیر درزبان ترکی جغتائی، شاعری بی‌مانند است که به‌آن زبان چهار دیوان غزلیّات وپنج مثنوی مفصّل به‌تقلید از «خمسهٔ نظامی» و یك مثنوی در تقلید « منطق الطّیر شیخ عطّار » بنام «لسان الطّیر» بنظم آورده است .

دراشعار ترکی خود «نوائی» ودرشعر فارسی «فانی» تخلّص میکرد.

درعلم عروض کتابی دارد بنام «میزان الاوزان» و چهار دیوان غزلیّات او بنام: غرائب الصّغر ـ نوادر الشّباب ـ بدایع الوسط ـ فوائدالکبر است .

بیست و دوم دیماه

جشن دیگان سدیگر

دی جشن سوّم ، دی بدین روز (روز بیست و سوّم) است از دیماه.

این سوّمین جشن درماه دی است .

بیست و سوم دیماه

قاآنی شیرازی

(۱۲۲۲-۱۲۷۰)

میرزا حبیب شیرازی متخلّص به قاآنی، درحدود سال ۱۲۲۲ هجری درشیراز تولّد یافت. پدرش شاعر بود و «گلشن» تخلّص میکرد.

قاآنی درجوانی بخراسان رفت و تحصیل دانش کرد و بشعر گفتن آغاز نمود و «حبیب» تخلّص داشت و بعدها نزد «حسنعلی میرزا شجاع‌السّلطنه» والی خراسان تقرّب یافت و تخلّص «قاآنی» را از نام پسر او «اوکتای قاآن» برای خود اختیار کرد.

قاآنی بوسیلهٔ شجاع‌السّلطنه نزد فتحعلی‌شاه معرّفی شد و درجشنها و مراسم رسمی قصاید و مسمّطات میساخت و میخواند.

بجز دیوان قصاید و مسمّطات، یك کتاب نثر بتقلید «گلستان» نوشته که بنام «پریشان قاآنی» معروف است.

او نخستین شاعریست که بآموختن زبان فرانسه پرداخته‌است.

وفات قاآنی درسال ۱۲۷۰ هجری در تهران اتّفاق افتاده‌است.

بیست و چهارم دیماه

ملامحسن فیض کاشانی

(متوفّی سال ۱۰۹۱)

نامش محمّد محسن و نام پدرش مرتضی است و همشیره زادهٔ «مولانا ضیاءالدّین نورای کاشی» واز علمای بزرگ دورهٔ صفوی است.

ملامحسن فقیهی متألّه بود و نزد «ملاصدرای شیرازی» و «سیّدماجد بحرانی» تلمّذ کرده جامع علوم معقول و منقول بوده است و در کاشان بافادهٔ علوم اشتغال داشته و مدّتی در شیراز و اصفهان بسر برده است و در اواخر عمر بکاشان آمده و گاه در کاشان و گاهی در قمصر بافاده و تدریس علوم اشتغال میورزید و بالاخره در کاشان بسال ۱۰۹۱ در سنّ هشتاد سالگی بدرود حیات گفته و قبرش در آنجاست.

این دانشمند، نویسنده‌ای پرکار بوده قریب ۲۰ کتاب تألیف کرده است که معروفترین آنها عبارتند از:

تفسیر صافی - تفسیر اصفی - کتاب وافی (در شرح کافی) - شافی - مفاتیح - محجة البیضاء (در اخلاق) رسالهٔ کلمات مکنونه - رسالهٔ اسرار الصّلوة - علم الیقین (در اصول دین) - تشریح (در هیئت) - سفینة النّجاة - شرح صحیفهٔ سجّادیّه - ابواب الجنان (در وجوب نماز جمعه بفارسی) - ترجمة الصّلوة (بفارسی) - ترجمهٔ طهارت (بفارسی) - ترجمهٔ عقاید (بفارسی) - فهرست علوم - دیوان اشعار (در حدود ۱۲ هزار بیت) وغیره.

بیست و پنجم دیماه

عمادالدولهٔ دیلمی

(۳۲۰-۳۳۸)

بویه، مردی بود متوسّط الحال از اهل دیلم. مورّخین نسب اورا بپادشاهان ساسانی و مخصوصاً به «بهرام گور» میرسانند.

در آن هنگام که دیلمیان و گیلانیان مانند «ماکان»، و «لیلی بن

نعمان»، و«اسفار بن شیرویه». و«مرداویج بن زیار» بتصرّف بلاد همّت گماشتند؛ علی وحسن واحمد پسران بویه، که بعد ملقّب بعمادالدّوله و رکن‌الدّوله و معزّالدّوله گردیدند، بخدمت ماکان در آمدند.

چون ماکان ازمرداویج شکست‌خورد و به نیشابور فرار کرد. اولاد بویه باجازهٔ ماکان خدمت مرداویج را قبول کردند. مرداویج مقدم آنانرا گرامی شمرد و حکمرانی کرج را بعلی (عمادالدّوله) واگذار کرد واورا باجمعی ازسرداران مأمور آنحدود ساخت؛ ولی بعد ازاین اقدام پشیمان شد و باطناً میان او وعلی بن بویه روابط تیره گردید.

علی نسبت باهالی کرج کمال محبّت رانموده قصد تسخیر اصفهان را کرد وپس ازمغلوب نمودن «یاقوت» وارد آنشهر شد (سال ۳۲۱ هجری) و درابتدای سنهٔ ۳۲۲ جنگی بین عمادالدّوله ویاقوت رخ داد. یاقوت بکلّی مغلوب ومنکوب گردید. دراین جنگ حسن (رکن‌الدّوله) با اینکه بیش ازنوزده سال نداشت، کمال رشادت رابخرج داد. عمادالدّوله نسبت باسیران نهایت مهربانی رانمود وآنانرا مختار ساخت که نزد او بمانند یااینکه بیاقوت ملحق شوند. اندکی پس از این واقعه شیراز بدست عمادالدّوله افتاد وقدرت اوزیاد گشت. درهمان اوقات مراسله‌ای به «راضی بالله» خلیفهٔ عبّاسی نگاشته اظهار اطاعت کرد. چون این اخبار بمرداویج رسید، سخت متغیّر ومتأثر گردید وعزم نمود که بکلّی عمادالدّوله راازبین ببرد. ازاین سبب ازری باصفهان آمد و لشکری باهواز فرستاد، تا آنجارافتح کند. غرض وی ازتصرّف آن شهر این بود که هرگاه عمادالدّوله خواست نزد خلیفه رود راه مسدود باشد.

چون عمادالدّوله از اقدامات مرداویج مطّلع گشت ، باوی‌از در صلح در آمدو متعهّدشد که ازمرداویج اطاعت‌نموده بنام‌او خطبه‌بخواند وهمچنین برادرخودحسن رکن‌الدّوله‌را بعنوان گروگان نزداوفرستاد وبدینطریق بین او وعمادالدّوله کاربصلح خاتمه‌یافت .

طولی‌نکشید که‌مرداویج کشته‌شدو رکن‌الدّوله فرار کرده‌نزد برادرخودآمد ونفوذآل‌بویه بیش‌ازپیش گردید .

علی‌دراین‌هنگام بیاری‌برادرانش حسن واحمد، شروع‌بجنگ وستیز کرد ودرنتیجه‌متصرّفات‌وسیعی درمرکز ومغرب ایران بدست آوردآنگاه احمد رامأمور فتح کرمان وخوزستان نمود .

احمد پس از تصرّف نواحی مذکور ببغداد رفته در آنجا مورد احترام‌خلیفه «المستکفی» واقع شد وازطرف او معزّالدّوله لقب یافت ونیز برادرانش حسن وعلی بترتیب ، رکن‌الدّوله وعمادالدّوله ملّقب گردیدند .

عمادالدّوله در۳۳۸هجری وفات یافت وچون‌فرزند پسرنداشت فرزند احمد که « فنّاخسرو » نام داشت به جانشینی او انتخاب شد .

بیست‌وششم‌دی‌ماه

خواجه نصیرالدین طوسی

(۶۷۲-۵۹۷)

نصیرالدّین ابوجعفرمحمّدبن‌حسن‌طوسی‌معروف‌به«خواجه‌نصیر» یا«محقّق طوسی» وملقّب به «استادالبشر» افضل علمای عصر خود و از

بزرگان علما و حکما و متکلّمین و فقهای شیعهٔ اسلام است .

وی در جهرود قم تولّد یافته و پس از کسب علوم و کمالات عقلی و نقلی بطوس رفته و مدّتی اقامت جسته است و در اثر شهرتی که یافته بود ، اسماعیلیّهٔ قهستان ویرا نزد خود بردند و بتشویق محتشم قهستان، «ناصرالدّین عبدالرّحیم بن ابی منصور» که مردی فضل پرور بود ، کتاب «تطهیرالاعراق» یا کتاب «الطّهارة» «ابوعلی مسکویه» را از عربی بفارسی ترجمه و تهذیب کرد که مشهور به «اخلاق ناصری» است .

خواجه نصیر در سال ٦٥٤ پس از تسلیم ملاحدهٔ قهستان ؛ بهلاکو معرّفی شد و تا آخر عمر در خدمت مغولان بسر برد و در ٦٥٧ بامر هلاکو در مراغه رصدی ترتیب داد و خلاصهٔ رصدهای این زیج را در کتابی بنام «زیج ایلخانی» مدوّن ساخت .

اهمیّت خواجه بچند امر است :

١ـ در اوان غلبهٔ مغول وحشی ، در جمع کتاب وجلوگیری از تلف شدن کتابخانه‌ها، سعی بلیغ بخرج داده و کتابخانه‌اش بیش از چهارـ صد هزار مجلّد کتاب داشته است ؛

٢ـ در اثر تقرّب بهلاکو، عدّه‌ای از اهل علم و ادب را بتدبیر از مرگ نجات بخشیده است ؛

٣ ـ دلباختهٔ اشاعهٔ علوم و تدوین کتب و تربیت شاگرد و تحقیق بوده و جمع کثیری را تربیت کرده است .

مرگش در بغداد بتاریخ ١٨ ذیحجّهٔ سال ٦٧٢ اتّفاق افتاده و در «کاظمیّه» مدفون شده است .

خواجه، در اکثر علوم استاد بوده و بفارسی و عربی در آنها تألیفات دارد؛ ولی بیشتر بحکمت و بخصوص ریاضی مشهور می باشد و مهمترین آنها عبارتند از:

تجرید الکلام یا تجرید الاعتقاد (در اثبات عقاید طایفهٔ شیعهٔ امامیّه) ـ تحریر اوقلیدس (در هندسه) ـ تحریر مجسطی (در هیئت) ـ شرح اشارات بوعلی سینا (در حکمت) ـ اوصاف الاشراف (بفارسی در تصوّف) ـ اخلاق ناصری (بفارسی در حکمت عملی و اخلاق) ـ اساس الاقتباس (بفارسی در منطق) ـ تذکرهٔ نصیریّه (در هیئت) ـ معیار الاشعار (بفارسی در عروض و قافیه) ـ رسالهٔ سی فصل (در معرفت تقویم) ـ رساله در اسطرلاب ـ زیج ایلخانی ـ جامع الحساب ـ رساله در جبر و قدر و غیر اینها.

از روز پنجم تا دوازدهم خورداد ماه سال **۱۳۳۵** بیاد بود هفتصدمین سال در گذشت خواجه نصیر، از طرف دانشگاه تهران کنگره‌ای در دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه تهران تشکیل گردید، که از کشورهای مختلف جهان نمایندگانی در آن شرکت نمودند و با سخنرانیهای متعدّد محقّقانه مقام فضل و بزرگواری او را در دانش و ادب روشن تر ساختند.

بیست و هفتم دیماه

فروغی بسطامی

(۱۲۷۴-۱۲۱۳)

میرزا عبّاس متخلّص بفروغی، فرزند «آقاموسی» در سال ۱۲۱۳ در عتبات تولّد یافته و بعد از چندی بمازندران آمده در ساری اقامت

گزید . مدّتی درر کاب فتحعلیشاه بود ، بعد بکرمان بخدمت «شعاع ـ السّلطنه» رفت و تخلّص «فروغی» را آن شاهزاده باوداد .

فروغی به تصوّف و تجرّد علاقه داشت و در غزلسرائی ازسعدی وحافظ پیروی میکرد. عدّهٔ اشعارش راتاحدود بیست هزار بیت نوشته‌اند .

وفاتش بسال ۱۲۷۴ اتّفاق افتاده است .

بیست و هشتم دیماه

سید جمال الدین واعظ

(۱۲۷۹ ـ ۱۳۳۶)

سیّد جمال الدّین اصفهانی ، در حوالی سنهٔ ۱۲۷۹ هجری قمری، درشهر همدان بدنیا آمد. پدرش درجوانی بمرد وطفل خردسال رایتیم وبی‌سر پرست گذارد. مادرسیّد جمال الدّین پس‌ازوفات شوهر، با کودك خود به طهران آمد وسیّدرا ازسنّ چهار پنج سالگی بمکتب فرستاد . همینکه مختصر سوادی پیدانمود اورانزد شوهرخواهر خود که زنجیرباف بود بشاگردی گذارد .

سیّدچون علاقهٔ وافری به تحصیل داشت پیشهٔ زنجیربافی راترك گفته چهارده ساله بود که مجدداً به مدرسه باز گشت وبتحصیل پرداخت . همینکه بیست ویکساله شدبشهر اصفهان که در آن ایّام دارالعلم بود رفت وتحصیلات خویش‌را دراین‌شهر دنبال کرد . سرانجام به تشویق بستگان ملائی که دراصفهان داشت، بکاروعظ وتبلیغ پرداخت وچون لحن گرم وشیوائی داشت ، بزودی جای خودرا دردلها باز کرد ومورد

توجّه اهالی قرار گرفت واندکی بعدبادختری «مریم» نام که ازخانوادهٔ «سراج الملکیها» بودازدواج نمود .

چون طرز صحبت ومنبر سیّد بامذاق «مسعودمیرزا ظلّ السّلطان» که در نهایت استبداد دراصفهان حکومت میکرد و باسلیقه وافکارملا- های قشری سازگار نبود؛ سیّدمجبور بوددرماههای محرّم وصفر که ماه وعظ منبراست، بولایات دوردست برود؛ چنانکه سه بار بشیراز ودوبار به تبریز وبعدها یك بارهم درسال وبائی ۱۳۲۲ بمشهد رفت .

دررجب سال ۱۳۲۱ سیّداز تبریز بطهران آمد وچون ازنیّت ظلّ- السّلطان دربارهٔ خویش که قصد آزارش راداشت باخبر گردید، درتهران ماندنی شد وعیال واطفال خودرا بطهران آورد .

درتهران واعظ مسجدشاه گردید و سخنان اومـوردپسند مردم واقع شد. درآن اوقات نطق های سیّدرا بوسیلهٔ تندنویسی ثبت می کردند و بصورت روزنامه‌ای باسم «الجمال» در کوچه و بازارمی فروختند که خریدار بسیار داشت .

محمّدعلیشاه سیّدرا اززمان ولیعهدی خود ومسافرت سیّد به تبریز خوب میشناخت ودرآنجاباولقب «صدرالمحقّقین» داده بود. روزی کسی نزدوی فرستاد که میخواهم ترا به بینم وکالسکه فرستاد که سیّد بملاقات اوبه نیاوران برود. مقصودازاین کار دلجوئی از او بود ومیخواست بزور تطمیع ووعده ووعید اورابخود رام سازد ؛ ولی سیّد زیر بارنرفت ودر مراجعت ازنیاوران درنزدیکی قصرقاجار کالسکه برگشت وپای سیّد زیرچرخ مانده شکست و کالسکه‌چی اسبهارا از کـالسکه باز کرده

سوار شد و بحرم «حضرت عبدالعظیم» رفت و بست نشست . در نتیجه این سانحه سیّد تا آخر عمر ناقص ماند و باعصا بزحمت راه میرفت .

در روز توپ بستن مجلس شورای ملّی ، سیّد با پیشقدمان دیگر مشروطیّت که نام یکایک آنها در تاریخ ایران ثبت است، در مجلس بود و از بیم قزّاقها، در پشت مجلس بباغ امین الدّوله پناه برد و پس از خروج از آنجا و متفرّق شدن مردم، چون پای فرار نداشت، پشت بدیوار ایستاده منتظر حوادث بود که ناگهان در خانه‌ای باز شد و زنی بیرون آمد و همینکه چشمش بسیّد افتاد او را شناخته بداخل منزل برد. آنشب را سیّد در خانهٔ آن زن که عیال «اعتمادالدّوله» دائی شاه بوده است گذرانید و فردای آن روز بالباس مبدّل بقصد عتبات از راه قم و همدان از تهران حرکت کرد و در همدان بدست «رضا» نام نایب حاکم گرفتار آمد و سرانجام بامر محمّد علیشاه پاهایش را زیر شکم قاطری بستند و او را به بروجرد بردند و بزندان انداختند و پس از چندی که گویا شب بیست و ششم رجب و بقول برخی شوّال سال ۱۳۳۶ باشد، نخست قهوه‌ای باو داده و سپس با تسمه او را خفه کردند .

بیست و نهم دیماه

محمد حسین نوربخش

(متوفّی سال ۸۸۵)

محمّد حسین نوربخش فرزند «میر قوام الدّین» و معروف به «بهاءالدّوله» از پزشکان مهمّ قرن نهم است .

در این دوره طبّ در ایران پیشرفت نداشت و در اروپا پیش میرفت.

بهاءالدّوله طب را نخست در ری وسپس در هرات ، نـزد استادان هندی بیاموخت ومدّتی در خدمت سلطان حسین میرزا بود. عاقبت بری باز گشت ودر همانجا در گذشت .

تنها کتابی که از او باقی است «خلاصة التّجارب» است که در حقیقت خلاصهٔ تجربه‌های خود اوست .

بهاءالدّوله اطلاعات عمیق داشته و در کتاب خود از پزشکان بزرگ قدیم بکرّات نام برده است .

بعلاوه وی اهل تحقیق و تدقیق بوده ومطالبی را نوشته است که در کتابهای پیش از او دیده نمی‌شود .

شرح برخی بیماریها را نیز بترتیبی خاص نوشته است، مثلا از یك نوع سرفهٔ واگیردار عمومی صحبت میدارد که وقتی او در هرات بوده وقوع یافته است ومسلّماً چیزی جز سیاه سرفه نبوده است؛ یا از تبی که در تابستان هنگام خشکانیدن علف روی می‌دهد و موجب زکام و ریـزش آب بینی می‌شود وظاهراً این همان تبی است که محمّد زکریّای رازی در مقاله‌ای که عنوانش «مقالة فی العلّة الّتی من أجلها یعرض الزّکام فی فصل الرّبیع» از آن یاد کرده است .

سی‌ام دیماه

ملکشاه سلجوقی

(٤٦٥ـ٤٨٥)

سلطان جلال الدّین ملکشاه هفده یا هجده ساله بود که پس از پدر (الب ارسلان) بحکومت رسید.

وزارت او باخواجه نظام الملك بود و در آغاز حکمروائی او «الگین» حکمران سمرقند، «ترمذ» را بگرفت «وقاورد» امیر سلجوقی کرمان قصدری کرد؛ ولی بر اثر حسن تدبیر نظام الملك این آشوبها جملگی فرونشست و پس از جنگ سختی که میان قاورد وسپاه ملکشاه رخ داد، قاورد دستگیر شد و سپس بقتل رسید.

درسنهٔ ۴۷۳ «تکش» برادر ملکشاه بر برخی از نواحی خراسان دست یافت و شاه سلجوقی بجانب او لشکر کشید و تکش ناگزیر شد که از در آشتی در آید؛ ولی چون مجدداً عاصی شد، درسنهٔ ۴۷۸ ملکشاه او را دستگیر نموده فرمان داد تا چشمانش را از نعمت بینائی محروم ساختند.

هم در این سال «سلیمان بن قتلمش» انطاکیّه را از رومیان بگرفت ودو سال بعد نیز حلب بدست ملکشاه افتاد و برای نخستین بار به بغداد آمد ودرسنهٔ ۴۸۰ دختر خود را به خلیفهٔ عبّاسی «المقتدی» داد و درسنهٔ ۴۸۲ بجانب سمرقند لشکر کشید و «احمدخان بن خضر» را که بر مردم آن دیار سخت گرفته بود، شکست داد.

در این سفر خواجه نظام الملك فرستادهٔ امپراطور روم را که باصفهان برای تقدیم باج آمده بود، باخویشتن همراه ساخت و چون بکاشمر رسید وعظمت وقدرت ملکشاه را دید مرخّص شد.

پس از فتح سمرقند ملکشاه نسبت باحمدخان ستمی رواداشت؛

بلکه اورا با خود باصفهان آورد .

پیشرفت کار ملکشاه بوجود نظام‌الملك بستگی تامّ داشت ؛ ولی سخن‌چینان نتوانستند این بستگی را به‌بینند و نزد سلطان از نظام‌الملك سعایت کردند وسخن ایشان درملکشاه مؤثّر افتاد واو را از صدارت خلع نمود.

نظام‌الملك در رمضان سال ۴۸۵ بدست یکی از فدائیان اسمعیلی نزدیك نهاوند کشته شد ویکماه بعد از فوت خواجه ، ملکشاه بسرای دیگر شتافت (سال ۴۸۵) .

از کارهای برجسته‌ایکه بعداز ملکشاه انجام گرفت اصلاح تقویم است که بدست «عمر خیّام» پایان پذیرفت واز آنجهت به «تقویم جلالی» موسوم شد .

نخستین روز بهمن ماه

حجاب

(متوفّی سال ۱۲۶۹)

میرزا فتحعلی، فرزند محمّد جعفر شیرازی، مردی با کمال‌وادیب وهنرمند وشاعر بود و «حجاب» تخلّص می کرد وخطّ نستعلیق را استادانه می‌نوشت واز آثار خطوط زیبای وی، متعدّد موجوداست .

وفاتش بسال ۱۲۶۹ درشیراز اتّفاق‌افتاد و در بقعهٔ «شاه‌چراغ» بخاك سپرده شد .

دوم بهمن ماه

جشن بهمن گان

یا بهمنجنه، بهمن روز (روز دوّم) است از بهمن ماه.

این جشن را بزرگ می‌داشتند و تا چند سده پس از ظهور اسلام نیز در میان ایرانیان معمول بوده است.

سوم بهمن ماه

جشن آبریز گان

سیّم روزاست از بهمن ماه.

گویند هنگام پادشاهی «فیروز پسر یزدگرد» نیای «خسرو- انوشیروان» چندسال باران بایران‌زمین نبارید. فیروز بآتشکدهٔ «آذر خوره» در فارس رفت ودر آنجا به‌پرستش نشست واز خداوند درخواست کرد که‌باران گشاده‌شود. اودراین چندسال‌ازایرانیان خراج نگرفت وبمردم از گنج‌های آتشکده‌ها وام‌داد ودر گنج‌های‌خود رانیز بگشود وبکارمردم‌برسید ودرنتیجه کسی از گرسنگی تباه‌نشد، تاآنکه درروز سیّم بهمن‌ماه، باران باریدن گرفت ومردم شادیها کردند. از اینرو ایرانیان دراین روزشادی میکردند وبیکدیگر آب می‌پاشیدند.

این رسم تاچند سده پس‌ازظهوراسلام دراصفهان بازمانده‌بود.

محمد باقر مجلسی

(۱۰۳۷ـ۱۱۱۰)

محمّدباقر بن محمّدتقی بن مقصودعلی اصفهانی ، ملقّب به «مجلسی» یا «مجلسی دوّم» و یا «علامهٔ مجلسی» از بزرگان علما وفقهای شیعه ومروّج این مذهب درعصرخود بود که اجازه ازپدرخود داشت وشمارهٔ شاگردانش را متجاوزازهزار نوشته‌اند .

پدرمجلسی «آخوند ملامحمّدتقی مجلسی» معروف به «مجلسی اوّل» هم ازعلما وفقها ومفسّرین بوده و نـزد «ملاعبدالله شوشتری» و «شیخ بهائی» و«میرداماد» تلمّذنموده‌است .

از کتب مؤلّفهٔ مجلسی دوّم «شرح فقیـه» و« شرح صحیفه » و « حواشی براصول کافی » وغیراینهاست .

وی بسال ۱۰۷۰ بسنّ شصت وهفت‌سالگی دراصفهـان وفات یافته و همانجا مدفون است .

مرگ مجلسی دوّم دراصفهان وقبرش در جامع عتیق آن شهر هنوز باقی ومورد زیارت ومعروف میباشد .

مجلسی نویسندهٔ پرکاری بوده که شمارهٔ ابیات کتابهای تألیف شده بتوسط وی را، بیش از یـك میلیون دانسته‌اند که عدّه‌ای از آنها عبارتند از :

بحارالانوارمشتمل بر ۲۵ مجلّد ـ رساله دراذان ـ مرآت العقول (درشرح اصول کافی) ـ تذکرالائمّة ـ ملاذالاخبار (در شرح تهذیب

الاخبار) ـ مسائل هندسه ـ شرح چهل حدیث ـ رسالهٔ وجیزه ـ مشکوة الانوار ـ رساله‌ای در اوزان و مقادیر ـ عین الحیاة ـ حیاة القلوب ـ جلاءالعیون (در اخبار مصیبت) ـ حلیة المتّقین ـ حقّ الیقین ـ زاد المعاد ـ اختیارات ایّام و غیر اینها .

پنجم بهمن ماه

جشن بر سده

یا «نوسده» ، روز پنجم بهمن ماه و پنج روز پیش از برگذاری جشن سده، برپا می‌شده است .

ششم بهمن ماه

صنیع الملک

(متوفّی سال ۱۲۸۱)

نامش ابوالحسن، فرزند میرزا محمّد بن میرزا ابوالحسن بن قاضی عبدالمطّلب غفّاری کاشانی است . جدّش میرزا ابوالحسن نقّاش صاحب «تاریخ گلشن مراد» میباشد، ازاین رو وی را «میرزا ابوالحسن ثانی» خوانده‌اند .

وی چون شوق و استعداد فراوان در نقّاشی داشت، در اواسط سلطنت محمّد شاه قاجار بمساعدت «حسینعلی خان نظام الدّوله» بایتالیا رفت و در آنجا بکسب هنر نقّاشی پرداخت و در اواخر سلطنت محمّد شاه بایران

مراجعت کرد و رسماً نقّاشباشی دربار شد و چون در آن عهد نظیر وی در ایران نبود، مورد توجّه خاص و عام شد.

آثار او خریدار فراوان داشت. یکی از آثار گرانبهای صنیع‌الملک، صف سلام ناصرالدّین شاه در تالار نظامیّه میباشد، که تا چند سال پیش در «لقانطه» بود و پس از خراب کردن آنجا، بموزهٔ ایران باستان انتقال یافت.

در سال ۱۲۷۳ مورد تشویق ناصرالدّین شاه واقع شد و یك جعبه سنگ نقّاشی طلا که در وسط آن گل الماس گرانبهائی قرار داشت، باو التفات گشت.

در سال ۱۲۷۷ ریاست دارالطّباعهٔ دولتی بوی تفویض گردید و روزنامهٔ دولتی از این تاریخ مصوّر شد و تصاویر آن بقلم میرزا ابوالحسن خان بود.

در سال ۱۲۷۸ لقب «صنیع‌الملك» یافت و مأمور تأسیس مدرسهٔ نقّاشی و قبول شاگرد برای تعلیم شد.

در سال ۱۲۷۹ با عطای یك قطعه نشان سرتیپی و حمایل آن مباهی آمد و دو سال بعد، یعنی در سنهٔ ۱۲۸۱ در پنجاه و چهار سالگی از این جهان در گذشت.

صنیع‌الملك دو برادر داشت یکی «میرزا علیرضا» و دیگری «میرزا بزرگ» که «میرزا ابوتراب خان غفّاری» نقّاش معروف و «میرزا محمّد خان نقاشباشی کمال‌الملك» مشهور، پسران او بودند.

هفتم بهمن ماه

طغرل بیك

نسب سلجوقیان به «سلجوق بن دقاق» که یکی از رؤسای ترکان غز بوده است میرسد. این طایفه از غزها که بعد معروف به سلجوقیان شدند، از ترکستان بماوراءالنّهر آمدند و نخستین آنان که قبول اسلام کرد، دقاق پدر سلجوق بود که در «جند» وفات نمود و چهار پسر داشت: «موسی ارسلان بیغو» «میکائیل» «اسرائیل» «یونس». میکائیل در جنگ با ترکان کشته شد وقوم و تبارش در تحت حمایت «طغرل بیك محمّد» و «چغری بیك داود» در آمدند و نزدیك بخارا اقامت گزیدند.

سلطان محمود غزنوی از قدرت سلجوقیان در اندیشه بودو با ایشان از در دوستی در آمد واز اسرائیل بن سلجوق یا (موسی ارسلان) استمالت نمود؛ ولی همینکه وی بخدمت اودر آمد، اسرائیل را بهند فرستاد ودودمانش رادر نواحی خراسان پراکنده ساخت وبر آنها بسی سخت گرفت. درنتیجه عدّهٔ بسیاری از ایشان بسوی کرمان واصفهان و آذربایجان رفتند ودراطراف آن بلاد آتش فتنه افروختند.

طغرل وداود نیز با تبارخویش ازجیحون عبور کرده به خوارزم آمدند وحکمران آن حدود، ایشانرا فریفته بسیاری از آنهارا بکشت. پس بناچار بسوی مرو آمدند واز مسعودبن محمود غزنوی طلب امان کردند. مسعودبجای آنکه آنانرا تحت حمایت خودقرار دهد، لشکری بجانب آنها فرستاد و در «نسا» میان دو گروه، نبردی سخت در گرفت. بااینکه ابتدافتح نصیب لشکر مسعود گردید، سرانجام شکست خورد

ودر اینجا بود که مسعود از کردهٔ خود پشیمان گردید؛ ولی هرچه خواست اورا بسوی خودجلب کند ممکن نشدوحتّی طغرل درجواب وی چنین نوشت :

«اللّهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممّن تشاء وتعزّ من تشاء وتذلّ من تشاء بیدك الخیر، انّك علی كلّ شیء قدیر.» واز این جواب پیداست که طغرل درسرچه داشته است .

طغرل بکرّات سپاه غزنوی را درهم شکست ودرسنهٔ ۴۳۱ داخل در نیشابودگردید وخطبه بنام خود خواند .

درسال ۴۳۳، طغرل عزم گرگان و طبرستان کرد و آنحدود را متصرّف شد و«نوشیروان» پسر «منوچهرزیاری» رادست نشاندهٔ خودنمود .

سال بعد خوارزم وری واطراف آن بدست طغرل افتاد و«ابراهیم اینال» برادر طغرل ، بتدریج همدان وقلعهٔ کنگاور را بگرفت. سپس بتصرّفات رومیان تاخت .امپراطور روم باطغرل از در صلح در آمد و پادشاه سلجوق هم امیر «انجاز» را رهائی بخشید و این عمل سبب شد که درقسطنطنیّه مسجد مسلمین را تعمیر کردند ومسلمانان را محترم داشتند .

درسال ۴۴۲ طغرل اصفهان را از «ابونصربن علاءالدّوله» بگرفت و ری را پایتخت خویش گردانید .

درسال ۴۴۶ برآذربایجان چیره شدو از آنجا بارمنستان رفت ومیان اوورومیان کدورتی پدیدآمد وکاربجنگ کشید. طغرل دراین نبرد فتوحات نمایانی کرد ودرسنهٔ ۴۴۷ طغرل وارد بغداد شد وخطبه

بنام او خواندند ودولت آل بویه در آنحدود سپری شد. «القائم بامر الله» خلیفهٔ عبّاسی برادرزادهٔ طغرل «خدیجه ارسلان خاتون» را بنکاح خود در آورد. طولی نکشید که طغرل ملقّب به «ملك المغرب والمشرق» گردید.

درسال ۴۵۲ برادر طغرل، چغری بیك داود که امور خراسان را در دست داشت وفات کرد و از او چند فرزند باقی ماند: الب ارسلان - یاقوت - سلیمان - قاورد.

طغرل بوسیلهٔ وزیر خود «عمیدالملك کندری» خواستار دختر خلیفه «القائم بامر الله» گردید. وتا آنزمان مرسوم نبود خلفای بنی‌عبّاس دخترخودرا بملوك غیرعرب دهند؛ ازاین‌سبب درابتدا خلیفه ازقبول درخواست طغرل سرباز زدوحتّی قصد نمود که بغدادرا ترك کند؛ ولی سرانجام چاره‌ای جز تسلیم ندید ودرسال ۴۵۴ نکاح واقع شد وسال بعد طغرل درسنّ هفتادسالگی درگذشت.

هشتم بهمن‌ماه

زین‌العابدین اشرف‌الکتّاب

(متوفّی سال ۱۳۰۰)

زین‌العابدین بن محمّد تقی اصفهانی، ازاستادان مسلّم خطّ نسخ واز کتّاب دربار ناصرالدّین شاه قاجار بود وبهمین مناسبت «سلطانی» رقم میکرد واین‌شاه ویرا به «اشرف‌الکتّاب» ملقّب کرده‌است.

آقا زین العابدین، درخطّ نسخ شاگرد «آقامحمود اصفهانی» بود ولی از روی خطّ «میرزا احمدنیریزی» مشق بسیار ونام‌ویرا بعظمت یاد کرده‌است.

درحدود یکصدسال زیسته‌وبیش از هشتاد سال خوشنویسی کرده است وشاگردان بسیار تربیت‌نموده و آثار گرانبهای فراوان بیادگار گذاشته و بسال ۱۳۰۰ در اصفهان در گذشته است.

نهم بهمن ماه

قائم مقام

(۱۲۵۱ـ ۱۲۹۳)

حاج میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی، فرزند «سیّدالوزراء میرزا عیسی» مشهوربه «میرزابزرگ قائم‌مقام‌اوّل»، ازسادات حسینی‌فراهان است.

قائم مقام وپدرانش بوزارت وخدمت شاهان قاجار و زنـدیّه و صفویّه اشتغال داشته اند.

قائم مقام ثانی در اوان کودکی بتحصیل علوم و کسب کمالات اشتغال ورزید وپس‌از مرگ‌پدر، بجای وی بـوزارت «عبّاس میرزا» نایب‌السّلطنه وولیعهد فتحعلیشاه قاجار بر گزیده ومأمور آذربایجان شد وامور آن سامان راباکاردانی و وطن خواهی تمام، اداره کرد.

درجنگ ایران‌وروس، برای‌عبّاس میرزامددکار بود وهم‌اوست که متوجّه‌شد درمقابل سپاهیان آزموده ومنظّم روس‌نمیتوان باافراد

چریك جنگید و بکمك عبّاس‌میرزا بتربیت سربازان پرداخت وطوری کرد که فتحعلیشاه عدّه‌ای از افسران فرانسوی را بایران جلب کرد که آنها سربازان ایرانی رابنظم ارتش جدید اروپائی آشنا کردند.

متأسّفانه این افسران بیش از یکسال در ایران نماندند ونتیجه آن شد که سپاهیان ایران ازروسها شکست خوردند وعهدنامهٔ «گلستان» بسته شد.

قائم‌مقام ازسال ۱۲۳۹، مدّت سه‌سال خانه نشین شد ودراین‌مدّت روزگار رابسختی میگذرانید؛ تالزوم و جودوی در دربار محسوس گردید وبسال ۱۲۴۱، دوباره اورا به پیشکاری آذربایجان ووزارت نایب‌السّلطنه منصوب کردند.

درآخرهمین‌سال بود که جنگ دوّم ایران وروس آغاز وبسال ۱۲۴۳ بعقدقرار دادمنحوس «ترکمان چای» منتهی گردید.

درهمان اوقات قائم‌مقام استعفا کرد وفتحعلیشاه اورا بخراسان تبعیدنمود؛ ولی هنگام بستن‌قرارداد، اورا احضار کردند وازکاردانی اودرعقد قرارداد استفاده نمودند.

مقارن‌این ایّام‌شورشهائی که‌دراثرشکست‌ایرانیان،درشهرستانها بروز کرده‌بود، بسعی‌قائم‌مقام،مرتفع‌شد.

درضمن جنگ دوّم ایران وروس، مردم هرات بخراسان دست اندازی کرده بودندوعبّاس‌میرزا مأموردفع غائله‌شده بود؛ ولی‌چون سخت‌بیمار گردید، فرزندش «محمّدمیرزا» رابا قائم مقام درهرات گذاشت وخودبمشهدآمد وبسال ۱۲۴۹ درآنجا درگذشت.

گویند درایّامیکه عبّاس‌میرزا درمشهد بیمار بود، ازقـائم‌مقام خواست که پس ازخـود دررسانیدن محمّد میرزا بسلطنت، دستیار او باشد و آن‌دو درحرم‌حضرت‌رضا بدستور عبّاس‌میرزا، سوگندیاد کردند که بیکدیگر خیانت‌نکنند وتیغ محمّد میرزا برقائم مقام‌حرام‌باشد.

قائم‌مقام‌پس‌ازمرگ‌عبّاس‌میرزا بنابرقولی که‌داده‌بود فتحعلیشاه را وادار کرد که محمّدمیرزا نوادهٔ خودرا (باوجود فرزندان متعدّد) بولیعهدی بشناسد و پس‌از مرگ فتحعلیشاه (سال ۱۲۵۰) با مساعی قائم‌مقام، محمّدمیرزا بسلطنت رسید وقائم مقام را بعنوان «صدراعظم» برگزید.

دربدو صدارت، قائم‌مقام، خزانه راتهی واوضاع ایران رادوچار اختلال دید وباگستاخی وشدّت، باصلاح امورپرداخت وبرای پیشرفت کار، حتّی‌بانظر شاه درمواردی که صلاح می‌دیـد، مخالفت میکرد، و همین امرموجب کدورت شاه‌شد و بمخالفین قائم مقام مجال داد کـه علیـه او دست بکار شوند.

بالاخره محمّدشاه باصواب دید «حاج میرزاآقاسی» معلّم مورد اعتمادخود وچندتن دیگر درصدد قتل‌قائم‌مقام برآمد. در۲۴شهرصفر سال۱۲۵۱ اوراازباغ «لاله‌زار» که‌مسکن‌او بودبباغ «نگارستان» احضار کرد ودرشب ۲۹همان ماه اورا خفه کردند و شبانه جسدش را (که برخلاف‌میل‌شاه‌خون آلودشده‌بود) بدون‌غسل‌درجوارحضرت‌عبدالعظیم جنب‌مقبرهٔ «شیخ‌ابوالفتوح‌رازی» بخاک‌سپردند.

قائم‌مقام بامزاجی معتدل وبالائی بلند، بسیارباهوش وسریع -

الانتقال و پرحافظه بود. علاوه بر کفایت و تدبیر و کاردانی فاضل و خوش خطّ و منشی زبردست بود و مخصوصاً در نثر فارسی موجد سبکی تازه است که در روانی و شیرینی و متانت کم نظیر است و منشآتش نمونهٔ فصاحت و بلاغت است و او را بهترین مقلّد سبك سعدی شمرده‌اند.

قائم مقام شاعر نیز بود و دیوان وی در دست است.

قائم مقام در عین اشتغال بامور دیوانی، از اکتساب علوم و مجالست با دانشمندان غافل نبود و هفته‌ای یك شب خودرا به مخالطت و مجالست با دانشمندان و ادبا، اختصاص داده بود.

دهم بهمن ماه

جشن سده

روز دهم بهمن ماه است. گفته‌اند که از آن رو آن را «سده» گفته‌اند که، در شب سده آفرینش صد تن از مردم از نسل «مشی» و «مشیانه» تمام شده بود و برخی گفته‌اند از آن رو که میان آن و نوروز صد شبا روز است.

و گفته‌اند که «ضحّاك» وزیری داشت «ارمائیل» نام و اواز دو جوانی که هر روز برای خوراك مارهای دوش ضحّاك میبردند، یکی را آزاد می‌ساخت و پنهانی بجای مغز سر آن جوان مغز سر گوسفند می گذاشت و بجوان آزاد شده می گفت بدماوند رود و پنهان شود.

چون فریدون بضحّاك دست یافت، شمارهٔ این آزادشدگان بصد رسیده بود و آنها پنهان بودند، که ارمائیل نزد فریدون رفت و این

کردارخودراباو بیان کرد. فریدون کس فرستاد تاصورت حال را به بیند؛ چون فرستاده نزدآنها رسیدهریك آتشی افروخته دردست گرفتند و چون صدآتش برافروخته شد، فریدون بدید و کردارنیك ارمائیل را بستود وفرمانروائی دماوند را باوداد.

یازدهم بهمن ماه

وصال شیرازی

(۱۱۹۷- ۱۲۶۲)

محمّدشفیع بن محمّداسمعیل شیرازی ، ملقّب به«میرزا کوچك» ومتخلّص به«وصال» ، ازبزرگان دانش وادب وهنر دردورهٔ فتحعلیشاه و محمّد شاه قاجار بود.

وصال مردی عارف ودرویش صفت بود وبااینکه بزرگان عصر بصحبت اوراغب بودند، کمتر بمعاشرت می‌پرداخت وبیشتر روزگاررا بانزوا می گذرانید وبخطّ نویسی و شاعری روزگار میگذاشت.

ازآثاروی دیوان شعر ومثنوی «بزم وصال» متداول است ومثنوی «فرهاد وشیرین» «وحشی بافقی» راکه ناتمام مانده بود، باتمام رسانیده ونیز«اطواق الذّهب» «زمخشری» رابفارسی درآورده است.

وصال ازخطوط ، نسخ ونستعلیق وشکسته رااستادانه می‌نوشت و ازآثار زیبای وی بمقدار فراوان باقیمانده است ؛ ازجمله نسخه های چندی ازقرآن است که در کتابخانه های مختلف موجود میباشد.

وصال شش پسر داشت بنام : احمدوقار ـ محمود حکیم ـ محمّد داوری ـ ابوالقاسم فرهنگ ـ اسمعیل توحید ـ عبدالوهّاب یزدانی، که همگی دانشمند و ادیب و هنرمند و اهل ذوق بودند و در خوشنویسی استاد.

وصال در آخر عمر نابینا شد و بسال ۱۲۶۲ در شیراز درگذشت و در بقعهٔ «شاه چراغ» بخاك سپرده شد.

دوازدهم بهمن ماه

غیاث الدین جمشید کاشانی

(قرن نهم هجری)

غیاث‌الدّین جمشیدبن مسعود بن محمود طبیب، ریاضی دان بزرگی است که در کار بنای رصدخانه و تنظیم «زیج الغ بیکی» معروف به «زیج سلطانی» سهمی بزرگ داشته‌است.

الغ بیك فرزند شاهرخ و نوادهٔ امیر تیمور گورکان، پادشاهی عالم‌پرور بود و خود وی در شمار ریاضی دانان است. برای تنظیم زیجی، از تنی چند از دانشمندان دعوت کرد که بسمرقند بروند. از جملهٔ این عدّه «موسی بن محمّد بن محمود قاضی‌زاده رومی» و «علاءالدّین علی بن محمّد» معروف به «ملاعلی قوشچی» و «غیاث‌الدّین جمشید کاشانی» بودند. «معین‌الدّین» خواهرزادهٔ غیاث‌الدّین نیز در تنظیم این زیج کار کرده‌است.

از آثار غیاث‌الدّین جمشید: مفتاح‌الحساب و رسالهٔ محیطیّه و

رساله‌ای در ابعاد اجسام سماوی و رسالهٔ دیگری در استخراج قوس یك درجه است. برای مسّاحی اسبابی بنام «مسطره» اختراع کرد.

از کار های ابتکاری او محاسبهٔ نسبت محیط دایره بقطر آن است، که تاحدّ زیادی در آن پیش رفته است؛ ولی مهمّتر از همه اختراع کسر های اعشاری است که اروپائیان آنرا به فرانسواوی یت François Viète فرانسوی و سیمون استون Simon Stevin بلژیکی نسبت می‌دهند. یعنی در حقیقت دو دانشمند مذکور، بی اطّلاع از کارهائی که جمشید کاشانی کرده است، یك قرن و نیم بعد از او، با اختراع کسر اعشاری موفّق گردیدند.

سیزدهم بهمن ماه

شیخ حر عاملی

(۱۰۳۳ - ۱۱۱٤)

ابو جعفر محمّد بن حسن بن علی جبل عاملی، معروف به «شیخ حرّ عاملی» یا «صاحب وسائل»، از فقها و محدّثین اخباری ثقهٔ شیعه است که در «مشغر» از قرای جبل عامل متولّد گشته و نزد عمّ خود «شیخ محمّد حرّ» وجدّ مادریش «شیخ عبدالسّلام» و همچنین «شیخ زین الدّین» نوادهٔ «شهید ثانی» و چندتن دیگر تلمّذ کرده است و پس از چهل سالگی بمشهد مقدّس آمده مجاور شده و چندین دفعه بحجّ رفته است.

وفات وی در مشهد مقدّس و قبرش در صحن عتیق، نزدیك مدرسهٔ میرزا جعفر است.

مؤلّفات مهمّش عبارتنداز : رسائل (که اهمّ کتب اوست ودر آن اخبار کتب اربعهٔ شیعه راجمع کرده‌است) ـ جواهر السّنیّة (دراحادیث شیعه) ـ هدایة الامّة ـ فوائد طوسیّة ـ اثبات الهدایة ـ رساله (ردّبر صوفیّه) ـ رسالهٔ جمعه ـ نزهة الاسماع (درحکم اجماع) ـ رساله (در تواتر قرآن) ـ رساله (دررجال) ـ رساله (در احوال صحابه) ـ بدایة الهدایة ـ فصول المهمّة (دراصول ائمّه) ـ امل الامل (در احوال علماء جبل عامل) ـ رساله (دررجعت) ـ دیوان شعر مشتمل بر بیست هزار بیت.

چهاردهم بهمن ماه

علی اکبر فراهانی

(قرن ۱۳)

فرزند «شاه‌ولی» وازنوازندگان زبردست‌اوایل دورهٔ ناصرالدّین شاه قاجاراست. کنت دوگوبینوی فرانسوی هنگامیکه در تهران بوده نوای تارش‌راشنیده وتحسین کرده و گفته‌است:

«معروفترین نوازندگان تار، علی‌اکبر است که خیلی خوب تارمیزند ومن دیده‌ام. اروپائیانی که هیچ بموسیقی مشرق زمین توجّه نداشته‌اند، درموقع شنیدن سازعلی‌اکبر دوچار تأثّر شده‌اند. علی‌اکبر باروح واحساس خیلی زیاد تارمیزندونه تنهادرایران هنرپیشهٔ بزرگیست بلکه در تمام کشورهای جهان هم، چنین شخص، هنرمند بزرگی محسوب میشود؛ ولی نظیر بعضی ازهنرپیشگان ونویسندگان، اخلاق مخصوصی دارد وتندخلق است وباید خیلی اصرار کرد، تا اورا وادار بتار زدن

نمود .»

یك تابلوی نقّاشی کارصنیع‌الملك موجود است که مجلس درس استاد موسیقی رانشان‌میدهد . جوانانیکه دور او هستند همه شاگرد اوبوده‌اند وتابلو که اصل آن نزدنوهٔ نوازندهٔ معاصر، آقای «علی اکبر شهنازی» است بواسطهٔ فوت نقّاش ناتمام‌مانده‌است. تارِ دست‌استاد که «قلندر» نام‌داشته ودرتصویر دیده میشود،اکنون موجود نیست . تابلو درسال ۱۲۷۳ هجری‌قمری (سال نهم‌سلطنت ناصرالدّین شاه) کشیده شده‌است . درین جا،علی‌اکبرمردی‌چهل ساله بنظر میرسد ، بنابرین شاید تولّداو مقارن‌سال ۱۲۴۳ بوده‌است .

علی‌اکبر مردی درویش سیرت‌وباحقیقت واهل‌شعر وادب‌بود. این دوبیتی که بآهنگ «طوسی» (در ماهـور) ازاو شنیده شده‌است بوی منسوب میباشد :

اگر از تو جدا باشم ، نباشم	بغیری آشنا باشم ، نباشم
من بی دست وپا در زیر تیغت	بفکر دست وپاباشم، نباشم

علی‌اکبر،عمردراز نکرد وبطوریکه میگویند درهنگام‌فوتش بایکی ازهمسایگان ، دربارهٔ صدای سازمشاجره داشت ، تاشبی باتار خودببام خانه رفت وباساز بمناجات وراز ونیاز مشغول‌شد وهمان جا خوابید. بامدادان اورا مرده‌یافتند.

«غلامحسین»برادرزادهٔ علی‌اکبر،ازدست پرورد گان‌استاد واز نوازند گان معروف‌بوده وعموزاده های خـود «میرزاعبدالله» و«آقـا حسینقلی» راکه‌هردوازاستادان بنام‌هستند،تربیت کرده است.

علی اکبر فراهانی سر سلسلهٔ خاندانیست که همه اهل هنر بوده‌اند وسازهای ملّی ایران، تار وسه تار، را خوش مینواخته وشاگردان بسیار تربیت کرده‌اند.

پانزدهم بهمن ماه

جلال الدین منکبرنی

(۶۱۷-۶۲۸)

سلطان جلال الدّین منکبرنی ، پسرارشد سلطان محمّد خوارزم شاه است. چون پدرش نواحی غزنین وفیروز کوه وبامیان وسیستان را بتصرّف درآورد؛ جملهٔ این نقاط را بجلال الدّین منکبرنی واگذار نمود وچون جلال الدّین بیشتر اوقات در رکاب پدر خود بود، بدینجهت از طرف خود حکّامی بشهرهای مذکور گماشته بود .

دراواخر سال ۶۱۷ بود که بطرف هرات حرکت کرد واتباع او پس از زدوخورد با«جوجی خان»مغول تلف شدند .

سلطان جلال الدّین بعداز تهیهٔ لوازم جنگ، از حکّام شهرهای غزنین وفیروز کوه وبامیان کمك گرفت وابتدا در «طخارستان» قشون مغول را شکست داد و نزدیك بهزار نفراز آنهارا بقتل رسانید. دراین هنگام چنگیز نزدیك بچهل هزارتن ازسپاهیان خودرا بجنگ باجلال الدّین فرستاد؛ واودر نزدیکی غزنین سپاه چنگیز را که تحت سرکردگی «قوتوقونویان» بود شکست سخت داد وآنهارا تعقیب کرد وبقتل رسانید .

پس از این فتح، برسر تقسیم غنائم میان رؤسای سپاه جلال الدّین

که حکمرانان شهرهای مختلف بودند، نزاع درگرفت و چنگیز خان هم از این موقع استفاده کرده بعجله خود را بمقابلهٔ جلال‌الدّین رسانید و سلطان جلال‌الدّین پیشدستی کرده پیش‌قراول قشون چنگیز را شکست داد و بواسطهٔ نداشتن سپاه کافی از جلوی مغول فرار کرده و بعجله خود را بکنار «سند» رسانید وسر گرم تهیهٔ کشتی برای رفتن بهند بود، که چنگیز اورا مجال نداده جنگ میان طرفین شروع شد و جلال‌الدّین رشادت بسیار بخرج داده قلب سپاه چنگیز را درهم شکست؛ ولی جُناح راست لشکریان سلطان بدست سرداران مغولی منهزم گشتند وعدّه‌ای از حرم جلال‌الدّین برای آنکه بدست مغول اسیر نشوند از سلطان تقاضای قتل خود را نمودند. سلطان هم تمام اثاثهٔ خویش و جملهٔ حرم خود را برودخانهٔ سند فروریخت. سپس خود باسب سوار شده از سند گذشت وخویشتن را بهند رساند.

جلال‌الدّین بعداز دوروز اقامت دریکی از بیشه‌های نزدیك سند، عدد ملازمانش به‌پنجاه رسید و باتّفاق این جماعت بردسته‌ای از هندوان حمله برد و پس از نهب و غارت آنها از اسلحه و مرکوب ایشان استفاده کرد.

دراین هنگام بود که تعداد ملازمانش بصدوبیست تن رسید. پس از حملهٔ دیگری بهندوان، قریب پانصد سوار جمع آورد و بااهالی بنگاله بنزاع پرداخت. چون پیروزشد، از اطراف مردان دلاور بخدمتش شتافتند وچون عددسپاهیانش بسه‌هزار رسید متوجّه دهلی شد.

درآن هنگام «شمس‌الدّین التتمش» مؤسّس سلسلهٔ «شمسیّه» در

هندبود. جلال‌الدّین نماینده‌ای نزداو فرستاد واظهار موافقت نمود؛ ولی شمس‌الدّین التتمش نمایندهٔ اورابقتل رسانید و چون ازاین کار پشیمان گشته بود، نماینده‌ای باتحف وهدایانزد جلال‌الدّین فرستاد.

درهمین هنگام سلطان جلال‌الدّین بفتوحات دیگری درهند موفّق گشته‌عدد یارانش بده‌هزار نفر رسیده بودوبکمك یکی ازراجه‌های هند، که دختراورا بازدواج خود درآورده بود، بر «قباجهٔ‌قهستان» فاتح‌شد ومدّت دوسال در هندوستان بسرآورد.

جلال‌الدّین خوارزمشاه که‌دراین‌موقع بعزم‌تسخیرایران‌بکرمان آمد، حکومت کرمان با «براق حاجب» بود واو تحف وپیشکش‌بسیار بخدمت‌جلال‌الدّین فرستاد وسلطان‌هم‌بعد ازچند روزاقامت‌در کرمان، قصد رفتن‌بعراق کرد. دراین ضمن‌میان جلال‌الدّین و براق کدورتی پدیدآمد وبهمین جهت براق تمام یاران‌ویرا از شهر بیرون کرد و دروازه‌های شهر را بروی وی به بست و چون در این هنگام مردم ازبرادر جلال‌الدّین که «غیاث‌الدّین تتر» خوانده میشد، رنجیده‌بودند؛ سلطال جلال‌الدّین، براق را بحال خود واگذاشت و از راه شیراز و اصفهان متوجّه عراق‌شدودرری دوبرادرپس‌از ملاقات یکدیگرمدّتی باهم بسر بردند؛ تااینکه کدورتی‌میان ایشان ایجاد گشت وبراثرآن جملهٔ اختیارات بدست‌جلال‌الدّین افتاد.

جلال‌الدّین شنیده بود که «اتابك ازبك» پسر «محمّد جهان پهلوان» که درآذربایجان حکومت میکند، مردسست عنصریست. از اینروی عزم‌تسخیرآذربایجان کردوهمینکه قوای اوبه نزدیکی‌تبریز رسید، اتابك ازبك‌زمام‌اموررابهمسرخود که‌دختر «طغرل‌سوّم» آخرین

پادشاه سلجوقی بود، سپرد و خود بگنجه گریخت و جلال‌الدّین هم پس از هفت روز محاصره ، تبریز را بتصرّف درآورد .

چون این خبر باتابك رسید، ازغصّه درهمان دم درگذشت .

جلال‌الدّین درسال ۶۲۲ بقصدجهاد با کفّار گرجی، ازمسلمانان اطراف کمك خواست و باهفتاد هزارتن از گرجیان مصاف دادو بسیاری ازسرداران گرجی رااسیر کردو گرجستان را گشوده به‌تبریز باز گشت. سپس به تفلیس حمله برد ودرهشتم ربیع الاوّل سال ۶۲۳ شهر تفلیس را گشود .

جلال‌الدّین درسال ۶۲۵ هجری درنزدیکی اصفهان با مغولان جنگ کرد وابتدا بیك عدّهٔ دوهزارنفری ازمغول حمله‌ برده جمعی را کشته وچهل تن‌را زنده اسیر کرد ودراین نبردچون قوای‌وی‌اندك بود، خود وسپاهیانش فراری‌شدند . چون‌مغولان هم دوچار تلفات‌بسیار شده بودند؛ بعدازسه روز بعجله ازراه ری وخراسان‌وجیحون‌خویشتن را باردو گاه اوّل‌خود رسانیدند . درروز عیدفطرسال ۶۲۵ جلال‌الدّین هم بعداز هفت‌روز سر گردانی دردره های‌لرستان، باصفهان بر گشت‌و بجمع آوری اتباع‌پرا کندهٔ خود مشغول‌شدو کسانی را که در جنگ فداکاری ازخود بروز داده بودند ، بدرجات والقاب خسروانی مفتخر ساخت وجمعی را که درکار خودسستی کرده بودند ، باچادر وروبنده میان‌مردم شهر گردانید، تاموجب عبرت‌دیگران گردد .

درسال ۶۲۸ هجری «جرماغون نویان» جهت سر کوبی جلال‌الدّین معیّن‌شد . جلال‌الدّین که در «اخلاط» بود نماینده‌ای به تبریز

فرستاد، تاازحرکت جرماغون نویان مطّلع گردد . نمایندهٔ جلال الدّین باز گشت واظهار داشت که ازقوای مغول در آذربایجان خبری نیست . جلال الدّین بشادی این خبر، سپاه خود را برای استراحت پراکنده نمود وخودبسرور پرداخت؛ ولی لشکر تاتار بناگاه برسر آنان ریختند. جلال الدّین جای خالی گذاشت وبطرف مغان برای جمع آوری سپاه رفت لکن مغولان مهلتش نداده اوراتعقیب کردند وجلال الدّین قبل از تهیهٔ سپاه ناچار بطرف رضائیّه آمد وهرقدر ازامرای گرجی وارمنی وشامی استمداد طلبید، کسی بکمك او حاضرنشد . تاآنکه سلطان تیره روز بحدود «میافارقین» رفت ودر کوههای اطراف این شهر بدست اکراد درشوّال سال ۶۲۸ بقتل رسید .

شانزدهم بهمن ماه

امیر کبیر

(مقتول سال ۱۲۶۸)

میرزاتقی خان فراهانی ملقب به «وزیرنظام» و «امیرنظام» و «اتابك اعظم» و «امیر کبیر» صدراعظم بسیارمعروف ناصرالدّین شاه و بانی مدرسهٔ دارالفنون بود ودر دورهٔ صدارت خویش خدمات گرانبهائی بااین مرز وبوم نمود.

امیر کبیر درروز بیست وپنجم ماه محرّم سنهٔ ۱۲۶۸ ازصدارت واتابکی وامارت معزول شدواندکی بعدبکاشان تبعید گردید. سپس درتاریخ هیجدهم ازماه ربیع الاوّل سنهٔ ۱۲۶۸ قمری، اورادرحمّام «فین»

از قراءِ کاشان بدستور ناصر الدّین شاه بقتل رسانیدند و نعش او را بکربلای معلّی حمل نمودند.

هفدهم بهمن‌ماه

ملامحمد باقر یزدی

(قرن ۱۱)

ملامحمّد باقر پسر زین العابدین یزدی، از علمای ریاضی قرن یازدهم هجری و معاصر خاندان صفوی بوده‌است.

در هندسه بخصوص اطلاع زیاد داشته‌است؛ و از آثار او حاشیه‌هائی است که بر کتاب «تکملة فی شرح التّذکرة» تألیف «علامه شمس الدّین محمّد بن احمد خفری» نگاشته‌است. خود این کتاب، که باختصار «شرح تذکرهٔ خفری» خوانده میشود، شرح «تذکرهٔ الهیّه» خواجه نصیر-الدّین طوسی است.

ملامحمّد باقر شرحی که خواجه نصیر بر مثلّثات کروی «منلائوس» نوشته، حاشیه هائی افزوده است؛ همچنین بر تحریر مخروطات «اپو-لونیوس» حاشیه‌دارد. کتاب «عیون الحساب» نیز از آثار یزدی است. در نجوم نیز آثاری دارد، از جمله برای تسهیل در فرا گرفتن «میل فلکهای سیّارات» شعری سروده است.

آقا محمد باقر بهبهانی

(۱۱۸۰-۱۲۰۶)

محمّد باقر بن محمّد اکمل بهبهانی، ملقّب به «آقا» یا «محقّق بهبهانی» ومعروف به «صوفی کش» مجدّد قرن دوازدهم شیعه، از فقهای بزرگ است که از طرف مادر منسوب بمجلسی است.

اصلش از بهبهان و تولّدش در اصفهان بوده است و پس از آنکه مدّتی در بهبهان سکونت داشت، بکربلا رفت و از آنجا بکرمانشاه آمد و اقامت جست و در همانجا در گذشت. مدفنش در صحن مطّهر حضرت امام حسین میباشد.

تحصیلات محقّق بهبهانی نزد پدرش بوده و از او اجازه دارد و عدّهٔ زیادی از بزرگان فقهای شیعه شاگرد وی بوده‌اند. از جمله «سیّد مهدی بحر العلوم» و «شیح جعفر نجفی» و «شیخ اسدالله کاظمینی» و «آقا سیّد محسن کاظمینی» و «میرزا ابوالقاسم قمی» و «میرزا مهدی شهرستانی» و «ملا محمّد مهدی نراقی» و «حاجی ابراهیم کلباسی» و «شیخ ابوعلی» صاحب کتاب «منتهی المقال» وغیره.

محمّد باقر درحدود شصت تألیف دارد که بعض آنها عبارتست از:

شرح مفاتیح- حاشیه برمدارك - حاشیه برشرح ارشاد اردبیلی- حاشیه بر وافی - رساله در اصل برائت - رساله در حیل شرعیّه - رساله در اجتهاد - رساله در معاملات - رساله در طهارت وصلوة وزكوة وخمس وصوم (بفارسی) - رساله در قیاس - رساله در حلّ شبههٔ جبر و

اختیار – رساله در استحباب نماز جمعه – حاشیه بر معالم – حاشیه بر تهذیب وغیر اینها .

نوزدهم بهمن ماه

مریم بانو

(قرن ۱۳ – ۱٤)

نوادهٔ حاج عبدالوهّاب نائینی ، درزمرهٔ یکی از چندتن معدود بانوان خوشنویس وسرآمد ایشان است، که از آغاز دورهٔ فتحعلیشاه قاجار درخطّ نسخ سرآمده ودر ردیف استادان جای گرفته است .

نسخه قرآن که بنام ناصرالدّین شاه کتابت و اهداء کرده نمونهٔ بهترین خطوط نسخ وآثار هنری زنان این قرن است .

حیاتش تاسال ۱۳۰۲ معیّن وتاریخ وفاتش معلوم نشد .

بیستم بهمن ماه

الغ بیك

(۷۹٦–۸۵۳)

میرزا الغ بیك ، که «محمّدتراغای» نام داشت ، تولّدش بروز یکشنبهٔ نوزدهم ماه جمادی الاولی سال ۷۹٦ درقلعهٔ سلطانیّه روی نمود.

چون بسنّ یازده رسید ، امیرتیمور گورکان نیای وی، روی از جهان برتافت . الغ بیك درخدمت پدرش میرزا شاهرخ بسر میبرد ،

تااینکه درسال ۸۱٤، ازجانب پدر بحکومت ماوراءِ النّهر، سرافراز گشت وبیمن رعیّت‌پروری ، باندك زمانی آن خطّه را آبادان ساخت‌ودر میان شهرسمرقند مدرسه‌ای رفیع وخانقاهی عالی، بنانهاد و همچنین فرمان دادتا استادان کاردان درشهرسمرقند، رصدخانه‌ای بنانهادند و مولانا «غیاث‌الدّین جمشید» و«معین‌الدّین کاشی» و«صلاح‌الدّین موسی قاضی زادهٔ رومی» ومولانا«علاءِالدّین علی قوشچی» ، درترتیب آن بنا اهتمام بسیارنمودند وازنتایج آن رصد زیجی مرتّب گشت که آن را «زیج گورکانی» یا«زیج الغ بیك» گویند .

الغ بیك گورکان ، درایّام دولت‌پدر درکمال اقتدار وآسایش، درشهر سمرقند روزگار میگذرانید وپس ازپدر چون منازعی درامر سلطنت نداشت، امورمملکت رادر اختیارخویش گرفت وبمیرزاعلاء - الدّوله فرزند « بایسنغر » نامه نوشته قاصدی نزد او فرستاد و«میرزا عبداللّطیف» فرزندخودرا که درزندان او بود طلب کرد. علاءالدّوله‌چون موقع‌را باریك یافته بود عبداللّطیف‌را بخدمت‌میرزاالغ‌بیك‌فرستادو پادشاه هم‌پسر‌را پس‌ازنوازش بحکومت‌بلخ‌فرستادوچون وی«میرزاعبدالعزیز» فرزند دیگرخودرا بر میرزاعبداللّطیف ترجیح‌داده‌بود،عبداللّطیف‌بر اوخشم گرفته بمخالفت‌پدرپرداخت وچون بپدردست یافت به «عبّاس» نامی که غلام وی‌بودوپدرش‌بامر الغ‌بیك کشته شده‌بود ، دستورداد تا پدررا بضرب شمشیر به‌قتل‌رساندوعبّاس‌چنین کرد واین واقعه دردهم رمضان ۸۵۳ رخ داد .

بیست و یکم بهمن ماه

امین الدوله

(۱۲۵۹--۱۳۲۲)

حاج میرزا علیخان سینکی، پسر «حاج میرزا محمّد خان مجد الملك» بود. وی متولّد هشتم ماه ذی القعده از سال ۱۲۵۹ قمریست.

امین الدّوله از وزرای معروف عهد ناصر الدّین شاه و مظفر الدّین شاه و مشهور بآزادیخواهی و معارف دوستی و اصلاح طلبی بود.

وی در عهد مظفر الدّین شاه، یعنی در ساز ۱۳۱۵ بمقام صدارت نیز رسید.

امین الدّوله خطّ زیبائی داشت که باسم او به «سبك امین الدّوله» معروف شده بود و بسیار کسان تقلید خطّ و انشاء اورا که نیز انشاءِ موجز و شیرینی بود مینمودند.

وفات امین الدّوله در شب جمعهٔ بیست و ششم صفر سنهٔ ۱۳۲۲ در «لشته نشای گیلان» رخ داد و گوئیا بمرض کلیه فوت شده باشد.

بیست و دوم بهمن ماه

علی رضای پرتو

(قرن ۱۳ - ۱٤)

میرزا علی رضا بن محمّدعلی، مشهور به «آقاجان» و متخلّص به «پرتو» از مردم لنجان اصفهان و تحصیلات مقدّماتی را در آن شهر بپایان رسانید و بتکمیل خطّ نسخ پرداخت و در این هنر سرآمد و در ردیف

استادان فنّ جای گرفت.

پرتو، علاوه برخوشنویسی، بشاعری و نکته دانی وخوش طبعی شهرت داشت و بسیار خوش محضر ومهربان بود.

سالهای آخر عمررا درتهران بسر برد ودر دربار ناصرالدّین شاه معزّز واز خوشنویسان مخصوص بـود.

تاریخ وفـاتش معلوم نشد؛ ولی تا سال ۱۲۹۷ درقید حیات وسال ۱۳۰۶ در گذشته بوده است.

بیست وسوم بهمن ماه

آقا حسینقلی

(متوفّی سال ۱۲۹۴ شمسی)

نخست نزد برادر خود «میرزاعبدالله» وسپس پیش پسرعمویش «آقاغلامحسین» بنواختن تار مشغول شد وآن قدرتمرین و ممارست کرد، تااستاد مشهور موسیقی زمان خود گردید.

وی در نواختن تار بسیار چابك و زبردست بود وهمه او را در زمان خود بزرگترین استاد این هنردانسته‌اند.

آقا حسینقلی مجلس درس داشت و در تعلیم شاگردان کمال دقّت را بکار میبرد. در «ردیف» سبکی مخصوص داشت که ذوق بیشتری در آن بکار رفته بود.

آقا حسینقلی اوّلین هنرمندیست که به اتّفاق چند نوازنده و خواننده، برای پر کردن صفحات گرامافون بپاریس رفته وآثاری از

او ضبط شده است و این نخستین باری بود که موسیقی ایران را اروپائیان در آنجا شنیده‌اند. درمراجعت هم دراسلامبول کنسرت داد ودرآمد نمایش را برسم اعانه، بمدرسه ایرانیان واگذار کرد.

آقا حسینقلی از نوازندگان دربار ناصرالدّین شاه قاجار بود وی شاگردان خوبی تربیت کرد، مانند «غلامحسین درویش» و «میرزا غلامرضا شیرازی». استاد «علینقی وزیری» نیز درمجلس اوحاضر شده قسمتی ازردیفش را باخطّ موسیقی نوشته است.

آقا حسینقلی دو پسر داشت یکی استاد «علی‌اکبر شهنازی» که هم‌اکنون در تار یادگار پربهای پدر خویش است؛ دیگر شادروان «عبدالحسین» که او هم تار را بسبکی خاصّ بسیار خوش مینواخت ودر سال ۱۳۲۷ درروزگار جوانی درگذشت.

استاد حسینقلی در حدود سال ۱۲۹۴ فوت کرده است.

آقا حسینقلی همواره بشاگردان خود نصیحت میکرده است که‌ازتمرین و تکرار درس عملی غافل نمانند ومعتقد بود که حتّی اگر یك روز، کارنکنند، مهارت پنجه وپختگی انگشتان از دست میرود و کار مبالغه را بآنجا رسانیده بود که‌میگفت اگر روزی ساز نزنم، بمجلسی که‌باید نوازندگی کنم پای‌نمیگذارم؛ زیرا آماده نیستم و خود نیز این عقیده را درباره‌ٔ خویش بکار میبست و آنی از کار تمرین غافل نبود و بیجهت نبود که استاد یگانه‌ٔ عصر خویش بشمار آمد.

آقا حسینقلی دو داماد داشت که هردو از نوازندگان معروف زمان خود بوده‌اند: یکی «باقر رامشگر» نوازنده‌ٔ کمانچه و دیگر «رضاخان» نوازنده‌ٔ مشهور تار که آن دو نیز سمت شاگردی او را داشته‌اند.

بیست و چهارم بهمن ماه

بایسنغر میرزا

(۸۰۲-۸۳۷)

فرزند شاهرخ تیموری، از شاهزادگان خوش طبع و هنرمند و هنر پرور بود.

در دربار وی چندان خوشنویس و نقّاش و موسیقی‌دان و دیگر هنرمندان بوده‌است، که در هیچ دوره‌ای، در میان امراء پیش از او آن مایه هنرمند نبوده و سر پرستی جملهٔ این هنرمندان با «میرزا جعفر تبریزی» خوشنویس معروف بوده است.

بایسنغر، در خطوط اصول شاگرد «شمس الدّین محمّد» و در خطّ ثلث از خوشنویسان برجسته‌است و از آثار جاویدان وی کتیبهٔ پیش طاق «مسجد گوهرشاد» در آستانهٔ رضوی است.

بیست و پنجم بهمن ماه

سیدعبدالله بهبهانی

(۱۲۶۲-۱۳۲۸)

از پیشوایان بزرگ مشروطیّت و پسر «سیّداسمعیل» مجتهد بهبهانی است.

سیّدعبدالله در سال ۱۲۶۲ هجری قمری در نجف اشرف متولّدشده و از شاگردان مرحوم حاج میرزاحسن معروف به «میرزای شیرازی» بوده است.

چنانکه مشهور است قتل وی بدست یکی ازمعاندین مشروطیّت ایران در روز هشتم رجب سال ۱۳۲۸ قمری ، در تهران روی داده است.جنازهٔ اورا بنجف برده ودر جنب مزار پدرش بخاك سپردند.

سیّدعبدالله بهبهانی ازبانیان مشروطیّت ایران محسوب میشودو وتاریخ مشروطیّت نمیتواند زحمات او وهمکار گرامی او «سیّد محمّد طباطبائی» را از یاد ببرد .

بیست وششم بهمن‌ماه

میرزا رضی

یکی دیگر از ریاضی دانان عصر صفوی « محمّد رضیّ الدّین» پسر«محمّد شفیع»ومعروف به«میرزا رضی»است که معاصر باباشاه‌عبّاس دوّم صفوی بوده است .

از آثار او کتابی است بنام« ربیع المنجّمین فی‌شرح الثّلثین » که درآن کتاب‌سی‌فصل‌خواجه‌نصیرالدّین طوسی راشرح کرده ونکات تاریخی بدان افزوده است .

بطوریکه از مطالب این کتاب برمیآید ، در قرن سوّم هجری درزمان خلیفه «احمدبن‌موفق‌المعتضدبالله »(متوّفی سال ۲۸۹) اقدام بتبدیل‌تاریخ قمری‌بتاریخ‌شمسی گردیده است تاموجب تسهیل‌کارهای تقویم‌شود ، وبرای‌نام‌ماهها‌همان‌نام ماههای‌رومی :(دوتشرین‌ودوکانون وشباط وآذرونیسان وایارو حزیران وتموز وآب وایلول) بوده؛ ولی بزودی این‌تاریخ متروك گردیده است .

بیست و هفتم بهمن ماه

شیخ محمد حسن نجفی

(متوفّی سال ۱۲۶۶)

یکی از فقها و علمای بزرگ شیعه در قرن سیزدهم هجری، شیخ محمّد حسن بن شیخ محمّد باقر اصفهانی نجفی، معروف به «صاحب جواهر» است که اصلش اصفهانی و محل سکونت و مدفنش نجف اشرف میباشد.

صاحب جواهر، در علوم فقهی بیشتر در نزد «سیّد جواد آملی» و «شیخ جعفر» صاحب «کشف الغطاء» (متوفّی سال ۱۲۲۸) تلمّذ نمود و «شیخ مرتضی انصاری» از شاگردان شاخص اوست.

این فقیه عظیم الشّأن، پس از وفات «حجة الاسلام سیّد محمّد باقر شفتی اصفهانی» (سال ۱۲۶۰) مدّتها سر آمد علمای دینی و منحصراً رئیس فرقهٔ امامیّه و مرجع تقلید شیعه بوده و مجلس درسش محلّ تحصیل و درس عدّهٔ زیادی از طلاّب علوم دینیّه محسوب میشده است.

از تألیفات او یکی کتاب «نجاة العباد» است که در مسائل شرعی و فتاوی خود برای مقلّدین نگاشته است؛ دیگری کتاب بزرگ و ممتّع و مهمّ «جواهر الکلام» در شرح شرایع اسلام در فقه شیعه است.

وفاتش در نجف اشرف و سنّش در حدود هشتاد سال بوده است.

بیست و هشتم بهمن ماه

محمدرضا کلهر

(۱۲۴۵ - ۱۳۱۰)

فرزند «محمّد رحیم بیك» در آغاز جوانی بمقتضای ایلی بسواری و تیراندازی متمایل بود و ازاین رو مردی خوش بنیه و نیرومند بار آمده بود. بعدها میل بخطّ کرد و بتهران آمد و نزد «میرزامحمّد خوانساری» شاگرد «محمّدمهدی تهرانی» تعلیم خطّ گرفت وچون از استادان خود در گذشت بمشق خطّ از روی خطوط «میرعماد» پرداخت و وقتی باصفهان رفت، تا از روی کتیبهٔ معروف میرعماد در تکیهٔ «میرفندرسکی» مشق کند.

میرزارضاچون درخطّ نستعلیق سر آمد وشهرت یافت، ناصرالدّین شاه قاجار ویرا احضار کرد ونوازش نمود و حتّی اندکی نزد وی مشق کردوشاه خواست که ویرادروزارت انطباعات بکار گمارد؛ ولی از آنجا که میرزا مردی بلند همّت و آزادمنش بود، نپدیرفت و بکتابتی مختصر و حقّ الکتابه‌ای اندك میساخت؛ فقط یکبار که ناصرالدّین شاه بمشهدمیرفت، بشوق زیارت آستانهٔ حضرت رضا در اردوی شاه ملازم شد ودرضمن راه روزنامهٔ «وقایع اتّفاقیّه» رامینوشت که بتدریج چاپ میشد. در مراجعت ازخراسان درو بای عام، وی‌هم مبتلا شد وروز جمعهٔ ۲۵ محرّم الحرام سال ۱۳۱۰ در گذشت ودر گورستانی که اکنون محل آتش نشانی شهرداری تهران است بخاك سپرده‌شد.

میرزا رضا پایهٔ خطّ نستعلیق را بجائی رسانْد که بعضی ویرا همطرازمیرعمادمیدانند؛ بعلاوه درخطّ شکسته ویرا باید ازاستادان این خطّ دانست.

میرزا مردی پاکدامن ونظربلند وهنر دوست وخوش محضر بود

و از لذاید جز هنر خود بچیزی علاقه نداشت . روز هائی را گذارنده است که هیجده ساعت صرف مشق خطّ کرده وغالب مشقتهای خودرا چون مناسب طبع بلندی جوی خود نمیدید ، محو میکرد ، چنانکه اکنون از مشقتهای وی بندرت یافت میشودو آنچه هست غالباً رقم ندارد. خوشبختانه برای امرار معاش بکتابت چند کتاب پرداخته‌است، که آنها بچاپ رسیده و از آثار خطّی موجود وی مهمتر از همه ، یك نسخه «فیض الدّموع» است که‌در کتابخانهٔ سلطنتی ایران موجود است.

ازشاگردان زبر دست‌میرزا رضا «میرزا زین‌العابدین شریفی قزوینی ملك‌الخطّاطین» است .

بیست و نهم بهمن ماه

سلطان حسین میرزا بایقرا

(۸۷۸ - ۹۱۲)

سلطان‌حسین‌میرزا بایقرا، نسبش بواسطهٔ امیرزاده «عمرشیخ» بامیرتیمور گورکان میرسد .

وی آخرین پادشاه مقتدریست که ازخاندان تیموریّه‌مدّت ۳۵ سال باکمال استقلال وقدرت درشرق ایران حکومت‌میکرد .

درظلّ‌عنایت‌او خراسان آبادی‌ورونق گرفته واز نوازش و توجّهی که‌درباره‌ٔاهل علم‌وفضل مبذول‌میداشت ، شهرهرات‌را مانندغزنین‌در زمان سلطان محمود غزنوی بوجود شعرائی نامی و علمائی عالیقدر و هنروران معروف تجدید نمود .

این پادشاه باهمهٔ مهابت وجلال وعظمت واستقلال، شخصاً اهل ذوق و ادب بوده واز نظم ونثرفارسی و ترکی آثاری از خود بیادگار گذاشته‌است؛ از آنجمله کتابی در تذکرهٔ رجال نگاشته که به «مجالس العشّاق» مشهوراست.

سی‌ام بهمن ماه

ستّارخان

(متوفّی سال ۱۳۳۲)

ستّارخان ازخاندان معروفی نبود. پدرش «حاجی‌حسن» اصلاً از یکی‌از محال «ارسبان» (قراجه داغ) بزّازسیّار بود و از تبریز پارچه میخرید و درارسباران میفروخت وباصطلاح آذربایجانی «برونبری» میکرد.

وی چهارپسر داشت: ستار ـ اسمعیل ـ عظیم ـ غفّار.

سوانح زندگانی ستّارخان، قبل ازمشروطه چندان معلوم نیست مدّتی مباشرت آب وملك «حاج محمّد صراف تبریزی» رادر سلماس داشته وچندی‌هم بدلاّلی‌اسب مشغول بود، وبر اثر رنجهاومشقّاتی که‌دیده بود، بامشروطه‌طلبان‌هم آوازشد واز بدوانعقادانجمن ایالتی آذربایجان با آنان‌ارتباط پیدا کردودرانجمن دیگری بنام «انجمن حقیقت» که‌محلّ آن درمحلّهٔ «امیرخیز» یعنی نزدیك مسکن خود وی بود، عضویت داشت این‌انجمن که‌اعضای آنرا عدّه‌ای از انقلابیّون و آزادیخواهان تبریز تشکیل میدادند، درآن‌اوقات مهمّ‌ومؤثّر بود.

ستّار خان پس از فتح تهران بدست مشروطه طلبان ، با تجلیل بیسابقه‌ای، وارد پایتخت شد و در پارک اتابک مسکن گزید و آنجا کانون مجاهدین و آزادیخواهان شد.

سرانجام در محلّی در میان خیابان امیریّه و بلورسازی خانه‌ای برای او اجاره کردند و در آنجا اقامت نمود و یکی دوسالی در آن خانه بود و بالاخره براثر زخم پا که در زد و خوردی برداشته بود ، در ماه ذیحجهٔ سال ۱۳۳۲ هجری قمری فوت شد و جسد او را در صحن غربی حرم حضرت عبدالعظیم بخاك سپردند .

نخستین روز اسفند ماه

نجیب‌الدین سمرقندی

(مقتول سال ۶۱۰)

نجیب‌الدّین سمرقندی پزشك عالیقدری است که کتابهای متعدّد دربارهٔ داروها نوشته است و مهمترین کتاب او «الاسباب والعلامات» است که بعد از یك قرن « نفیس بن عوض کرمانی » شرحی بزبان عربی بر آن نوشت و به «شرح الاسباب» موسوم ساخت و تفسیری نیز بفارسی بر این کتاب نوشته که نام آن «طبّ اخباری» است و بوسیله «محمّد اکبر لاریجانی» تنظیم شده و بسال ۱۰۸۳ به «عالمگیر» پادشاه هندوستان تقدیم گردیده است .

نجیب‌الدّین در حمله‌ای که چنگیز مغول بسال ۶۱۰ بهرات کرد و این شهر آباد را با خاك یکسان نمود، کشته شد .

لسان الملک سپهر

(۱۲۱۶-۱۲۹۷)

میرزا محمّد تقی لسان الملک متخلّص بسپهر ، شاعر و نویسندهٔ دانشمند و مورّخ نامی قرن سیزدهم ، داماد ملک الشّعراء صبا ، فرزند میرزا محمّد علی بن رفیع الدّوله بود .

وی بسال ۱۲۱۶ هجری در کاشان قدم بجهان گذاشت و در آنجا کسب دانش و کمال نمود .

سپهر از آغاز جوانی بملازمت محمود میرزا فرزند فتحعلیشاه در آمد و پس از چندی بدربارشاه راه یافت . پس از در گذشت فتحعلیشاه بکاشان باز گشت ؛ امّا محمّدشاه او را برای عمل استیفاء و سرودن قصائد سلام در اعیاد، احضار کرد و بدستور همان پادشاه تألیف «ناسخ التّواریخ» را از سال ۱۳۵۸ آغاز نهاد .

محمّدشاه در گذشت و سپهر باز بکاشان بر گشت ؛ ولی هنگامیکه ناصرالدّین شاه بکاشان رفت، اورا همراه خود بتهران آورد و بالقب «لسان الملک» و منصب استیفاء بنگارش تاریخ قاجاریّه مأمور نمود .

سپهر تاریخ قاجاریّه مشتمل برحوادث این سلسله تاسال ۱۳۷۴ دهمین سال شاهی ناصرالدین شاه را درسه جلد نگاشت و قریهٔ وادقان کاشان بعنوان تیول ابدی با لقب «خانی» وعنوان «مستوفی اوّل» بمؤلّف خردمند پاداش داده شد و اوسرانجام درهفدهم ربیع الثّانی سال ۱۲۹۷ موافق باشمار حروف «میرزا محمّد تقی لسان الملک» چشم از دنیا و همگی

آن مقامات فروبست و پیکرش در خاك نجف آرام گرفت.

دورهٔ تاریخ مشهور «ناسخ التّواریخ» شامل ۲۳ جلد میشود؛ ولی از آنجمله آنچه را محمّد تقی خان نوشته بیش از نه جلد نیست. ذکر سه جلد آن که تاریخ قاجاریّه است گذشت؛ امّا شش جلد دیگر، تاریخ عمومی را از هبوط آدم تا هجرت حضرت خاتم انبیاء و زندگی پیغمبر و خلفای اسلام را شرح می‌دهد و چهار جلد آن نیز ویژهٔ احوال «حضرت فاطمه» و «حضرت علی» و دو فرزند بزرگوار ایشان علیهم السّلام تألیف یافته است. مجلّدات دیگر ناسخ التّواریخ تألیف «عباسقلی خان سپهر» ملقّب به «مشیر افخم» است که همچون پدر از درباریان دانشمند بوده و تألیفات زیاد نموده است.

محمّد تقی سپهر گذشته از تاریخ یادشده و دیوان اشعار تألیفات دیگر نیز داشته که از همه مهمّتر «براهین العجم» در عروض و قافیه و قوانین شعر فارسی است و آنرا بنام «میرزا آقاخان اعتماد الدّوله صدر اعظم نوری» نوشته است.

سوم اسفندماه

آغاز تاریخ نوین ایران

اوضاع آشفته و پریشان ایران در ضمن جنگ بین الملل اوّل و بعد از آن حوادث ناگواری که در اثر وقایع نامطلوب مانند ناامنی کشور و مداخلات سیاسی بیگانگان در کشور مارخ داد؛ کشور کهن سال ما را در معرض خطر اضمحلال و محرومیّت از استقلال قرار داد.

در این هنگام بود که یکی از فرزندان باشهامت ایران، بر آن شد که درصدد رهائی میهن خود ازشرّ تجاوزات بیگانگان و بی‌سرو سامانی داخلی برآید.

پس از اینکه ازطرف دولت مشیرالدّوله رئیس الوزراء وقت، این فرزند دلیرایران مأموردفع متجاسرین ومتجاوزین شمال گردید وپس ازاندك زمانی که غائلهٔ اشرارارمنی وقفقازی و گرجی و روسی که بگیلان آمده‌بودند رفع‌شد، صلاح حال کشور را دراین دید که زمام‌امور کشورراشخصاً دردست بگیرد وباوضاع أسف‌بارخاتمه‌بخشد؛ لذا در اواخر سال ۱۲۹۹ (۱۳۳۹قمری) از گیلان عازم تهران‌شد.

این رادمرد توانا که بحق ویرا«قائدعظیم‌الشّأن»خواندند، یکی ازسربازان فداکاربلند همّت زادوبوم ایران. این پیشوای بزرگ که دورهٔ‌سه‌هزارسالهٔ تاریخ باافتخارایران نظیرآنرا کمتربخوددیده‌است این پیشوای بزرگ «رضاخان سردارسپه» نام‌داشت که بعدها درسایهٔ همّت خود بعنوان «رضاشاه پهلوی کبیر» بر اریکهٔ کشورداری ایران تکیه زد و دودمان پرافتخار«پهلوی» را بنیان نهاد.

اعلیحضرت‌فقید، در تاریخ‌سوّم‌سال۱۲۹۹ شمسی، سحرگاهان‌پایتخت رادرمقال استقامتی‌مختصر تصرّف‌وحکومت‌نظامی‌رادرتهران‌اعلام‌نمود.

بااین‌اقدام که‌بآن«کودتای‌سوّم‌اسفند»عنوان دادند، اعلیحضرت فقید، فرماندهی کلّ‌قوای کشور رابدست گرفت و دورهٔ تازه‌ای را در تاریخ‌ایران آغازنهاد که نه‌تنها باوضاع آشفتهٔ پیش پایان داد؛ بلکه روزگار درخشان‌نوینی راپیش‌آورد که‌در تمام‌شئون سیاسی‌واجتماعی ایران اثرات شگرف پدید آورد.

شیخ مرتضی انصاری

(۱۲۱۴ - ۱۲۸۱)

اعلم علمای شیعهٔ عصر خویش در فقه و اصول، شیخ مرتضی پسر محمّد امین انصاری شوشتری دزفولی، معروف به «شیخ» است که از نوادر علمای اسلام بشمار میرود و در نجف سکونت داشته و در آنجا مدفون است.

شیخ مرتضی انصاری در آغاز امر شاگرد «ملا احمد نراقی» بوده و پس از آن نزد «شریف العلمای شفتی» و «شیخ محمّد حسن نجفی» تلمّذ نموده است و در اثر شخصیّت قوی و مقام شامخ علمی وی شیخ محمدحسن مرجع بزرگ تقلید شیعه و یرا خلیفهٔ خود قرارداد و پس از مرگ وی (سال ۱۲۶۶) ریاست بلامانع امامیّه و مرجعیّت تقلید کلیّهٔ شیعیان دوازده امامی با او شد.

انصاری در اجتهاد و عمق فکر و زهد و تقوی و شهرت مصنّفات، کمتر نظیر دارد و در علم اصول بخصوص، تبحّر و تخصّص داشته و «حجّت ظنّ» و «اصل برائت» و «استصحاب» در اصول، بتوسّط او تأسیس یافته است و کتب او همگی مدّتهاست مدار تدریس علما میباشد و کتاب «فرائد» او در اصول بخصوص کمتر نظیر دارد.

مؤلّفات عمدهٔ وی عبارتند از: رسالهٔ حجّت مظنّه ـ رسالهٔ اصل برائت ـ رسالهٔ استصحاب ـ رسالهٔ تراجیح ـ رسالهٔ فرعه ـ رسالهٔ نفی ضرر ـ شرح طهارت ارشاد علامه و متاجر ـ حواشی متفرّقه برعوائد

ملااحمد نراقی وغیره .

انصاری بسیار پرهیزگار وجلیل القدر ونسبت بمادّیات بی اعتنا بوده‌است؛ چنانکه‌چیزی بعنوان ماترك ازخودباقی نگذاشت ودرمقابل عدهٔ شاگردانش رادرحدود پنج‌هزارنفر مجتهد نوشته‌اند که همگی ازمحضر درس بسیار ممتّع اواستفاده علمی کرده‌اند .

پنجم اسفندماه

جشن مرد گیران

یا «مژده گیران» روزاسفندارمذ (روز پنجم)است ازاسفند ماه وآن جشن زنان بود کـه درآن روز بکام خودهمسر می گزیدند .

برخی گویند «درآن جشن ، زنان بر مردان تسلّط بهم رسانند وهرآرزوئی که دارند بفعل آرند . »

برخی گویند که در این روزمردان بزنان بخشش‌ها میکردند.

برخی گویند که دراین روز«زنان بشوهران اقتراحها کردند و آرزوها خواستندی ازمردان.»

ششم اسفندماه

محمود خان ملك الشعراء

(۱۳۱۱-۱۲۲۸)

محمودخان ملك الشّعراء (ازخاندان صبا) فرزندمحمّدحسین خان

ملك‌الشّعراءِ (عندلیب) ونوهٔ فتحعلی‌خان صباملك‌الشّعراء است.

درسال ۱۲۲۸ قمری درتهران تولّدیافته ودرسال ۱۳۱۱ قمری درتهران در گذشت ومزار اودر زاویهٔ حضرت‌عبدالعظیم ، در کنارقبر ناصرالدّین‌شاه قاجار است .

محمودخان ملك‌الشّعراء درخاندان صبا که تمام آنان ازرجال علم وهنر وادب‌بودند پرورش یافته وازکلیّهٔ علوم وحرف معمول زمان خود بهره ونصیب‌کامل برده‌است . اورا « درادب وحدیث وتفسیر و عروض وقافیه و شعر وانشاءِ وتاریخ ومحاضرات وریاضیّات وحکمت ، کامل‌ترین دانشمند عصرخود» دانسته‌اند .

ولی باید گفت گذشته‌ازشعر وخطّ ومجسّمه سازی، باتوجّه‌بعلوم وصنایع ظریفهٔ غربی ، محمود خان ملك‌الشّعراءِ درنقّاشی ایران فصل بخصوصی بازنموده است .

محمودخان ملك‌الشّعراءِ دراشعار خود«انسجام ولطافت الفاظ و روانی‌سخن وظرافت معانی‌رادارد وطراوت‌خاصّی درسخن خودآورده است» واشعار او«بیشتر اوقات‌شعرهای فرّخی و منوچهری وعنصری و معزّی رابخاطر میآورد.»

درخطّ ، محمودخـان ملك‌الشّعراءِ استـادی مسلّم بوده وانواع خطوط را از شکسته ونستعلیق بخوبی مینگاشته ودر مجمع‌الفصحـاء مذکوراست :

«خطوطش ازخطوط میرزا صالح وشفیعا پس‌نیاید.»

درمجسّمه‌سازی نیزمبرّزبوده‌است وآثار گرانبهائی‌ازاودرموزه

سلطنتی موجوداست .

در نقّاشی ، محمود خان ملك الشّعراء ، فصلی تازه در تاریخ هنرایران می گشاید .

درهمان موقعیکه‌شیوهٔ‌امپرسیونیست Impressionniste دراروپا ایجاد میگردید ، محمود خان ملك‌الشّعراءِ اثرمشهور خود (تصویر فاضل‌خان گرّوسی وابوالقاسم خان فروغ) رابوجود آورد .

وآنچه ازنظر سطح وحجم درنقّاشیهای امپرسیونیست ملاحظه میگردد ، اودرصد سال‌قبل درآثار خودآورده‌است .

اغلب آثار آب ورنگ‌محمودخان ملك‌الشّعراءآثار یکی‌ازنقّاشان مبرّز اروپا رابخاطر میآورد . دربعضی آثاراوشیوهٔ روسو Rousseau ودر دیگرآثارشیوهٔ نقّاشان دیگرملاحظه میگردد .

محمودخان ملك‌الشّعراء درنقّاشی الهام بخش فرزندخود علی‌ـ خان ملك‌الشّعراء است که آثار اوتماماً پرداز ودر طرّاحی و پرداز، هم‌سبك‌سورا Seurat است .

هفتم اسفندماه

شاه اسماعیل اول

(۸۹۲ـ ۹۳۰)

شاه‌اسمعیل اوّل مؤسّس سلسلهٔ صفویّه است که در روز سه‌شنبهٔ بیست وپنجم شهررجب ازسال ۸۹۲ متولّد شد ودرمحرّم ۹۰۵ بجهان‌ـ

گیری برخاست ودر ۹۰۶ بتخت سلطنت جلوس کرد وپس از فتوحات بسیار، دولت صفوی راتشکیل‌داد.

وی درسفری که بقصدشکار دراواسط سال ۹۳۰ بطرف «شگی» کرده بود، درمراجعت، درسراب مریض شد واطبّاءِ مرض اورا حصبه تشخیص دادند؛لیکن هرچه معالجه کردند سودمندنیفتاد وبراثرهمین عارضه، در روزدوشنبهٔ نوزدهم رجب ۹۳۰ در همانجا بمرض حصبه در گذشت.

جنازهٔاو رادرشب سه‌شنبهٔ بیستم رجب، همراه «امیرجمال‌الدّین محمّد استرآبادی» باردبیل فرستادند ودرجوارمزار جدّش «شیخ صفیّ‌الدّین» بخاك سپردند. آرامگاه اوهنوزدرآنجاباقی وبرجاست.

مدّت عمرشاه اسماعیل سی و هشت سال وشش روز کم ومدّت سلطنتش بیست وچهارسال بوده‌است.

هشتم اسفندماه

میرزا نصیر اصفهانی

(متوفّی سال ۱۱۹۱)

میرزانصیرجهرمی، که بسبب اقامت ممتدّ دراصفهان، باصفهانی مشهور شده است پزشك مخصوص کریم خان زند بوده ودر حکمت و فلسفه وریاضیات وطبیعیّات‌دست‌داشته وپزشکی‌حاذق و مشهور بشمار می‌آمده‌است. معروف است که نقشهٔ مسجد وکیل از اوست.

آثاراوعبارت‌است از: جام گیتی‌نما (در حکمت)ـجام گیتی‌نما

(درریاضی)- مشکلات قانون(درطبّ)-مرآت الحقیقة(بعربی درحکمت)
-اساس الصّحة(بعربی درطبّ)

میرزا نصیر شعرنیز می‌سروده‌است. گفته اند که تنی چند از بزرگان هند، درصدد برآمدند که میرزا نصیر را بهندوستان ببرند و درمقابل، مبلغ قابل‌ملاحظه‌ای بکریمخان پیشکش کنند؛ امّا کریم-خان نپذیرفت ومیرزا نصیررا ازرفتن منع کرد.

نهم اسفندماه

روز ملت

روز هشتم اسفند ماه ۱۳۳۱ شمسی، بامدادان ناگهان شایع شد که اعلیحضرت همایون محمّد رضا شاه پهلوی، اراده فرموده اند که برای معالجه باروپا مسافرت نمایند. این خبربنظرقاطبهٔ مردم ایران، بسبب آشفتگی اوضاع مناسب نمی‌نمود وتاروزبعد، یعنی روزنهم اسفندماه درباریان ومجلسیان نتوانستند شاهنشاه‌را ازاین تصمیم منصرف سازند ومردم گمان میکردند که‌این اقدام مقدّمهٔ تغییرات کلی دراوضاع سیاسی ایران وموجب نگرانی کامل ملّت ایران بود؛ لذا در روز نهم اسفند عدّه زیادی از طبقات مختلف مردم، ازارتشیان واصناف ونمایندگان مجلس وسیاستمداران ورجال وروزنامه‌نگاران وغیره، درپیرامون کاخ اختصاصی شاهنشاه اجتماع کردند که شمارهٔ آنها ساعت بساعت روبتزاید بود؛ چنانکه درساعت دوبعد ازظهر، بدوازده هزارودرساعت سه، بسی هزارنفررسیدو کثرت جمعیّت وازدحام آن بحدّی بود که‌راه عبورومرور

درحوالی کاخ بکلی مسدود گردیده بود . ازطرف دیگر بازاریان و اصناف بنوبهٔ خود به تعطیل کار آغاز کردند و عده‌ای نزد آیة‌الله حاج سیّد محمّد بهبهانی رفته از ایشان مؤکّداً تقاضا کردند که به‌پیشگاه همایونی شرفیاب شده‌استدعانمایند که اعلیحضرت‌از تصمیم‌خودانصراف حاصل فرمایند.

مقارن‌همین‌حال، سیل جمعیّت بسوی‌کاخ اختصاصی روانه بود و درآنجاهردسته‌بطریقی‌ابراز‌احساسات میکرد.

یکساعت بعدازظهر،مردم اتومبیل شاهپورعلیرضا فقید راکه قصد شرفیابی وتودیع‌داشتند،درمقابل سردرسنگی متوقّف ساختند و باتضرّع‌ازایشان‌استدعا کردند که عرایضشان‌را بعرض‌شاهنشاه برسانند واعلیحضرت‌را ازمسافرت منصرف سازند . دراین هنگام شاهپور فقید نیز مانند سایرمردم‌نهایت متأثّربودند .

مقارن ورود شاهپور بکاخ ،آیة الله بهبهانی مأیوسانه از حضور شاهنشاه بازگشتند ومردم تظاهرات‌خودرا شدّت‌داده بااعلام‌شعارهای «زنده‌باد شاه» و«پاینده وجاویدباد شاه» احساسات‌مردم‌هرلحظه بیشتر برانگیخته میشد .

درمیان تظاهر کنندگان، عدّهٔ بسیاری ازبانوان دیده می‌شدند که بانطقهای مهیّج و شعارهای « یا شاه یا مرگ » مردان را تشویق می کردند.

پس‌ازتعطیل‌مدارس، عدّهٔ‌تظاهر کنندگان، آن‌بآن،افزون‌میشد ودانش‌آموزان پسر ودختر بجمعیّت می پیوستند .

تاساعت ۲٫۵ بعدازظهر، هنوز شاهنشاه از تصمیم مسافرت منصرف نشده بودند ومردم برای سوّمین بار، آیةالله بهبهانی را باسپهبد شاه بختی که قصد شرفیابی داشتند، روانهٔ پیشگاه همایونی داشته استدعای خودرا تجدید کردند.

تادرساعت سه وربع بعدازظهر، شاهنشاه ملّت‌پرور، تسلیم ارادهٔ ملت شدند وبا بلندگو انصراف خودرا ازمسافرت اعلام فرمودند.

اعلیحضرت همایون شاهنشاه در کتاب «مأموریّت من برای کشورم» دراین باب شخصاً چنین یادداشت فرموده‌اند:

« تظاهرات وفاداری بشاه که ازطرف جمعیّت عظیم مردم کشور بعمل آمد، بقدری صمیمی واقناع کننده بود که اجباراً از تصمیم خود درترك وطن عدول کردم . . . »

ابراز احساسات وشادمانی آمیخته باتأثرمردم ازاستماع این مژده بشدّتی رسید، که وصف ناکردنیست.

باوجود اطمینانی که ازطرف شاهنشاه بمردم داده شد، جمعیّت پراکنده نمی‌شد ورو بافزایش میگذاشت وحتّی عدّه‌ای کفن پوشیده بجمعیّت ملحق شدند وموجب تشدید احساسات مردم گردیدند، تااینکه ساعت ۴٫۵ بعدازظهر مجدداً اعلیحضرت همایون صریحاً ومؤکداً انصراف خودرا ازمسافرت اعلام فرمودند ومردم این بار باهلهله وشادمانی زایدـ الوصف، درحدود ساعت ۵٫۵ بعد از ظهر بتظاهرات خود خاتمه دادند.

ساعت ۹ بعدازظهر اعلیحضرت همایون شاهنشاه ازرادیو تهران بامردم ایران سخن گفته انصراف خود را از مسافرت، ضمن اظهار تفقّد

ازابرازاحساسات ملت شاه دوست ومیهن پرست ایران،اعلام فرمودند .

دهم اسفند

هدایت

(۱۲۱۵ - ۱۲۸۸)

رضاقلی خان هدایت ، فرزند محمدهادی خان بن اسمعیل خان مازندرانی، نسب خودرا به کمال الدین خجندی شاعرمعروف ، رسانیده است .

درسال ۱۲۱۵ درتهران ولادت یافت . دوسال پس از آن ، پدرش درگذشت وبامادرش بشیرازرفت وجوانی خودرادر آنجا گذراند .

درهمان زمان، بشاعری آغاز کرد ونخست «شاکر» تخلص میکرد وبعدتخلص «هدایت» را بر گزید .

درجوانی وارد دربار فتحعلی شاه شد وشاه وی را مأمورتربیت پسر خود «عباس میرزا» کرد وبهمین جهت به «لله باشی» معروف شد. بعدهادر زمان ناصرالدین شاه وی را نخست بخوارزم نزد «خان خیوه» بسفارت فرستادند ودرین سفر «سفرنامۀ خوارزم» را نوشت .

درمراجعت نایب وزارت علوم ومدیر مدرسۀ دارالفنون وسپس لله باشی مظفرالدین شاه، درولیعهدی او شدو بااو بتبریز رفت ودرباز گشت بتهران در سال ۱۲۸۸ در گذشت .

هدایت ازمؤلفان پرکارزمان خود بود ، ودرفنون مختلف ادب وتاریخ تألیفات دارد ، از آن جمله است : کتاب تاریخی که در ذیل

روضة الصّفا نوشته و آنرا «روضة الصّفای ناصری» نام گذاشته است ـ فرهنگ انجمن آرای ناصری، در لغت ـ ریاض العارفین، در احوال و اشعار شاعران متصوّف ـ مجمع الفصحا، در تذکرهٔ شعرای ایران ـ مفتاح الکنوز، شرح مشکلات اشعار خاقانی ـ نژادنامهٔ سلاطین عجم ـ شش مثنوی که از آن جمله بکتاش نامه یا گلشن ارم چاپ شده است ـ فهرست التّواریخ ـ اجمل التواریخ ـ مدارج البلاغه.

یازدهم اسفند

میرزا عبدالله

(۱۲۸۰ ـ ۱۳۳۷)

فرزند آقا علی اکبر فراهانیست. نخستین تعلیمات موسیقی را از برادر بزرگتر خود «میرزا حسن» فرا گرفت و بعدها در مکتب عموی خویش «آقا غلامحسین» که استاد زمانه بود، پرورش یافت. گویند با کمك «سیّد احمد» نامی که سه تار میزده و دستگاه دان بوده، ردیف موسیقی را منظّم و مرتّب کرده است.

میرزا عبدالله که موسیقی را با کوشش و زحمت آموخت و از حسادتهای استادان زمان خود دلخوش نبود، در اثر اخلاق کریمانهٔ جبلّی، تصمیم گرفت که هر چه میشنود خوب فرا گیرد و دستگاهها را کاملاً بذهن بسپارد و آنچه با همّت خود کسب کرده است، در طبق اخلاص بگذارد و بشاگردان خود بیاموزد؛ تا میراث گذشتگان از دستبرد حوادث زمان مصون ماند و همین طور عمل کرد.

این فکر بلند استاد بود، که از زوال نغماتی که تا آنروز بدستش رسیده بود، جلوگیری کرد. رسم زمان او چنین بوده است که آهنگها را سینه بسینه فرا می گرفتند و خطّ موسیقی در کار نبود. میرزا عبدالله ردیف موسیقی ایران را در «هفت دستگاه» تنظیم کرد و بدست شاگردان خود سپرد.

خلق و خوی این هنرمند شایستهٔ بسی تکریم است. او کنج فراغت و مصاحبت یاران صمیمی و مجلس درس موسیقی را بهر کاری ترجیح میداد وچه بسا از دوستداران موسیقی که از محضر استاد استفاده کردند. در تعلیم شاگرد حوصلهٔ بسیار داشت و هرگز طالبان موسیقی را دلسرد و ناامید نمیکرد.

از شاگردان او «منتظم الحکماء» ردیف استاد را خوب آموخت و برای «مخبر السّلطنهٔ هدایت» نواخت که باخطّ موسیقی ثبت شد و هم اکنون موجود است. قسمتی از ردیف او هم توسّط استاد هنرمند معاصر «علینقی وزیری» بخطّ موسیقی نوشته شده است.

دیگر از شاگردان او «اسمعیل قهرمانی» بود، که ردیف استاد را بشاگردش «نورعلی برومند» بیاموخت و او هم تمام آنها را بروی نوار ضبط صوت آورد و یادگار استاد را نگاه داشت.

«سیّد مهدی دبیری» شاگرد دیگر استاد، سه تار را خوش مینوازد. «حاج آقا محمّد ایرانی مجرّد» از موسیقی شناسان عصر حاضر نیز ردیف استاد را خوب بیاد دارد.

میرزا عبدالله تار و مخصوصاً سه تار را خوش مینواخت. فرزند هنرمند

او «احمد عبادی» است، که از هنرمندان بنام حاضر میباشد . دختر بزرگ میرزا عبدالله بانو «مولود» نیز خوب بردیف پدرش وارد بود .

ادیب الممالك قائم مقامی فراهانی، در وصف تار استاد چنین گفته است :

تا زخمهٔ تو، بنغمه دمساز شود　　　ز آوازهٔ تو، جهان پر آواز شود
گویند زسیم میشود قطع، زبان،　　　در دست تو، سیم راز بان باز شود

تاریخ فوت استاد ، در سنّ پنجاه و هفت سالگی، بحساب شمسی سال ۱۲۹۷ (مطابق ۱۳۳۷ هجری قمری) است . مجدالملك در تاریخ وفاتش گفته است :

هفت بعد از هزار و سیصد وسی　　　روی هجرت بکوی دوست نهاد

دوازدهم اسفندماه

شاه عباس بزرگ

(۱۰۳۸-۹۹۶)

شاه عبّاس بزرگ ، بزرگترین شاهنشاهان سلسلهٔ صفوی و از مفاخر ایران، پسر سلطان محمّد خدابنده ، شب شنبهٔ غرّهٔ رمضان سال ۹۷۸ درهرات تولّد یافت و در ذی الحجّهٔ سال ۹۹۶ بجای پدر بسلطنت نشست ، و در صبح پنجشنبهٔ بیست و چهارم جمادی الاوّل از سال ۱۰۳۸ در اشرف مازندران درگذشت ، در حالیکه پنجاه و نه سال و هفت ماه و بیست و دو روز، عمر داشت و چهل و دو سال سلطنت کرده بود .

جنازهٔ شاه عبّاس را از اشرف بکاشان آوردند و در «پشت مشهد» بیرون این شهر در امامزاده‌ای بامانت گذاشتند. تا بعد بیکی از اماکن مشرّفه منتقل کنند.

و نیز بروایت دیگری بنا بوصیّت خود او، که میخواست قبرش مخفی باشد، پس از فوتش سه تابوت ساختند، یکی را باردبیل ویکی را بمشهد وسوّمی را بنجف فرستادند وتنها در این سوّمی نعش شاه قرار داشت؛ ولی تاامروز هیچکس نمیداند که نعش شاه عبّاس کبیر در کجا قرار دارد.

سیزدهم اسفندماه

صفی علیشاه

(۱۲۵۱-۱۳۱۶)

ولادت حاج میرزا محمّدحسن اصفهانی، ملقّب به «صفی علیشاه» از بزرگان صوفیّه درقرن اخیر، درسوّم شعبان سال ۱۲۵۱ هجری قمری بوده است.

ظاهراً کسان او ویرا از علاقه‌ایکه بامور باطن داشته منع میکرده‌اند. بااینهمه در بیست سالگی برای ملاقات «حاج میرزا کوچك» یکی ازمشایخ وقت، بشیراز رفته وبهمراهی‌او چندی در کرمان اقامت کرده وپس از رحلت حاج میرزا کوچك، بسال ۱۲۸۰ از راه هندوستان بزیارت خانهٔ خدا نایل آمده وسپس بهندوستان مراجعت ودراین اسفار بنظم کتاب «زبدة الاسرار» شروع نموده است.

پس از چهار سال، ازهندوستان عزم سفر اعتاب مقدّسه کرده و سپس به‌یزد آمده وازیزد بهندوستان رفته وازهندوستان بقصد زیارت مشهد رضا، بایران بر گشته ودرتهران عزم رحیل رابدل باقامت کرده وبارشاد اهل حال پرداخته است.

درجوانی، از مریدان «حاج میرزا زین العابدین» ملقّب به «رحمتعلیشاه» پدر«معصومعلیشاه» نایب‌الصّدر،صاحب «طرائق‌الحقائق» بوده وپس‌ازوفات او درجزو ارادت کیشان «حاج آقا محمّد شیرازی» ملقّب به «منّورعلی‌شاه» عمّ «رحمتعلی‌شاه» مذکور در آمده است.

درروزگار بعد، یکی ازخواصّ مریدان او، زمینی بمقدار دو هزار ذرع بوی تقدیم نمود. وی در آنجا خانقاهی بزرگ ساخت و نزدیك هشت سال، درآن خانقاه‌بیادحقّ، شب بروزآورد، تا در روز چهارشنبهٔ بیست وچهارم ذی‌قعدة‌الحرام سال ۱۳۱۶هجری‌قمری، جان بجان آفرین داد و در همان خانقاه بخاك سپرده شد ومزار او امروز درخیابانی که بنام «خانقاه» شهرت دارد؛ محل اجتماع مردان حقّ ومطاف اهل دلست.

از تألیفات اوست: کتاب «تفسیر صفی» که درآن حقایق کلام مجیدرا بنظم‌درآورده وبنظراهل معنی‌زیبا ومليح افتاده‌است - کتاب عرفان‌الحق - زبدة‌الاسرار - بحرالحقایق - میزان‌المعرفه وچند کتاب دیگر.

میرزای شیرازی

(۱۲۳۰-۱۳۱۲)

رئیس الاسلام حاج میرزامحمّدحسن بن‌میرزامحمود بن‌محمّد اسمعیل‌حسینی‌شیرازی ، ازعلمای عالیقدر شیعه است که به «میرزای شیرازی» شهرت‌دارد وویرامجدّد مذهب امامیّه دررأس مائهٔ‌چهاردهم گویند .

میرزای شیرازی ، در اوائل زندگی (بسال ۱۲۴۸) از مولد خود شیراز، باصفهان‌آمد ونزد علمای‌آن شهربخصوص «میرزا حسن مدّرس‌اصفهانی» بتحصیل علوم عقلیّه ونقلیّه پرداخت واز آنجا بعتبات رفت ونزد «شیخ مرتضی انصاری» بتلمّذ اشتغال ورزید وپس ازچندی از کربلا بسامرّه رهسپارشد (بسال۱۲۹۱) ودرآنجااقامت گزید؛ تادر همان شهر بمرض سل بدرود حیات گفت (بسال ۱۳۱۲) و جنازه‌اش را بدوش بنجف حمل کرده بخاك سپردند .

این‌مجتهد دقیق‌سیّاس ، پس‌ازشیخ مرتضی‌انصاری، مرجع‌تقلید شیعه و رئیس فقهای امامیّه محسوب میشد .

قوّت حافظه ومتانت وحسن خلقش‌را بسیار ستوده‌اند وهموست که در قضیهٔ «رژی» حکم بتحریم تنباکو داد .

غلامحسین درویش

(۱۲۵۱ - ۱۳۴۵)

درسال ۱۲۵۱ درتهران بدنیا آمد. پدرش «حاجی بشیر» اهـل طالقان بود واندکی سه تار میزد وچون بموسیقی علاقه داشت، غلامحسین رااز کودکی بمدرسهٔ موزیك دارالفنون سپرد. کودك هنردوست بفراـ گرفتن اصول موسیقی ونواختن طبل کوچك مشغول شد.

غلامحسین بدربار شاهی رفت وآمدداشت وساز نوازندگان را می‌شنید. سپس پیش «آقاحسینقلی» بتکمیل فنّ خودپرداخت وبعدازسالها تمرین در نواختن تار ومخصوصاً سه تار، مهارت یافت وبهترین شاگرد استاد خود شد.

درویش، سفری هم بشیرازرفت ودرآنجاهمسری گرفت که ازاو دختری بیادگارماند. پس ازبازگشت بتهران کلاس موسیقی خودرادایر کرد وبتربیت جوانان همّت گماشت. ضمناً درسلك «اخوان صفا» درآمد وبظهیرالدّوله سرسپرد ودراوّلین کنسرتهائی که در «انجمن اخوّت» تشکیل شد، سمت ریاست ارکستر راداشت.

درویش، نوعی آهنگ ضربی بنام «پیش درآمد» ساخت که تاسالها بعدازاو رواج بسیار داشت. ساخته‌های او روان وسلیس است ورنگهای اونیز بسیار زیباست. آهنگی هم بنام «پولکای درویش» دارد. چند تصنیف دارد که اشعار آنهاز «ملك الشّعراء بهار» ونمونه‌های بسیارخوبی ازموسیقی ملّی زمان اوست.

درویش خان دوسفر برای پر کردن صفحه بخارجه رفت : در سفر اوّل از راه روسیّه بلندن رفت ، ودفعهٔ دوّم هم به تفلیس عزیمت کرد ودر هر دوسفر چند نوازنده وخواننده همراه ، وی بودند .

درویش ، که بعنوان «یاپیرجان» شهرت داشت ، تار وسه تار رانیکو مینواخت ومردی صاحب ذوق وخوش مشرب بود . طبعی لطیف وحسّاس داشت. هنرمندی بی تکلّف وبسیار فروتن وبردبار وبی آزار بود . انسان دوست وزیردست نواز وخوش معاشرت ورفیق دوست بود . از هیچکس بد گوئی نمیکرد؛ یعنی عارفی بود بتمام معنی کلمه که فقط نیکی میدید وهمه را خوب میپنداشت .خوش بیان ونکته سنج وبانمک بود . هنر را بسیار محترم میداشت ومورد احترام وتکریم همه بود . باستادان خود حق شناسی داشت وبا شاگردانش بکمال لطف ومهربانی رفتار مینمود .

این استاد درشب چهارشنبهٔ دوّم آذر ۱۳۰۵ دراثر حادثهٔ درشکه در گذشت ودرجوار قبر مرشدش، درمزار امامزاده قاسم بخاك سپرده شد . ایرج دروصف او از زبان «زهره» آلههٔ زیبائی گفته است :

تار نهم در کف درویش خان   تا بدمد بر بدن مرده جان

دیگری دروفاتش گفته است :

درویش ، هنرور زمان بود   استاد هنرور زمان ، رفت

درویش ، شاگردان بسیار داشت از آن جمله: شکری- صفائی- دادور- موسی معروفی - نی داود- ارسلان درگاهی - ابوالحسن صبا- حسین سنجری - موسی معروفی ؛ که این یك ردیف آواز ساخته‌های استادش را گرد آورده وبخط موسیقی نوشته واز استاد یادگاری ارجمند

بدست آیندگان سپرده است .

شانزدهم اسفندماه

سلطان ابراهیم میرزا صفوی

(۹۴۶-۹۸۴)

ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا، فرزند بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل اوّل صفوی، بعلّو همّت و وفور فضل و لطف طبع، درمیان شاه‌زادگان صفوی ممتاز بود . بصحبت دانشمندان و شعـراء و ادباء و هنرمندان میل فراوان داشت و در مجلس وی غالباً دانشمندان و موسیقی دانان حاضر بودند . درهیچ زمان درمیان شاهزادگان گذشته کسی بجامعیّت وی درعلوم وفنون وهنرها دیده نشده است.

ازعلوم متداولۀ زمان خود، درصرف ونحو ومعانی وبیان وعروض وقافیه ومعمّا وانشاء ومنطق وحکمت الهی وپزشکی وریاضی وموسیقی وهیئت وتاریخ وعلم انساب واصول وفقه وقرائت؛ و از فنون مختلف، درخوش نویسی ونقّاشی وتذهیب وتصویر وزرفشانی وسوارکاری وچوگان بازی وتیراندازی وشطرنج بازی دست داشت. شعر فارسی وترکی میگفت و«جاهی» تخلّص میکرد. یك نسخه از دیوان وی که بطرز بدیعی تزیین شده ؛ اکنون در کتابخانۀ سلطنتی موجود است .

مجموعۀ آثار هنری یاموزۀ اومشهور آفاق بود؛ که در آن مجموعۀ چینی، مجموعۀ خطوط خوشنویسان، مجموعۀ نقّاشی مصوّران، مجموعۀ جواهر، گرد آمده بود .

در کتابخانهٔ خصوصی خود ، خوشنویسان و نقّاشان و مذهّبان و مصوّران و مجلّدان معروف را گرد آورده و باتشویق ایشان ، بهترین آثارهنرهای زیبای ایران‌را فراهم میساخت . کتابخانهٔ وی چهارهزار نسخهٔ خطی داشت ، که مرکزمطالعه و استفادهٔ علاقمندان بود .

خطّ نستعلیق‌را نزد «مالك دیلمی» خوشنویس معروف، مشق کرد وبسیار پاکیزه مینوشت .

سلطان‌ابراهیم میرزا، بتاریخ آخرماه ذی‌الحجّه‌سال ۹٤٦ قمری متولّد شد وچون بسنّ رشد رسید ؛ شاه طهماسب اوّل ، ویرا بدامادی خود برگزید و دختر خود «گوهرسلطان» را بهمسری وی داد و اورا بفرمانروائی خراسان فرستاد .

این‌شاهزاده مدّت دوازده سال ، درخراسان میزیست وباحسن تدبیروخوش خوئی، جملهٔ اهالی‌آن سامان را فریفتهٔ خود کرده بود ؛ تابعد بپایتخت آمد وآنجا بود ، تاسال ۹۸٤ ،شاه طهماسب درگذشت . کمی‌بعد شاه اسمعیل ثانی بقزوین آمد و بتخت شاهان صفوی جلوس کرد وپس‌ازاندك زمانی این شاهزادهٔ جوان را بقتل رسانید .

چون خبر قتل این شاهزاده بهمسر وی رسید، جامهٔ شکیبائی درید و نفایس اجناس وجواهر ویرا سوخت وشکست و از میان برد ، تابدست آن امیردیوانه نیفتد .این‌واقعهٔ جانگدازآخرروزشنبهٔ پنجم ذیحجّهٔ سال ۹۸٤ قمری‌اتّفاق افتاد. بعدهاجنازهٔ اورا ازقزوین بمشهد انتقال دادند و در جوار مزار حضرت رضا بخاك سپردند .

هفدهم اسفندماه

ابو الفضل ساوجی

(۱۲۴۸-۱۳۱۲)

مجدالدّین ابوالفضل محمّد بن حاج میرزا فضل الله، از طایفهٔ شاملو، بسال ۱۲۴۸ درساوه متولّد شد ودرتهران نشوونما یافت و کسب کمالات کرد.

درعلم طبّ وادب وشاعری و خوشنویسی شهره بود. درمجلس تألیف «نامهٔ دانشوران» شرکت داشت. ازخطوط مختلف، نستعلیق و تعلیق وشکسته نستعلیق را استادانه می نوشت.

بسال ۱۳۱۲ قمری درتهران در گذشت.

هیجدهم اسفندماه

نادر شاه افشار

(۱۱۰۰ - ۱۱۶۰)

نادرفرزندامامقلی،ازقبیلهٔ افشاراست که دربیست وهشتم محرّم سال ۱۱۰۰ در ابیورد خراسان چشم بجهان گشود ووی را «ندرقلی» نام نهادند.

ایّام جوانی اوبه گله داری وشبانی گذشت وچون بسنّ هفده و بقولی هیجده‌سالگی رسید، پدرش‌وفات یافت. دراین‌اوقات‌جمعی از غارتگران اوزبك‌و ترکمان،بایل افشارحمله بردندو گروهی‌را اسیر کردند. ازآنجمله‌بود ندرقلی ومادر وبرادرش که گرفتار آمدند و

مدّتی درمروشاه‌جهان باسارت ماندند.

بعدازچهارسال ندرقلی و برادرش فرصتی یافته بخراسان باز گشتند و نزد یکی از رؤسای افشار بنام «باباعلی بیك» بخدمت مشغول شدند. باباعلی هوش ندرقلی راپسندیدواورامکرّر برای انجام‌دادن کارهای‌خود بمشهدفرستاد ودختربزرگ خودرا باوداد وازاین وصلت «رضاقلی» بوجود آمد. دوفرزند دیگروی «امامقلی» و «نصرالله» نام داشتند که مادرشان دختردیگر باباعلی بیک بود.

ندرقلی، درسال ۱۱۳۲ قلعهٔ معروف «کلات» را که‌در تصرّف عمّش بود، مسخّر کرد ونیروی کوچکی جمع آورده بافغانان غاصب حمله بردو نیشابوررا بنام «شاه‌طهماسب» فرزند «شاه‌سلطانحسین حسین صفوی» کشودوخدمات او منظورنظر آن پادشاه قرار گرفت وویرا ملّقب به «طهماسب‌قلی‌خان» نمود.

پیشرفت نادردرخراسان، اشرف‌افغان رابوحشت انداخت ومتوجّه خراسان نمود ودرنتیجه، درنزدیکی دامغان جنگ سختی بین نادر و اشرف رخ‌داد (سال ۱۱۴۱) ودراین نبرد افغانها شکست سختی خوردند.

اشرف دراصفهان مشغول جمع آوری سپاه شدونادر، شاه‌طهماسب را دردامغان گذاشته خود بجانب پایتخت صفویّه درحرکت آمد. در «مورچه‌خورت» جنگ دیگری میان سپاهیان ایران وافغانان رخ دادو بازهم اشرف شکست فاحش خورد وپس ازچندروز شاه طهماسب درمیان هلهله وشادی‌مردم وارداصفهان شد.

نادر، بدون‌فوت وقت خودرا بدشمن رسانیده وبرای سوّمین بار

درنزدیکی استخر، اشرف را بکلی مغلوب کرد. روستائیان لار جلو اشرف را که درحال فرار بود، گرفتند و خزاین او را به یغما بردند و بلوچها نیز مانع عبور او شده سر او را بریدند و برای شاه طهماسب فرستادند.

چون خیال نادر از طرف افغانان آسوده شد، عزم رزم با عثمانیان که بمرزهای غربی ایران تجاوز کرده بودند؛ نمود و آنانرا درحوالی همدان شکست داد. و آذربایجان وسایر نقاطی را که عثمانیان اشغال کرده بودند، بازپس گرفت.

نادر، درزمستان سال ۱۱۴۵ با ۶۵۰۰۰ مرد سپاهی، از کرمانشاهان بسوی عراق راند و در «خانقین» مقدّمهٔ لشکر عثمانی را درهم شکست و «کرکوك» را بتصرّف درآورد و «احمد پاشا» ازجنگ صحرائی احتراز جسته دربغداد حصاری شد و یکسال سپاه ایران را درپشت دیوار شهر نگاهداشت. نادر دراین مدّت بلاد بین‌النّهرین را بتصرّف درآورد، و بزیارت اعتاب مقدّسه رفت و مردم خوزستان را بفتح بصره روانه ساخت وقسمتی ازحصار خارج شهر بغداد بدست لشکر ایران افتاد. دولت عثمانی «توپال عثمان پاشا» را با صدهزار سپاهی بیاری بغدادیان فرستاد.

نادر قریب ۱۲۰۰۰ تن از لشکریان خود را در محاصرهٔ بغداد گذاشته درششم ماه صفر ۱۱۴۶ با ۵۰۰۰۰ نفر بمقابلهٔ سردار عثمانی شتافت و دو روزه خود را بسامرّه رسانید؛ ولی دراینجا نتوانست کاری ازپیش ببرد. درجمادی الثّانیهٔ ۱۱۴۶ درنزدیکی کرکوك میان دولشکر جنگی سخت واقع شد و توپال عثمان اسیر گشت و احمد پاشا والی بغداد ازجانب دولت عثمانی همهٔ ولایات غرب را بایران واگذاشت.

نادر ، سپس برای دفع «محمّدخان بلوچ» بفارس عزیمت نمود وچون این فتنه را فرونشاند، بدون درنگ عزم ارمنستان و گرجستان نمود وباپانزده هزارسوار، هشتاد هزار سپاهیان عثمانی رادر آنحدود شکست داد و «عبدالله پاشا» را بقتل رسانید و کلّیهٔ شهرهائیکه در آنحدود متعلّق بایران بود ، باز پس گرفت .

درخلال این سنوات، روسها بموجب «عهدنامهٔ گنجه» باکوودربند وبعضی از نقاط داغستان را که دردست داشتند بایران مسترد داشتند .

پس ازانجام دادن این امور، نادر ترتیب جشن بزرگی رادردشت مغان داد ودر کنار رود ارس چادرها وخانه‌های موقّت برای پذیرائی هفتادهزار تن برپا کردند. درروزعید نوروز که عموم بزرگان و اعیان وعلماء بحضور او آمده بودند ؛ شرحی از خدمات خود در برانداختن قدرت بیگانگان وایجاد نیروی عظیم نظامی ودفع سرکشان داخلی بیان کرد و گفت حال خسته ومحتاج بگوشه گیری شده‌ام و میخواهم بقیّت عمررا درخراسان آسوده بگذرانم . اینك شاه طهماسب وپسرش هردو زنده‌اند ؛ هر کدام را میخواهید بپادشاهی بردارید ، حاضران هم آوازه شده ، گفتند جز تو کسی لایق اورنك شهریاری نیست و درخواست کردند که تاج برسر نهد .

نادر، تاچهل روزازپذیرفتن این تقاضا خودداری کرد . عاقبت قبول خودرا موکول بتصویب چند شرط نمود . نمایندگان دشت مغان شروط اورا پذیرفته وگواهی نامه‌ها و محضرهاترتیب دادندوبه امضای همگان رسانیدند ودرخزانه نهادند .

آنگاه نادر، روز بیست و چهارم شوّال ۱۱۴۸ افسر شاهی بر سر نهاد و «نادر شاه» خوانده شد.

پنجاه روز پس از تاجگذاری، باصفهان رفت و قریب یکماه در کوهستان بختیاری به تنبیه بختیاری‌های چهار لنگ مشغول شد و «علی‌مردان خان» رئیس آنانرا سیاست کرد. سپس متوجّه قندهار شد و در بیست و دوّم ذی‌الحجّهٔ ۱۱۵۰، فرمان حمله بقندهار را داد. در بیست و سوّم ذی‌الحجّه فوج بختیاری یکی از برجهای قندهار را تسخیر کردند و «حسین غلجائی» تسلیم گردید.

نادر شاه سران غلجائی را بمازندران فرستاد و در یکی از قلاع آنجا محبوس کرد.

چون فراریان افغان بهندوستان پناهنده شده بودند، و بیم آن میرفت که در آن حدود قدرتی بهم رسانند، نادر شاه سفرائی بدربار محمّدشاه فرستاد و تقاضا کرد که از ورود غلجائیان بخاك هند جلوگیری کند؛ امّا محمّد شاه اعتنائی نکرد و سفیر اوّل را بزندان افکند و سفیر دیگر نادر را، بدون جواب، بنزد شاه ایران بازپس فرستاد و این سفیر هم بدست حکمران کابل کشته شد.

نادر شاه، که از این رهگذر سخت عصبی شده بود، از قندهار بکابل تاخت و هفت ماه در آنجا اقامت گزید و چون باز هم محمّد شاه بتقاضای او اعتنائی نکرد، از راه «تنگهٔ خیبر» در رمضان سال ۱۱۵۱ وارد شهر «پیشاور» شد و کشمیر و پنجاب و لاهور را بگرفت و لشکر محمّد شاه را در «کرنال» شکست سختی داد.

پادشاه هند، نظام الملک از بزرگان دربار را باردوی ایران فرستاد تا قراری برای مصالحه و تعیین غرامت جنگ بدهد و خود او نیز پس از دو روز، بحضور نادر آمد.

نادرشاه پس از ملامت، محمّدشاه را عفو کرد و در کنار خود بر مسند نشانید و مقرّر داشت که، چهل روز در دهلی مهمان محمّدشاه خواهد بود و در نهم ذی الحجّهٔ ۱۱۵۱ سلطنت هند را بمحمّدشاه تفویض نمود و در سوّم صفر ۱۱۵۲ در مجلس باشکوهی، نادرشاه تاج هندوستان را بر سر محمّد شاه نهاد و امراء را بمتابعت از او توصیه کرد و بموجب قراردادی، مرز شرقی ایران را شطّ سند تعیین و در هشتم این ماه به ایران مراجعت نمود.

نادر، سپس بماوراء النّهر و خوارزم و داغستان لشکر کشید و جملهٔ این نقاط را بتصرّف درآورد.

متأسّفانه این پادشاه بزرگ، در اواخر عمر، تغییر حال داد و از قضا در حین عزیمت بداغستان و تنبیه لزگیها در جنگل مازندران، گلوله‌ای بروی اصابت کرده دست چپش را مجروح نمود. نادر در این واقعه بفرزند رشید خود «رضاقلی میرزا» بدگمان شد و اورا از دیده نابینا ساخت و بعد از مدّتی از این عمل خود پشیمان شد و این سانحه در تغییر اخلاق او بسیار مؤثّر افتاد.

در سال ۱۱۶۰ بود که برای قتل نادرشاه، سران سپاه او توطئه‌ای کرده، در نتیجه «محمّدصالح خان قرخلوی افشار» در شب یکشنبهٔ یازدهم جمادی الاخر ۱۱۶۰ در محلّ «فتح آباد» قوچان، نادر را بقتل رسانید.

نوزدهم اسفندماه

ملامحمد کاظم خراسانی

(۱۲۵۵ - ۱۳۲۹)

آخوند ملامحمّد کاظم بن حسین هروی خراسانی ، از فقهای دقیق ومحقّق وجامع علوم عقلیّه ونقلیّه ، تولّدش در مشهد مقدّس بوده است . در بیست ودوسالگی بتهران آمده علوم عقلی را در این شهر فرا گرفت و بعد بنجف رهسپار شد ودر حوزهٔ درس شیخ مرتضی انصاری و بعد میرزای شیرازی ، حضور بهم رسانیده تلمّذ جست وچون میرزای شیرازی بسامرّه هجرت کرد ،خود شخصاً بتدریس پرداخت و شمارهٔ شاگردانش افزایش یافت ؛ چنانکه از هزار تجاوز کرد .

تدریجاً شهرت فقیه مزبور عالمگیر شد و مرجع تقلید شیعه گردید واوست که در اوان انقلاب مشروطیّت ایران بخلع «محمّدعلیشاه» واتّحاد مسلمانان حکم قطعی داد .

وفاتش در نجف وقبرش در آنجاست .

مهمترین تألیفاتش عبارتند از :

کفایة‌الاصول (که مشهورترین ومهمترین کتب اوست وبر آن چند شرح نوشته‌اند) - القضا والشّهادات - حاشیه برمکاسب - حاشیه بر رسائل - حاشیه بر اسفار - تکملة التّبصرة - الاجتهاد والتّقلید - الاجارة.

بیستم اسفندماه

حاج ملاسلطانعلی شاه گنابادی

(۱۲۵۱-۱۳۲۷)

سلطان‌محمّد بن‌حیدرمحمّد بن‌سلطان‌محمّدبن دوست‌محمّد بن نورمحمّد بن حاج محمّد بن حاج قاسمعلی ، ملقّب به سلطانعلی شاه ، ازعرفای‌مشهوردوقرن‌اخیر، درشب‌سه‌شنبهٔ بیست‌وهشتم جمیدی‌الاولی سال ۱۲۵۱ در«بیدخت» گناباد ولادت یافته وظاهراً بعلّت اسارت پدر دردست قبایل‌ترکمان ، از کودکی‌دردامان مادروباکومك ومراقبت برادر بزرگترخود، بزرگ‌شده وازشش‌سالگی بتحصیلات مقدّماتی‌و فراگرفتن‌علوم‌ادبی‌پرداخته‌ودرمشهدمقدّس‌رضوی،فقه‌وتفسیروحدیث آموخته وسپس بسبزوارآمده است .

مدّتی درمحضردرس «حاج ملاهادی سبزواری» حکیم الهی و عارف معروف زمان، بتحصیل حکمت مشغول‌شده است.

درتشرّف «حاج محمّدکاظم سعادتعلی‌شاه اصفهانی» قطب سلسلهٔ نعمت‌اللّهی بمشهد ودیداراو، ترك علوم ورسوم ظاهر کرد و در پی او باصفهان‌رفت وازوخرقهٔ ارشادگرفت ودرمراجعت‌به «بیدخت»بهدایت خلق و تعلیم پرداخت وازهمانجا ازراه باطوم ، سفری بمکّه رفت و با مخالفت شدید اهل‌قال، درتربیت مردمان صاحب‌حال، کوشش‌فراوان کرد وارادتمندان بسیار یافت .

«میرزامحمّد صادق غازی شیرازی» ملقّب به «فیضعلی» و«حاج محمّدجعفربرزکی» ملقّب به «محبوبعلی» و«حاج شیخ عبداللّه حائری مازندرانی » از برکشیدگان وخلفای طریقت ویند .

الحال بیدخت مرکز ارشاد این‌فرقه و «آقای صالح علیشاه » قطب وشیخ طریقتند .

حاج ملا سلطانعلی شاه بسال ۱۳۲۷ هجری قمری در شب بیست و ششم ربیع الاوّل پس از هفتاد و شش سال عمر، هنگام سحر بدست دشمنان کشته و در تپهٔ مجاور بیدخت بخاك سپرده شد .

از تألیفات اوست : کتاب بیان السّعادة ، در تفسیر قرآن ـ کتاب مجمع السّعادات، در شرح اصول کافی ـ کتاب ولایت نامه، در سیر و سلوك ـ کتاب سعادت نامه ، در مراتب سلوك ـ دو کتاب ایضاح و توضیح، در شرح کلمات باباطاهر و چند کتاب دیگر .

بیست و یکم اسفندماه

محمد حسین شیرازی

(متوفّی سال ۱۳۱٦)

میرزا محمّد حسین بن حاج محمّد علی، ملقّب بکاتب السّلطان، در شیراز کسب کمالات کرد و بتهران آمد و از خوشنویسان مقرّر و مقرّب دربار ناصرالدّین شاه گردید و تازمان جلوس مظفّرالدّین شاه نیز مستوفی دیوان و کاتب سلطانی بود.

میرزا محمّد حسین، یکی از چیره دست ترین نستعلیق نویسان ایران است که خطّ وی باخطّ بزرگترین خوشنویسان قرون اخیر، برابری میکند. و اینك که بیش از نیمقرن از مرگ وی میگذرد، هنوز خوشنویسی که در کتابت، بپایه و مایهٔ وی رسیده باشد بظهور نرسیده است .

از آثار گرانبهای خطوط وی، در کتابخانهٔ سلطنتی ایران، متعدّد موجود و مثنوی خطّ وی یکی از نفیس ترین آثار خطوط نستعلیق ایران است.

میرزا محمّد حسین تا سال ۱۳۱۶ در سنین هشتاد سالگی، حیات داشت و اند کی بعد، در تهران در گذشت .

بیست و دوم اسفند ماه

کریم خان زند

(۱۱۶۲-۱۱۹۳)

کریمخان زند معروف به «وکیل الرّعایا» از سال ۱۱۷۳ تا پایان سال ۱۱۷۸ بز دو خورد با رقیبان خود «علیمردان بختیاری» و «آزاد خان افغان» و «محمّد حسن خان قاجار» و «فتحعلی خان افشار» و سایر یاغیان مشغول بود و بنام وکالت ، یعنی نیابت سلطنت، بکشورستانی اشتغال داشت .

پس از آنکه ایران را از هرج و مرجی که بعد از نادر شاه پدید آمده بود، نجات داد و بار دیگر رعیّت را از امنیّت و آسایش برخوردار نمود؛ در آغاز سال ۱۱۷۹ شیراز را بپایتختی بر گزید و «میرزا ابوتراب» پسر « میرزا مرتضی صدر الممالك » را که دخترزادهٔ «شاه سلطانحسین» بود و کریم خان اورا بنام «شاه اسمعیل سوّم» بر تخت نشانده و خود از او نیابت میکرد؛ خلع نمود و در آبادهٔ فارس ساکن کرد و این شاه اسمعیل پس از نه سال توّقف در آباده، بدرود زندگانی گفت .

کریم خان، سی سال و هشت ماه و دوازده روز سلطنت کرد و در روز سیزدهم ماه صفر سال ۱۱۹۳ در شیراز فوت نمود .

بواسطهٔ نزاع زندیّه بر سر جانشینی او، سه روز نعشش بر زمین بود، تا آنکه «زکیخان» برادر مادری او و پس از قتل امرای زند، جسدوی را در

شیراز بخاك سپرد.

بیست وسوم اسفندماه

محمد غفاری (کمال‌الملك)

(۱۳۵۹-۱۲۶٤)

درسال ۱۲٦٤ هجری قمری درکاشان متولّد شد . درخانوادهٔ او نقّاشان زبردست بودند واوپس‌از گذراندن تحصیلات مقدّماتی بتهران آمد ودرمدرسهٔ دارالفنون مشغول تحصیل شد.

بعدازسه سال، مورد لطف ناصرالدّین شاه قرار گرفت وبدستور اودر عمارت «باد گیر» بکار نقّاشی ادامه داد وتابلوهای بسیاری ساخت و بلقب «نقّاشباشی» و«کمال الملك» مفتخر گردید. درهمین موقع بود که تابلوی معروف تالار آئینه‌را بساخت که یکی‌ازشاهکارهای اوست .

کمال‌الملك سفری باروپا رفت و درموزه های فرانسه وایتالیا، ازآثار هنری بزرگترین نقّاشان جهان مانند «روبنس» و «رامبراند» ودیگران، توشه‌ها گرفت‌وازروی‌تابلوهای معروف، نمونه‌هائی‌برداشت که تعدادآنها به۱۲میرسد.

کمال‌الملك‌پس‌ازسه سال‌اقامت دراروپا، واستفاده‌ازهنرنقّاشی کلاسیك، بایران باز گشت وپس‌ازچندی،سفری دوساله باعتاب‌مقدّسه کرد .

تابلوهای «یهودی‌فالگیر بغدادی» و«زرگر بغدادی‌وشا گردش» و«میدان کربلا» و«عرب‌خوابیده» یادگاراین سفراست .

در سال ۱۳۲۹ مدرسه‌ای بنام «صنایع مستظرفه» در تهران تأسیس کرد و بپاس قدردانی از خدمات «علیقلیخان سردار اسعد بختیاری» بآزادی ومشروطیّت ایران ، تابلوئی ازوی بساخت کـه از شاهکارهای اوست .

کمال‌الملك دراین‌دوره نیز چندتابلوی بنام ساخت که‌ازجمله صورت خودش میباشد .

مدرسهٔ کمال‌الملك یکی‌ازمراکزمهم تربیتی وهنری‌ایران بوده است. شاگردان مدرسه همگی استادرا مرادخود میدانستندو باوعلاقهٔ زیادداشتند وپروانه وار بدور شمع وجودش می‌چرخیدند و استادهم بی‌ریا رموز هنررا بآنها میآموخت. مدرسه خانه انس‌بود ودرس‌استاد زمزمهٔ محبّت . صحبت معلّم و شاگرد نبود؛ هر کس بذوق‌خودکاری‌را شروع میکرد ودیگران اورا کمك مینمودند. وحتی‌استاد نیز کارهای خود را برای انتقاد بشاگردان نشان میداد ، واگر بعیب‌ونقصی اشاره میشد،موردتوجّه‌قرارمیداد. سرانجام میان‌استاد واولیای‌امور بهم‌خورد ووی ناچار باستعفا شد .

استاد، در۱۳۰۷ شمسی ازکار کناره گرفت وبملك شخصی خود «حسین‌آباد نیشابور» رفت وتاآخر عمر بانزوا گذرانید. در آنجا نیز محضراستاد نورانی ویك‌پارچه لطف‌وصفا بود .

درین‌جا بود کـه یك چشم استاد نابینا شد و در۲۷ امرداد ماه ۱۳۱۹ بدرودزندگانی گفت‌ودرجوارمقبرهٔ «شیخ‌عطّار» بخاك‌سپرده‌شد.

کمال‌الملك، گذشته از هنرمندی، اخلاق بسیارستوده داشت و

نسبت بهمه مهربان بود . کم میگفت ؛ ولی سخنانش چون درّ گزیده بود . بهنرمند احترام بسیار میگذاشت . یکی از خارجیان گفته است: « تاایران فردوسی و کمال‌الملك را دارد از عبودیّت وتحقیر بر کنار است » .

کمال‌الملك، درصحّت‌طرح وپختگی رنگ ودقّت‌درساختمان، سرآمد اقران بود . تابلوهائی که ازروی‌کارهنرمندان اروپائی‌ساخته اختلافی بااصل ندارد؛ جزاینکه‌رنگها بمراتب پاکتروپخته‌تراست. بسبك نقّاشان‌دورۀ رنسانس‌معتقد بود .

کمال، شاگردان بزرگی تربیت کرد که درردیف هنرمندان استاد قرار گرفتند ، مانند «حسنعلی وزیری» و «اسمعیل آشتیانی» و «علیمحمّد حیدریان» وبسیاری دیگر .

بیست‌وچهارم اسفندماه

رضاشاه پهلوی کبیر

(۱۲۹۵-۱۳٦۲)

اعلیحضرت‌فقید رضاشاه کبیر،سردودمان‌سلسلۀ «پهلوی»فرزند عبّاس‌قلیخان‌سرهنگ‌فوج‌سواد کوه، در۲٤اسفندماه سال۱۲۹۵قمری درقریۀالاشت‌ازتوابع‌سواد کوه مازندران‌چشم بدنیا گشود .

چهل‌روزه بودند که‌پدرشان رخت‌ازاینجهان بربست‌ومادرشان ایشانرا از مازندران بتهران آوردند .

این کودک در تهران نشو ونما یافته ودر سیزده سالگی، بسبب اشتیاق فراوان، بخدمت نظام وارد شدند. پس از بیست وسه‌سال خدمت نظام، بدرجهٔ سرهنگی و فرماندهی فوج همدان نایل آمدند وطولی نکشید که بدرجهٔ سرتیپی، وفرماندهی نیروی نظامی تهران رسیدند.

مقارن این ایّام، پس ازانقلاب اکتبرروسیّه، عدّه‌ای ازروسیّه وارد بندر پهلوی شده ورایت شورش و تجاوز برافراشتند و از طرف دولت ایران، یک نیروی نظامی بفرماندهی ایشان، مأمورقلع و قمع متجاسرین گردید. امّاچون درآن هنگام، فرماندهی ارتش ایران بدست افسران روسی بود، باخیانت آنها، بقوای دولتی شکست وارد آمد (پائیز سال ۱۲۹۹ خورشیدی) وتامنجیل عقب‌نشینی کردند.

این شکست وخیانت بیگانگان، درروحیّهٔ سردارایران، تأثیر عمیق کرد، زیرا که‌ناظر بودند که سربازان ایرانی باشور واحساسات شدید وطن‌پرستی وفداکاری جنگیده‌اند؛ ولی دراثر خیانت مشتی اجنبی وبرخلاف انتظار، شکست نصیب آنها شده است.

پس از تأمّل، دریافتند که بی لیاقتی حکومت مرکزی و عدم امنیّت داخلی وضعف بنیهٔ مالی واقتصادی وفرهنگی وبهداشت، موجب بدبختی هم‌وطنان ایشان است وچنین تشخیص دادند که‌باید در چنین وضعی دست بکودتا زد.

بنابراین، شب سوّم اسفند ماه‌سال ۱۲۹۹ شمسی باقوای نظامی خود، بطرف تهران حرکت کردندوپس ازجزئی مقاومت نیروی نظامی پایتخت، بتهران وارد شده کلیّهٔ ادارات ودوائرلشکری و کشوری رااشغال نمودند.

پس از کودتای نظامی سوّم اسفندماه، آقای سیّدضیاءالدّین طباطبائی بریاست وزراء و اعلیحضرت فقید بفرماندهی قشون تعیین شدند.

اعلیحضرت فقید، دراین هنگام تمامی افسران روسی وسوئدی را که دررأس نیروهای انتظامی بودند، از کار بر کنار کردندویك نیروی متحّدالشّکل منظّم ومجهّز فراهم ساختند.

اند کی بعد، بوزارت جنگ منصوب گردیدند ودراین مقام کلیّهٔ سر کشان داخلی را قلع وقمع کردندو کشور را نظم و آرامش دادند و درنتیجهٔ استقرار قدرت مر کزی ،مالیاتها بخوبی قابل وصول شد.

مدّتی بر نیامد که آقای سیّدضیاءالدّین ازمقام ریاست وزرائی استعفا کرده اعلیحضرت فقید باعنوان «سردارسپه» رئیس الوزراء و فرمانده کلّ قوای ایران گردیدند.

متعاقب آن، هنگامی که احمد شاه ،آخرین شهریار قاجار ، در اروپا بسرمی برد ، مجلس شورای ملّی او را از سلطنت خلع کرد (۱۳ ربیع الثّانیه ۱۳۴٤ ه . ق.) و حکومت موقّت ایران بکف باکفایت « سردار سپه » سپرده شد.

چون انتخاب پادشاه ایران از صلاحیّت مجلس شورای ملّی خارج بود ، مجلس مؤسّسان تشکیل یافت و در روز یکشنبهٔ ۱۹ جمادی الاولی ۱۳۴٤ ه. ق . این مجلس باتفاق آراء « سردارسپه » را بشاهنشاهی ایران انتخاب کرد وسلسلهٔ قاجاریّه منقرض شد.

اعلیحضرت فقید، برای انجام امر خطیری که بعهدهٔ خودمی دید، باعشق وعلاقه ای زائدالوصف شروع بکار کرد :

برای ایجادوسائل ارتباط، باحداث شبکهٔ راه شوسه‌وراه‌آهن اقدام نمودند، که موجب ترقّی سریع اقتصادیات کشور گردید.

برای اینکه ایرانیان از فرهنگ عمومی بهره‌مندشوند، وسایل تحصیل‌را برای افراد کشور بالسّویه فراهم‌نمودندو کاروانهای محصّل‌را بکشورهای غربی‌روانه ساختند. بتدریج عدّه‌ای‌ازجوانان که‌تحصیلات عالیهٔ‌خودرا درسایر کشورها وپایتخت، بپایان‌رسانیده بودند، بکارهای علمی وفنّی گماشته‌شدند و کمکم احتیاجات مملکت بمهندس ومعدن شناس وعالم اقتصاد وسیاست واستاد وپزشك وغیره، مرتفع شد وسطح ترقیّات فرهنگی بالا رفت.

چون درا ثنای جنگ جهانی اوّل که راههای بازرگانی بسته و وتجارت خارجی متوقف شده‌بود،واحتیاج بایجاد صنایع‌داخلی بیشتر احساس می‌شد؛ بایجاد کارخانه ها و حمایت از مصنوعات داخلی و تشویق‌فعّالیتهای اقتصادی، اقدام نمودند و کارخانه‌های متعدّد دولتی و غیردولتی، در کشورشروع بکار کردوموازنهٔ‌تجارت‌خارجی‌مستقرّشد.

چون‌بیشترمردم‌ایران‌بکشاورزی‌اشتغال‌دارند،علاوه‌برفعّالیتهای صنعتی، افزایش تولید محصولات کشاورزی مورد توجّـه اعلیحضرت فقید واقع شد وبایجاد دهات ومزارع نمونه و مؤسّسات دام پروری و تشویق کشت پنبه‌وچغندرو‌امثال آنها، دستورهای‌مؤکّد صادرنمودند.

برای اجرای نقشه های ساختمانی، علاوه بر تأسیس کارخانهٔ سیمان، اقدامات مؤثّر دامنه دار نمودند ودرتهران وشهرستانها، ساختمانهای‌دولتی گوناگون‌بناشدوشهرسازی‌وتزیین‌شهرهاوراهسازی

وتعمیر ابنیهٔ تاریخی رونق گرفت .

یکی از دشواریهای اجتماعی کشور، حجاب بانوان بود که باوجود موانع بسیار، درسایهٔ اراده وهمّت این مردبزرگ ، این مهم هم حلّ شد.

خلاصه اینکه، این شهریار نیرومندمیهن دوست، درمدّت شانزده سال سلطنت خود، خدماتی بکشورخودنمود؛ که نظیر آنرا درچنین مدّت کم ،تاریخ نشان نمی‌دهد.

متأسّفانه ، در آخر زمامداری اعلیحضرت فقید ، آتش جنگ جهانی دوّم شعله ور شدومتفقین ببهانه‌های بی‌اساس، درشب سوّم شهریور ماه ۱۳۲۰، بدون اطّلاع ، ازشمال وغرب، بکشور ما هجوم آوردند و قسمتی ازخاك کشور مارا اشغال کردند وچون مقاومت بزیان ایران تمام‌میشد ، اعلیحضرت‌فقید، دستورعدم مقاومت صادر کردند وپس از چند روز، بصلاح‌مملکت ونفع فرزندبرومند خوداعلیحضرت‌محمّدرضا شاه پهلوی، ازسلطنت کناره گرفتند وبخارج از کشورعزیمت‌نمودند.

چندی بعد ، در تاریخ چهارشنبهٔ چهارم امرداد ماه ۱۳۲۲ در یوهانّسبورگ ، واقع درافریقای جنوبی، دراثر حملهٔ قلبی، جهان‌را بدرود گفتند .

جنازهٔ اعلیحضرت فقید پس از خاتمهٔ جنگ، بتهران وارد وبا تشریفات‌خاصّ درجوارمزارحضرت عبدالعظیم بخاك‌سپرده شدواکنون آرامگاه آن‌رادمردبزرگ، جزوبناهای یادگارتاریخی ایران است .

بیست و پنجم اسفندماه

لطفعلیخان زند

(۱۲۰۳-۱۲۰۹)

لطفعلیخان زند، آخرین پادشاه سلسلهٔ زندیّه، پسر رشید جعفر خان زند است، که در نیمهٔ شعبان ۱۲۰۳ در سنّ بیست و سه سالگی بر تخت نشست و در تمام مدّت شش سال سلطنت، گرفتار کشمکش با «آقا محمّد خان قاجار» و سایر دشمنان خود بود و سرانجام، در روز چهارم ربیع الثانی ۱۲۰۹ در پای قلعهٔ «بم» کرمان گرفتار آمد و او را پیش آقا محمّد خان بردند. آقا محمّد خان او را بدست خود کور کرد و سپس ویرا با آن وضع ناهنجار روانهٔ تهران نمود و کمی بعد، دستور داد تا میرزا محمّد خان حاکم تهران آن شاهزادهٔ رشید را کشت و پیکرش را در «امامزاده زید» تهران بخاك سپردند.

بیست و ششم اسفندماه

سید محمد کاظم یزدی

(۱۲۵۶-۱۳۳۷)

حجّة الاسلام سیّد محمّد کاظم طباطبائی یزدی نجفی، از مراجع تقلید شیعه، در یزد متولّد شده است و ابتدا در اصفهان نزد «شیخ محمّد باقر بن شیخ محمّد تقی» تلمّذ کرد و اجازه گرفت و بعد بنجف رفت و پیش «شیخ راضی بن شیخ محمّد جعفر» و بعد در محضر «حجّة الاسلام حاج میرزا حسن شیرازی» مشغول تحصیل شد و چندی بعد بتدریس پرداخت

وچون میرزای شیرازی درگذشت (۱۳۱۲) ، مرجع تقلید شیعه شد .

وفاتش بسنّ ۸۲ سالگی در نجف بتاریخ شب سه شنبهٔ ۱۳ رجب ۱۳۳۷ اتّفاق افتاد وقبرش درایوان کبیر نجف، پائین پای حضرت امیراست .

مهمترین مؤلّفاتش «عروة الوثقی» از کتب فروع ومتون فقهی مهم شیعه ودیگر از تألیفاتش حاشیه بر مکاسب است .

بیست وهفتم اسفندماه

اقبال آشتیانی

(۱۳۳٤-۱۲۷۷)

شادروان عبّاس اقبال، فرزند محمّدعلی آشتیانی ، ادیب و نویسنده ومورّخ عالیمقام، درسال ۱۲۷۷ خورشیدی ، در آشتیان پای بعرصهٔ هستی گذاشت .

در کودکی بازحمت بسیار، تحصیل دانش مینمود وچندی پس از تحصیلات مقدّماتی بدارالفنون راه یافت وچون دورهٔ آن مدرسه راطیّ کرد، درهمانجا بتدریس پرداخت.

اقبال، درهمان دوران معلّمی، دست بکار نویسندگی وتحقیقات عمیق درتاریخ وادبیّات زد ودرمجلات «دانشکده» و«فروغ» بهمکاری مرحوم «ملك الشّعراء بهار» وبزرگان سخن همچون شادروان «محمّد علی فروغی» یك رشته مقالات جالب ودقیق پیرامون تاریخ ادبیات و مسائل تاریخی بنوشت وشهرت یافت .

اقبال، مدّتها درمدارس دارالفنون ـ دارالمعلّمین عالی ـ نظام ـ علوم سیاسی ، بتدریس پرداخت و برای تکمیل معلومات باروپا هم سفر کرد. چندی در آن کشورها گذرانید و چون باز گشت باستادی دانشگاه وعضویّت فرهنگستان ایران انتخاب گردید .

مرحوم اقبال را کتب و آثار ادبی بسیار است که همگی نتیجهٔ تحقیقات ومطالعات دقیق وی ودارای نثری بلیـغ وشیرین است واین سبك نویسندگی ازنمونه های بارزنثرفارسی درایّام ما بشمار میرود . گذشته از کتب تاریخ و جغرافیای درسی وتاریخ مفصّل مغول ، اغلب نوشته‌های اقبال ترجمه وتصحیح وتحشیهٔ کتب مهم ادبی وتاریخی واز آن جمله‌است کتابهای :

عتبةالکتبة ـ سمط‌العلی ـ جنگهـای ایران و انگلیس ـ تاریخ طبرستان ـ تاریخ بحرین و جزایر خلیج فارس ـ بیان الادیان ـ فضائل الانام غزالی ـ لغت فرس اسدی ـ دیوان معزّی ـ حدائق السّحر رشیدو طواط ـ تبصرة العوام ـ و ترجمهٔ کتاب «لین پول» بنام « طبقات سلاطین اسلام» ازانگلیسی ـ تتمّة‌الیتیمة ـ معالم العلماء ـ طبقات‌الشّعراء ابن‌معتزّ .

ونیز تألیف تاریخ قابوس‌بن‌وشمگیر وابن‌مقفّع ودوره های پنج سالهٔ مجلهٔ «یادگار» وبسامقالات تاریخی دیگر، نیز ازیادگارهای نفیس این دانشمند گرانمایه بشمار میرود .

ستارهٔ تابناك اقبال روز شنبهٔ ۲۱ بهمن سال ۱۳۳۴ خورشیدی ، درافق شهر رم غروب کرد ودر آن ایّام مورّخ بزرگ ما بسمت رایزن فرهنگی ایران درایتالیا میزیست .

جنازهٔ این دانشمند بوطن منتقل شد و نزدیک قبر استاد علامه مرحوم قزوینی، وجوار آرامگاه ابوالفتوح رازی در مرقد شاه عبدالعظیم بخاك سپرده شد.

بیست و هشتم اسفندماه

سید علی اکبر گلستانه

(۱۲۷۴-۱۳۱۹)

فرزند حاج میرزا محمّد ابراهیم، از خاندان قدیم سادات گلستانه، بسال ۱۲۷۴ در اصفهان متولّد شد و تحصیلات مقدماتی و مشق خطّ را در آن شهر آغاز کرد و بزودی در هنر خوشنویسی سر آمد؛ چنانکه در جوانی خطّ نستعلیق را خوش می‌نوشت و در خطّ شکسته استاد مسلّم بود.

پس از ظهور «درویش عبدالمجید» و شروع وی در خطّ شکسته، بسیاری از هنرمندان بدان سبك مشق کردند و با اینکه شمارهٔ خوشنویسان این خطّ بسیار شد؛ هیچیك شباهت خطّ و شیوه و اسلوب درویش را بپایه و مایهٔ گلستانه، نرسانیدند.

سیّد علی اکبر در مدّت زندگانی، سفرهائی بخراسان و فارس و عراق کرد و در آخر عمر چندی بتهران آمد و در این شهر رشتهٔ حیات این ادیب دانشمند هنرمند، با یك عمل جرّاحی، در سنین جوانی یعنی چهل و پنجسالگی بگسست و بسال ۱۳۱۹ قمری در گذشت و بنا بوصیّت، بقم منتقل و بخاك سپرده شد.

بحرالعلوم

(۱۱۵۵-۱۲۱۲)

آیةالله محمّدمهدی مرتضی بن محمّدطباطبائی بروجردی غروی، از علمای بزرگ معقول و منقول شیعه و یگانهٔ عصرخود بود. اصلش بروجردیست؛ ولی در کربلامتولّد شده‌است.

بحرالعلوم، ابتدا در کربلا نزدپدرخود وبعد پیش «شیخ یوسف» صاحب «حدائق» تلمّذ کرد و سپس برای تحصیل بنجف رفت و پس از بازگشت بکربلادرمحضردرس «آقامحمّدباقربهبهانی» بتحصیل اشتغال ورزید وچون آقامحمّدباقردرگذشت، علم اشتهار برداشت.

این فقیه علامه، دوسال درمکّه مجاور بود و دراین مدّت تقیّه میکرد وبتدریس وامامت جماعت مشغول بود.

مرگش درنجف اشرف اتّفاق افتاد ودرمسجدطوسی، نزدیك قبر شیخ طوسی مدفونست.

از تألیفات اوست:

شرح بروافیةالاصول، که ناتمام است ـ کتاب مصابیح، درشرح مفاتیح که ناتمام است ـ کتاب رجال ـ کتاب اجازات ـ کتاب فوائداصولیّة، که بتوسّط پسرش جمع آوری شده است ـ منظومه ای در اصول، که در نسبت آن بوی اختلاف است ـ قصائدی بسیار درمصیبت حضرت سیّدالشّهداء.

مظفرالدین شاه

(۱۳۱۴-۱۳۲٤)

مظفّرالدّین شاه قاجار، در سیزدهم جمادی الثانیه ازسال۱۲۶۹ متولّد شد ودربیست وهفتم ذی‌الحجّهٔ۱۳۱٤ بجای پدر (ناصرالدّین‌شاه) بتخت سلطنت جلوس کرد ودرنوزدهم ذی‌القعده ۱۳۲٤، پس‌ازده‌سال سی‌وهشت‌روز کم‌سلطنت، درتهران وفات‌یافت‌وجنازهٔاومدّتهادرتکیهٔ دولت تهران بامانت بود تا آنرا بعتبات بردند.

ازکارهای‌پسندیده‌ای که بعهداورخ داد،اعلام‌حکومت مشروطه درایران بود وصدورهمین‌فرمان نام وی را مخلّد ساخت.

(پایان)

فهرست ترجمهٔ احوال کسان

بترتیب حروف تهجی

(پایان)

فهرست جشنها

(پایان)

فهرست نام کسان منقسم باصناف مختلف

۱- پادشاهان

۲- وزیران و سرداران و پیشوایان

۳- دانشمندان علوم ریاضی و طبیعی و پزشکی و غیره

٤ ـ فلاسفه

٥ ـ عرفا و متصوفه

٦ ـ دانشمندان علوم دینی

٧- نویسندگان و زبان‌شناسان

۸- شاعران

۹ـ مورخان وجغرافیا دانان

۱۰- خوشنویسان

۱۱- نقاشان

۱۲- موسیقی دانان

۱۳- معماران و دیگر هنرمندان

(پایان)

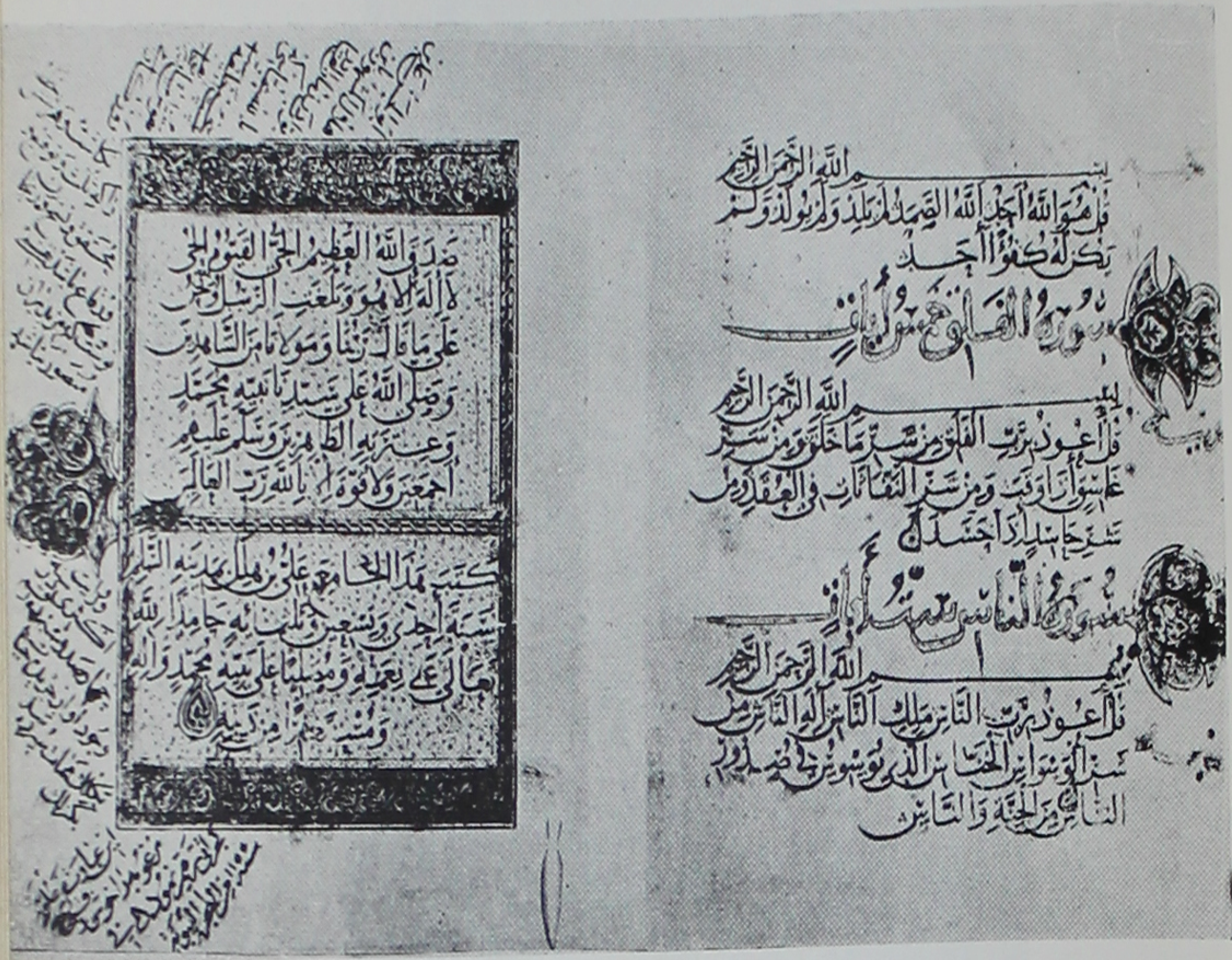
تکمله

درفهرست الفبائی این اسامی افزوده‌شود :

وشماره‌های صفحات بشرح ذیل‌تصحیح گردد:



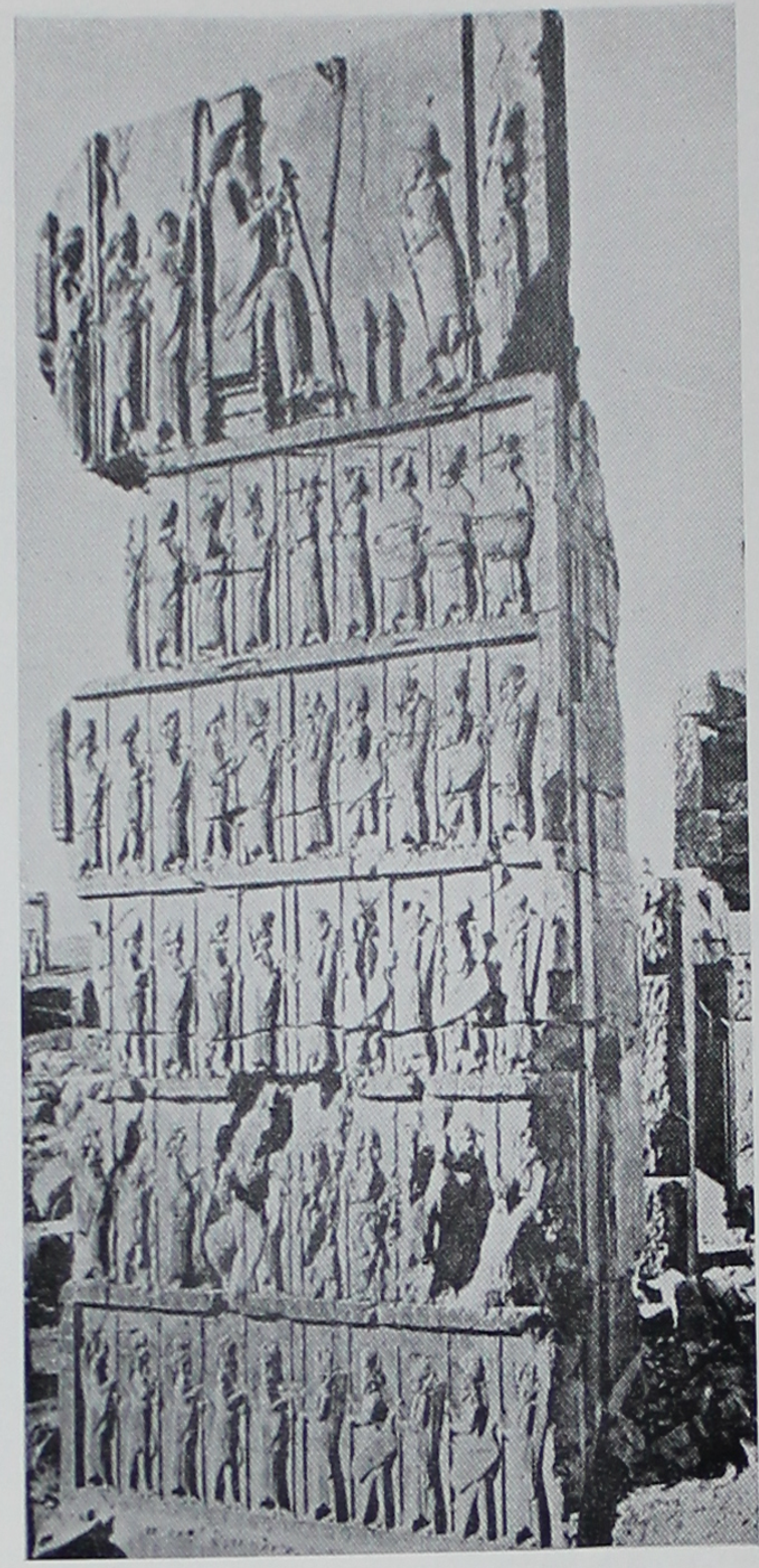
رضاشاه پهلوی کبیر (ص ٤١٠)


بسم الله الرحمن الرحيم
قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم
يكن له كفوا احد
سورة الفلق خمس ايات
بسم الله الرحمن الرحيم
قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق ومن شر
غاسق اذا وقب ومن شر النفاثات في العقد ومن
شر حاسد اذا حسد
سورة الناس ست ايات
بسم الله الرحمن الرحيم
قل اعوذ برب الناس ملك الناس اله الناس من
شر الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدور
الناس من الجنة والناس

صدق الله العظيم الحي القيوم الحي
لا اله الا هو ومعقب الرسل والحمد
على ما نال ربنا ومولانا من الشاهدين
وصلى الله على سيدنا نبيه محمد
وعترته الطاهرين وسلم عليهم
اجمعين ولا قوة الا بالله رب العالمين

كتب هذا الجامع علي بن هلال بمدينة السلام
سنة احدى وتسعين وثلثمائة حامدا لله
تعالى على نعمه ومصليا على نبيه محمد وآله

نمونهٔ خط ابن بواب (ص ۲٤) (مجموعهٔ چستر بیتی، انگلستان)



داریوش بزرگ هخامنشی (ص ٣٤)



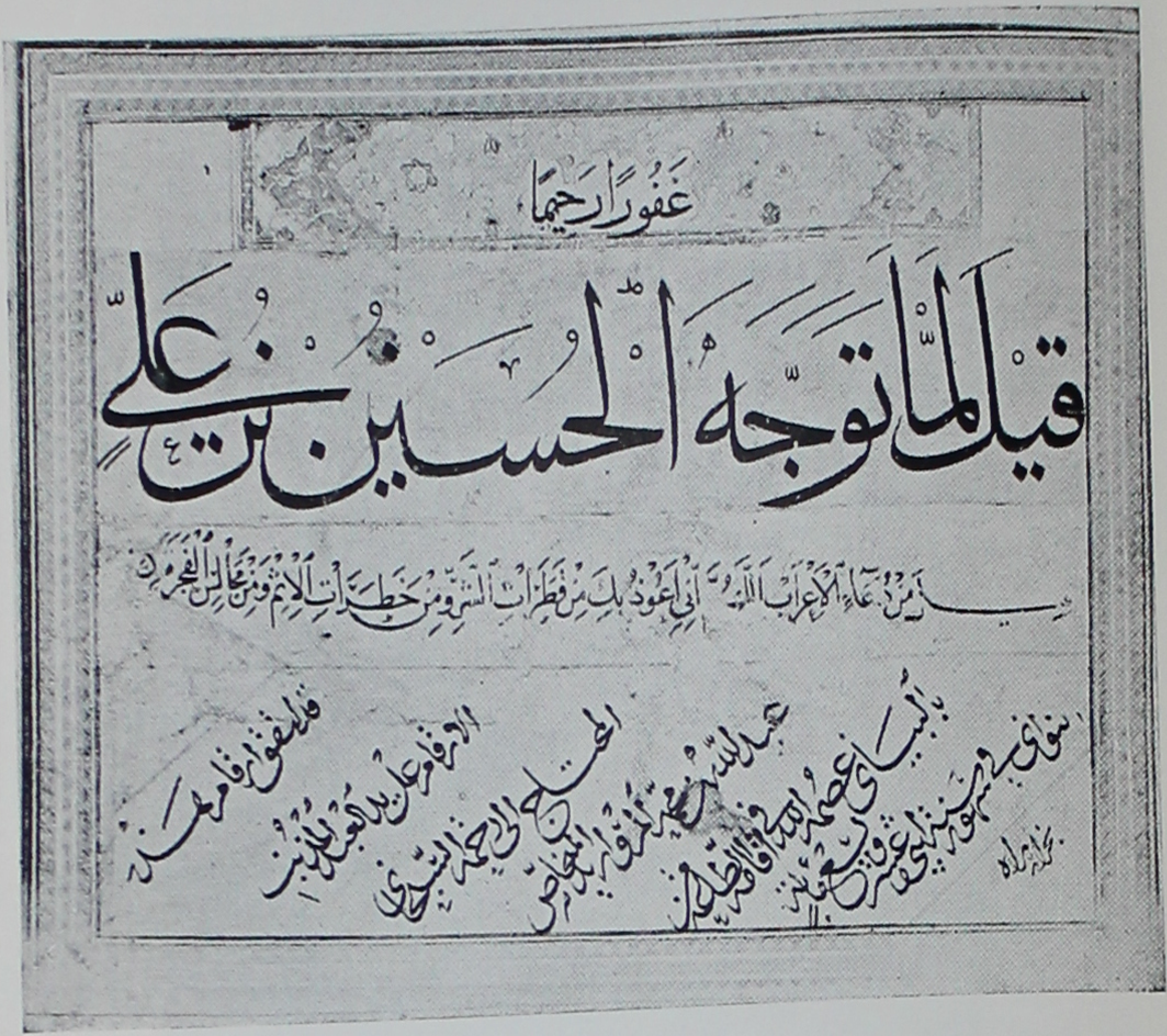
شیخ الرئیس ابوعلی سینا (ص ۱۹) (کار استاد ابوالحسن صدیقی)



آرامگاه شیخ الرئیس ابوعلی سینا - همدان (ص ۳۹)



ملک‌الشعراء بهار (ص ۴۰)



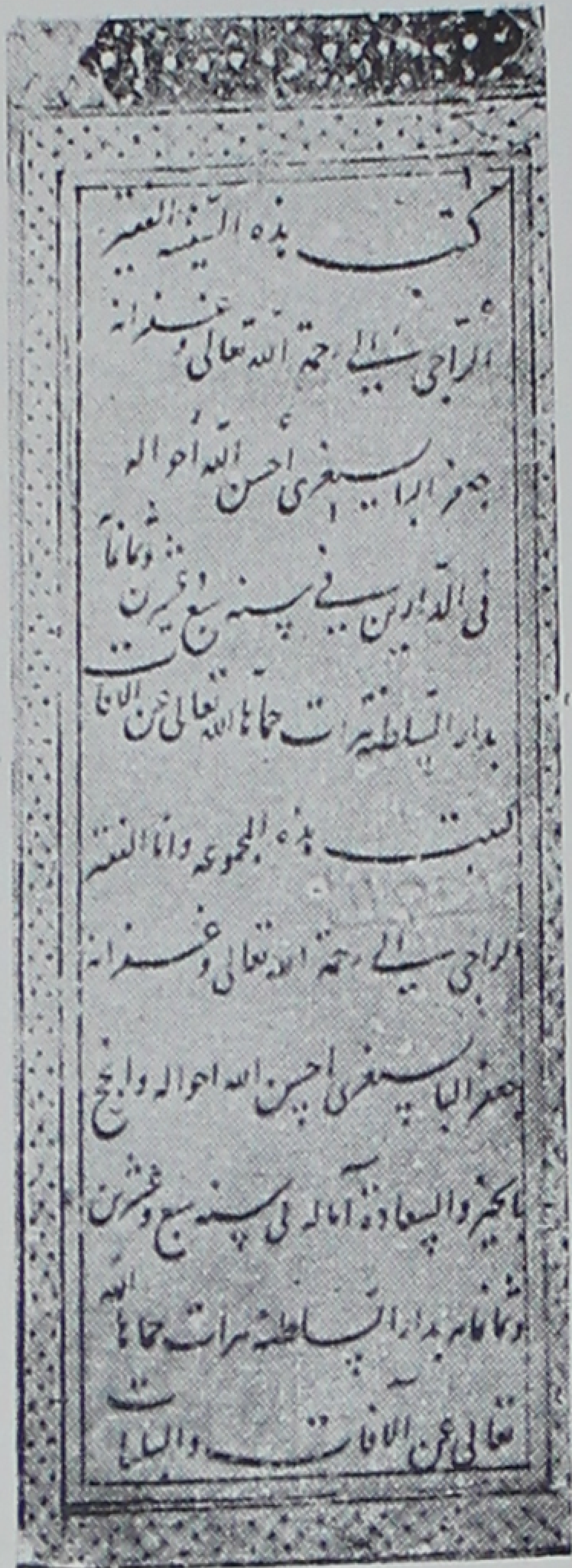
خواجه عبدالله مروارید بیانی (ص ۵۵)

(مجموعهٔ م. بیانی)



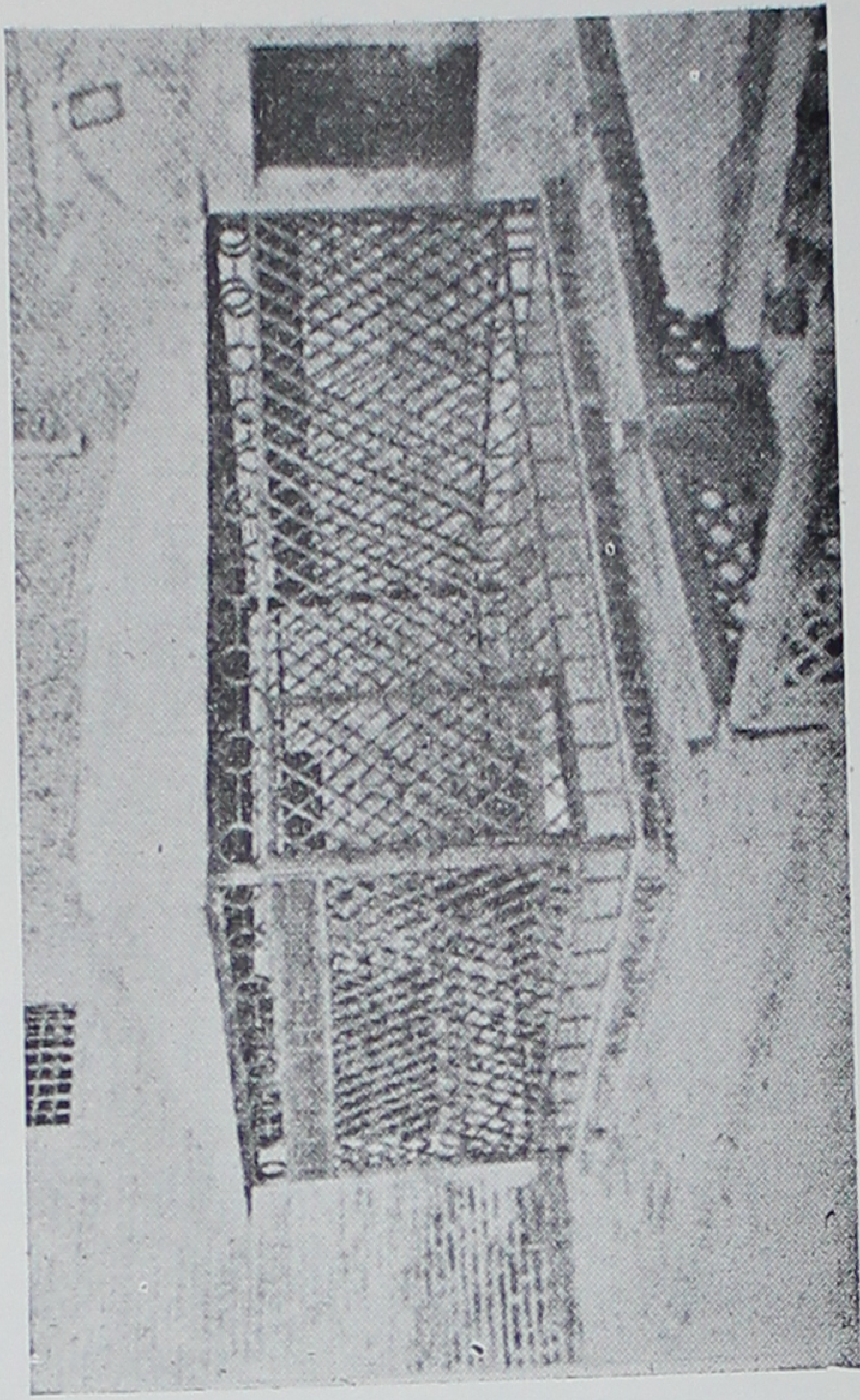
صفی‌الدین ارموی (ص۶۲)

(کار استاد حسین بهزاد)



كتب هذه السفينة الفقير
الراجي سبيل رحمة الله تعالى وغفرانه
جعفر البايسنغري أحسن الله أحواله
في الدارين في سنة سبع وعشرين وثمانمائة
بدار السلطنة هرات حماها الله تعالى عن الآفات
كتبت هذه المجموعة وانا الفقير
الراجي سبيل رحمة الله تعالى وغفرانه
جعفر البايسنغري احسن الله احواله وانجح
بالخير والسعادة آماله في سنة سبع وعشرين
وثمانمائة بدار السلطنة هرات حماها الله
تعالى عن الآفات والبليات

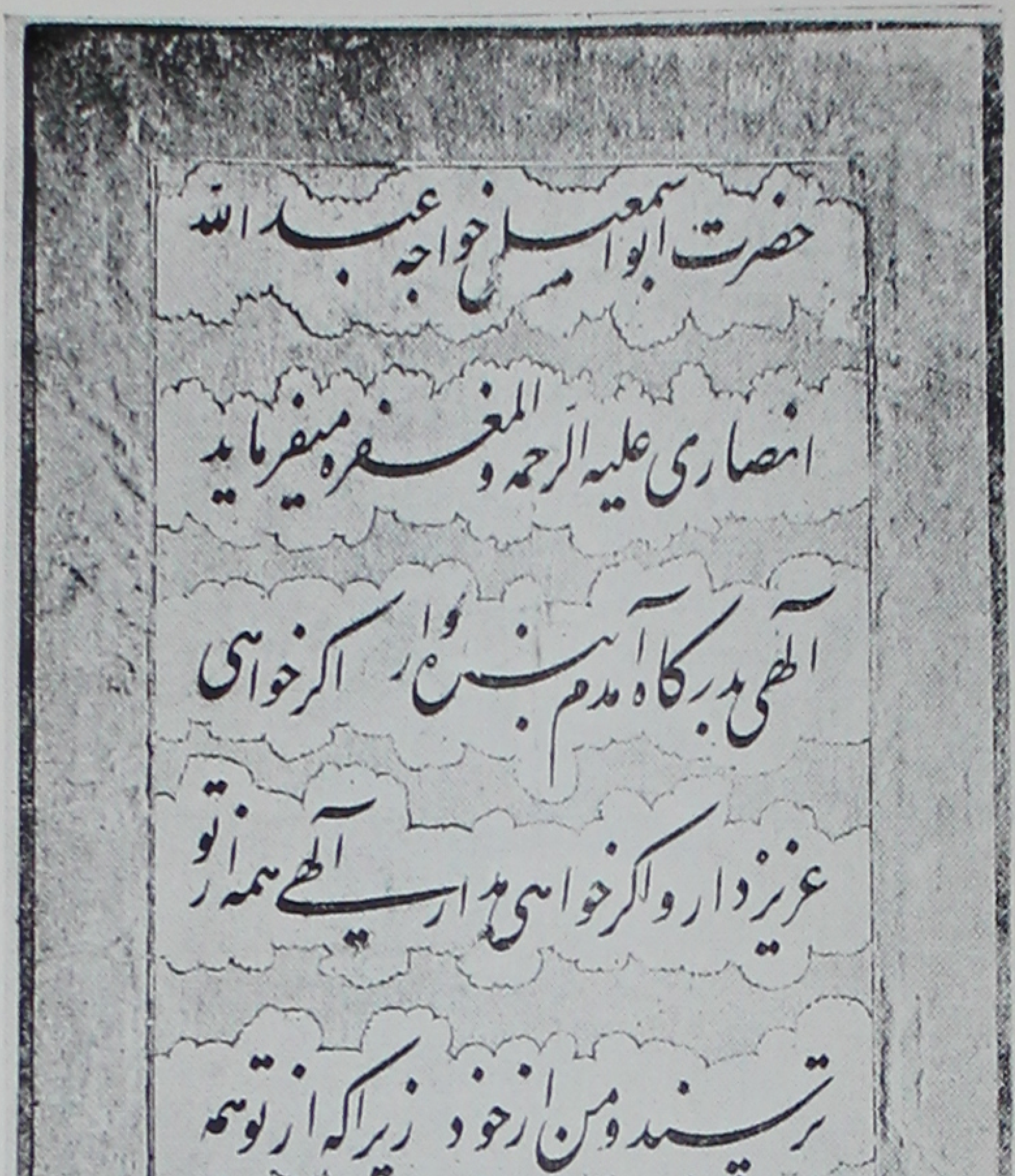
جعفر بایسنغری (مجموعۀ کتابخانۀ ملی)



آرامگاه بایزید بسطامی (ص ٦٩)



آرامگاه ابن بابویه - شهرری (ص ۷۱)


حضرت ابو اسمعیل خواجه عبد الله
انصاری علیه الرحمه والمغفره میفرماید
الهی بدرگاه آمدم بنده وار اگر خواهی
عزیز دار و اگر خواهی بدار آلهی همه از تو
ترسند و من از خود زیرا که از تو همه
نیک آید و از من همه بد والسلام
عبده سلطان علی المشهدی

سلطانعلی مشهدی (ص۷۳) (مجموعهٔ م. بیانی)



محمدقزوینی (ص۸۳)



میرعلی هروی (ص۸٤) (مجموعهٔ م. بیانی)



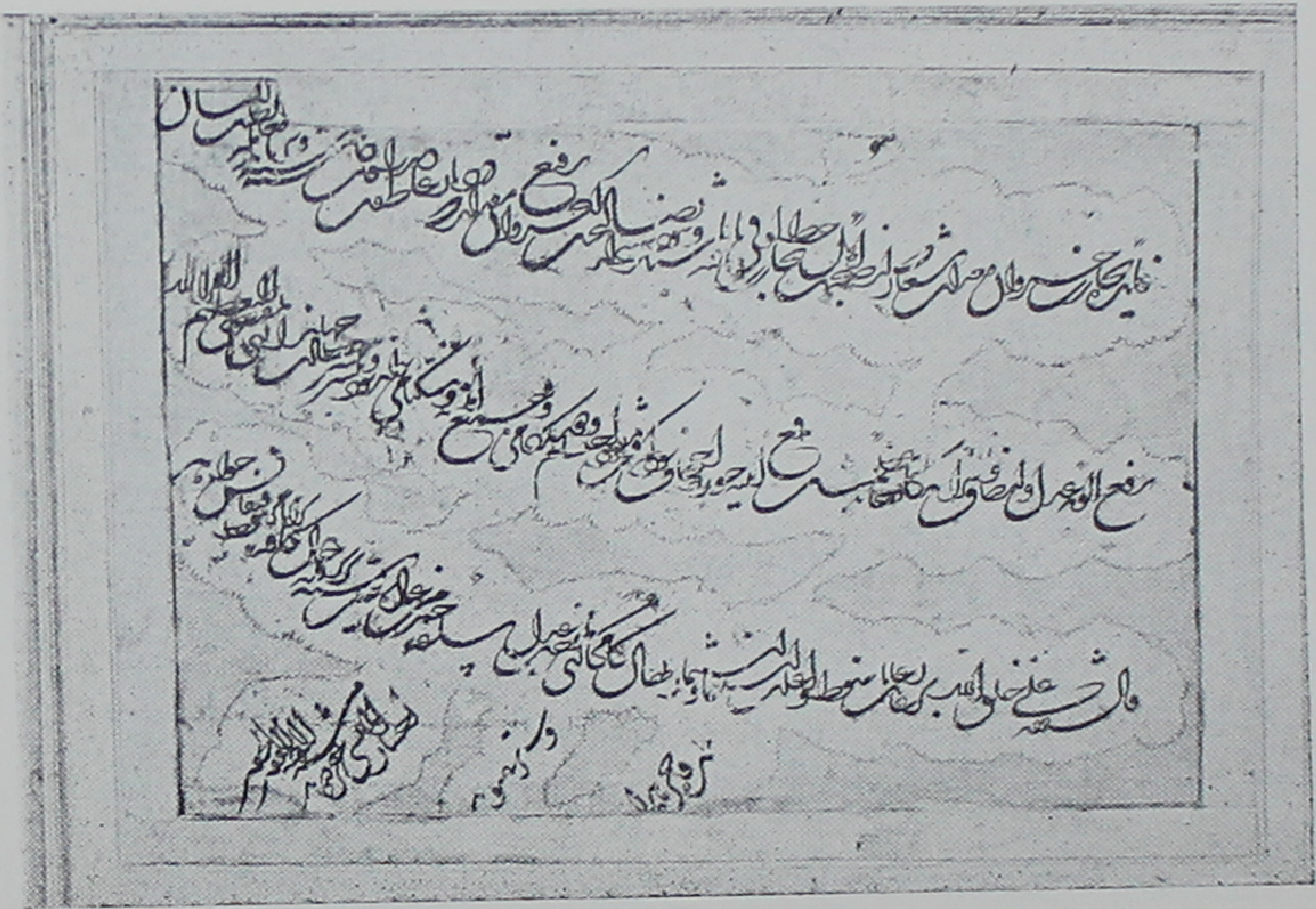
(ص۸۸)



گنبدقابوس (ص ۹۸)

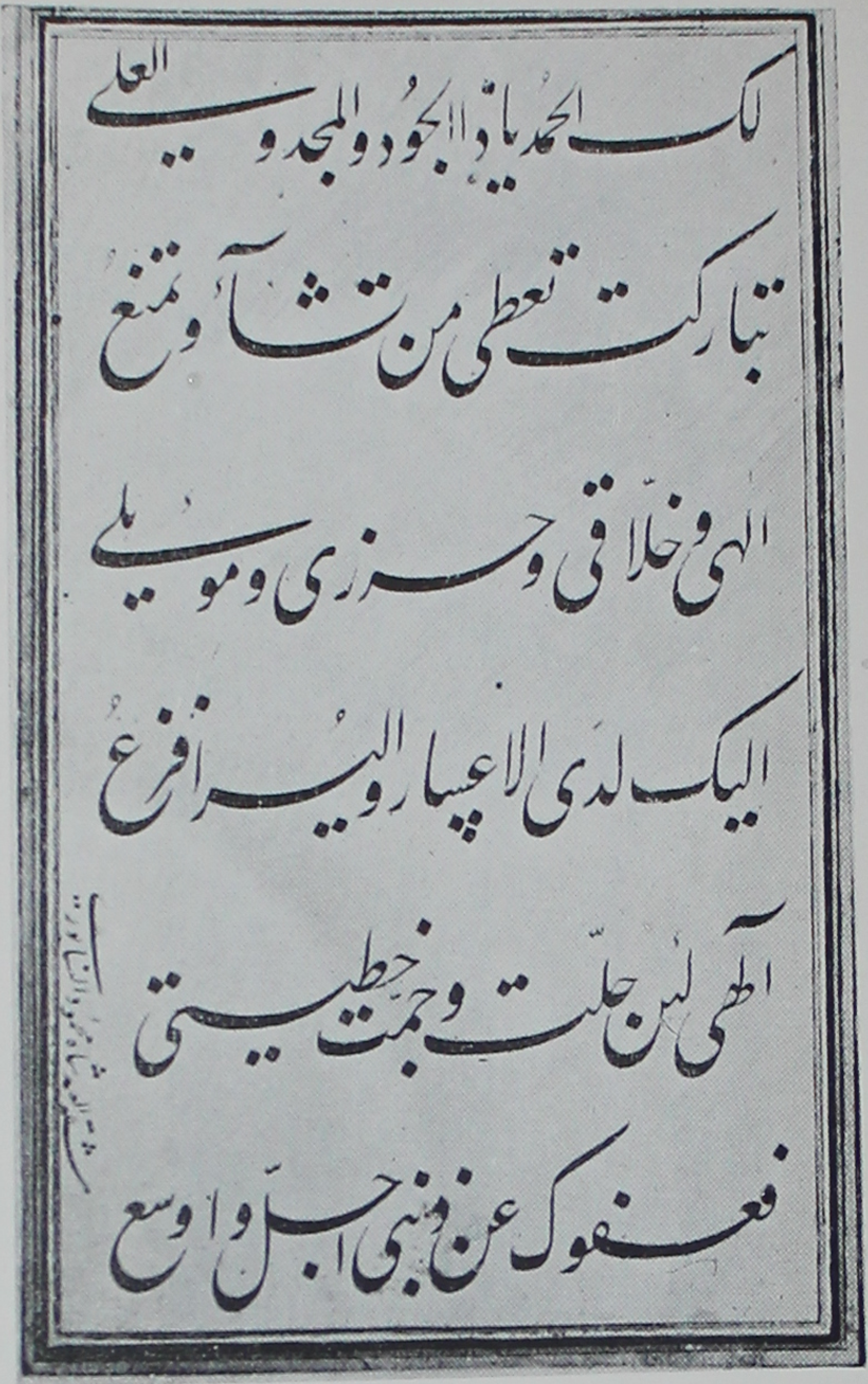


مینیاتور کار بهزاد (ص۱۱۱)



خواجه اختیار الدین منشی (ص ۱۱۲)

(مجموعهٔ م. بیانی)



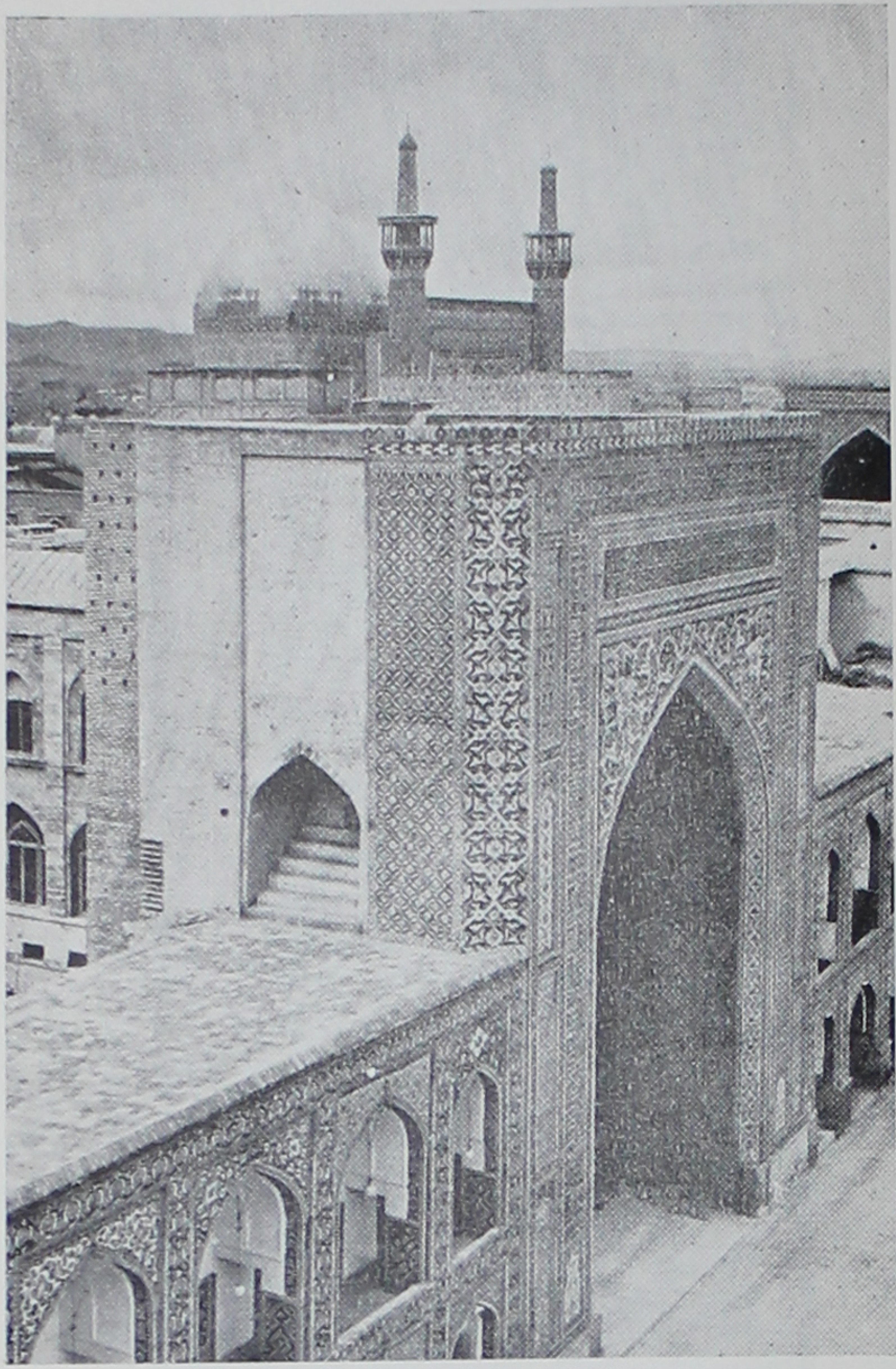
شاه‌محمود نیشابوری (ص۱۲۳) (مجموعهٔ م. بیانی)



شاپور اول ساسانی (ص۱۲٤)



حجة‌الاسلام ابوحامد محمد غزالی طوسی (ص۱۳۱)



مسجد گوهرشاد ـ مشهد (ص ١٣٤)



محمود شهابی (ص ۱۳٤)　　　(مجموعهٔ م. بیانی)



شاپوردوم ساسانی (ص ۱۳۵)



آرامگاه باباطاهر عریان – همدان (ص ۱۳۶)



سیداحمدمشهدی (ص۱۴۲) (مجموعهٔ م. بیانی)



بهرام گور ساسانی (ص۱۴۳)



میرمعز کاشانی (ص۱٤۹)　　　(مجموعهٔ م. بیانی)



علاء الدین تبریزی (ص ۱۵۷)

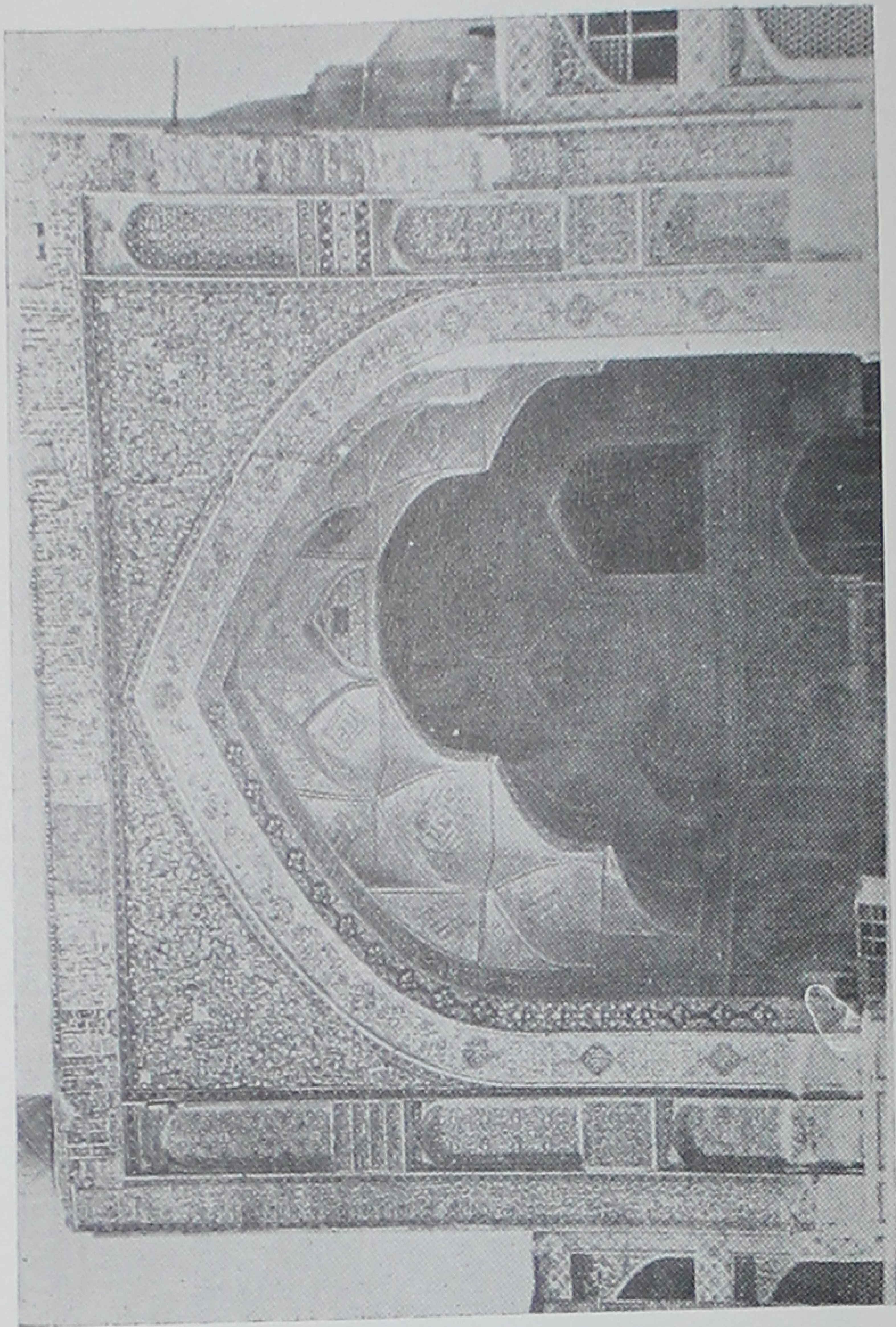
(مجموعهٔ م. بیانی)



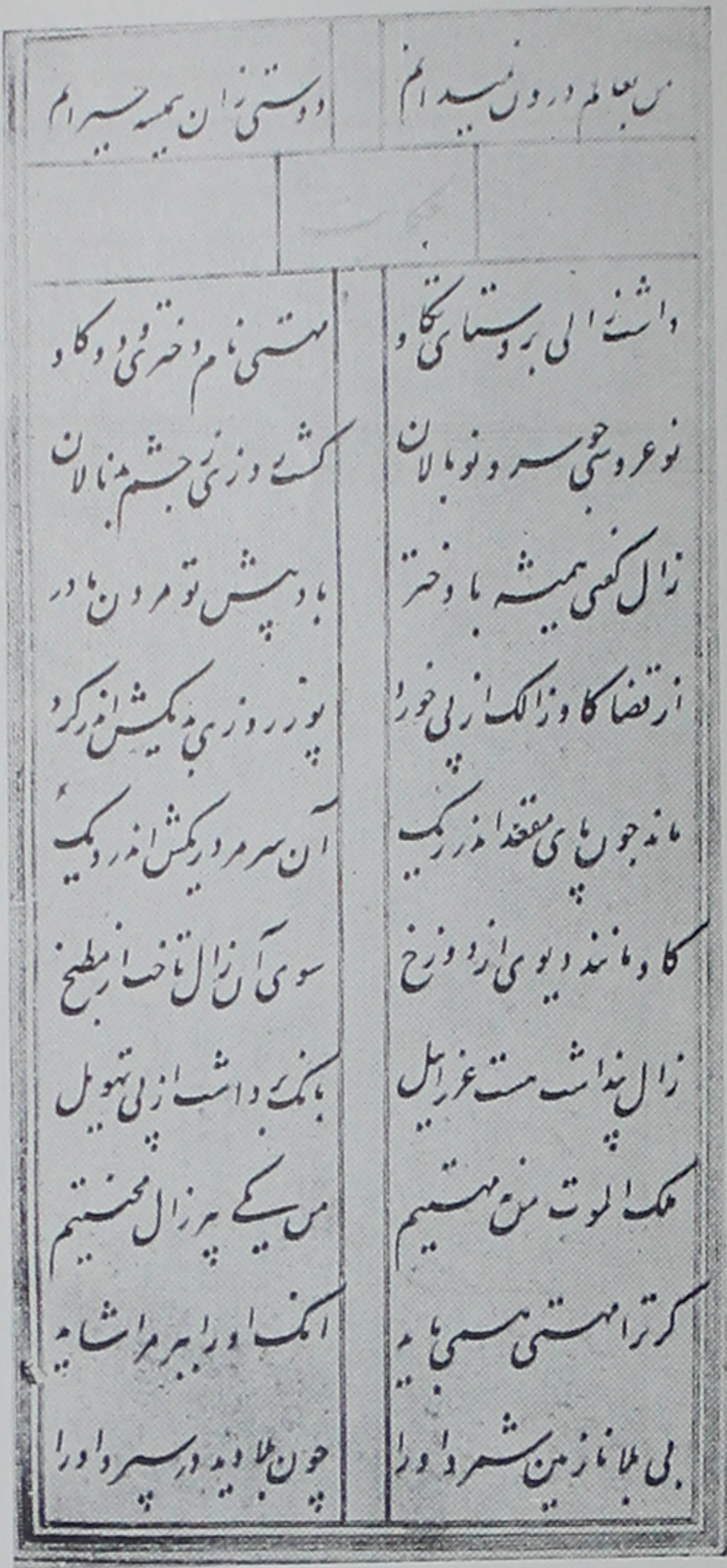
انوشیروان دادگر ساسانی (ص۱۵۸)



آرامگاه حکیم عمر خیام – نیشابور (ص ۱۶۲)



قسمتی از مسجد جامع – اصفهان (ص۱٦۷)



من بعالم درون نمیده‌ام | دوستی زان همیشه خیره‌ام

داشت زالی به روستای تکاو | مهستی نام دختری و دو گاو

نوعروسی چو سرو نوبالان | گشت روزی ز چشم بد نالان

زال گفتی همیشه با دختر | باد پیش تو مردن مادر

از قضا گاو زالک از پی خورد | پوز روزی به دیگش اندر کرد

ماند چون پای مقعد اندر ریگ | آن سر مرد ریگش اندر دیگ

گاو مانند دیوی از دوزخ | سوی آن زال تاخت از مطبخ

زال پنداشت هست عزرائیل | بانگ برداشت از پی تهویل

ملک الموت من نه مهستیم | من یکی پیرزال محنتیم

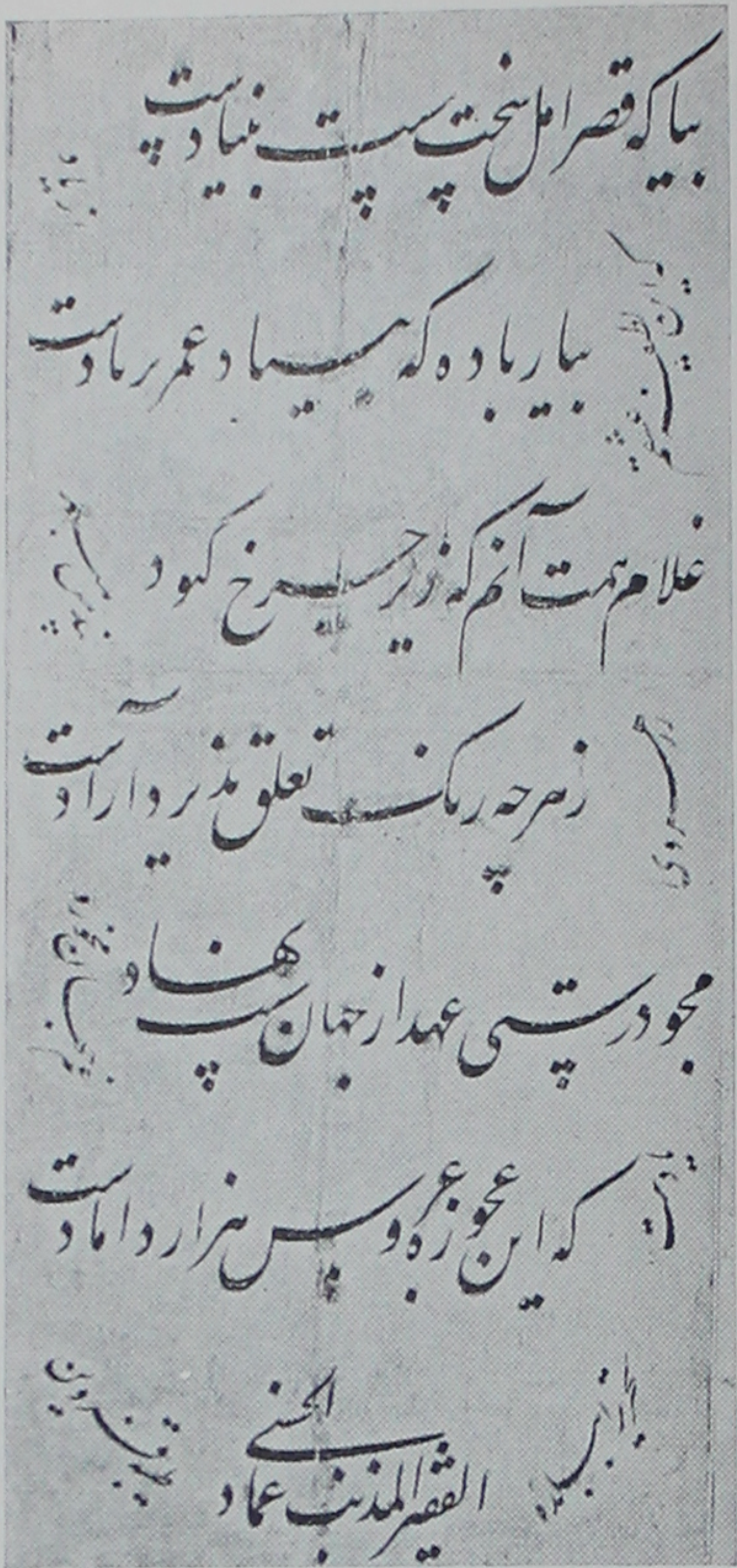
گر ترا مهستی همی باید | آنک او را ببر مرا شاید

بی بلا نازنین شمرد او را | چون بلا دید در سپرد او را

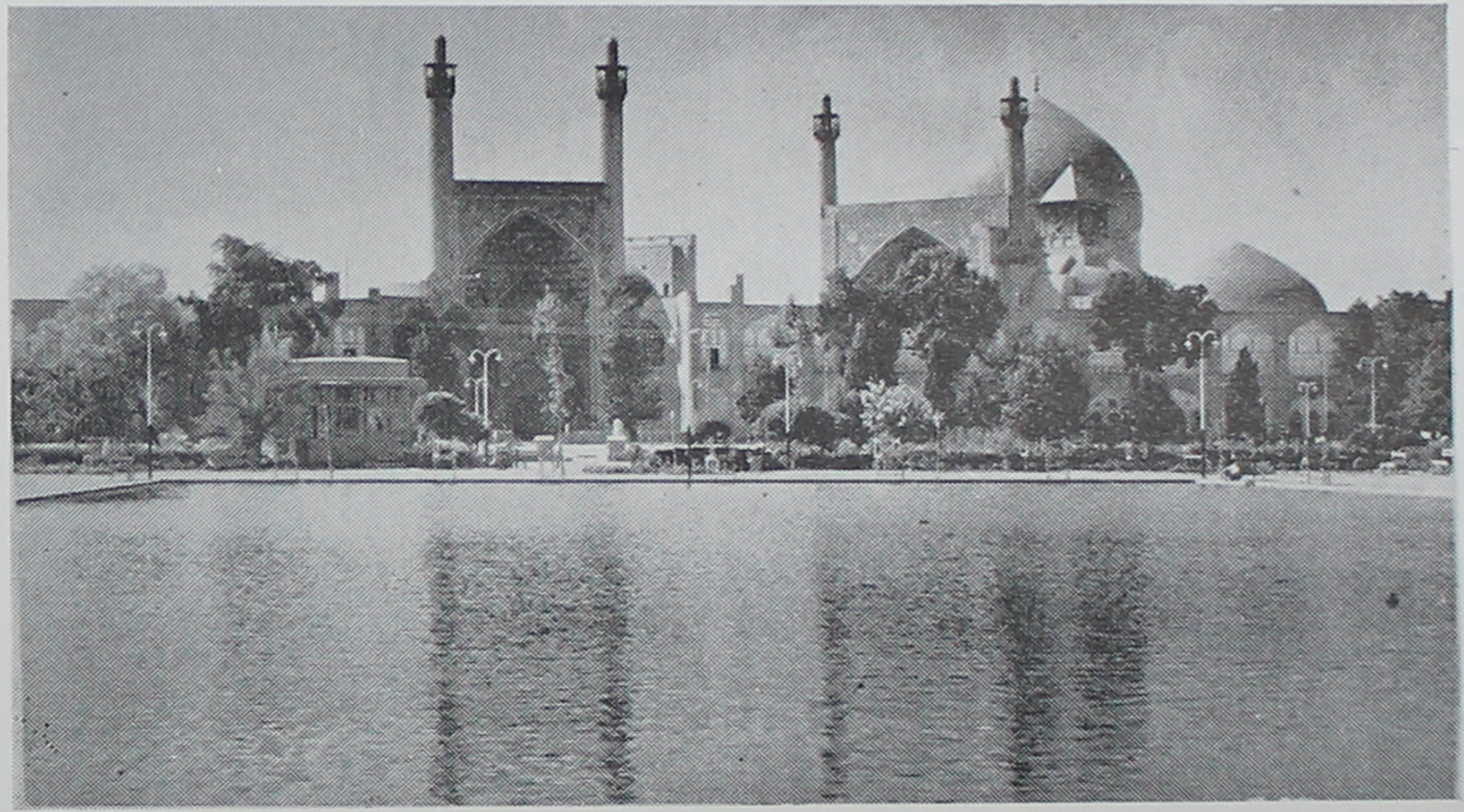
باباشاه اصفهانی (ص۱۶۸) (مجموعهٔ م. بیانی)



محمد حسین تبریزی (ص۱۸۱)　　(مجموعهٔ م. بیانی)



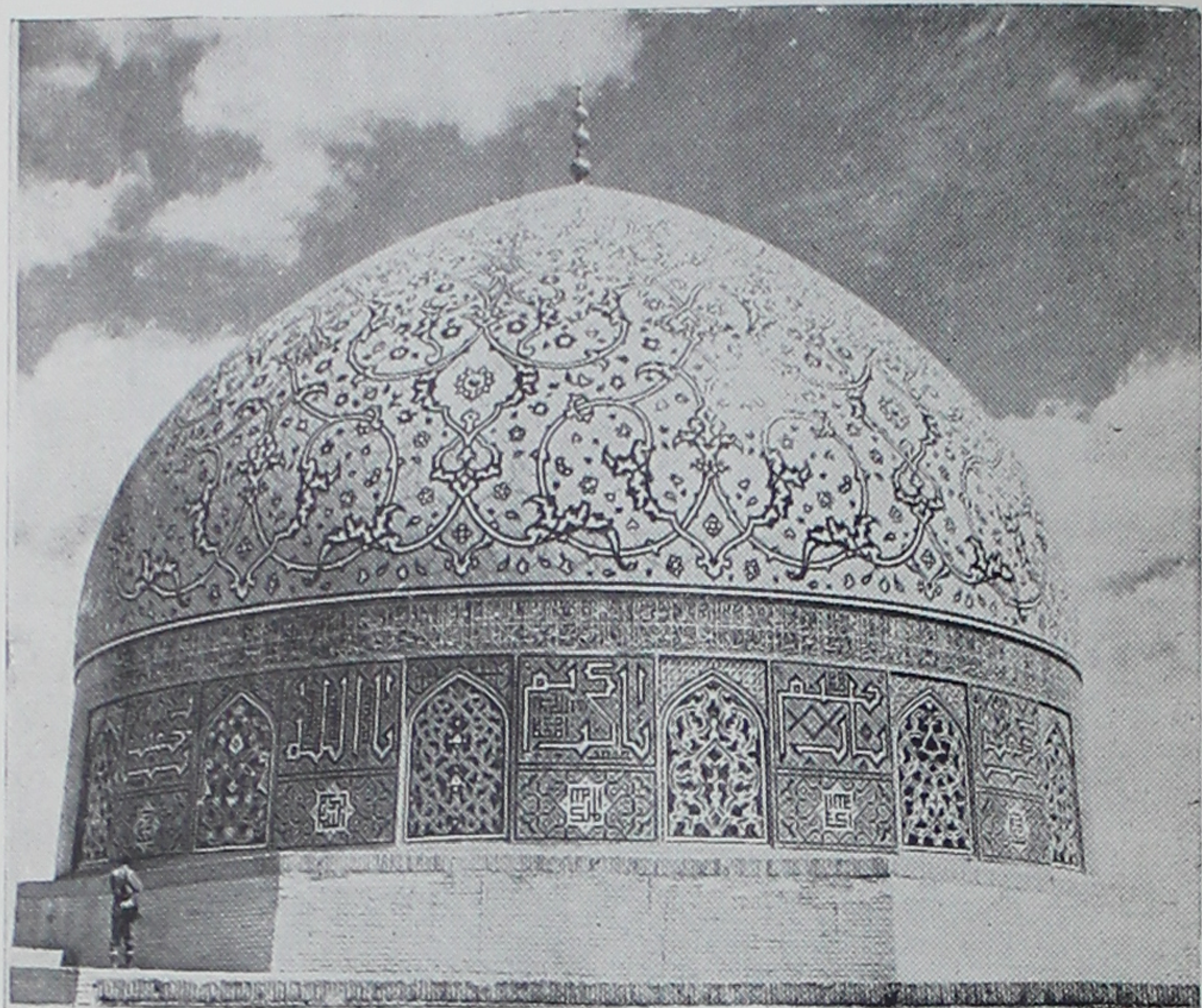
میر عماد سیفی قزوینی (ص۱۸۸)　(مجموعهٔ م. بیانی)



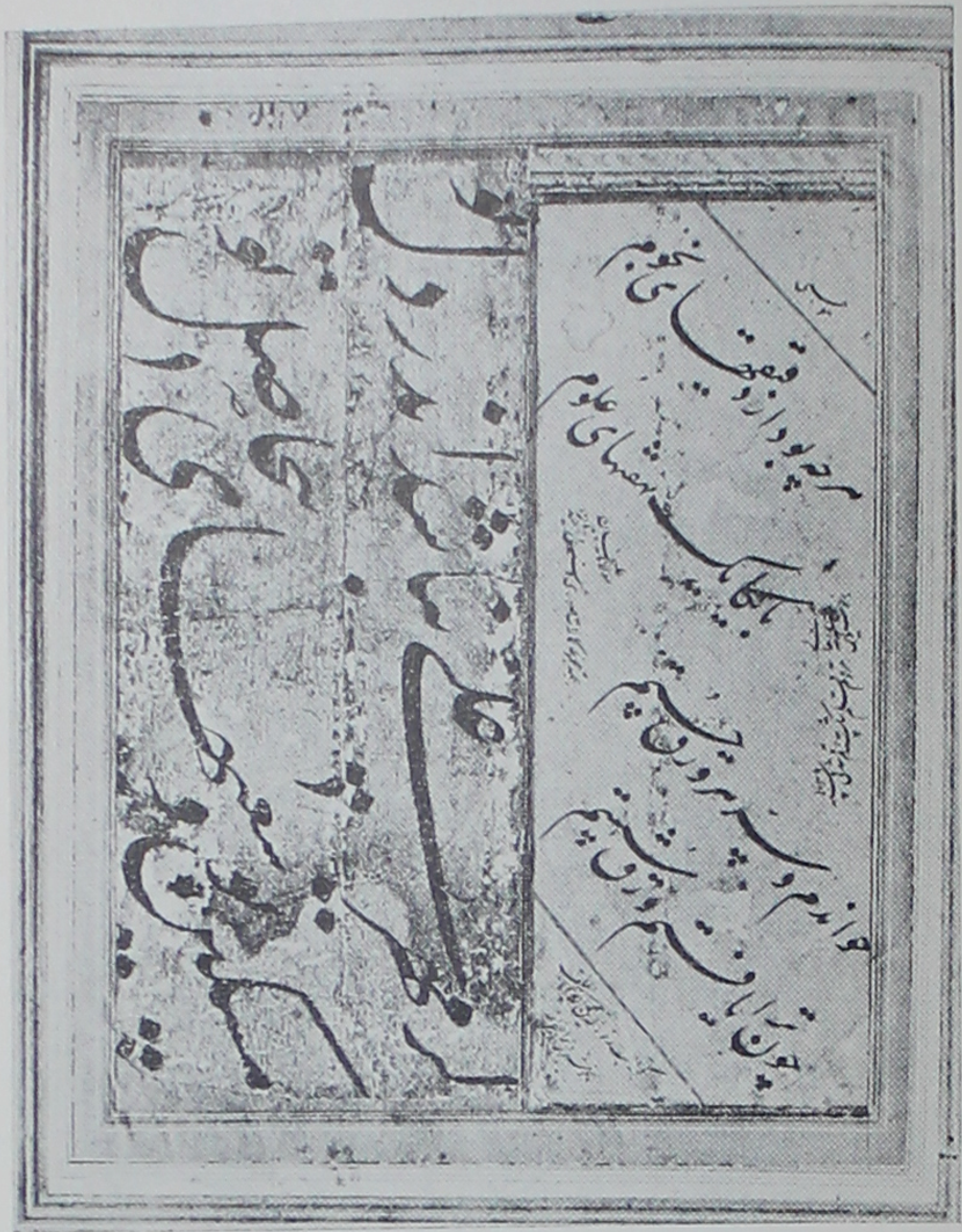
منظرهٔ عمومی مسجد شاه – اصفهان (ص ۲۰۳)



عبدالباقی تبریزی (ص۲۰۴) (مجموعهٔ م. بیانی)



گنبد مسجد شیخ لطف‌الله - اصفهان (ص ۲۱۲)



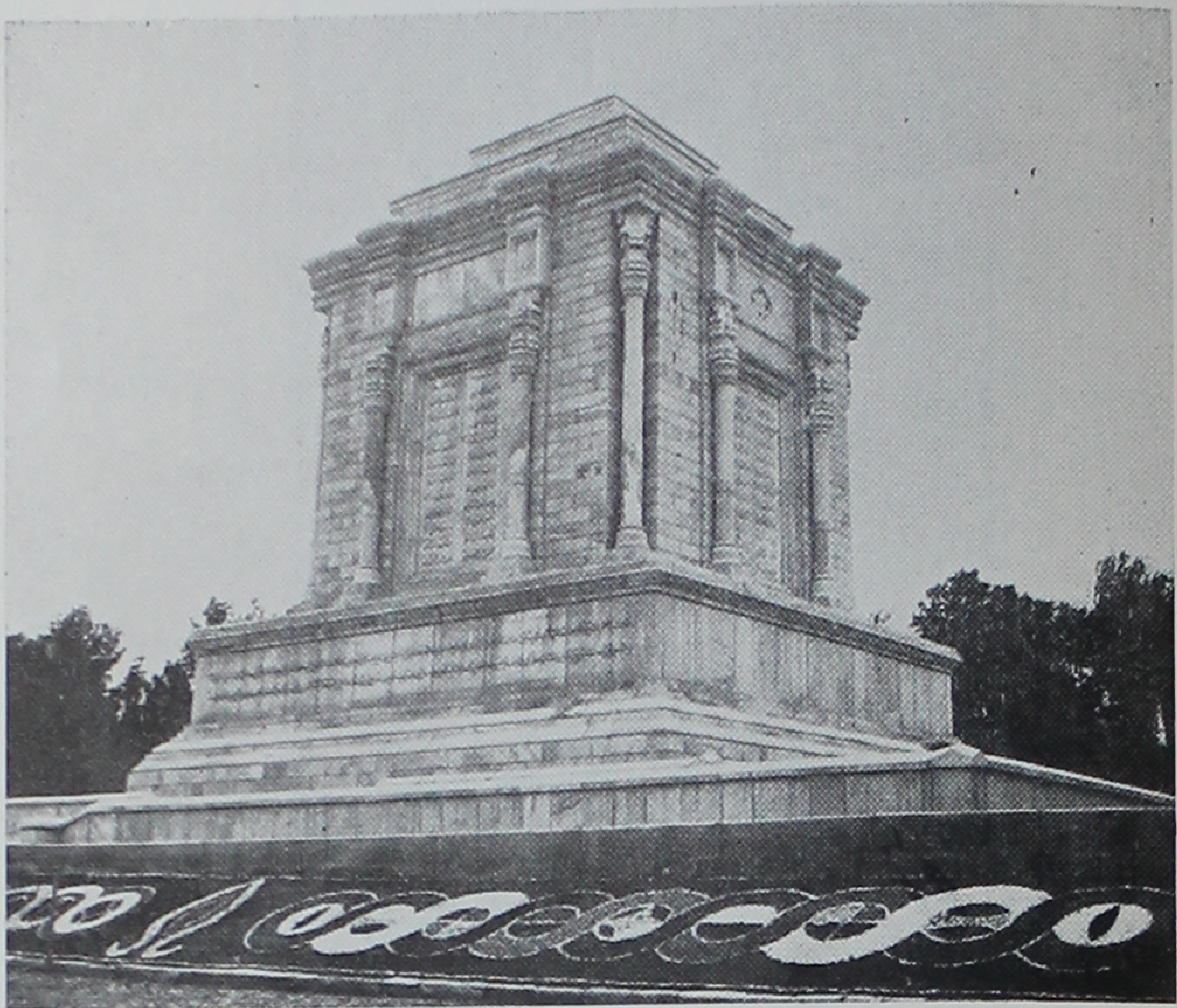
نورای لاهیجی (ص۲۱۲) (مجموعهٔ م. بیانی)



مینیاتور کار رضا عباسی (ص۲۲۱)



فردوسی طوسی (ص۲۲۳)　　　　(کار استاد جوادی‌پور)



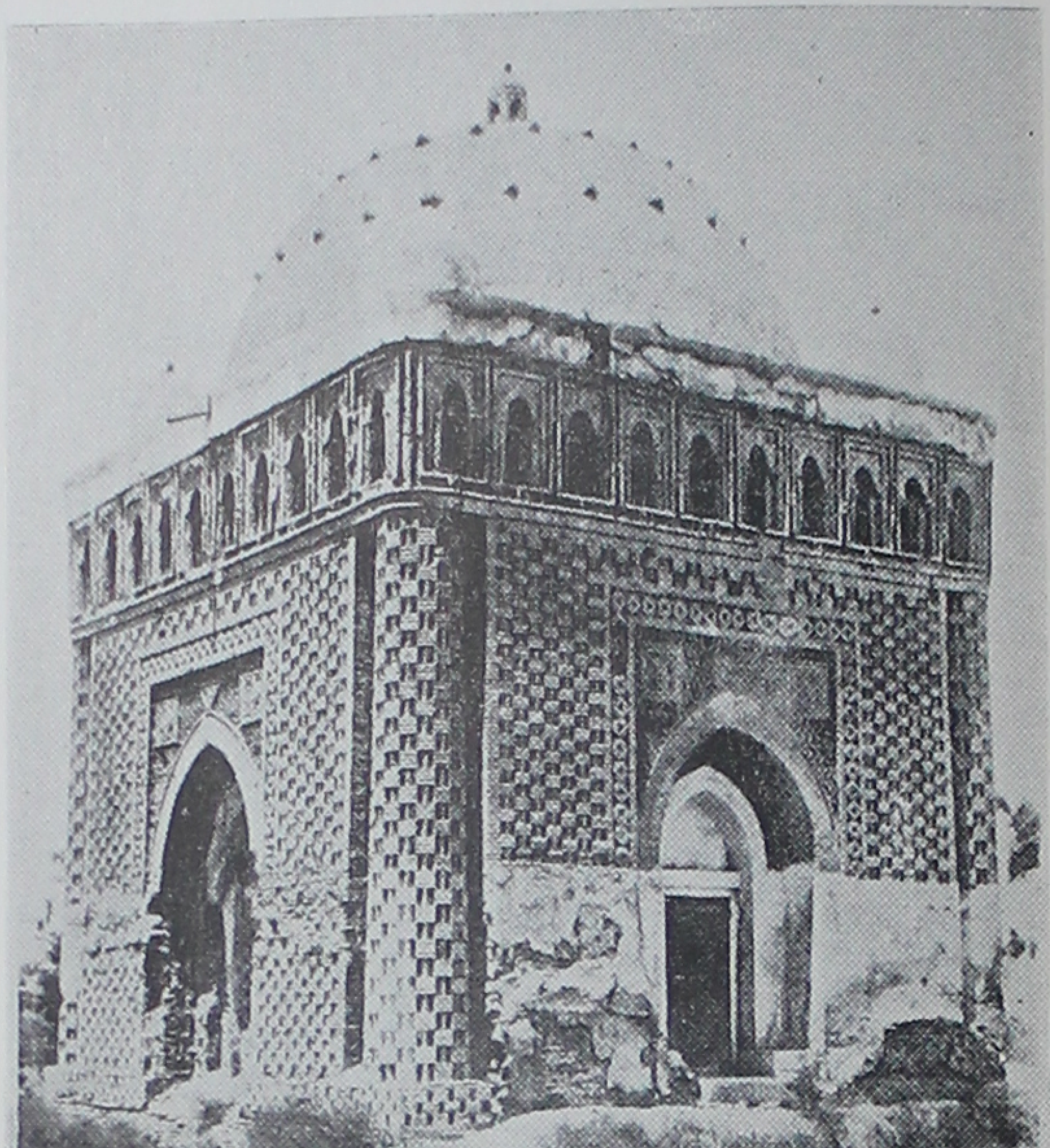
آرامگاه فردوسی - شهر طوس خراسان (ص۲۲۳)



حسن‌خان شاملو (ص۲۲٤)   (مجموعهٔ م. بیانی)



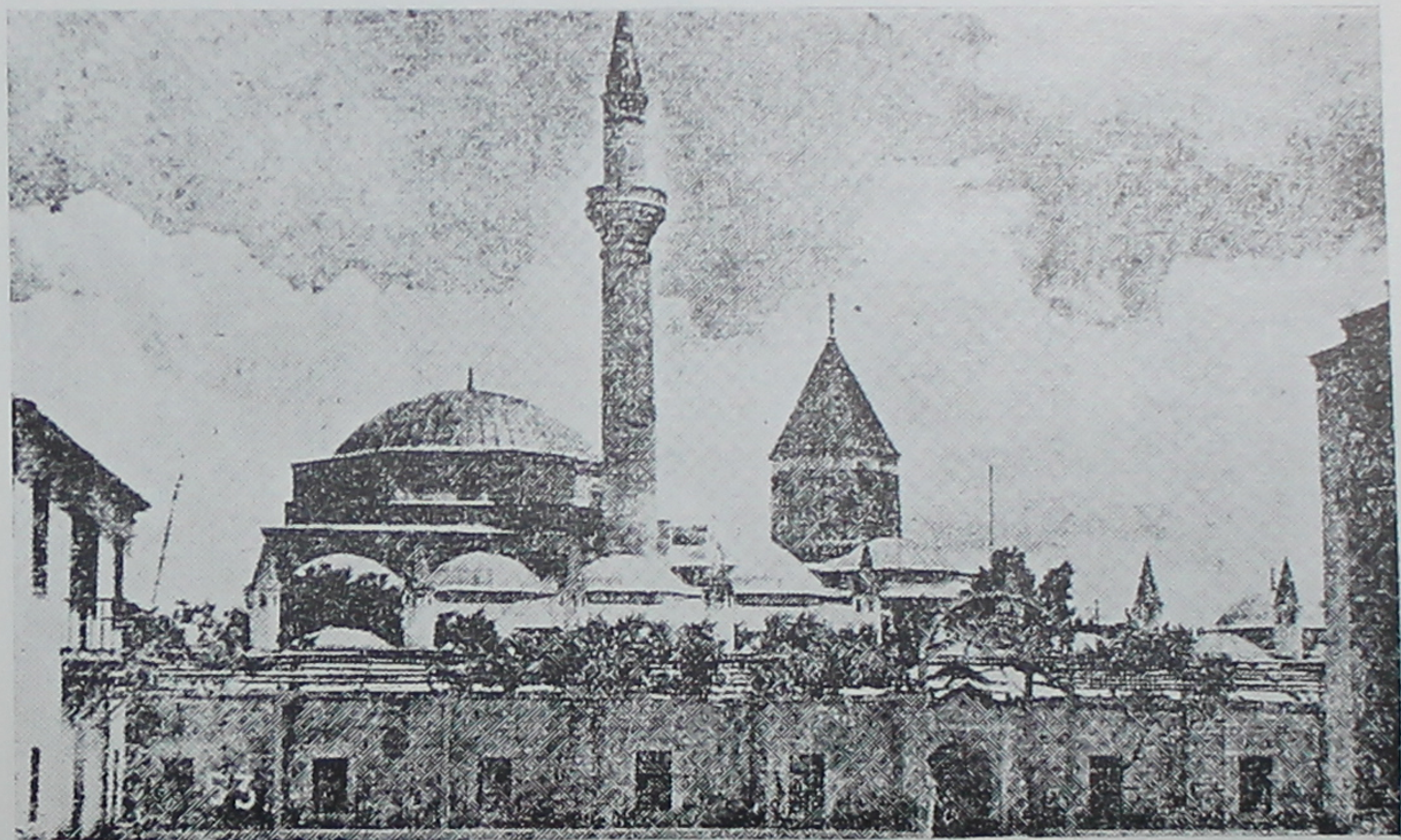
رشیدا دیلمی (ص۲۳۶)　　　(مجموعهٔ م. بیانی)



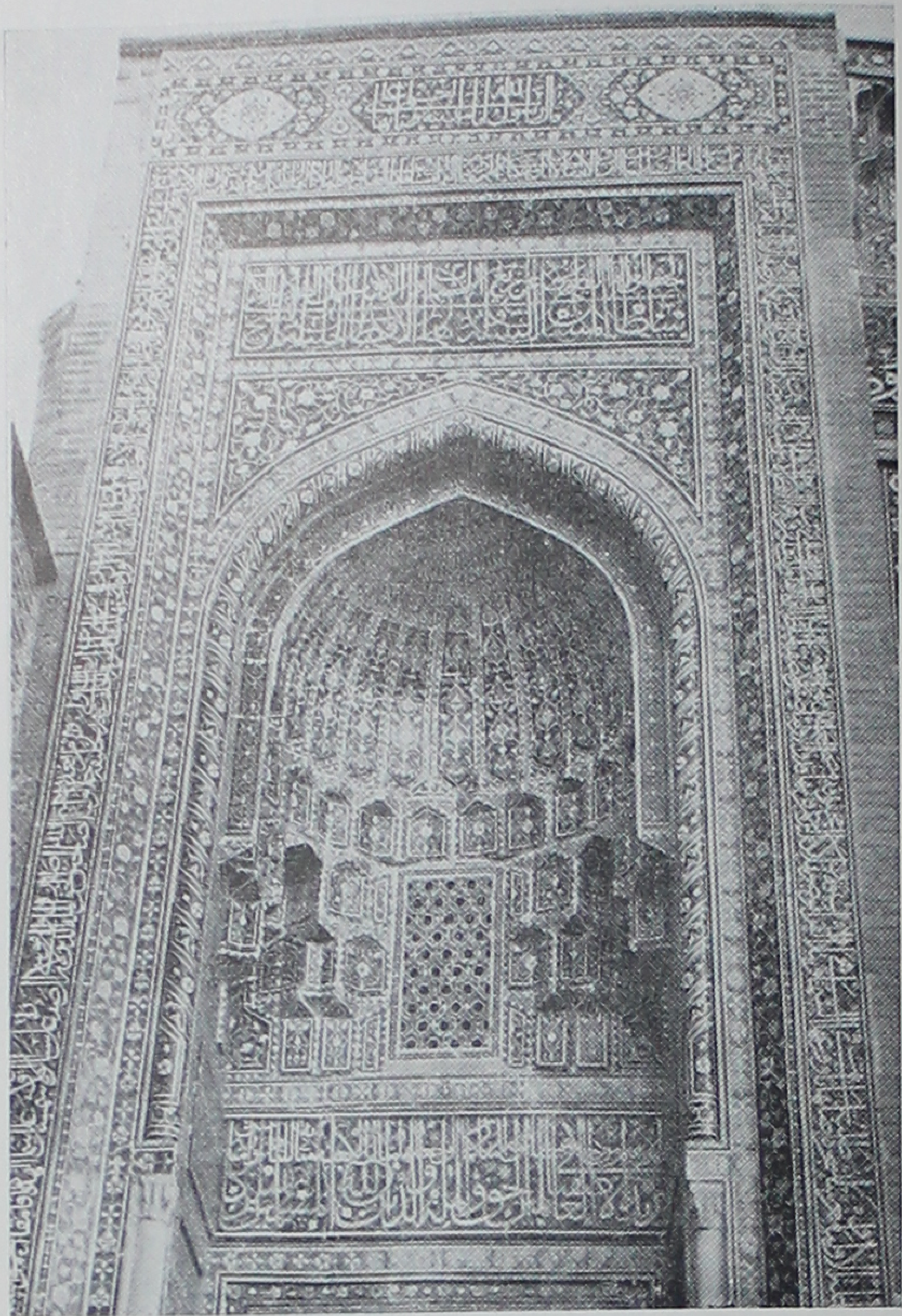
آرامگاه امیر اسمعیل سامانی - بخارا (ص۲۴۶)



یادبود هفتصدمین سال مولانا جلال الدین بلخی (ص۲۴۷) (کار استاد حسین بهزاد)



آرامگاه مولانا جلال الدین بلخی - قونیه (ص ۲٤۷)



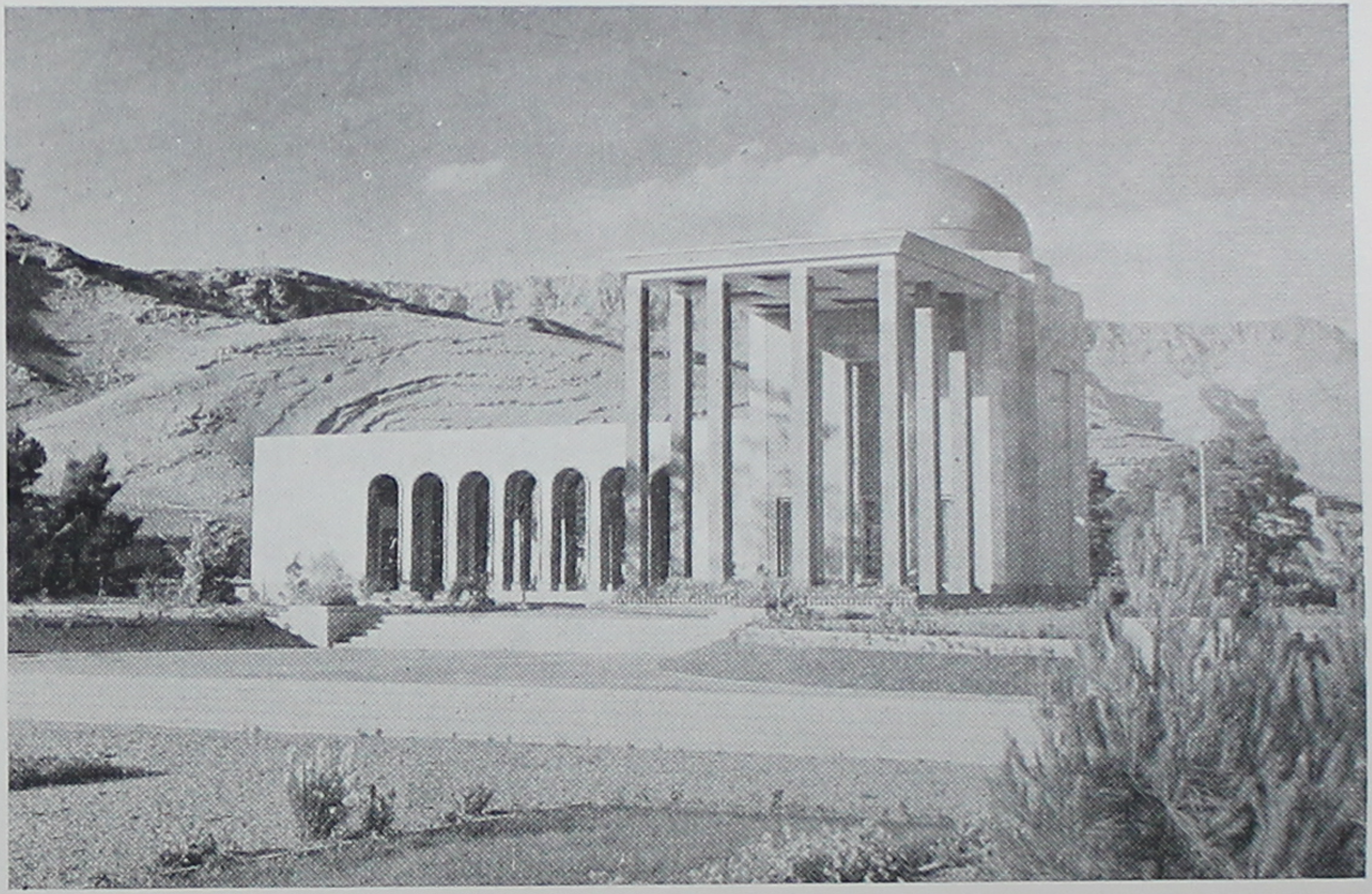
آرامگاه شیخ صفی الدین - اردبیل (ص ۲۵۲)



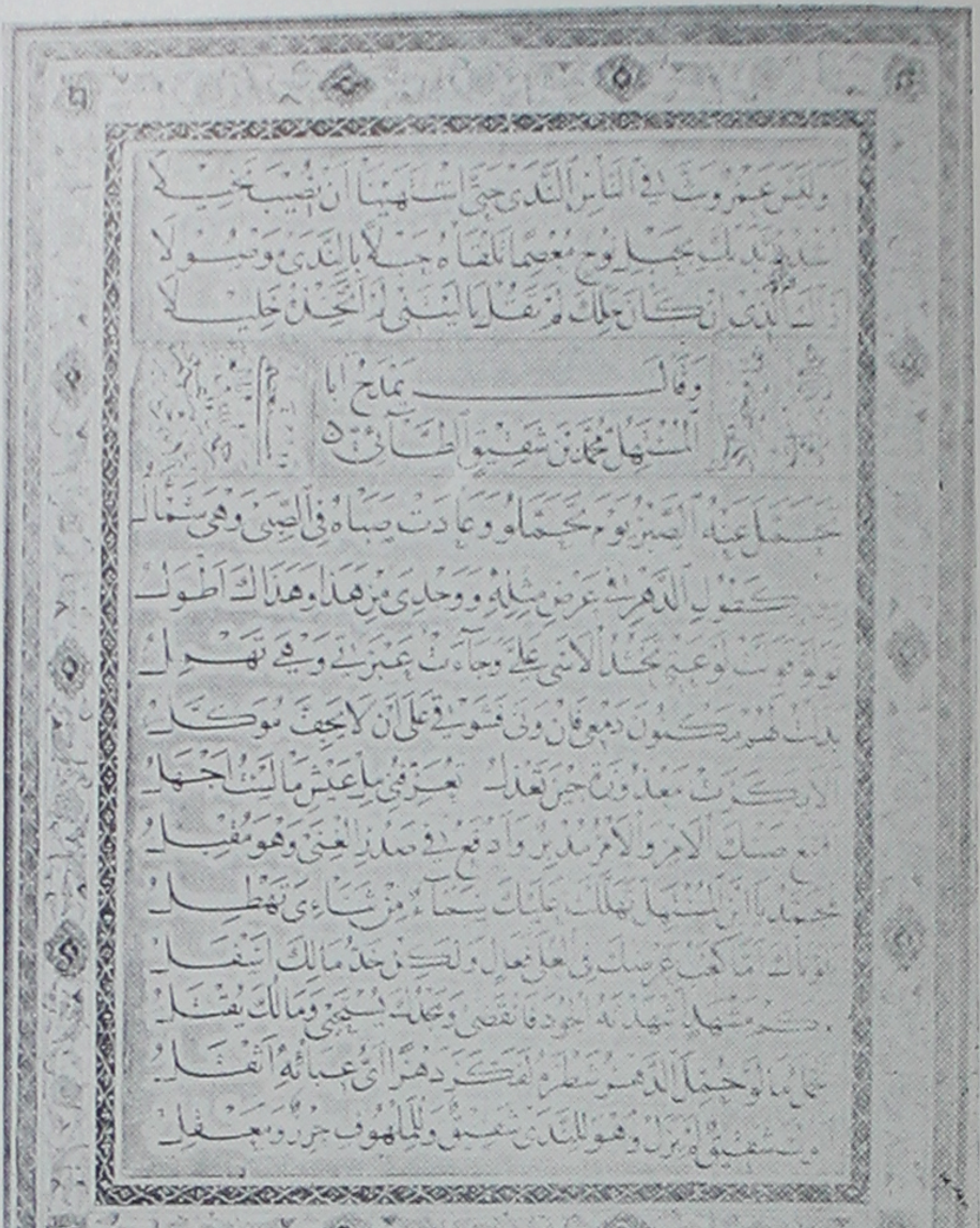
سیدعلیخان جواهر رقم تبریزی (ص ۲۵۵) (مجموعهٔ م. بیانی)



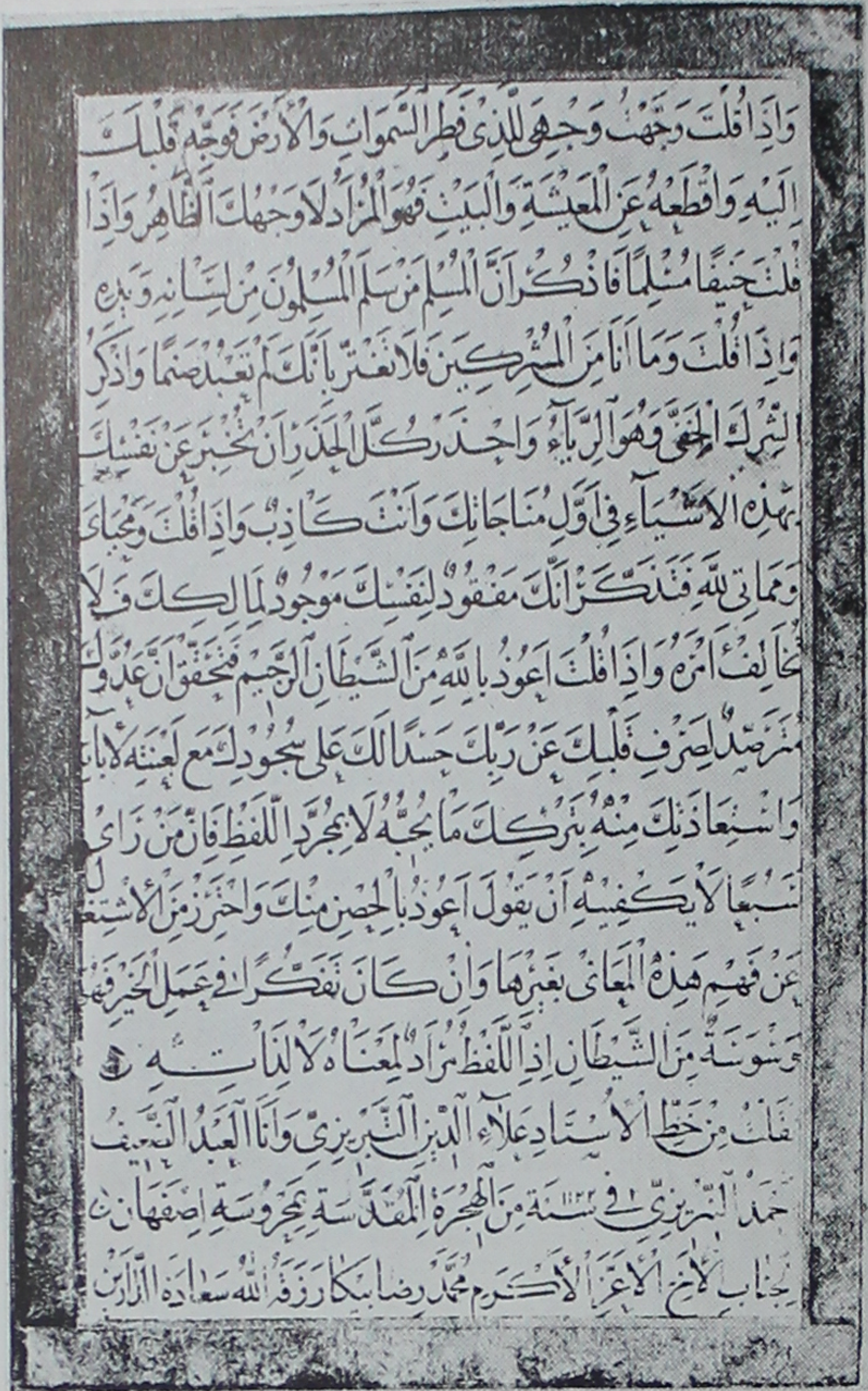
شیخ سعدی (ص۲۵۸) (کار استاد جوادی‌پور)



آرامگاه شیخ سعدی – شیراز (ص۲۵۸)



محمدابراهیم قمی (ص۲۶۳) (مجموعهٔ م. بیانی)



واذا قلت وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض فوجه قلبك
الیه واقطعه عن المعیشة والبیت فهو المراد لا وجهك الظاهر واذا
قلت حنیفا مسلما فاذکر ان المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده
واذا قلت وما انا من المشرکین فلا تغتر بانك لم تعبد صنما واذکر
الشرك الخفی وهو الریاء واحذر کل الحذر ان تخبر عن نفسك
بهذه الاشیاء فی اول مناجاتك وانت کاذب واذا قلت ومحیای
ومماتی لله فتذکر انك مفقود لنفسك موجود لمالکك فلا
تخالف امره واذا قلت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فتحقق ان عدوك
مترصد لصرف قلبك عن ربك حسدا لك علی سجودك مع لعنته لاباء
واستعاذتك منه بترکك ما یحبه لا بمجرد اللفظ فان من رای
سبعا لا یکفیه ان یقول اعوذ بالحصن منك واحترز من الاشتغال
عن فهم هذه المعانی بغیرها وان کان تفکرا فی عمل الخیر فهو
وسوسة من الشیطان اذ اللفظ مراد لمعناه لا لذاته
نقلت من خط الاستاد علاء الدین التبریزی وانا العبد الضعیف
احمد التبریزی فی سنة ... من الهجرة المقدسة بمحروسة اصفهان
جناب الاخ الاعز الاکرم محمد رضا بیکا رزقه الله سعادة الدارین

میرزا احمد تبریزی (ص۲۶۸) (مجموعهٔ م. بیانی)



آرامگاه حافظ – شیراز (ص۲۷۱)



درویش عبدالمجید طالقانی (ص۲۷۶) (مجموعهٔ م. بیانی)



شاه نعمت‌الله ولی (ص ۲۸۱)



آرامگاه شاه نعمت‌الله ولی – ماهان کرمان (ص۲۸۱)

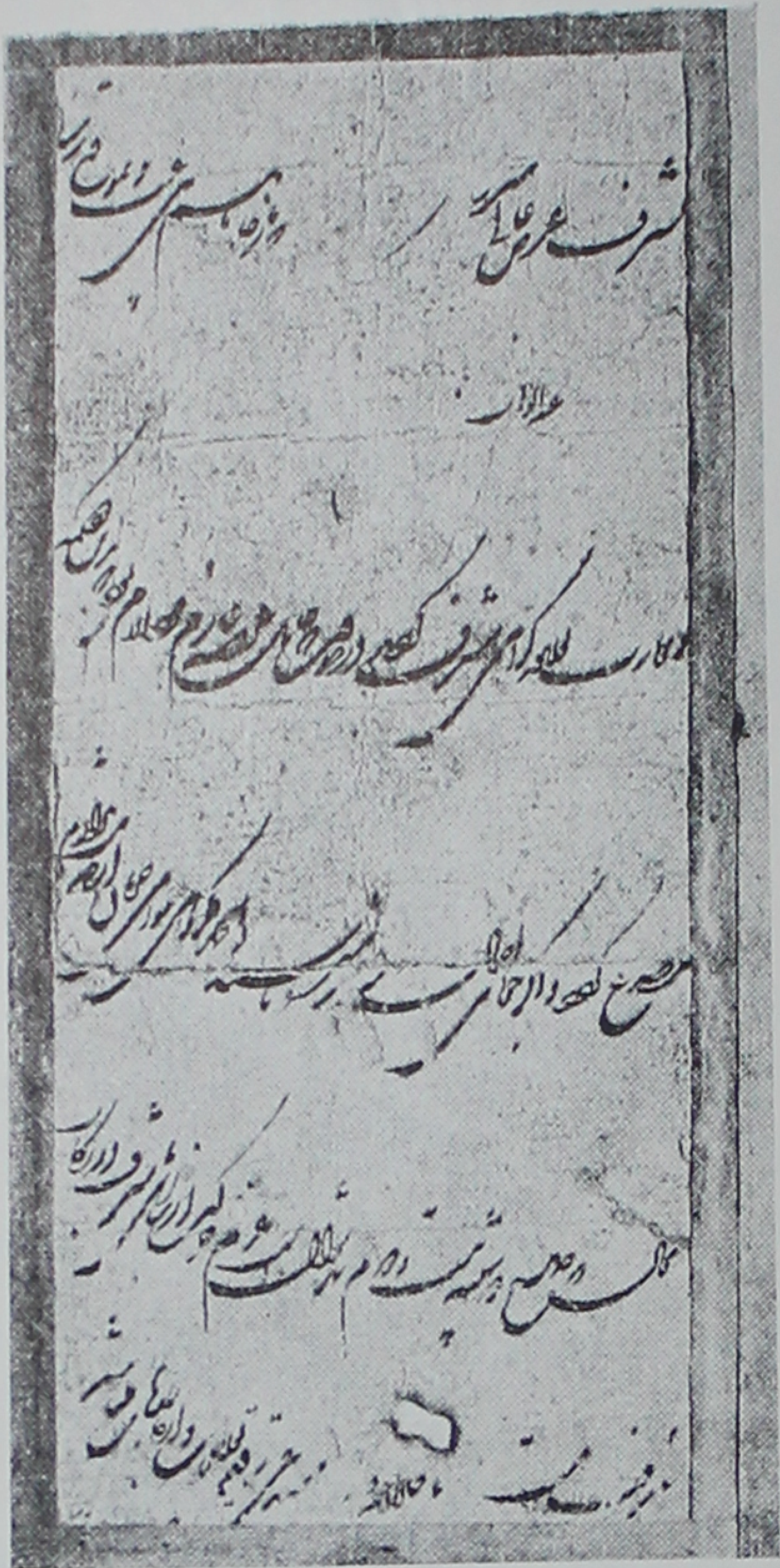


محمدهاشم اصفهانی (ص۲۸۸)

(مجموعهٔ م. بیانی)



رودکی (ص۳۰۹) (نقاشی آبرنگ کار استاد حسین بهزاد)



معتمدالدوله نشاط (ص۳۲۲) (مجموعهٔ م. بیانی)



میرزا عباس نوری (ص ۳۲۵) (مجموعهٔ کتابخانهٔ سلطنتی)



خواجه نصیر الدین طوسی (ص ۳۳۲) (کار استاد صدیقی)



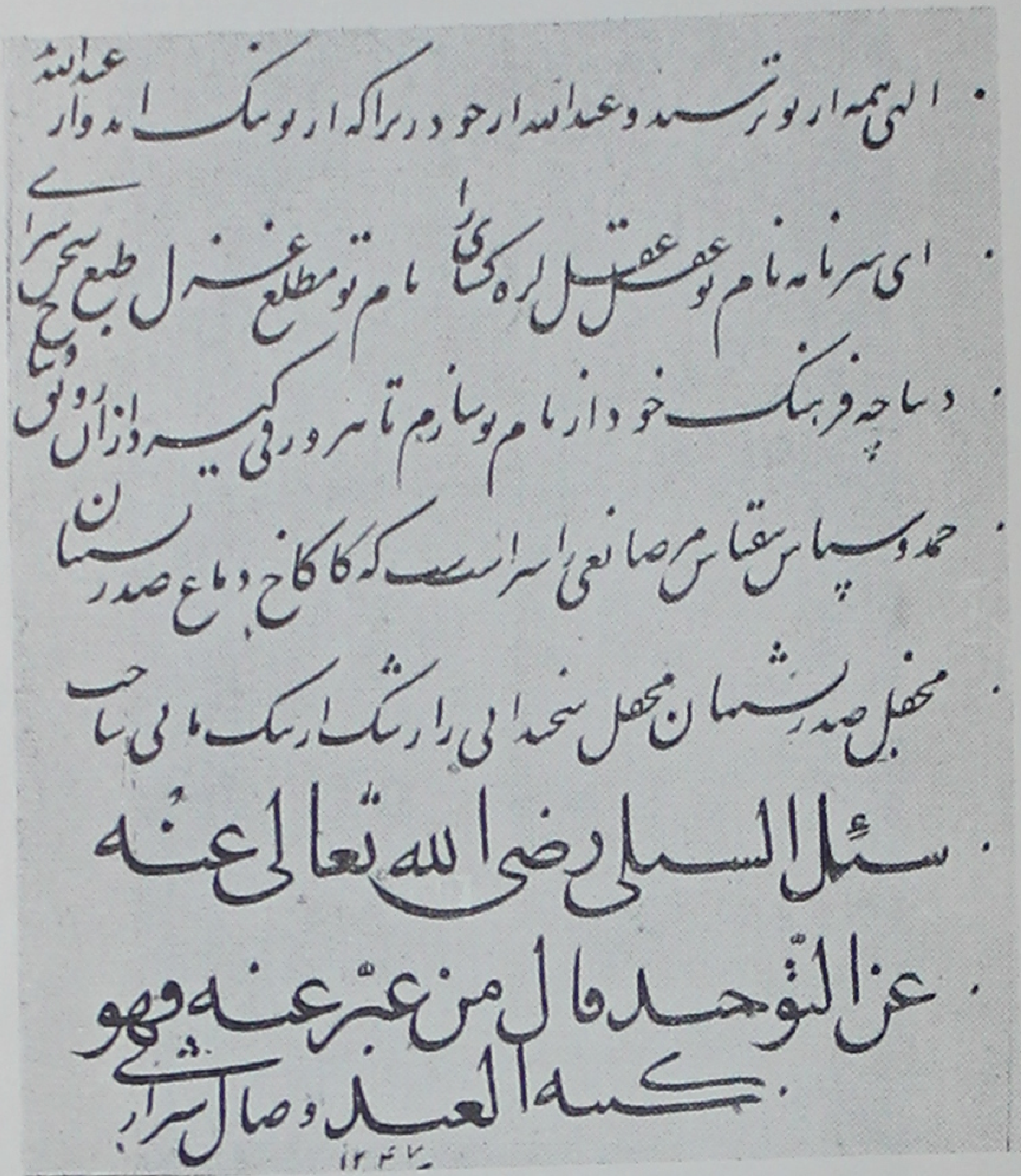
سید جمال‌الدین اصفهانی (ص ۳۳۵)



فتحعلی حجاب شیرازی (ص ۳۴۰) (مجموعهٔ م. بیانی)



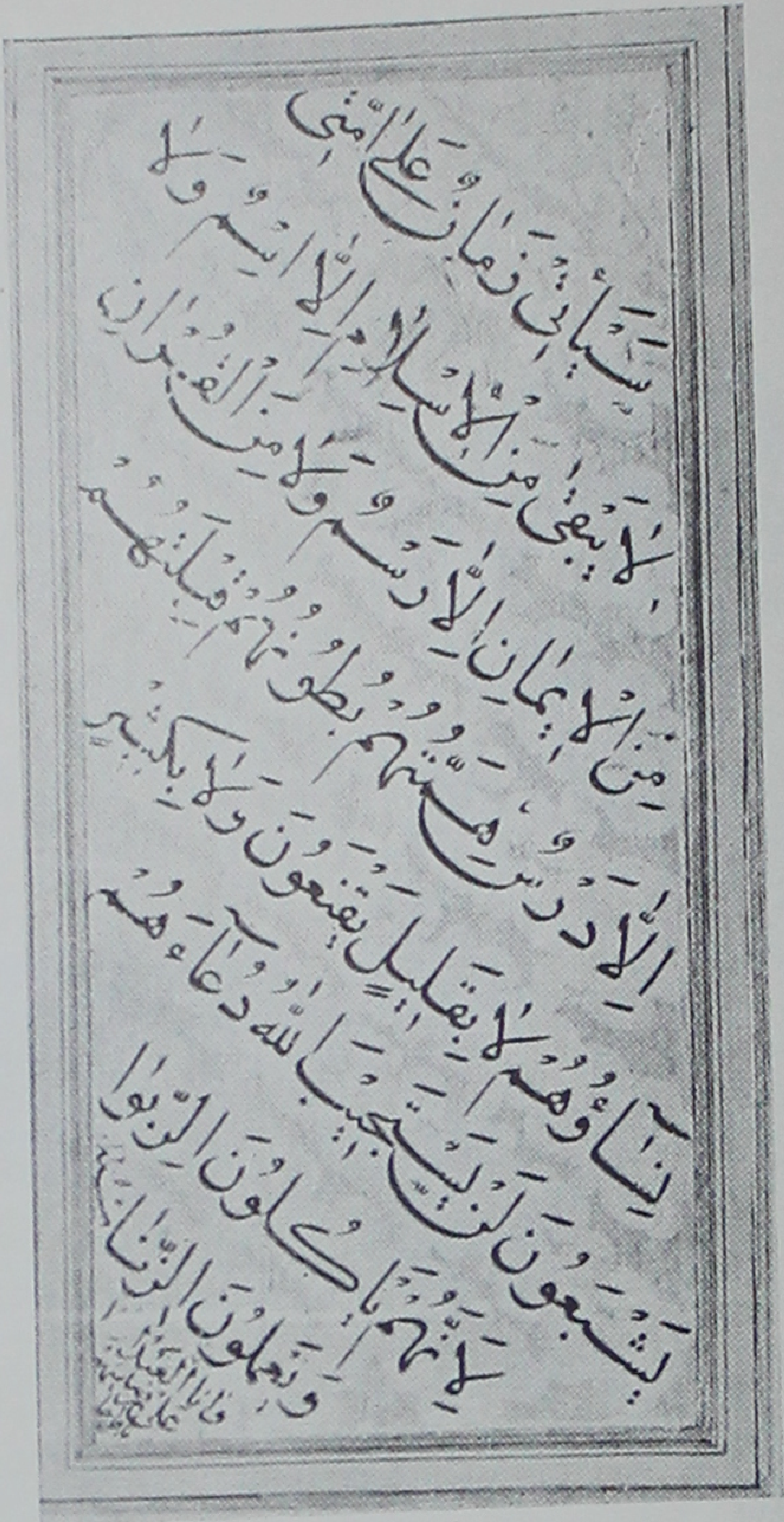
زین‌العابدین اشرف‌الکتاب (ص ۳۴۷) (مجموعهٔ م. بیانی)



میرزا کوچك وصال شیرازی (ص۳۵۲)   (مجموعهٔ م. بیانی)



مریم بانو نائینی (ص ۳۶۴) (مجموعهٔ کتابخانهٔ سلطنتی)



علیرضای پرتو (ص۳۶۶) (مجموعهٔ م. بیانی)



آقا حسینقلی (ص ۳۶۷)



محمدرضای کلهر (ص۳۷۱) (مجموعهٔ م. بیانی)



شاه اسمعیل اول صفوی (ص ۳۸۲)



میرزا عبدالله فراهانی (ص۳۸۸)



شاه‌عباس بزرگ صفوی (ص ۳۹۰)



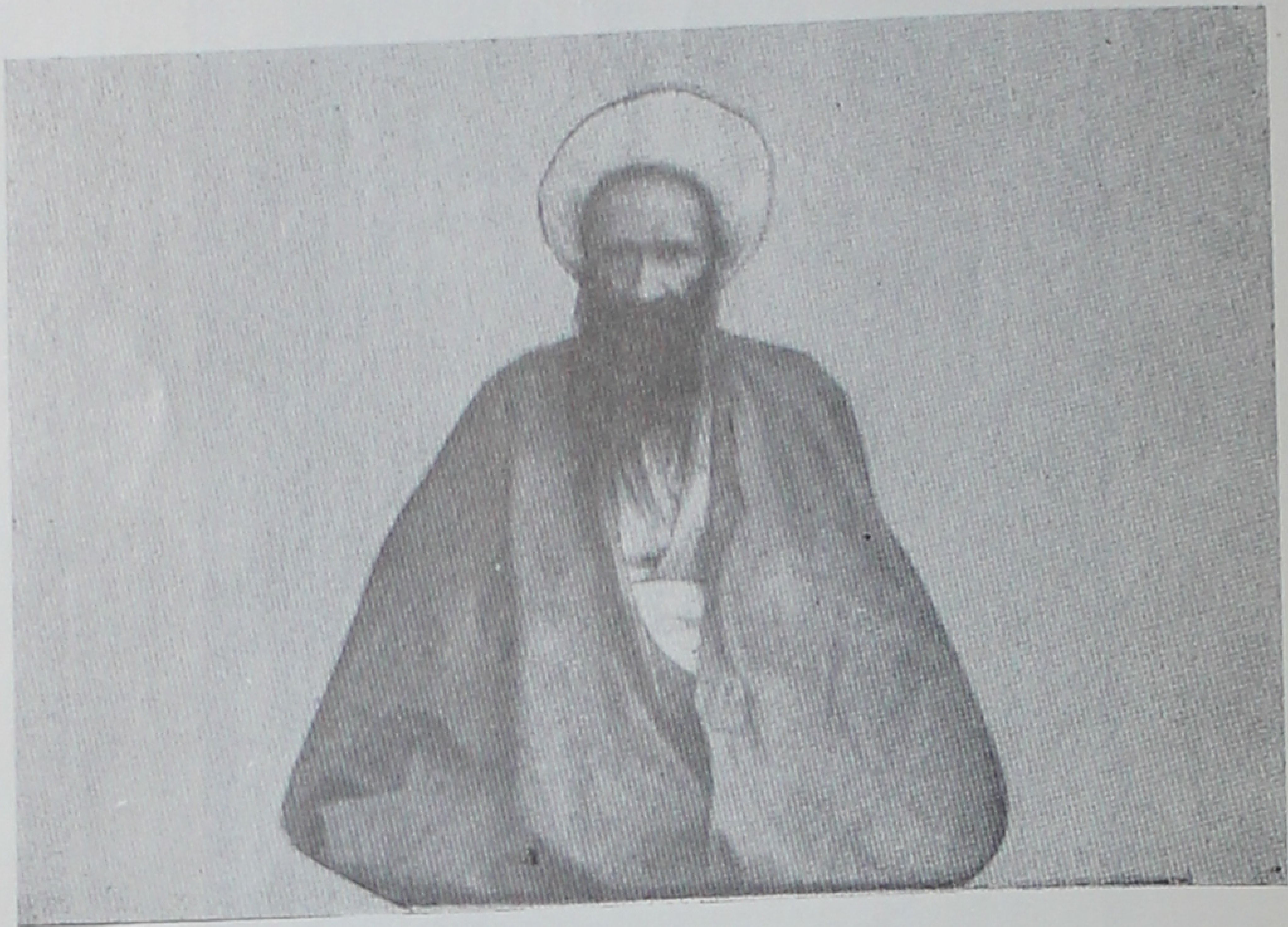
درویش خان (۳۹٤)



میرزا ابولفضل ساوجی (ص۳۹۸) (از مجلهٔ جهان پزشکی)



نادرشاه افشار (ص۳۹۸)



سلطان العارفين العالم الربانی و الكامل الصمدانی

الواصل بالله والشهيد في سبيل الله مولينا الحاج ملا سلطان محمد سلطانعليشاه رضوان الله عليه

(ص ٤٠٤)



محمدحسین کاتب السلطان شیرازی (ص۴۰۶)   (مجموعهٔ م. بیانی)



کریم خان زند (ص ۴۰۷)



لطفعلیخان زند (ص ٤١٥)

(تصویر از موزهٔ ایران باستان)



سید علی اکبر گلستانه (ص ٤١٨)

(مجموعهٔ م . بیانی)

فهرست تصاویر

۱- رجال

۲- ابنیهٔ تاریخی

٣- نمونهٔ خطوط و آثار هنرمندان

(پایان کتاب)

بتاریخ مهرماه سال یکهزار و سیصد و چهل خورشیدی ،
پنجهزار نسخه ، در «چاپ تابان» بچاپ رسید

ذیل

بعض نویسندگان مطالب این کتاب، پس از خاتمهٔ طبع و مطالعهٔ آن تقاضا نمودند که جرح و تعدیلی در قسمتی از کلمات و عبارات و مطالب کتاب بشود.

چون کتاب درشرف نشر بود، آنچه تغییرات کلمات در این فرصت کم ممکن بود، درفهرست ذیل بنظر خوانندگان کتاب میرسد و تغییرات و اضافات مطالب و تراجم احوال موکول بطبع ثانوی میشود.

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۷	۱۳	۲۲٤	۲۳۳
۲۰	۱۷	محمدبن نعمان	محمدبن محمد بن نعمان
۲۰	۱۸	حارنی	حارثی
۲۲	٤	مهتدی	مهدی
۲۷	٤	وزیرزادگان	امیرزادگان
۳٦	۱٤	ژن	دن
۳۷	۱۹	۲۷۰	۳۷۰
۳۹	۱۷	خورمیثن	خرمیثن
٤٥	۱٤	ساکان‌دان	کاسان‌دان
٤٥	۱٦	سمرویز	سمردیس
٤۷	٥	پلوزیرا	پلوزیوم
٤۷	۱۰	لی تی لی نی	می تی لی نی
٥۷	۱	خشیارشاه	خشیارشا
٥۷	۱۷	آنرا ... و	اقتباس کرده و
٦۲	۱۷	معتصم	مستعصم
٦٥	۸	آپاراتی	آپارنی
٦٥	۱۷	انی‌فالس	اپی‌فانس
۷۱	۸	حسین‌بن‌بابویه	حسین‌بن‌موسی بن‌بابویه
۷۲	۲	فی‌الغیب	فی‌الغیبة
۷٥	۷	نظر	در اواخر نظر
۷۷	۱۳	ماهونی	مأمونی
۷۸	۱٦	ممرفة	معرفة
۹۳	۱٦	مروان‌طبیب	مروان بن طیب
۹۹	۱٤	ارزکانی	ازرکانی
۱۱۱	۱٦	ظهور کرد	بخراسان مسلط شد
۱۱٦	۱۲	هارکی‌ها	پارتی‌ها
۱۱۸	٤	ساغانی	صاغانی
۱۲٤	۲۱	پیش‌از	پس‌از
۱۲۷	۳	٤٥۳	٤۸۱
۱۲۸	٥	٤٥۳	٤۸۱
۱۳٤	۷	خارگرد	خرگرد
۱٤٤	۲۱،۱۱	٥۲۸	٥۱۸
۱٤۸	۱۱	ابو	ابی
۱٥۱	۲	خزرها	هیاطله
۱٥۱	٤	غربی	شرقی
۱٥۱	٥	اودی	وادی
۱٥٥	٥	٤٦٥	٤۷٥
۱٥۸	۱۳	جسام	جام
۱٥۸	۱٤	مهبود	مهبد
۱٦۰	۹،۷،٥	مقتسله	مغتسله
۱٦۰	٤	مسن	میشان
۱٦۳	۱۳	٥۳٦	٥۲٦
۱۷۰	۱۱	تصوف	متصوف
۱۷۱	۱	که	بیش از
۱۸۳	۳	مایفریط	مایفرقط

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۸۵	۱۳	بافدی	باوندی
۱۹۶	۱۹	نقدیر	تقریر
۲۱۸	۱۷	وضعی	وصفی
۲۳۲	۳	فارسی	فارس
۲۵۲	۱۵	آمری	اهری
۲۵۹	٤	سعدبن‌ابوبکر زنگی	سعدبن‌زنگی
۲۵۹	٦	همین	پدراین
۲۷۵	۳	برداز	بردراز
۲۹۸	۱۱	مصر	شام
۳۰۵	۱۰	زور	دور
۳۱۹	۲۱	ملقت	ملقب
۳۲٤	۹	هشتم	نهم
۳۲٤	۲۱	علی	علی‌منشار
۳۳۱	۱۰،۱۵	یاقوت	مظفر یاقوت
۳۳۲	۱۵	احمد	حسن
۳۳۵	۱۰،۹	۱۲۸۹	۱۲۷۹
۳۳۵	۱۱	اصفهان	همدان
۳۳۹	۳	الکین	البتکین
۳٤۳	۳	جلاة	جلاء
۳٤٦	۷	٤۳۱	٤۲۹
۳٤٦	۱٤	انجاز	ابخاز
۳٤۸	۱۰	۱۲۹۳	۱۱۹۳
۳۵۵	۱	رسائل	وسائل
۳۷٤	۱۰	ارسبان	ارسباران
۳۷۸	۱۷	مقال	قبال
۳۷۹	۲۰	فرعه	قرعه

بها: ۲۵۰ ریال

چاپ تابان